این گونه باش

ای مسلمان

ویژه اهل سنّت

مؤلف:
محمد علی هاشمی

مترجم:
محمد ابراهیم ساعدی رودی

بسم الله الرحمن الرحیم

این‌گونه باش ای مسلمان

بر اساس تصویر اسلام در کتاب و سنت

توجه: خواندن این کتاب را به عموم مردم به ویژه علما، طلاب، دانشجویان، فرهنگیان، دانش آموزان و بانوان توصیه می‌کنم.

نویسنده: دکتر محمد علی هاشمی
مترجم: دکتر محمد ابراهیم ساعدی رودی
ویراستار: ابراهیم مجدی

سر شناسه	هاشمی-محمد علی
عنوان قراردادی	: شخصیه المسلم :کما یصوغها الاسلام فی الکتاب والسنه.فارسی
عنوان و پدید آورنده	: این گونه باش ای مسلمان-براساس تصویر اسلام درکتاب وسنت/نویسنده محمد علی هاشمی-مترجم محمد ابراهیم ساعدی رودی-ویراستارابراهیم مجدی
مشخصات نشر	:مشهد: حافظ ابرو، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	:۴۶۰ص.۱۴/۵*۲۱/۵س م
شابک	:۹۷۸ـ۶۰۰ـ۵۸۳۷ـ۳۸ـ۴
وضعیت فهرست نویسی	:فیپا
موضوع	:انسان(اسلام)-- جنبه‌های قرآنی
موضوع	: راه رسم زندگی(اسلام)
موضوع	: اخلاق اسلامی
شناسه افزوده	:ساعدی رودی، محمد ابراهیم، ۱۳۴۹ـ ، مترجم
شناسه افزوده	:مجدی رودی-ابراهیم۱۳۴۸-ویراستار
ردهبندی کنگره	: ۱۳۹۲ ۲۳ ه ۸ الف/BP۱۰۴
ردهبندی دیویی	: ۲۹۷/۱۵۹
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۱۲۶۲۰۵

این گونه باش ای مسلمان

اثر: دکتر محمد علی هاشمی

ترجمه: دکتر محمد ابراهیم ساعدی رودی

ناشر: حافظ ابرو

ویراستاران: ابراهیم مجدی

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۲

شمارگان: ۳۰۰۰

قیمت: ۱۱۵۰۰

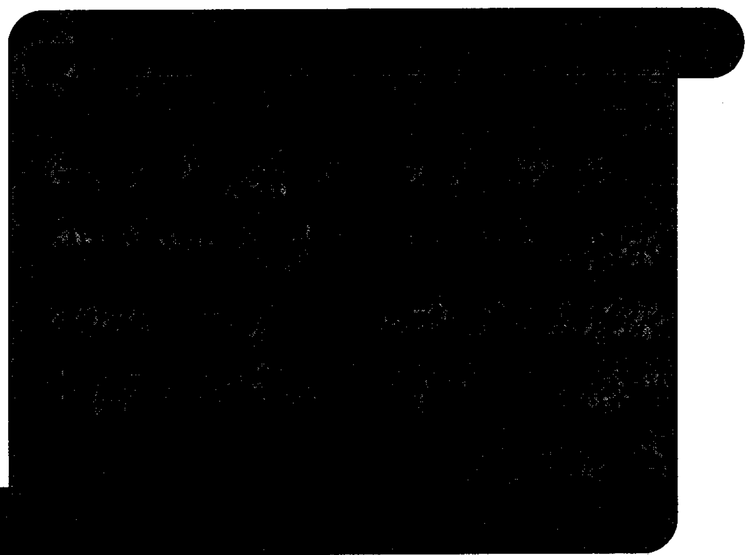
تعداد صفحه: ۴۶۰

شابک: ۴ـ۳۸ـ۵۸۳۷ـ۶۰۰ـ۹۷۸
ISBN 978 - 600 - 5837 - 38 - 4

مرکز پخش: تایباد ـ خیابان رجایی ـ کتابفروشی سنت

تلفن: ۰۵۲۹ـ۴۲۲۲۱۳۴

همراه: ۰۹۱۵۱۲۶۱۳۹۹



فهرست مطالب

مقدمه‌ی مؤلف

اهتمام به موضوع شخصیت مسلمان، آن‌گونه که خدا می‌خواهد، به حدود ده سال پیش بر می‌گردد. من بسیاری از مسلمانان را مشاهده کردم که در یک زمینه افراط و زیاده روی می‌کنند و در زمینه‌ی دیگر تفریط و کوتاهی می‌نمایند، به بعضی از مسایل اهمیت فراوان داده و در مورد بعضی دیگر تساهل به خرج می‌دهند؛ شاید کسی را ببینی که نمازش را همواره در صف اوّل ادا می‌کند ولی به بوی بدی که از دهان و آستین‌های لباسش بیرون می‌آید اهمیت نمی‌دهد. یا می‌بینی که مطیع خدا، خاشع و فروتن است، ولی در زمینه‌ی صله‌ی رحم کوتاهی می‌کند. شاید او را ببینی که خود را وقف علم و عبادت کرده است ولی در مورد تربیت فرزندانش کوتاهی نموده و نمی‌داند که چه می‌خوانند و با چه کسانی نشست و برخاست دارند. یا ببینی که به فرزندانش اهمیت می‌دهد ولی با پدر و مادرش بدرفتاری می‌کند و به همسرش ستم می‌کند و با او بدرفتاری می‌کند. یا ببینی که با همسر و فرزندانش مهربان است ولی با همسایه‌اش بدرفتاری می‌کند. شاید او را ببینی که به خود و خانواده‌اش اهمیت می‌دهد ولی در روابط اجتماعی و پرداختن به مشکلات مسلمانان در جهان اسلام کوتاهی می‌کند. یا می‌بینی که متدین و صالح است ولی آداب اسلام را در سلام دادن، غذا خوردن، آب نوشیدن و نشست و برخاست با مردم رعایت نمی‌کند.

شگفتی این‌جاست که این نقص در کسانی است که از دعوتگران

اسلام و مسلمانان متعهد شمرده می‌شوند که چنین افرادی دارای احساس رقیق اسلامی و فهم دقیق احکام اسلامی و آداب و ارزش‌های آن می‌باشند و صادقانه تسلیم روش اسلامند، ولی مشغولیت یا غفلت یا بی‌خیالی‌شان، بعضی از دینداران را ـ خواسته یا ناخواسته ـ به دام این خلاف‌ها و اشتباهات می‌اندازند.

اهتمام به ابزار شخصیت مسلمان چنان‌که اسلام می‌خواهد، مرا بر آن داشت که به دنبال متونی بگردم که به انسان و توجیه و ساختارش اهمیت می‌دهد تا پژوهشی شامل و کامل ـ که به ابراز این شخصیت، صفات، اخلاق و عاداتش می‌پردازد ـ به مسلمانان به ویژه مسلمانان ملتزم، ارائه دهم تا چراغی باشد بر فراز راه گروهی که در بعضی زمینه‌ها کوتاهی می‌کنند، تا خود را به بلندای مرتبه‌ای برسانند که دین برایشان در نظر گرفته است.

آن چه دیدم مرا وحشت زده ساخت، من فاصله‌ی زیادی میان آن‌چه اسلام برای مسلمانان می‌خواست و آن‌چه مسلمانان برای خود می‌خواستند دیدم، فقط عده‌ی کمی از کسانی که عقیده‌ی صحیح، اسلام درست، قلب صاف، نفس عالی و همت والا داشتند و با شوق و صداقت تمام به دینشان رو آورده بودند، از آب زلال و گوارای اسلام سیرآب می‌شدند و هر روز به چیز جدیدی از راه و روش متعالی و درخشانش دست می‌یافتند.

کسی که بتواند به راه و روش خدا و رسول خدا در قرآن و سنت ـ که برای هدایت انسان در نظر گرفته‌اند ـ دست پیدا کند از این همه متون که ریز و درشت انسان را مورد بررسی قرار داده است تعجب می‌کند، این نصوص شامل مسایل انسان در ارتباط با پروردگارش، خودش و مردم پیرامونش است که سراسر آکنده از راهنمایی و ارشاد برای ساختن شخصیت انسان مسلمان در تمام زمینه‌هاست تا برای زندگی فردی و

اجتماعی نمونه آماده شود.

پس بر اساس این نصوص، انسان مسلمان باید انسانی اجتماعی، پیشرفته و فرزانه باشد، چون ارزش‌های اخلاقی که برخواسته از قرآن کریم و احادیث رسول امین ﷺ است در ساختار او نقش به سزایی داشته است، بنابراین آراسته شدن به این ارزش‌های اخلاقی عمل به دین محسوب می‌شود که در مقابل، اجر و پاداش خدا در انتظار انسان است.

من به جمع آوری این نصوص در کتاب الله و سنت رسول‌الله پرداختم، سپس آن‌ها را بر حسب موضوع تقسیم بندی کردم و این‌جا بود که فصل‌های بحث شکل گرفت و بخش‌های زیر نمایان شد:

۱ـ رابطه‌ی مسلمان با پروردگارش.

۲ـ رابطه‌ی مسلمان با خودش.

۳ـ رابطه مسلمان با پدر و مادرش.

۴ـ رابطه‌ی مسلمان با همسرش.

۵ـ رابطه‌ی مسلمان با فرزندانش.

۶ـ رابطه‌ی مسلمان با خویشاوندانش.

۷ـ رابطه‌ی مسلمان با همسایگانش.

۸ـ رابطه‌ی مسلمان با دوستان و برادرانش.

۹ـ رابطه‌ی مسلمان با جامعه‌اش.

از خلال این نصوص و تأمل در راه و روش والا و ارزشمندشان نصوص به این نتیجه رسیدم که رحمت خدا به بندگانش بسیار بزرگ است، زیرا آنان را از منجلاب گمراهی نجات داده و به بلندای قله‌ی هدایت رسانیده است، پیامبرانش را به سوی انسان‌ها فرستاد، پیام‌ها و قوانینش را بر آن‌ها نازل کرد تا انسان‌ها همواره در راه روشن حرکت کنند

و در تاریکی دست و پا نزنند و کورکورانه دور خود نچرخند و نشانه‌های راه راست بر آن‌ها پوشیده نماند.

نیاز انسان به هدایت، تربیت و ادب بسیار زیاد است، چون با هدایت و تربیت است که می‌تواند انسانیتش را ثابت کند و نقشی را که خدا، در این زندگی، به عهده‌ی او گذاشته است اجرا نماید.

اگر وزش آن نسیم پاکِ هدایتگر و راهنما نبود انسان‌ها در منجلاب خود پرستی، غرور و منفعت طلبی دست و پا می‌زدند و در مرداب حقد، کینه، فرصت طلبی و تسلط بر دیگران و ظلم غرق می‌شدند و دست به هر زشتی و پلشتی می‌زدند.

ما مصداق این را در رفتار کودکان می‌بینیم، وقتی کودک در مقابل والدین خود قرار می‌گیرد می‌کوشد که صلاحیت، خوش‌رفتاری و برتری خود را بر برادرنش ثابت کند و در مقابل سعی می‌کند تا برادرش را از این ارزش‌ها عاری نماید، او در واقع می‌خواهد که خود را اثبات کند و غریزه‌ی طبیعی خود را در پیروزی بر برادر در همه چیز، اشباع نماید.

این یک غریزه‌ی طبیعی در انسان است که اگر معتدل باشد موفقیت انسان در امور دنیوی را به دنبال دارد، چون این غریزه انسان را بر آن می‌دارد تا استعدادهایش را به بهترین وجه ممکن تقدیم کند و انسان وقتی این موفقیت‌ها را به خود نسبت می‌دهد رضایت وجودش را در بر می‌گیرد و فعالیتش چند برابر می‌شود و همواره در حال پیشرفت است.

البته اگر این غریزه در انسان قوی شود و انسان در آن غلو کند به مرضی خطرناک و کریه تبدیل می‌شود. پس انسان مبتلی به آن، مغرور و خود پسند جلوه می‌کند و در خود برتربینی بر دوستان و همکاران غرق می‌شود، در حالی که با فضایل و خوبی‌هایی که ادعا می‌کند فرسنگ‌ها

فاصله دارد.

این‌جاست که قیمت دین و تربیت و اخلاق در مهار فرد مبتلی به این مرض و در از بین بردن عجب و غرور فرد مذکور و در راهنمایی او به سوی اعتدال، تعقل و تواضع، معلوم می‌شود.

دین چشمه‌ی پر آب و جوشان هر فضیلت و بزرگی در این دنیاست، حتی ارزش‌های والا و درست و عادات نیکویی که بر گرفته از مبادی تربیت و اصول اخلاقی است در واقع به مرور زمان از آن سرچشمه‌ی فیاض و جوشان الهی به انسانیت رسیده است.

زندگی بشریت نشان دهنده‌ی آن است که آن‌ها به سقوط و فروپاشی نزدیک‌ترند تا صعود و همبستگی، زیرا فرود آمدن، همیشه از بالا رفتن آسان‌تر است و از هم گسیختگی از یک پارچگی لذیذتر. پس باید یک عامل باز دارنده باشد که هر گاه غفلت بر قلب‌ها سایه افکند و گام‌ها از راه راست منحرف شد جلوی آن‌ها را بگیرد.

از این‌جاست که روشن فکران و صاحبان قلم باید به روشن ساختن ارزش‌های والای دین بپردازند و این ارزش‌ها را با زبانی ساده و قابل فهم به مردم عرضه کنند و چهره‌ی درخشان و مهربانی که خداوند برای بندگانش در نظر گرفته است به مردم نشان دهند تا زندگی دنیا، لذت بخش و گوارا گردد.

خداوند این دین را از آسمان نازل نفرمود تا فقط نظریه‌ای باشد تا دانشمندان از بحث و بررسی آن لذت ببرند و کلام مقدسی باشد که مردم به تلاوتش تبرک جویند، بدون این‌که راه و روش آن را بدانند و معنی آن را بفهمند، جز این نیست که خداوند دین را نازل فرمود تا به زندگی فردی انسان جهت دهد، زندگی خانوادگی را منظم کند و زندگی جامعه را

رهبری نماید و نوری فرا راه بشر باشد، آنان را از تاریکی به نور رهنمود سازد:

«قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ (۱۵) يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» [المائدة/۱۵و ۱۶].

(از جانب خدا نوری و کتابی صریح و آشکار بر شما نازل شده است، (۱۵) تا خدا به آن هر کس را که در پی خشنودی اوست به راه‌های سلامت هدایت کند و به فرمان خود از تاریکی به روشناییشان ببرد و آنان را به راه راست هدایت کند.)

در سایه‌ی این هدایت، زندگی شاداب، ناب و آسوده می‌گردد. گام نخست در راستای ایجاد این زندگی استوار، ساختن فرد مسلمان راستین است که بیان‌گر چهره‌ی نورانی و درخشان اسلام باشد تا مردم وقتی او را ببینند گویا اسلام را دیده‌اند، وقتی با او داد و ستد می‌کنند ایمان‌شان به اسلام زیاد شود و گرایش آن‌ها به آن افزایش یابد.

رسول اکرم ﷺ در بامدادان دعوت اسلام به ساختن فرد مسلمان پرداخت. اوّلین گام‌هایش در راه طولانی اسلام ساختن مردانی بود که اسلام در آن‌ها نمایان شود.

پیامبر ﷺ از آن‌ها قرآن‌های زنده‌ای ساخت که روی زمین راه می‌رفتند. آن‌ها در گوشه و کنار جهان پراکنده شدند. مردم در آن‌ها نمونه‌هایی بی‌نظیر از انسان را دیدند که راه و روش بی‌نظیری نیز داشتند. وقتی این راه و روش بی‌نظیر را در این مؤمن صادق دیدند به اسلام رو آوردند و گروه گروه وارد دین اسلام شدند.

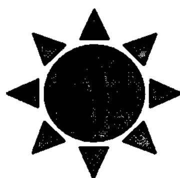
امروز انسانیت و علی الخصوص مسلمانان، نیازمند ساختن این

نمونه‌ی بی‌نظیر از بشریت‌اند تا زندگی از وجود او شاداب گردد و ارزش‌های والای انسانی به وسیله‌ی او سکان هدایت را به دست بگیرد و حقیقیت درخشنده‌ی اسلام در وجودش متجلی شود.

این تصویر زیبا که متعلق به این نمونه‌ی بی‌نظیر انسانیت است چگونه تصویری است؟ خواننده جواب این سؤال را در صفحات آینده خواهد یافت.

از خداوند می‌خواهم که این کار را خالص برای خودش قبول کند و مردم را از آن بهرمند سازد و آن را در روزی که نه مال به درد انسان می‌خورد و نه فرزند مگر کسی که با قلب سالم نزد خدا رود، توشه‌ای برای من بگرداند.

۲۷ جمادی الثانی ۱۴۰۱هـ‌ق. ـ مایو ۱۹۸۱م



رابطه‌ی مسلمان با پروردگارش

مؤمن بیدار:

نخستین خواسته‌ی اسلام از فرد مسلمان، ایمان حقیقی به خدا، ارتباط مستحکم با او، یاد مداوم وی و توکل پایدار بر اوست که به همراه به کار گیری اسباب، همواره نیازمند قدرت، نصرت و تأید خداست.

مسلمان حقیقی و صادق، زنده دل است، او دارای بصیرتی باز است و به شگفتی‌های آفرینش در جهان هستی توجه تام داشته، یقین دارد که دست غیبی خداست که کار جهان هستی و شؤون مردم را به حرکت در می‌آورد و از این‌جاست که پیوسته به یاد خداست، آثار بی‌انتهای قدرت الهی را در هر درخشش از درخشند گی‌های زند گی و در هر منظره‌ای از مناظر هستی، مشاهده می‌کند، پس ایمانش و توکلش بر او افزونی می‌یابد و او را بیشتر یاد می‌کند:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ (١٩٠) الَّذِينَ يذْكُرُونَ اللَّهَ قِيامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» [آل عمران/١٩٠و١٩١].

(هر آینه در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز،

خردمندان را عبرت‌هاست: (۱۹۰) آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو خفته، یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند: ای پروردگار ما، این جهان را به بیهوده نیافریده‌ای، تو منزهی، ما را از عذاب آتش بازدار.)

مطیع فرمان پروردگار خویش است:

پس تعجب آور نیست که مسلمان صادق، در تمام شئونش فرمان بردار خداوند و در برابر حدود الهی فروتن و خاضع باشد. دستور وی را اجرا کند، اگر چه مخالف خواسته و علی رغم میلش باشد. به برنامه‌ی او گردن نهد و این گردن نهادن و پیروی از فرامین خدا و رسول خدا ﷺ در هر امر بزرگ و کوچکی، بدون محافظه کاری، هراس و استثنا، محک آزمایش و ایمان مسلمان است:

«لَا يؤمِنُ أَحَدُكُم حَتَّى يكُونَ هَوَاهُ تَبعاً لِمَا جِئتُ بِهِ» (اربعین نووی، ۴۱).

(هیچ یک از شما ایمان ندارد تا این‌که هوا و خواسته‌اش مطیع برنامه و روشی باشد که من آورده‌ام.)

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يؤْمِنُونَ حَتَّى يحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَينَهُمْ ثُمَّ لَا يجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيتَ وَيسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» [النساء/۶۵].

(سوگند به پروردگارت، [در حقیقت] ایمان نیاورند مگر آن‌که در اختلافی که بین آنان در گرفت، تو را داور کنند. آن‌گاه از آنچه حکم کردی در خود هیچ دلتنگی نیابند و کاملاً گردن نهند.)

آری، آن تسلیم مطلق و فرمان برداری کامل و بی‌قید و شرط در مقابل حکم خدا و رسول اوست که بدون آن ایمانی نیست و اسلامی تحقق نمی‌یابد. بدین ترتیب در زندگی مسلمان صادق انحراف از دستور خداوند و روش رسولش منتفی می‌گردد، خواه این انحراف و نافرمانی در

شخص مسلمان باشد، خواه در خانواده یا اطرافیان و کسانی که راهنمایی، مسئولیت و سرپرستی‌شان به عهده‌ی اوست.

در مقابل زیردستانش احساس مسئولیت می‌کند:

زیرا هر یک از افراد خانواده‌ی این مسلمان، دچار هر گونه کوتاهی یا اهانت و یا تفریطی در ناحیه‌ی خدا و رسول خدا شوند، او شخصاً مسئول و جواب‌گوی است:

«كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيتِهِ...» (بخاری، ۸۴۴ و مسلم، ۳۴۰۸).

(همه‌ی شما سرپرست هستید و همه‌ی شما در قبال زیردستانتان مسئولید...)

این مسئولیت پهلوی مسلمانِ راستین را هدف قرار می‌دهد، پس نمی‌تواند بر آن شکیبایی ورزد و به هر قیمت که شده موانع را از سر راه این مسئولیت بر می‌دارد و تحمل ضایع شدن این مسئولیت را ندارد و جز شخصی که در دین، ایمان و مردانگی‌اش ضعف و سستی دارد، کسی را توان سکوت بر آن نیست.

راضی به قضا و قدر خداست:

مسلمان صادق پیوسته راضی به قضا و قدر خداست و این حدیث را نصب العین خود قرار می‌دهد که می‌فرماید:

«عَجَبًا لِأَمْرِ الْمُؤْمِنِ إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ خَيرٌ إِنْ أَصَابَتْهُ سَرَّاءُ شَكَرَ فَكَانَ خَيرًا لَهُ وَإِنْ أَصَابَتْهُ ضَرَّاءُ صَبَرَ فَكَانَ خَيرًا لَهُ» (مسلم، ۵۳۱۸).

(شگفتا از کار مسلمان که تمام کارهایش به خیر و صلاح اوست، اگر خوشی و نعمتی به او رسد شکر و سپاس گوید که برایش خیر و نیکی است و

اگر سختی و ضرری دامن‌گیرش گردد، صبر و شکیبایی ورزد ـ که باز هم ـ برای او خیر و نیکی است.)

چون مسلمان صادق اعتقاد عمیق و اصولی دارد که ایمان به قضا و قدر یکی از ارکان اسلام است و آن‌چه در این زندگی چند روزه به او می‌رسد، رد آن امکان پذیر نیست، زیرا تقدیر مقدری است که هیچ راهی برای دفع آن وجود ندارد و معتقد است که رضایش به قضا و قدر پروردگار، اجر زیاد را برایش به دنبال دارد و در پیشگاه الهی او را در زمره‌ی مؤمنان فرمان بردار و رستگار قرار می‌دهد.

از این رهگذر است که تمام کارهای مسلمان خیر و نیکی محسوب می‌گردد، اگر شادی و نعمتی به او رسد، زبانش آموخته‌ی اظهار مراتب شکر و سپاس گذاری بی‌پایان پروردگار بخشایش‌گر است و اگر سختی و زیانی متوجهش شود به تبعیت از امر خداوند و خشنودی از قضا و قدرش صبر را پیشه می‌کند که در هر دو صورت به نفع اوست. و چه نفعی بالاتر از این؟

بسیار توبه کننده است:

گه‌گاهی موجی از غفلت وجود مؤمن را فرا می‌گیرد، پس قدمش را می‌لغزاند یا دچار کوتاهی و تقصیر می‌شود که در شأن مؤمن بینای فرمان بردار متواضع نیست؛ منتهی او بی‌درنگ به خود می‌آید و هوشیار شده از غفلتش بیدار می‌گردد، از لغزشش می‌بُرد و از تقصیر و کوتاهی‌اش پشیمان می‌شود و نادم، شرمنده و استغفارکنان به کنف حمایت پروردگار خویش باز می‌گردد:

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»

[الأعراف/۲۰۱].

(کسانی که تقوی دارند، چون وسوسه‌ای از [سوی] شیطان به آنان برسد، [خداوند را] یاد می‌کنند، آن‌گاه ناگهان بینا می‌گردند.)

پس غفلت بر دلی که به محبت و ترس خدا تپیده است چیره نمی‌گردد؛ ولی بر دل‌هایی که از فرمان و روش وی اعراض کرده‌اند چیره می‌شود و دل مسلمان صادق همیشه به سوی توبه و استغفار باز است و نسیم ملایم و دل نواز فرمان برداری، هدایت، تقوا و رضایت همواره شامه‌اش را می‌نوازد.

تمام همّ و غمّش متوجه رضایت پروردگار است:

مسلمان صادق، در تمام کارهایش رضای خدا را در نظر می‌گیرد، در هر کاری رضایت و خشنودی خدا ـ نه رضایت مردم ـ مد نظرش هست، بلکه شاید گه‌گاهی، در راه رضایت خدا مجبور به ناراضی کردن مردم شود که در همه‌ی این موارد گفته گهربار پیامبر ﷺ را فرا راه خود قرار می‌دهد که فرمود:

«مَنْ الْتَمَسَ رِضَا اللَّهِ بِسَخَطِ النَّاسِ كَفَاهُ اللَّهُ مُؤْنَةَ النَّاسِ وَمَنْ الْتَمَسَ رِضَا النَّاسِ بِسَخَطِ اللَّهِ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى النَّاسِ» (ترمذی، ۲۳۳۸).

(هر کس رضای خدا را بر نارضایتی مردم ترجیح دهد خداوند او را از شر مردم حفظ می‌کند و هر کس رضایت مردم را بر خشم و نارضایتی خدا ترجیح دهد خداوند او را به مردم وا گذارد.)

از این‌جاست که اعمالش را به میزان رضایت خدای عز وجل می‌سنجد، پس آن‌چه را که کفه‌ی این ترازو برگزیند، می‌پذیرد و به آن خشنود است و آن‌چه را که این کفه رد کرد از آن رو می‌گرداند و آن را

ترک می‌کند و از این رهگذر است که معیارهای سنجش فرد مسلمان راست می‌گردد و علایم راهنمایی راه راست در مقابل دیدگانش روشن می‌شود، پس دچار تناقضات مضحک و بی‌ارزش نمی‌شود، مثل این‌که در یک کار از خدا اطاعت کند و در یک کار دیگر، نافرمانی او را پیشه سازد و چیزی را در یک سال حلال کند و در سال دیگر حرام گرداند. زیرا زمانی که اصول صحیح، برنامه‌ی عملی واضح و مقیاس‌ها ثابت باشد، دیگر جای پایی برای تناقض باقی نمی‌ماند.

آن‌هایی که می‌بینی در مسجد با خضوع و خشوع نماز می‌خوانند، سپس در بازار، معاملات ربادار انجام می‌دهند یا در خانه، خیابان، مدرسه و یا انجمن شرع الهی را بر خویش، همسران، فرزندان و زیردستان خود پیاده نمی‌کنند، در بینش و تصورشان از حقیقت این دین متکامل ـ که مسلمان را در تمام اعمالش به سوی حقیقت عظیمی که همانا رضای خدا است سوق می‌دهد ـ دچار آشفتگی و کمبودند و این کمبود و اضطراب باعث می‌شود که هر مسأله‌ای را به میزان رضای خود مورد سنجش قرار دهند و از این‌جاست که آن‌ها نیمه مسلمان نشان می‌دهند و شاید هم فقط اسم اسلام را یدک می‌کشند و این دوگانگی شخصیت، یکی از خطرناک‌ترین امراضی است که مسلمانان در این عصر به آن مبتلا گردیده‌اند.

به جا آورنده‌ی فرایض و نوافل است:

مسلمان صادق، فرایض، ارکان و نوافل اسلام را به طور کامل و به نحو احسن به جا می‌آورد و اجازه نمی‌دهد که در امر ادای تکلیف دچار رخوت، سستی و فتوری گردد. او نمازهای پنج‌گانه را در اوقات مقرر ادا می‌کند؛ زیرا نماز ستون دین است و کسی که آن را به پا دارد، به راستی

که دین را به پا داشته است و کسی که آن را ترک کند، تردیدی نیست که دین اسلام را منهدم کرده است. نماز بزرگ‌ترین و برترین عمل است، چنان‌که این درجه در حدیثی که عبدالله بن مسعود ﷺ روایت می‌کند تصریح شده است؛ ابن مسعود ﷺ می‌گوید: از پیامبر ﷺ پرسیدم:

کدام عمل بر دیگر اعمال برتری دارد؟

قَالَ: «الصَّلَاةُ عَلَى وَقْتِهَا»

فرمود: (ادای نماز در وقت آن.)

گفتم: سپس کدام؟

قَالَ: «ثُمَّ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ».

فرمود: (سپس نیکی به پدر و مادر.)

گفتم: سپس کدام؟

قَالَ: «الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (بخاری، ۴۹۶ و مسلم، ۱۲۲).

فرمود: (جهاد در راه خدا.)

زیرا نماز وسیله‌ی ارتباط بین بنده و پروردگار اوست، انسان در نماز از تمام مشاغل دست می‌کشد و با تمام وجود متوجه پروردگارش می‌شود و هدایت و مدد را از او می‌خواهد و پایداری و ثبات بر راه راست را از وی استمداد می‌کند.

پس تعجبی ندارد که نماز بزرگ‌ترین و برترین کردار باشد؛ چرا که نماز سرچشمه‌ی پاک و جوشانی است که فرد مسلمان تقوای خود را از آن بر می‌گیرد و با آب زلال و گوارایش، خطاهای خویشتن را می‌شوید.

از ابوهریره ﷺ در این زمینه روایت شده که گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود:

«أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَنَّ نَهْرًا بِبَابِ أَحَدِكُمْ يَغْتَسِلُ مِنْهُ كُلَّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ هَلْ يَبْقَى

مِنْ دَرَنِهِ شَيءٌ؟»

(به من بگویید اگر نهری جلو در خانه‌ی یکی از شما جریان داشته باشد و هر روز پنج بار خود را در آن بشوید آیا چرکی هم در او می‌ماند؟)

قَالُوا: لَا يبْقَى مِنْ دَرَنِهِ شَيءٌ.

اصحاب جواب دادند: هیچ چرکی در او نمی‌ماند.

قَالَ: «فَذَلِكَ مَثَلُ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ يمْحُو اللَّهُ بِهِنَّ الْخَطَايا» (بخاری، ۴۹۷ و مسلم، ۱۰۷۱).

فرمود: (پس آن، مثلی است از نمازهای پنج‌گانه که خداوند به وسیله‌ی آن (نماز ها) گناهان را محو می‌کند.)

از جابر روایت شده که گفت: رسول گرامی اسلام فرمود:

«مَثَلُ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ كَمَثَلِ نَهْرٍ جَارٍ غَمْرٍ عَلَى بَابِ أَحَدِكُمْ يغْتَسِلُ مِنْهُ كُلَّ يوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ» (مسلم، ۱۰۷۲).

(مثال نمازهای پنج‌گانه چون نهر عمیق آبی است که در مقابل خانه‌ی یکی از شما جریان دارد و او روزی پنج مرتبه خود را در آن می‌شوید.)

از ابن مسعود ﷺ روایت شده است که مردی بوسه‌ای از زن نامحرمی بر گرفت، پس به حضور رسول خدا ﷺ شتافت و ماجرا را برایش تعریف کرد، که این آیه نازل شد:

«أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَي النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يذْهِبْنَ السَّيئَاتِ» [هود/۱۱۴].

(و در دو سوی روز و در ساعتی چند از شب نماز بگزار. آری نیکی‌ها بدی‌ها را از میان می‌برند.)

آن مرد گفت آیا این حکم مخصوص من است؟ فرمود: «برای تمام امتم است.»

و از ابوهریره ﷺ روایت شده که گفت: رسول اکرم فرمود:

«الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ وَالْجُمْعَةُ إِلَى الْجُمُعَةِ كَفَّاره لِمَا بَينَهُنَّ مَا لَمْ تُفشَ الْكَبَائِرُ» (مسلم، ۳۴۴).

(مادامی که گناهان کبیره زیاد نباشد، نمازهای پنج‌گانه و این جمعه تا جمعه‌ی دیگر کفاره‌ی گناهانی است که در این میان انجام گرفته است.)

عثمان ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول خدا فرمود:

«مَا مِنْ امْرِئٍ مُسْلِمٍ تَحْضُرُهُ صَلَاةٌ مَكْتُوبَةٌ فَيحْسِنُ وُضوءَهَا وَخُشُوعَهَا وَرُكُوعَهَا إِلَّا كَانَتْ كَفَّارَةً لِمَا قَبْلَهَا مِنْ الذُّنُوبِ مَا لَمْ يؤْتِ كَبِيرَةً وَذَلِكَ الدَّهْرَ كُلَّهُ» (مسلم، ۳۳۵).

(هیچ فرد مسلمانی نیست که نماز فرضی را دریابد و وضو، خشوع و رکوع آن را به نحو احسن انجام دهد مگر این‌که آن نماز ـ تا زمانی که گناه کبیره‌ای نباشد ـ کفاره‌ی گناهان گذشته است و این شامل تمام زمان‌ها است.)

احادیث و روایات در مورد فضیلت نماز و اهمیت و نفع آن برای نمازگزاران بسی زیاد و متنوع است که این چند صفحه را گنجایش ذکرشان نیست.

مسلمان پرهیزگار تا آن‌جا که می‌تواند پایبند نخستین جماعتی است که در مسجد برگزار می‌گردد، چون پیامبر خدا ﷺ خبر داده است که:

«صَلَاةُ الْجَمَاعَةِ أفْضَلُ مِن صَلَاةِ الْفَذِّ بِسَبْعٍ وَعِشْرِينَ دَرَجَةً» (بخاری، ۶۰۹ و مسلم، ۱۰۳۸).

(نماز جماعت بیست و هفت درجه بر نماز انفرادی برتری دارد.)

رسول اکرم ﷺ در شأن فرد مسلمان می‌فرماید:

«إِذَا تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضوءَ ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ لَا يخْرِجُهُ إِلَّا الصَّلَاةُ لَمْ يخطُ خَطْوَةً إِلَّا رُفِعَتْ لَهُ بِهَا دَرَجَةٌ وَحُطَّ عَنْهُ بِهَا خَطِيئَةٌ فَإِذَا صَلَّى لَمْ تَزَلْ الْمَلَائِكَةُ تُصَلِّي عَلَيهِ مَا دَامَ فِي مُصَلَّاهُ مَا لَم يحدِث اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيهِ اللَّهُمَّ ارْحَمْهُ وَلَا يزَالُ فِي صَلَاةٍ مَا انْتَظَرَ الصَّلَاةَ» (بخاری، ۶۱۱ و مسلم، ۱۰۵۹).

(چون به خوبی وضو گیرد و آن‌گاه فقط به خاطر نماز، به طرف مسجد به راه افتد، در نهادن هر قدمی بر زمین، یک درجه بر درجاتش افزوده می‌شود و یک گناه از گناهانش کاسته می‌شود. پس هنگامی که نماز را به جا آورد تا وقتی از سجاده و مکان نمازش حرکت نکرده و بی‌وضو نشده، فرشتگان الهی همواره بر او درود می‌فرستند که بار الها، بر او درود بفرست، بار پروردگارا او را ببخش؛ و مسلمان در نماز است تا زمانی که انتظار نماز را می‌کشد.)

نمازگزاری که حریص است تا نمازش را با جماعت ادا نماید در هر صبح و شامی که به مسجد می‌رود، رسول گرامی اسلام ﷺ او را بشارت به بهشت داده است. رسول‌الله ﷺ می‌فرماید:

«مَنْ غَدَا إِلَى الْمَسْجِدِ أَوْ رَاحَ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُ فِي الْجَنَّةِ نُزُلًا كُلَّمَا غَدَا أَوْ رَاحَ» (بخاری، ۶۲۲ و مسلم، ۱۰۷۳).

(کسی که صبح‌گاهان آهنگ مسجد کند یا شام‌گاهان به مسجد رود خداوند به تعداد رفت و آمدهایش در روز یا شب، پذیرایی‌ها و نعمت‌هایی برای او در بهشت آماده می‌کند.)

به این جهت اصحاب رسول اکرم ﷺ از هر چیز بر نماز جماعت حریص‌تر بودند. عبدالله بن مسعود ﷺ در این‌باره می‌گوید:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يلْقَى اللَّهَ غَدًا مُسْلِمًا فَلْيحَافِظْ عَلَى هَؤُلَاءِ الصَّلَوَاتِ حَيثُ ينَادَى بِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ شَرَعَ لِنَبِيكُمْ سُنَنَ الْهُدَى وَإِنَّهُنَّ مِنْ سُنَنِ الْهُدَى وَلَوْ أَنَّكُمْ صَلَّيتُمْ فِي بُيوتِكُمْ كَمَا يصَلِّي هَذَا الْمُتَخَلِّفُ فِي بَيتِهِ لَتَرَكْتُمْ سُنَّةَ نَبِيكُمْ وَلَوْ تَرَكْتُمْ سُنَّةَ نَبِيكُمْ لَضَلَلْتُمْ وَلَقَدْ رَأَيتُنَا وَمَا يتَخَلَّفُ عَنْهَا إِلَّا مُنَافِقٌ مَعْلُومُ النِّفَاقِ وَلَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ يؤْتَى بِهِ يهَادَى بَينَ الرَّجُلَينِ حَتَّى يقَامَ فِي الصَّفِّ» (مسلم، ۱۰۴۶).

(کسی که می‌خواهد تا فردای قیامت در حالی‌که مسلمان است، خدای را ملاقات کند، پس بر این نمازهای پنجگانه، در آن‌جا که اذانش گفته می‌شود، محافظت نماید، بحثی نیست که خداوند سنن و قوانین هدایت را برای پیامبرتان

بنا نهاده است و بی‌گمان که نمازهای پنجگانه از قوانین هدایت است؛ اگر شما مانند این تکرو در خانه‌هایتان نماز بخوانید، سنت پیامبرتان را ترک گفته‌اید و اگر سنت پیامبر خود را ترک نمایید، بی‌تردید که گمراه گشتید، در زمان ما (اصحاب) به جز منافقِ معلوم النفاق، از حضور جماعت طفره نمی‌رفت و به راستی کسانی از شدت ضعف در میان دو نفر و با تکیه به آن‌ها پا را به زمین می‌کشیدند تا در صف جماعت بایستند.)

پیامبر اکرم ﷺ تا آن‌جا به نماز جماعت اهمیت می‌دهد که عزمش را جزم می‌کند تا خانه‌ی کسانی را که بدون عذر، نماز جماعت را ترک می‌کنند، به آتش کشد، آن‌جا که می‌فرماید:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ آمُرَ بِحَطَبٍ فَيُحْطَبَ ثُمَّ آمُرَ بِالصَّلَاةِ فَيُؤَذَّنَ لَهَا ثُمَّ آمُرَ رَجُلًا فَيَؤُمَّ النَّاسَ ثُمَّ أُخَالِفَ إِلَى رِجَالٍ فَأُحَرِّقَ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهُمْ» (بخاری، ۶۰۸ و مسلم، ۱۰۴۱).

(سوگند به آن ذاتی که جانم در قبضه‌ی اوست، بر آن شدم تا دستور جمع‌آوری هیزم دهم، پس هیزم جمع شود، سپس فرمان نماز دهم، آن‌گاه برایش اذان گویند، سپس من به مردی امر نمایم تا برای مردم امامت دهد، آن‌گاه به نزد آن مردانی که ـ در خانه‌هایشان ـ مانده‌اند، برگردم و خانه‌هایشان را برسرشان بسوزانم.)

پس تعجبی ندارد که فردی مثل سعید بن مسیب سی سال تمام پشت هیچ کس را در نماز نبیند؛ زیرا او، پیوسته قبل از اذان در صف اوّل بود و امثال سعید بن مسیب در تاریخ اسلام فراوان است.

یاران بزرگوار پیامبر، به محض شنیدن ندای مؤذن، به مسجد می‌شتافتند و دوری خانه‌هایشان از مسجد، مانع حضور در نماز جماعت نمی‌شد؛ زیرا برای نماز جماعت اهمیت فوق العاده‌ای قائل بودند، بلکه

آن‌ها از دوری خانه‌هایشان با مسجد خوشحال بودند، تا مسیرشان از خانه تا مسجد برایشان نوشته شود و قدم‌هایشان در نامه‌ی اعمال ثبت گردد.

ابی بن کعب ﷺ می‌گوید: یکی از انصار خانه‌اش از همه بیشتر با مسجد فاصله داشت و هیچ نمازی را بدون جماعت ادا نمی‌کرد. به او گفتند: چه خوب بود که خری می‌خریدی تا در تاریکی و گرما سوارش می‌شدی.

او گفت: من راضی نیستم که خانه‌ام در کنار مسجد باشد، من می‌خواهم تا مسیر آمدنم تا مسجد و مسافت بازگشت به خانه، برایم نوشته شود.

رسول خدا ﷺ فرمود:

«قَد جَمَعَ اللهُ لَكَ ذَلِكَ كُلَّهُ» (مسلم، ۱۰۶۵).

(به‌راستی که خداوند پاداش تمام قدم‌هایی را که در این راه برداشته‌ای برایت جمع نموده است.)

یکی از سفارشات پیامبر اکرم ﷺ به اصحابی که خانه‌هایشان با مسجد فاصله داشت این بود که به خانه‌هایی که به مسجد نزدیک است نقل مکان نکنند و برای آنان تأکید می‌کرد که قدم به قدم آن‌ها در صحیفه‌ی اعمالشان یادداشت خواهد شد و گام‌های زیادی که برای رسیدن به مسجد برداشته می‌شود، هرگز تلف نمی‌گردد؛ جابر ﷺ می‌گوید:

خانه‌های پیرامون مسجد تخلیه گردید، بنی سلمه خواستند به نزدیک مسجد نقل مکان کنند، این خبر به پیامبر اکرم ﷺ رسید. به آن‌ها فرمود: شنیده‌ام که شما می‌خواهید به نزدیک مسجد نقل مکان کنید؟

آن‌ها پاسخ دادند: بله یا رسول‌الله، می‌خواستیم این کار را بکنیم.

پیامبر فرمود: «ای بنی سلمه! در همان خانه‌هایتان بمانید، گام‌هایتان ثبت می‌شود، در همان خانه‌هایتان بمانید، گام‌هایتان ثبت می‌شود.»

آنان گفتند: اگر ما نقل مکان هم می‌کردیم این‌قدر خوشحال نمی‌شدیم (مسلم، ۱۰۶۹ و بخاری، ۶۱۶).

ابوموسی اشعری ﷺ می‌گوید: رسول خدا فرمود:

«إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ أَجْرًا فِي الصَّلَاةِ أَبْعَدُهُمْ إِلَيهَا مَمْشًى فَأَبْعَدُهُمْ وَالَّذِى يَنْتَظِرُ الصَّلَاةَ حَتَّى يصَلِّيهَا مَعَ الْإِمَامِ أَعْظَمُ أَجْرًا مِنْ الَّذِى يصَلِّيهَا ثُمَّ ينَامُ» (بخاری، ۶۱۴ و مسلم، ۱۰۶۴).

(بیشترین ثواب را در نماز، کسانی می‌برند که مسیر طولانی‌تری را طی نمایند و سپس کسانی است که راهشان دورتر است و کسی که منتظر می‌ماند تا نماز را با جماعت بخواند از کسی که نمازش را می‌خواند و می‌خوابد، ثواب بیشتری می‌برد.)

تشویق برای حضور نماز جماعت در اوقات صبح و عشا در پاره‌ای از نصوص قید گردیده است که پیامبر اکرم ﷺ در این نصوص بیان کرده‌اند که اجر جزیل در انتظار کسانی است که پایبند جماعت در این دو نماز بوده‌اند که من فقط به دو حدیث بسنده می‌کنم:

حدیث اول: عثمان بن عفان ﷺ می‌گوید: از پیامبر اکرم شنیدم که فرمود:

«مَنْ صَلَّى الْعِشَاءَ فِي جَمَاعَةٍ فَكَأَنَّمَا قَامَ نِصْفَ اللَّيلِ وَمَنْ صَلَّى الصُّبْحَ فِي جَمَاعَةٍ فَكَأَنَّمَا صَلَّى اللَّيلَ كُلَّهُ» (مسلم، ۱۰۴۹).

(کسی که نماز عشا را با جماعت بخواند گویی که نصف شب را نماز خوانده و آن که نماز صبح را به همراه جماعت ادا کند، گویی که سرتاسر شب را نمازگزارده است.)

حدیث دوم: ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول اکرم فرمود:

«إِنَّ أَثْقَلَ صَلَاةٍ عَلَى الْمُنَافِقِينَ صَلَاةُ الْعِشَاءِ وَصَلَاةُ الْفَجْرِ وَلَوْ يعْلَمُونَ مَا فِيهِمَا لَأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبْوًا» (بخاری، ۶۱۷ و مسلم، ۱۰۴۱).

(گران‌ترین نماز بر منافقان نماز صبح و عشا است و اگر آن‌ها از اجری که در این دو نهفته است، آگاه بودند، سینه خیز هم که شده برای ادای آن می‌آمدند.)

مسلمان پرهیزگاری که در آرزوی رستگاری سرای باقی است از انجام آن مقدار نوافلی که در خور نشاط و زنده دلی اوست غفلت نمی‌ورزد، شب و روز خود را برای ادای آن سرحال و شاد می‌کند، چرا که کثرت ادای نوافل بنده را به پروردگارش نزدیک می‌سازد و او را به مقام و مرتبه‌ی دوستی خدا و رضایت وی از او، ترفیع می‌دهد و حقا که آن مقام، منزلتی بس رفیع و بلند است، چون انسان به آن رتبه و منزلت رسد خداوند وی را به قدرت بزرگش برمی‌گزیند، پس خدا قوه‌ی شنوایی‌اش می‌شود که به وسیله‌ی آن می‌شنود، قدرت بینایی‌اش می‌گردد که بدان می‌بیند، دستش می‌شود که به وسیله‌ی آن حمله و یورش می‌برد و... حدیث قدسی زیر گواه این مدعا است:

«مَا زَالُ عَبْدِي يتَقَرَّبُ إِلَي بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنتُ سَمْعَهُ الَّذِي يسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يبْصِرُ بِهِ وَيدَهُ الَّتِي يبْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِي يمْشِي بِهَا وَإِنْ سَأَلَنِي لَأُعْطِينَّهُ وَلَئِنْ اسْتَعَاذَنِي لَأُعِيذَنَّهُ» (بخاری، ۶۰۲۱).

(بنده‌ام با ادای نوافل پیوسته به من نزدیک می‌شود تا آن‌جا که دوستش بدارم، پس زمانی که او را دوست داشتم، شنوایی‌اش باشم که با آن می‌شنود، بینایی‌اش باشم که با آن می‌بیند، دستش باشم که به وسیله‌ی آن می‌گیرد و پایش که با آن راه می‌رود و اگر از من بخواهد بی‌تردید به او می‌دهم و اگر به

من پناه جويد حتماً پناهش می‌دهم.)

و زمانی که خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، اهل آسمان و زمين نيز او را دوست می‌دارند که حديث نقل شده از ابوهريره ﷺ بيانگر اين موضوع است:

«إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا دَعَا جِبْرِيلَ فَقَالَ: إِنِّي أُحِبُّ فُلَانًا فَأَحِبَّهُ. قَالَ: فَيُحِبُّهُ جِبْرِيلُ ثُمَّ يُنَادِي فِي السَّمَاءِ فَيَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا فَأَحِبُّوهُ. فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ. قَالَ: ثُمَّ يُوضَعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي الْأَرْضِ وَإِذَا أَبْغَضَ عَبْدًا دَعَا جِبْرِيلَ فَيَقُولُ: إِنِّي أُبْغِضُ فُلَانًا فَأَبْغِضْهُ. قَالَ: فَيُبْغِضُهُ جِبْرِيلُ ثُمَّ يُنَادِي فِي أَهْلِ السَّمَاءِ إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ فُلَانًا فَأَبْغِضُوهُ. قَالَ: فَيُبْغِضُونَهُ ثُمَّ تُوضَعُ لَهُ الْبَغْضَاءُ فِي الْأَرْضِ» (مسلم، ۴۷۷۲).

(هنگامی که خداوند بنده‌ای را دوست بدارد جبرئيل را فراخوانده به او می‌گويد: من فلانی را دوست دارم، پس تو هم دوستش دار. فرمود: پس جبرئيل نيز او را دوست دارد، سپس در آسمان چنين اعلام می‌شود: همانا خداوند فلانی را دوست دارد، پس شما نيز او را دوست بداريد، لذا ساکنان آسمان او را دوست می‌دارند. فرمود: آن‌گاه در زمين برای او مهر قبولی و تأييد نهاده می‌شود. و زمانی که خدا از بنده‌ای متنفر و خشمگين باشد جبرئيل را می‌طلبد و به او می‌گويد: من با فلانی دشمنم، پس تو هم دشمنش باش. فرمود: پس جبرئيل با او دشمن می‌شود، سپس در ميان اهل آسمان اعلام می‌شود که خداوند با فلانی دشمن است، بنابراين شما هم دشمنش شويد. فرمود: پس آن‌ها هم دشمنش می‌گردند، سپس نشان دشمنی و نفرت برايش در زمين نهاده می‌شود.)

بر اين اساس، پيامبر اکرم ﷺ شب‌ها آن‌قدر نماز می‌خواند که پاهايش ترک برمی‌داشت و ورم می‌کرد، عايشه ﷺ از ايشان می‌پرسيد: يا رسول‌الله، چرا اين‌قدر سخت می‌گيری در حالی که خداوند گناهان

گذشته و آینده‌ات را بخشیده است؟

پیامبر ﷺ به او جواب می‌داد:

«أَفَلَا أَكُونَ عَبدَاً شَكُوراً؟» (بخاری، ۴۴۵۹ و مسلم، ۵۰۴۴).

(آیا بنده‌ای شکرگذار نباشم؟)

و مسلمان حقیقی می‌کوشد تا تمام نمازهایش را با کیفیت و شرایط لازم، کامل و بدون هیچ عیب و نقصی ادا کند؛ نه این‌که نمازش عبارت از قیام، قعود و حرکاتی با ذهنی آشفته، نفسی پریشان و قلبی خالی باشد.

او از نمازش بر نمی‌گردد تا بی‌درنگ غرق مشاغل و مشکلات زندگی و موج بنیان کن آن شود، بلکه بعد از نماز به استغفار، اذکار و تسبیحاتی که سنت پاک پیامبر ﷺ تصریح نموده می‌پردازد؛ بعد از نماز با دعای برخواسته از اعماق قلب به مناجات با پروردگارش می‌شتابد و خاشعانه از او می‌خواهد که خیر دنیا و آخرت را نصیب او نموده و هدایت را به او ارزانی دارد. به این ترتیب نماز نقشش را در تصفیه‌ی روح، نرمی دل و تزکیه‌ی نفس ادا می‌کند و از این‌جاست که پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«جُعِلَت قُرَّةُ عَينِي فِي الصَّلَاةِ» (احمد، ۱۳۵۲۶ و نسائی، ۳۸۷۸).

(روشنی (خنکی) چشمم در نماز قرار داده شده است.)

و از این رهگذر است که نمازگزاران صادق و خاشع در کنف حمایت امن الهی و سرپرستی وی قرار دارند، هنگامی که بدی و شری به آن‌ها می‌رسد بی‌تابی نمی‌کنند و چون نیکی و خیری آنان را فرا گیرد از انفاق در راه خدا امتناع نمی‌ورزند:

«إِنَّ الْإِنسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا (۱۹) إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا (۲۰) وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيرُ مَنُوعًا (۲۱) إِلَّا الْمُصَلِّينَ...» [المعارج/۱۹-۲۲].

(به راستی که انسان ناشکیبا آفریده شده است (۱۹) هر گاه به او مصیبت رسد، نگران و بی‌تاب می‌شود (۲۰) و چون آسایشی به او رسد، بخیل گردد. (۲۱) مگر نمازگزاران.)

اگر ثروتمندی باشد و زکاتی به سرمایه‌اش تعلق گیرد، آن‌را می‌پردازد و با دقت، امانت و تقوا آنچه را که باید بدهد، حساب می کند و آن را در راه‌های مشروع و تعیین شده مصرف می‌نماید، اگر چه که مقدار زکاتی که بر او واجب گردیده به هزارها و میلیون‌ها هم برسد و این مسأله به ذهنش خطور نمی کند که ـ خدای نکرده ـ از پرداخت پاره‌ای از آنچه باید بدهد، شانه خالي کند.

چرا که زکات فریضه‌ی مالی ـ عبادی مشخصی است که در شأن مسلمان راستین نیست تا در ادای کامل آن و طبق فرامین شریعت اهمال و سستی کند و هیچ مسلمانی در اخراج زکات درنگ نمی‌ورزد؛ مگر این‌که دینداری‌اش لکه دار، وجودش خسیس و اخلاقش کج است و کافی است بدانیم که با مانع زکات اعلام جنگ می گردد و خونش مباح می‌شود تا آن‌گاه که مطابق احکام دین، زکاتش را به طور کامل بپردازد و هنوز هم گفته‌ی ابوبکر صدیق ﷺ درباره‌ی مرتدان در گوش زمان می‌پیچد که بیانگر عظمت این دین در ارتباط بین دین و دنیاست:

«به خدا سوگند با کسی که بین نماز و زکات فرق قایل شود می‌جنگم.»

به راستی این سوگندی است از ابوبکر صدیق ﷺ که به عمق بینش او از طبیعت این دین کامل و متکامل و ارتباط فشرده‌ای که میان نماز و زکات در ساختار این دین وجود دارد، اشاره دارد؛ زیرا ابوبکر صدیق ﷺ شاهد ورود آیات، با نظمی همسان، پیاپی و مؤید همدیگر در زمینه‌ی نماز

و زکات بود که بدینسان بین این دو جمع می‌نماید:
«اَلَّذِينَ يقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيؤْتُونَ الزَّكَاةَ» [المائدة/۵۵].
(مؤمنانی هستند که نماز بر پای می‌دارند و زکات می‌پردازند.)
«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» [البقرة/۴۳].
(و نماز بر پای دارید و زکات بپردازید.)
«وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ» [البقرة/۲۷۷].
(و نماز بر پای داشتند و زکات پرداختند.)
مسلمان حقیقی به خاطر ایمان و ثواب ماه رمضان را روزه می‌گیرد، در حالی که ایمان قلبش را آباد می‌سازد:
«مَنْ صَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» (بخاری، ۳۷ و مسلم، ۱۲۶۸).
(کسی که ماه رمضان را از روی ایمان و برای رسیدن به اجر و ثواب روزه بگیرد، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شوند.)
او از حق روزه در حفظ زبان، چشم و تمام اعضا و جوارح از هر خلافی که روزه‌اش را لکه دار می‌کند و یا اجرش را پایین می‌آورد، آگاه و مطلع است:
«إِذَا كَانَ يوْمُ صَوْمِ أَحَدِكُمْ فَلَا يرْفُثْ وَلَا يصْخَبْ فَإِنْ سَابَّهُ أَحَدٌ أَوْ قَاتَلَهُ فَلْيقُلْ إِنِّي صَائِمٌ» (بخاری،۱۷۷۱ و مسلم، ۱۹۴۴).
(وقتی یکی از شما روزه داشت، دشنام و ناسزا نگوید و یا با صدای بلند بر دیگری داد نزند و اگر یکی به او بد گفت و یا با او جنگید، بگوید: من روزه هستم.)
«مَنْ لَمْ يدَعْ قَوْلَ الزُّورِ وَالْعَمَلَ بِهِ فَلَيسَ لِلَّهِ حَاجَةٌ فِي أَنْ يدَعَ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ» (بخاری، ۱۷۷۰).
(کسی که سخن دروغ و عمل به آن را ترک نکند، پس خدا هیچ نیازی

ندارد که او غذا و آبش را کنار بگذارد.)

از ذهن مسلمان روزه دار دور نمی‌شود که در ماهی به سر می‌برد که با سایر ماه‌ها تفاوت دارد، آن ماه روزه است، روزه برای خدا، خدایی که خود پاداش روزه را می‌دهد و پاداش خدای بی‌نیاز و بزرگ و روزی وی، خیلی بزرگ‌تر، کامل‌تر، شامل‌تر و فراگیرتر از آن است که در خیال گنجد:

«كُلُّ عَمَلِ ابْنِ آدَمَ يضَاعَفُ الْحَسَنَةُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا إِلَى سَبْعِمِائَةِ ضِعْفٍ. قَالَ اللَّهُ ﷻ: إِلَّا الصَّوْمَ فَإِنَّهُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ. يدَعُ شَهْوَتَهُ وَطَعَامَهُ مِنْ أَجْلِي. لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ: فَرْحَةٌ عِنْدَ فِطْرِهِ وَفَرْحَةٌ عِنْدَ لِقَاءِ رَبِّهِ، وَلَخُلُوفُ فِيهِ أَطْيبُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ» (مسلم، ۱۹۴۵).

(هر عمل آدمی‌زاد دو چندان می‌شود و هر نیکی، ده برابر تا هفتصد برابر می‌شود، خداوند ﷻ می‌فرماید: جز روزه که مال من است و به آن پاداش می‌دهم، چون که روزه‌دار خواسته‌هایش و خوراکش را به خاطر من ترک می‌کند؛ روزه‌دار دو خوشی دارد: یکی هنگام افطار و دیگری هنگام دیدار پروردگارش و به تأکید که بوی دهان روزه‌دار از بوی مشک نزد خداوند خوش‌بوتر است.)

به همین علت بر مسلمان هوشیار و دانا واجب است که لحظات این ماه مبارک را مغتنم بشمارد و با عمل صالح در پی پر کردن اوقاتش برآید، پس روز وی عبارت از روزه، نماز، تلاوت قرآن، صدقه و دیگر اعمال نیکو باشد، و شبش هم قیام و تهجد و دعا باشد:

«مَنْ قَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» (مسلم، ۱۲۶۶).

(هرکه شب‌های ماه رمضان را با ایمان و برای رضای خدا برپا دارد، گناهان گذشته‌اش بخشوده می‌شود.)

بدون شک پیامبر ما ﷺ به اندازه‌ای که در این ماه برای انجام هرچه بیشتر اعمال نیکو تلاش می‌کرد در سایر ماه‌ها نمی‌کرد، به ویژه در ده شب آخر این ماه بزرگ:

عایشه ل می‌گوید:

«رسول خدا در ماه رمضان آن‌قدر زحمت می‌کشید که در بقیه‌ی ماه‌ها چنان زحمتی متحمل نمی‌شد، و در ده روز آخر این ماه چندان تلاش می‌نمود که در بقیه‌ی روزها نمی‌کرد.» (مسلم، ۲۰۰۹).

حدیث دیگری نیز از عایشه ل در این زمینه نقل شده است به این مضمون:

«كَانَ رَسُولُ‌اللهِ إِذَا دَخَلَ العَشرُ الأَوَاخِرُ مِن رَمَضَانَ أَحيا الليلَ كُلَّهُ وَأَيقَظَ أَهلَهُ وَجَدَّ وَشَدَّ المِئزَرَ» (بخاری، ۱۸۸۴ و مسلم، ۲۰۰۸).

(چون دهه‌ی آخر ماه رمضان می‌شد، رسول‌الله تمام شب را با عبادت زنده می‌کرد و خانواده‌اش را بیدار می‌نمود و تلاش می‌کرد و کمرش (ازارش) را محکم می‌بست.)

همواره به طلبیدن شب قدر فرمان می‌داد و با این گفته‌ی گهربارش مردم را به برپا داشتن ليلة القدر تشویق می‌کرد:

«تَحَرَّوْا لَيلَةَ الْقَدْرِ فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ» (بخاری، ۱۸۸۰).

(شب قدر را در دهه‌ی آخر ماه رمضان بجویید.)

«تَحَرَّوْا لَيلَةَ الْقَدْرِ فِي الْوِتْرِ مِنَ الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ» (بخاری، ۱۸۷۸).

(شب قدر را در ایام فرد دهه‌ی آخر ماه رمضان بجویید.)

«مَنْ قَامَ لَيلَةَ الْقَدْرِ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» (بخاری، ۱۷۶۸ و مسلم، ۱۲۶۸).

(کسی که شب قدر را با ایمان و برای کسب ثواب برپا داشت گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود.)

بر این اساس این ماه بزرگ، ماه عبادت ناب خالص است، مسلمان کوشا وقتی پیدا نمی‌کند تا شب را به لهو و سرگرمی بپردازد و با شب نشینی بیهوده و طولانی آن‌را سپری نماید، تا آن‌گاه که طلوع فجر نزدیک شود و خواب بر او چیره گردد، چند لقمه‌ای تناول کند و به رختخوابش خزد و غرق خواب عمیق گردد و شاید برای نماز صبح هم بیدار نشود!

مسلمان پرهیزگاری که از آموزه‌های دینش آگاه است، وقتی که از نماز تراویح برمی‌گردد، دیر نمی‌خوابد، چون بعد از مدتی برای نماز شب، تناول غذای سحری و بعد از آن رفتن به مسجد برای ادای نماز صبح، بیدار می‌شود.

پیامبر اکرم ﷺ دستور فرموده تا غذای سحری را تناول کنیم، زیرا خیر زیادی در آن نهفته است، آن‌جا که فرمود:

«تَسَحَّرُوا فَإِنَّ فِي السَّحُورِ بَرَكَةً» (بخاری، ۱۷۸۹ و مسلم، ۱۸۳۵).

(سحری کنید که در سحری برکت است.)

چون بیدار شدن برای سحری، خاطره‌ی قیام شب را زنده می‌کند و نفس را برای رفتن به مسجد جهت ادای نماز بامداد با جماعت سرحال و بانشاط می‌گرداند، علاوه بر این، سحری جسم را برای روزه تقویت می‌سازد و این کاری است که رسول عالیقدر اسلام ﷺ انجام می‌داد و یاران وفادارش را بر آن تربیت نمود.

زید بن ثابت ﷺ نقل می‌کند که:

«تَسَحَّرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ قُمْنَا إِلَى الصَّلَاةِ.

قِيلَ: كَمْ كان بَيْنَهُمَا؟

قَالَ: خَمْسُونَ آيَةً» (بخاری، ۱۷۸۷ و مسلم، ۱۸۳۷).

(با پیامبر اکرم سحری خوردیم، آن‌گاه برای ادای نماز به پا خواستیم.

یکی گفت: چقدر در میانشان ـ در میان سحری و نماز ـ فاصله بود؟
گفت: به اندازه‌ی خواندن پنجاه آیه.)

مسلمان پرهیزگار هوشیار از روزه‌ی نافله در غیر ماه مبارک غفلت نمی‌کند، مثل روزه‌ی روز عرفه (روز قبل از عید قربان) و روز تاسوعا و عاشورا. بر اساس ارشاد رسول‌الله ﷺ روزه‌ی این ایام از بزرگ‌ترین اعمالی است که باعث کفاره و محو گناهان می‌شود:

از ابوقتاده ﷺ روایت شده است که گفت: از پیامبر اکرم در مورد روزه‌ی عرفه پرسیده شد. ایشان فرمود:

«يكَفِّرُ السَّنَةَ الْمَاضِيةَ وَالْبَاقِيةَ» (مسلم، ۱۹۷۷).
(کفاره‌ی سال گذشته و سال دیگر است.)

از عبدالله بن عباس ﷺ روایت شده است که رسول خدا ﷺ «روز عاشورا را روزه گرفت و دستور داد تا دیگران نیز روزه بگیرند.» (بخاری و مسلم).

ابوقتاده ﷺ می‌گوید: از پیامبر درباره‌ی روزه‌ی عاشورا سؤال شد. فرمود:

«يكَفِّرُ السَّنَةَ الْمَاضِيةَ» (مسلم، ۱۹۷۷).
(موجب کفاره‌ی سال گذشته است.)

عبدالله بن عباس ﷺ می‌گوید: پیامبر اکرم فرمود:
«لَئِنْ بَقِيتُ إِلَى قَابِلٍ لأَصُومَنَّ التَّاسِعَ» (مسلم، ۱۹۱۷).
(اگر تا سال آینده زنده ماندم، روز نهم (تاسوعا) را حتماً روزه خواهم گرفت.)

هم‌چنین روزه‌ی شش روز از ماه شوال که رسول‌الله ﷺ در بیان فضیلت آن می‌فرماید:

«مَنْ صَامَ رَمَضَانَ ثُمَّ أَتْبَعَهُ سِتًّا مِنْ شَوَّالٍ كَانَ كَصِيَامِ الدَّهْرِ» (مسلم، ۱۹۸۴).

(کسی که روزه‌ی رمضان را بگیرد و در پی آن شش روز از ماه شوال را روزه بگیرد مثل روزه‌ی تمام سال است.)

روزه‌ی سه روز از هر ماه نیز مستحب است، ابوهریره ﷺ در این‌باره گوید:

«أَوْصَانِي خَلِيلِي بِثَلَاثٍ: صِيَامِ ثَلَاثَةِ أَيَامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ وَرَكْعَتَي الضُّحَى وَأَنْ أُوتِرَ قَبْلَ أَنْ أَنَامَ» (بخاری، ۱۸۴۵).

(دوست صمیمی‌ام به من سه وصیت کرد: روزه‌ی سه روز از هر ماه، خواندن دو رکعت ضحی و خواندن نماز وتر قبل از خوابیدنم.)

ابودردا ﷺ می‌گوید:

«أَوْصَانِي حَبِيبِي بِثَلَاثٍ لَنْ أَدَعَهُنَّ مَا عِشْتُ. بِصِيَامِ ثَلَاثَةِ أَيَامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ وَصَلَاةِ الضُّحَى وَبِأَنْ لَا أَنَامَ حَتَّى أُوتِرَ» (مسلم، ۱۱۸۳).

(محبوبم به من سه سفارش فرمود که تا زنده‌ام آن‌ها را هرگز رها نخواهم ساخت: روزه‌ی سه روز از هر ماه، دو رکعت نماز ضحی و به این‌که نخوابم تا نماز وتر را بخوانم.)

از عبدالله بن عمرو ﷺ منقول است که رسول خدا ﷺ فرمود:

«صَوْمُ ثَلَاثَةِ أَيَامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ صَوْمُ الدَّهْرِ كُلِّهِ» (مسلم، ۱۹۶۷).

(روزه‌ی سه روز از هر ماه به مثابه‌ی روزه‌ی تمام زمان (عمر) است.)

نصوصی در این زمینه آمده است که این سه روز را مشخص می‌کند که روزهای سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم هر ماه است که به آن روزهای مبارک و منور گویند و تصریحات دیگری هم وارد است که پیامبر ﷺ به طور نامشخص، سه روز از هر ماه روزه می‌گرفت:

از معاذه عدویه روایت شده است که از عایشه ﷺ پرسید: آیا پیامبر

از هر ماه سه روز روزه می‌گرفت؟

عایشه ﷺ پاسخ داد: آری.

دوباره پرسیدم: کدام روزهای ماه را روزه می‌گرفت؟

گفت: به این‌که چه روزهایی از ماه را روزه می‌گیرد اهمیتی نمی‌داد. (مسلم، ۱۹۷۴).

مسلمانی که از راه و روش دینش آگاهی دارد این امر را نصب العین خود قرار می‌دهد که هرگاه از توانایی حج بیت الله الحرام برخوردار گردید به زیارت خانه‌ی خدا بشتابد و پیش از مسافرت به آن سرزمین مقدس، به مطالعه‌ی همه جانبه و دقیق احکام حج می‌پردازد، در مقابل هر کوچک و بزرگی لحظاتی برای اندیشیدن توقف می‌کند، تا زمانی که برای انجام مناسک حج، احرام می‌بندد حجش صحیح و کامل باشد، از حکمت‌های رسای این فریضه‌ی بزرگ آگاه باشد، احساس کند که آرامش ایمان در اعماق رگ‌هایش نفوذ می‌کند و دریابد که شوق ایمان ژرفای وجودش را فرا گرفته است و بعد از این حج مبرور بدون گناه ـ مثل روزی که از مادر متولد شده است ـ به شهر و دیارش برگردد و سرتاسر وجودش لبریز از ایمان به عظمت آیینی گردد که تمام ملت‌های جهان را گرد این خانه جمع کرده است، پس حج یک کنگره‌ی عظیم جهانی ملت‌هاست که دنیا مثل آن‌را، جز در حج، به خود ندیده است، وانگهی همه‌ی حجاج علی رغم اختلاف رنگ، زبان و نژاد، صدایشان به تکبیر، تهلیل، تسبیح، ستایش و لبیک خدای واحد بزرگ، بلند است.

جلوه‌ای از معنی بندگی خداست:

مسلمان اعتقاد راسخ دارد به این‌که آفریده نشده مگر برای عبادت

پروردگارش:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» [الذاریات/۵۶].

(جنّ و انس را نیافریده‌ام مگر برای آن که مرا عبادت و بندگی کنند.)

عبادت خدا در هر حرکت از حرکات سازنده‌ی انسان برای آبادانی هستی، استقرار کلمه‌ی الله در زمین و تطبیق برنامه و قانون الهی در زندگی، جریان دارد، چنان‌که در احساس بندگی برای خدای واحد قهار، در ضمیر مسلمان جای می‌گیرد و سرلوحه‌ی تمام اعمالش می‌گردد، طوری که در تمام کارها خداوند مد نظرش است و از این رهگذر است که همه‌ی کارهای مسلمان ـ تا وقتی که در تمام حرکاتش راه خدا را در نیت داشته باشد ـ مثل انجام شعایر و مناسک، عبادت محسوب می‌شود.

بی‌تردید برترین و بالاترین اعمال تعبدی که مسلمان حقیقی به انجام آن مبادرت می‌ورزد، فعالیت در مسیر حکومت شرع پروردگار در زمین، و پیاده کردن برنامه و راه او در زندگی است، آن‌سان که بتواند بر زندگی فرد، خانواده، اجتماع و دولت حکومت کند.

مسلمان راستین، به خوبی احساس می‌کند که تا زمانی که از به کار بردن تلاش و توانش در راه تحقق آن هدف بزرگ، که جن و انس به خاطرش آفریده شده‌اند، دریغ ورزد، عبادتش ناقص و ناتمام است، هدفی که عبارت از اعلای کلمة الله در زمین است و این تنها راهی است که به وسیله‌ی آن عبادت و بندگی بشر برای خدا تحقق می‌پذیرد:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» [الذاریات/۵۶].

(جنّ و انس را نیافریده‌ام مگر برای آن که مرا عبادت و بندگی کنند.)

فقط از این رهگذر تحقق معنی «لاإله إلا الله محمد رسول‌الله» در صحنه‌ی زندگی امکان پذیر است.

با این تصور آگاهانه و بینش واضح از حقیقت عبادت در اسلام، گریزی نیست جز این‌که مسلمان حامل رسالتی در این زندگی باشد، رسالتی که عبارت از حاکمیت الله در تمام شئون زندگی است، اسلام او تکمیل نمی‌شود مگر با به دوش کشیدن این رسالت و بندگی، و عبادت او برای خدا تحقق نمی‌یابد مگر با تلاش بی‌شائبه، پیگیر و مخلصانه در راه استقرار آن در صحنه‌ی زندگی و این رسالت است که کارت انتساب صحیح به اسلام را به فرد مسلمان عطا می‌کند و او را در زمره‌ی مسلمانان مجاهد راستین جای می‌دهد و همین رسالت است که در بینش او به زندگی، مفهومی می‌بخشد که شایسته‌ی خلافت انسان در زمین است، مفهومی که علت پیدایشش را در این زندگی و سبب برتری‌اش را توسط خداوند بر سایر مخلوقات، تفسیر می‌نماید:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» [الإسراء/ ۷۰].

(به راستی که فرزندان آدم را گرامی داشتیم و در بیابان و دریا آنان را سوار کردیم و از پاکیزه‌ها به آنان روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از آفریدگان خویش چنان که باید برتری دادیم.)

پس تعجبی ندارد که مسلمان راستین، بسان بهار به سوی این رسالت رو کند و همه‌ی خوبی‌ها و گنج‌هایش را به این رسالت بخشد و تمام وقت و مال و توانش را صرف یاری و نصرتش سازد، زیرا که این رسالت آرم زندگی متمایز و معنی وجود برتر و عنوان نزدیکی‌اش به خداست که زندگی‌اش بی‌آن طعمی ندارد، وجودش بدون آن بی‌معنی است و اعتمادی به رضای خدا نیست مگر به کار و تلاش پیگیرانه و خستگی ناپذیر در راه تحقق و استقرار آن.

از اين گذشته، اين رسالت بزرگ‌ترين عبادتى است كه مسلمان پارساى راستيين به انجام آن مبادرت مى‌ورزد و با آن به خدا تقرب مى‌جويد و اين برترين عملى است كه او را به خدا نزديك ساخته و رضايتش را كسب مى‌كند و از اين‌جاست كه مسلمان آگاه، همواره در راه نصرت اين رسالت و پيدايش هدف بزرگ آن در زندگى، مى‌كوشد، دوستى و محبتش را مختص آن مى‌گرداند و بغير از بيرق آن هيچ پرچمى را بلند نمى‌كند و به عقيده‌اى غير از آن پايبند نمى‌شود.

قرآن را زياد تلاوت مى‌كند:

به خاطر رسيدن به اين منزلت رفيع و درخشان، فرد مسلمان پيوسته به سايه‌هاى گسترده و عطرآگين قرآن پناه مى‌برد، در زير آن نسيم‌هاى سرد و مرطوب هدايت را استشمام كرده و آفاق خير، كه بازتاب آيات كلام الله است، در معرض ديد او قرار مى‌گيرد. او هميشه قرآن را با تأمل، تدبر و خشوع تلاوت مى‌نمايد و اوقاتى را به اين تلاوت اختصاص مى‌دهد و هرگز از آن تخلف نمى‌ورزد، در آن اوقات با پروردگارش خلوت نموده كلامش را مى‌خواند، پس معناى آن به وجودش رسوخ كرده و تزكيه‌اش مى‌سازد، عقلش را لمس مى‌كند، آن‌را بارور مى‌گرداند و با قلبش در مى‌آميزد و بر ايمان و اطمينانش مى‌افزايد:

«أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» [الرعد/۲۸].

(آگاه باشيد كه ياد خدا آرامبخش دل‌هاست.)

براى مسلمان متقى و آگاه بس است كه تصوير زيبا و دوست داشتنى قارى قرآن را كه پيامبر اكرم ﷺ با گفتار بليغ و بى‌نظيرش، ترسيم نموده است، ديكته كند تا سفيدى روزها و سياهى شب‌هايش را با تلاوت قرآن و

سرودن معانی خجسته، رفیع و نورانی آن پر نماید. پیامبر عالیقدر اسلام ﷺ می‌فرماید:

«مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِی يقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الْأُتْرُجَّةِ رِيحُهَا طَيبٌ وَطَعْمُهَا طَيبٌ، وَمَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِی لَا يقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ التَّمْرَةِ لَا رِيحَ لَهَا وَطَعْمُهَا حُلْوٌ، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِی يقْرَأُ الْقُرْآنَ مَثَلُ الرَّيحَانَةِ رِيحُهَا طَيبٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِی لَا يقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الْحَنْظَلَةِ لَيسَ لَهَا رِيحٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ» (بخاری، ۵۰۰۷ و مسلم، ۱۳۲۸).

(مثال مؤمنی که قرآن را می‌خواند مثل ترنج است که هم خوش‌بو است و هم خوش‌مزه، و مثال مؤمنی که قرآن را نمی‌خواند مانند خرما است که بویی ندارد و طعم آن شیرین و خوشمزه است و مثال منافقی که قرآن می‌خواند مثل ریحان که خوشبو است و تلخ مزه است و مثال منافقی که قرآن را نمی‌خواند مثل حنظل (هندوانه‌ی ابوجهل) است که بی‌بو است و تلخ مزه.)

در جایی دیگر می‌فرماید:

«إِقْرَءُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ يأْتِی يوْمَ الْقِيامَةِ شَفِيعًا لِأَصْحَابِهِ» (مسلم، ۱۳۳۷).

(قرآن بخوانید که در روز قیامت به عنوان شفاعت کننده‌ی یارانش (قرآن خوانان) می‌آید.)

هم‌چنین می‌فرماید:

«الَّذِی يقْرَأُ الْقُرْآنَ وَهُو ماهِرٌ بِهِ معَ السَّفَرةِ الكرَامِ البررَةِ، وَالَّذِی يقرَأُ الْقُرْآنَ وَيتَتَعْتَعُ فِيهِ وَهُوَ عَلَيهِ شَاقٌّ لَهُ أجْرانِ» (بخاری، ۴۵۵۶ و مسلم، ۱۳۲۹).

(کسی که قرآن را ماهرانه و بدون داشتن اشتباه و وقفه بخواند، با فرشتگان بزرگوار و نیکوکار وحی است و با آنان محشور می‌شود و کسی که قرآن را به سختی و همراه وقفه بخواند و خواندن بر او گران باشد، دو اجر دارد.)

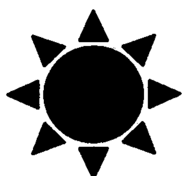
آیا بعد از این مسلمان راستین، می‌تواند در تلاوت قرآن و تدبر و

تفكر در معانى آن، درنگ ورزد؟

به طور خلاصه، اين طريقه‌ى ارتباط مسلمان حقيقى با پروردگارش است: ايمان راستين عميق، كردار نيكو و پيگير و انتظار مداوم رضاى او كه عبوديت و بندگى مسلمان را در مقابل پروردگارش تأكيد مى‌كند و به هدف خلقتش كه اين فرموده‌ى خدا آن را مشخص نموده، تحقق بخشد:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» [الذاريات/۵۶].

(جنّ و انس را نيافريده‌ام مگر براى آن كه مرا عبادت و بندگى كنند.)



رابطه‌ی مسلمان با خودش

پیشگفتار:

اسلام از مسلمانان می‌خواهد تا سرآمد همه‌ی مردم باشند. در لباس، هیئت، برخود و کارهایشان متمایز و شناخته شده بوده تا سرمشق و الگوی نیکو گردندکه لیاقت به دوش کشیدن رسالت بزرگشان را دارا باشند. در حدیث صحابی جلیل القدر، ابن حنظلیه ﷺ آمده است که پیامبر اکرم ﷺ به اصحابش که در یک سفر می‌خواستند بر برادرانشان وارد شوند، فرمود:

«إِنَّكُمْ قَادِمُونَ عَلَى إِخْوَانِكُمْ فَأَصْلِحُوا رِحَالَكُمْ وَأَحسِنُوا لِبَاسَكُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَأَنَّكُمْ شَامَةٌ فِي النَّاسِ، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يحِبُّ الْفُحْشَ وَلَا التَّفَحُّشَ» (ابو داوود، ۳۵۶۶ و حاکم، ۷۴۷۷).

(شما بر برادرانتان وارد می‌شوید، پس بارهایتان را درست کنید و لباس‌هایتان را مرتب نمایید تا در میان مردم، مانند نشانه و خال معلوم باشید؛ زیرا خداوند زشتی و زشتکاری و بدی را دوست ندارد.)

منظور از کلمه‌ی «الرحال» در این حدیث هر چیزی است که به وقت سوار شدن شتر بر پشت آن می‌اندازند و هدف از کلمات «الفحش والتفحش» هر چیزی است که قباحتش بیش از اندازه باشد.

به راستی که رسول خدا ﷺ منظره‌ی کریه و زشت، ژولیدگی، عدم

اهتمام به ظاهر و کهنه و مندرس پسندی در لباس و زیراندازها را قباحت و زشتی (فحش و تفحش) شمرده است که اسلام حنیف آن را نمی‌پسندد و پیروانش را از آن بر حذر می‌دارد.

مسلمان حقیقی در حق خود اهمال نمی‌ورزد و خودش را با آن تکالیف بزرگی که در زندگی حمل می‌کند، به دست فراموشی نمی‌سپارد، چون در تصور او، مظهر انسان از گوینده‌اش جداً نیست، زیرا قیافه‌ی تمیز و مرتب برای محتوای بزرگ و جوهر اصیل مناسب‌تر است و از همه‌ی این‌ها مبلغ راه خدا به وجود می‌آید.

پس مسلمان حقیقی آگاه مستحکم کسی است که میان جسم و عقل و روحش توازن برقرار می‌کند، لذا حق هر یک را به خودش می‌دهد و موازنه را به زیاده‌روی در بعد دیگر، بر هم نمی‌زند و روش متوازن و حکیمانه‌ی نبی اکرم ﷺ را سرمشق خویش قرار می‌دهد، آن‌جا که عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما گوید که رسول گرامی اسلام از زیاده روی بیش از حد او در عبادت، مطلع گردید، پس به او فرمود:

«أَلَمْ أُخبَرْ أَنَّكَ تَصُومُ النَّهَارَ وَتَقُومُ اللَّيلَ؟»

فَقُلْتُ: بَلَى يا رَسُولَ اللَّهِ.

قَالَ: «فَلَا تَفعَلْ صُمْ وَأَفْطِرْ وَقُمْ وَنَمْ فَإِنَّ لِجَسَدِكَ عَلَيكَ حَقًّا وَإِنَّ لِعَينِكَ عَلَيكَ حَقًّا وَإِنَّ لِزَوْجِكَ عَلَيكَ حَقًّا وَإِنَّ لِزَوْرِكَ عَلَيكَ حَقًّا...» (بخاری، ۱۸۳۹).

(آیا به من نرسیده است که تو روز را روزه می‌گیری و شب را با عبادت بر پای می‌داری؟)

گفتم: آری، چنین است یا رسول‌الله.

فرمود: (بعد از این چنین مکن. هم روزه بگیر هم بخور (روزه مگیر) در شب هم بخواب و هم برای عبادت برخیز، زیرا بدنت بر تو حقی دارد، چشمانت

بر تو حقی دارند، همسرت بر تو حقی دارد و دیدار کننده‌ات نیز بر تو حقی دارد...)

پس مسلمان چگونه می‌تواند در بین بدن، عقل و روحش توازن برقرار نماید؟

الف ـ بدنش

اعتدال در خودن و آشامیدن را در پیش می‌گیرد:

فرد مسلمان تا آخر عمر می‌کوشد تا تندرست و قوی بنیه باشد و به این جهت در خوردن و نوشیدنش اعتدال را در پیش می‌گیرد، مانند شکم‌پرستان پرخور به غذا هجوم نمی‌برد، جز این نیست که به اندازه‌ای از غذا و آب بهره می‌گیرد که به وی استحکام بخشیده و سلامتی، نیرو و نشاطش را محافظت نماید و در این راستا فرمان خدای ﷻ را سرلوحه‌اش قرار می‌دهد، آن‌جا که می‌فرماید:

«كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» [الأعراف/۳۱].

(بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید، به راستی که او اسراف کنندگان را دوست ندارد.)

هم‌چنین گفته‌ی گهربار پیامبر گرامی اسلام ﷺ و روش متعادل او را در خوردن و آشامیدن:

«مَا مَلَأَ آدَمِي وِعَاءً شَرًّا مِنْ بَطْنٍ. بِحَسْبِ ابْنِ آدَمَ أُكُلَاتٌ يقِمْنَ صُلْبَهُ فَإِنْ كَانَ لَا مَحَالَةَ فَثُلُثٌ لِطَعَامِهِ وَثُلُثٌ لِشَرَابِهِ وَثُلُثٌ لِنَفَسِهِ» (ترمذی، ۲۳۰۲).

(آدمی، ظرفی بدتر از یک شکم پر نکرده است. چند لقمه که پشتش را استوار دارند برایش کافی است. پس اگر گریزی نبود یک سوم را به غذا، یک سوم را به آب و یک سوم را هم به نفس کشیدنش اختصاص دهد.)

سرورمان عمر ﷺ می‌فرماید:

«از پر خوری بی‌اندازه در غذا و آب بپرهیزید که پرخوری بیش از اندازه باعث فساد بدن، عامل کسالت و سستی در ادای نماز و بیماری زاست، بر شماست که میانه روی را در این‌مورد انتخاب کنید که میانه‌روی برای جسم مفیدتر و از اسراف بدورتر است، هر آیینه خداوند از دانشمند و عالم چاق خوشش نمی‌آید و آدمی هرگز هلاک نمی‌شود مگر زمانی که شهوتش را بر دینش ترجیح دهد.»[1]

فرد مسلمان، محرمات که جای خود را دارد، از مخدرات (مواد مخدر) و محرکات (مشروبات الکلی) نیز اجتناب می‌ورزد، سر شب زود می‌خوابد و زود بیدار می‌شود، دارو را فقط به هنگام بیماری مصرف می‌کند و در حالت تندرستی، از هر چه در زندگی برای سلامتی، شادابی و نشاطش مفید است، بهره می‌گیرد.

و مسلمان آگاه، خوب می‌داند که در پیشگاه خداوند، مؤمن قوی از مؤمن ضعیف محبوب‌تر است. چنان‌که رسول خدا ﷺ این مطلب را بیان فرمود. لذا با استفاده از برنامه‌ی غذایی سالمی به تقویت بدنش می‌پردازد.

به تمرین ورزش و بدن سازی می‌پردازد:

نگفته پیداست که مسلمان واقعی غالباً تندرست و نیرومند است چون

---

۱ ـ كنز العمال، ۴۷/۸. همچنين ر. ک: مقالهي ارزشمند دكتر طيب محمد ناظم نسيمي دربارهي مضرات پرخوري بر بدن، عقل و روان. مجلهي حضارة الإسلام، شمارههاي ۵و۶ سال ۱۵.

از زیاده‌روی در خوردن و نوشیدن پرهیز می‌کند، از مصرف مشروبات الکلی و استعمال مواد مخدر که باعث تباهی جسم و روان می‌گردند، به دور است و از شب نشینی‌های طولانی و خسته کننده و مشغول شدن به سرگرمی‌هایی که موجب ضعف و سستی اراده می‌گردد، خودداری می‌کند. همواره برای کسب هر چه بیشتر قدرت بدنی می‌کوشد، پس به شیوه‌ی زندگی سالمی که برای روحش طرح ریزی نموده، اکتفا نمی‌کند، بلکه به تناسب بدن، عمر و وضع اجتماعی به تمرین ورزش می‌پردازد تا به بدنش نیرو، نشاط و زندگی بخشیده و آن را در مقابل بیماری‌ها واکسینه کند.

او برای تمریناتش برنامه‌ی زمانی دقیقی طرح می‌کند و از آن تخلف نمی‌ورزد تا ثمره‌ی این تمرینات و تأثیراتش در بدنش تقدیم گردد، و همه‌ی این فعالیت‌ها همپای اعتدال، توازن و نظمی است که در هر زمان و مکان نشان انحصاری مسلمان واقعی آگاه است.

بدن و لباس‌هایش پاکیزه و تمیز است:

مسلمانی که اسلام می‌خواهد تا در میان مردم متمایز باشد، بسیار تمیز است، بدنش پاکیزه است و زیاد حمام می‌کند و در این راستا روش پیامبر ﷺ را در پیش می‌گیرد که به غسل کامل و استعمال خوشبویی ـ به ویژه در روز جمعه ـ تشویق می‌کرد:

«اغْتَسِلُوا يوْمَ الْجُمُعَةِ وَاغْسِلُوا رُءُوسَكُمْ وَإِنْ لَمْ تَكُونُوا جُنُبًا وَأَصِيبُوا مِنْ الطِّيبِ» (بخاری، ۸۳۵).

(در روز جمعه غسل کنید و سرهایتان را بشویید، اگر چه جنب هم نباشید و از خوشبویی استفاده نمایید.)

تشویق و تحریک زیاد نبی اکرم ﷺ بر نظافت و پاکیزگی به وسیله‌ی حمام، برخی از ائمه را بر آن داشت تا غسل روز جمعه را واجب بدانند.

ابو هریره رضی الله عنه می‌گوید: که پیامبر ﷺ فرمود:

«حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يغتَسِلَ فِي كُلِّ سَبْعَةِ أَيامٍ يوْمًا يغْسِلُ فِيهِ رَأْسَهُ وَجَسَدَهُ» (بخاری، ۸۴۷).

(هر مسلمان باید در هر هفت شبانه روز یک روز غسل کند و سر و بدنش را بشوید.)

مسلمان حقیقی لباس‌ها و جورابش پاکیزه و تمیز است، هرازگاه لباس‌ها و جورابش را بررسی می‌کند، پس راضی نمی‌شود که از زیر بغل و پاهایش بوی بدی استشمام شود. در این رابطه از خوشبویی نیز بهره می‌جوید، از سرورمان عمر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود:

«مَن أنفَقَ ثُلث مَالِهِ فِي الطِّيبِ مَا كَانَ مُسرِفاً».

(کسی که یک سوم دارایی‌اش را برای خوشبویی هزینه کند اسراف نکرده است.)

مسلمان آگاه به دهانش اهمیت می‌دهد، با نظافت دهان و دندان و مسواک روزانه‌ی دندان‌ها با مسواک طبیعی یا مصنوعی و سایر پاک کننده‌ها، اجازه نمی‌دهد که بوی آن شامه‌ی احدی را آزار دهد، دهانش را معاینه می‌کند و در صورت لزوم حداقل هر سال یک بار به دندانپزشک مراجعه می‌نماید تا دهانش تمیز و خوشبو بماند.

بانوی گرامی اسلام، عایشه، ام‌المؤمنین رضی الله عنها می‌فرماید:

«كَانَ لَا يرْقُدُ مِنْ لَيلٍ وَلَا نَهَارٍ فَيسْتَيقِظُ إِلَّا تَسَوَّكَ قَبْلَ أَنْ يتَوَضَّأَ» (احمد، ۲۴۱۱۲).

(هر گاه ـ چه شب و چه روز ـ رسول خدا از خواب برمی‌خواست، قبل از

وضو گرفتن مسواک می‌زد.)

عنایت بی‌اندازه‌ی رسول الله ﷺ به نظافت دهان و دندان به آن حد می‌رسد که می‌گوید:

«لَوْلَا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي لَأَمَرْتُهُمْ بِالسِّوَاكِ عِنْدَ كُلِّ صَلَاةٍ» (بخاری، ۸۳۸).

(اگر ـ هراس از ـ سخت‌گیریم بر امتم نبود، به آن‌ها دستور می‌دادم که برای هر نماز مسواک بزنند.)

از عایشه رضی الله عنها سؤال شد که پیامبر ﷺ پس از ورود به خانه نخست به چه کاری می‌پرداخت؟

عایشه پاسخ داد: «به مسواک زدن.» (مسلم، ۳۷۱).

جای بسی تأسف است که عده‌ای از مسلمانان، این موارد را رعایت نمی‌کنند و حال این‌که این‌ها جزء مغز و هسته‌ی اسلام هستند، پس برای نظافت دهان، بدن و لباس‌هایشان اهمیتی قائل نیستند، آن‌ها را می‌بینی که مساجد، مجالس و مراکز ذکر و حلقات درس و بحث را پر کرده‌اند و بوی بد و زننده‌ی آن‌ها مردم را آزار می‌دهد و فرشتگان را که این اماکن متبرکه را احاطه کرده‌اند، فراری می‌دهد و جای تعجب و شگفتی است که آن‌ها فرموده‌ی پیامبر ﷺ را در مورد کسی که سیر یا پیاز و یا تره خورده است می‌شنوند که تصریح می‌کند به مساجد نزدیک نگردد تا فرشتگان و مردم از بوی دهانش اذیت نشوند:

«مَنْ أَكَلَ الْبَصَلَ وَالثُّومَ وَالْكُرَّاثَ فَلَا يقْرَبَنَّ مَسْجِدَنَا فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَتَأَذَّى مِمَّا يتَأَذَّى مِنْهُ بَنُو آدَمَ» (مسلم، ۸۷۶).

(هرکه پیاز، سیر و تره بخورد، به مساجد ما نزدیک نشود، چون از آنچه آدمی‌زاد آزرده می‌شود فرشتگان نیز آزرده و رنجور می‌گردند.)

پیامبر اکرم ﷺ کسانی را که بعضی از سبزیجات بدبو را می‌خورند

از نزدیک شدن به مسجد برحذر داشته است تا فرشتگان و مردم از نفس‌های آکنده از بوی آن‌ها نرنجند. و به دینم قسم که بوی این سبزیجات از بوی گند بسیاری از لباس‌ها و جوراب‌های چرکین، بدن‌های کثیف و بوناک و دهان‌های بدبوی بعضی از افراد سهل انگار و غافل از نظافت ـ که در مجالس و محافل مردم را آزار می‌دهند ـ به مراتب قابل تحمل‌تر و آسان‌تر است.

امام احمد و ابوداوود از جابر ﷺ روایت می‌کنند که گفت:

رسول خدا به دیدن ما آمد، مردی را دید که لباس‌های چرکین به تن دارد. لذا فرمود:

«مَا كَانَ يجِد هَذَا مَاءً يغسِل بِهِ ثَوبَهُ؟!» (ابوداوود، ۳۵۴۰).

(این مرد آبی نیافته تا لباسش را با آن بشوید؟!)

بی‌تردید که رسول خدا ﷺ ظهور در میان مردم را با لباس‌های چرکین و آلوده ـ با وجود قدرت بر شستن و تمیز کردن ـ نکوهیده است و نکوهش پیامبر ﷺ بمنزله‌ی اخطاری است برای مسلمان که همواره لباس‌هایش تمیز، ظاهرش آراسته و قیافه‌اش محبوب و دوست داشتنی باشد.

پیامبر اکرم ﷺ بارها فرمود:

«مَا عَلَى أَحَدِكُمْ إِنْ وَجَد أَنْ يَتَّخِذَ ثَوْبَينِ لِيوْمِ الْجُمُعَةِ سِوَى ثَوْبَى مِهْنَتِهِ» (ابو داوود، ۹۱۰).

(باکی نیست که کسی از شما، چنان‌که توانست، دو تکه لباس ـ بغیر از دو تکه لباس حرفه و کارش ـ به روز جمعه اختصاص دهد.)

اسلام برای فرزندانش بانگ می‌زند که:

«إِنَّ الإِسلَامَ نَظِيفٌ، فَتَنَظَّفُوا، فَلَا يدخُلَنَّ الجَنَّةَ إِلَّا نَظِيفٌ» (خطیب بغدادی).

(همانا اسلام پاکیزه و نظیف است، پس نظافت را رعایت کنید که کسی به جز فرد پاکیزه و تمیز وارد بهشت نمی‌شود.)

از این‌جاست که اسلام از آنان می‌خواهد که همیشه نظافت را رعایت نمایند، بوی خوش از لباس‌هایشان پخش گردد و از بدنشان بوهای طاهر و پاک و معطر بیرون زند. بر اساس روایت امام مسلم با سندی که به انس بن مالک ﷺ می‌رسد، رسول‌الله ﷺ پیوسته چنین بود، انس بن مالک ﷺ می‌گوید:

«مَا شَمَمْتُ عَنْبَرًا قَطُّ وَلَا مِسْكًا وَلَا شَيْئًا أَطْيَبَ مِنْ رِيحِ رَسُولِ اللَّهِ» (مسلم، ۴۲۹۸).

(هیچ‌گاه عنبری را نبوییدم، و نه مُشکی و نه چیز دیگری را که از بوی رسول‌الله خوشبوتر باشد.)

احادیث و روایات در نظافت بدن و لباس‌هایش و خوش‌بویی عرق و بوی وی زیاد و بر سر زبان‌هاست. از آن جمله: وقتی با کسی مصاحفه می‌کرد، در طول روز از دستش بوی خوش استشمام می‌کرد و چون دست مبارک را بر سر کودکی می‌کشید، آن کودک با بوی پاک و طیب از میان کودکان شناخته می‌شد. امام بخاری در تاریخ کبیرش از زبان جابر ﷺ می‌نویسد: اگر نبی اکرم ﷺ از راهی عبور می‌کرد و کسی در پی پیامبر ﷺ از همان راه می‌رفت، از بوی خوشش می‌فهمید که پیامبر ﷺ از این راه گذشته است. یک بار در خانه‌ی انس ﷺ خوابید، عرق از پیشانی مبارک سرازیر بود، مادر انس ـ رضی الله عنها ـ شیشه‌ای آورد و عرق پیامبر ﷺ را در آن جمع می‌کرد. پیامبر ﷺ در این‌باره از او پرسید. او گفت: این عرق توست، آن را داخل خوش‌بویی‌هایمان می‌دهیم، آن از خوشبوترین خوشبوهاست.

بدانید مسلمانان چقدر نیازمند گزیده‌هایی از سیره و راه و روش این پیامبر بزرگ ﷺ هستند!

از جمله‌ی راه و روش این پیامبر بزرگ ﷺ دستور درباره‌ی رسیدگی به مو، اصلاح و آرایش آن به طریقه‌ی مشروع و اسلامی است و حدیثی که ابوداود از ابوهریره ﷺ روایت کرده، شامل این فرمان است.

ابوهریره ﷺ روایت کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«مَنْ كَانَ لَهُ شَعْرٌ فَلْيُكْرِمْهُ» (ابو داوود، ۳۶۳۲).

(کسی که مو دارد، بر اوست که آن‌را نیکو بدارد.)

احترام و نیکو داشتن مو در ذوق و سلیقه‌ی اسلام به نظافت، شانه کردن و آرایش ظاهر و هیئت آن است.

پیامبر اکرم ﷺ نمی‌پسندید که انسان مویش را ژولیده، مجعد و درهم رها کند که در دیده‌ها طوری نشان‌دهد، گویا غول خشمگینی است. پیامبر ﷺ به‌خاطر ترکیب زشت و منظر کریه چنین شخصی او را به شیطان تشبیه نموده است، چنان‌که این تشبیه در حدیث مرسلی که امام مالک در مؤطا از عطا بن یسار روایت نموده، ذکر گردیده است. عطا بن یسار می‌گوید:

رسول خدا در مسجد نشسته بود که مردی با موی سر و ریشی پریشان وارد گردید. رسول الله ﷺ با دست به او اشاره کرد که برو بیرون. گویی منظورش اصلاح موی سر و ریشش بود. آن مرد موی سر و صورتش را اصلاح کرد و برگشت. پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«أَلَيسَ هَذَا خَيرًا مِنْ أَنْ يأْتِي أَحَدُكُمْ ثَائِرَ الرَّأْسِ كَأَنَّهُ شَيطَانٌ؟!» (مالک، ۱۴۹۴).

(آیا این بهتر نیست از این‌که یکی از شما با سری پریشان و مجعد بیاید،

گویی که شیطانی است؟!)

پر واضح است که تشبیه پیامبر اکرم ﷺ آن مرد ژولیده موی را به شیطان تعبیر کننده‌ی شدت عنایت اسلام به آراستگی منظر و زیبایی قیافه و رد کهنه‌گرایی و زشتی ظاهر است.

به تحقیق که نبی اکرم ﷺ همیشه این ملاحظات زیبایی را در سیمای انسان یادآور می‌شد. هرگاه که مرد بدریختی را می‌دید که به شانه زدن موهایش اهمیتی نداده و آن‌ها را به امان خدا رها کرده، شخصاً از کوتاهی، سهل انگاری و بدریختی وی، ابراز ناخرسندی کرده و او را سرزنش می‌نمود.

امام احمد و نسایی از جابر ؓ نقل نموده‌اند که گفت:

أَتَانَا رَسُولُ اللَّهِ زَائِرًا فِي مَنْزِلِنَا فَرَأَى رَجُلًا شَعِثًا قَد تَفَرَّقَ شَعرُهُ فَقَالَ: «أَمَا كَانَ يجِدُ هَذَا مَا يسَكِّنُ بِهِ رَأْسَهُ» (احمد، ۱۴۳۲۱).

رسول‌الله ﷺ برای دیدن ما به منزلمان آمد، مرد آشفته‌ای را دید که موهایش پریشان و درهم برهم است، لذا فرمود:

(آیا این مرد چیزی پیدا نکرده که ـ موهای ـ سرش را با آن برابر و همسان سازد؟!)

خوش سیما و خوش قیافه است:

مسلمان واقعی برای لباس‌ها و قد و قواره‌اش اهمیت ویژه‌ای قائل است، بدون هیچ اغراق و اسرافی او را خوش سیما و خوش مظهر می‌بینی که چشم‌ها از دیدنش شاد و دل‌ها با او انس می‌گیرند. با قیافه و ترکیب زشت، پریشان، شل و وارفته در میان مردم ظاهر نمی‌شود؛ بلکه همواره قبل از رفتن به جمع مردم خودش را بررسی می‌نماید و خیلی متعادل، خود را

آراسته می‌کند. زینت و آرایش پیامبر برای همسرانش جای خود را دارد، رسول‌الله ﷺ خود را برای یارانش نیز می‌آراست.

قرطبی در تفسیر آیه‌ی: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» [الأعراف/۳۲] (بگو: چه کسی آن زینت خدا را که برای بندگانش پدید آورده و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟) می‌گوید: مکحول از عایشه ﵂ نقل نموده که گفت: عده‌ای از یاران رسول خدا، جلو در منتظرش بودند، حضرتش بیرون شد تا به آن‌ها بپیوندد. در خانه ظرف آبی بود، شروع کرد به نگاه کردن در آب و به برابر کردن ریش و مویش پرداخت. عایشه گفت: به او گفتم: یا رسول‌الله، آیا تو هم اینکار را می‌کنی؟

فرمود: «بله، هنگامی که مرد برای پیوستن به برادرانش بیرون می‌رود، باید خودش را آماده کند، زیرا خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد.»

مسلمان این کارها را بر اساس نظریه‌ی اسلام که در تمام امور میانه‌رو و معتدل است انجام می‌دهد، نظریه‌ی معتدلی که نه افراط و تند روی در آن است و نه تفریط و کندروی:

«وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يسْرِفُوا وَلَمْ يقْتُرُوا وَكَانَ بَينَ ذَلِكَ قَوَامًا» [الفرقان/۶۷].

(و آنان که چون انفاق کنند، زیاده روی نمی‌کنند و بخل نمی‌ورزند و [شیوه‌شان] بین این [دو حدّ] معتدل است.)

اسلام از فرزندان و به ویژه مبلغانش می‌خواهد که متمایز و جذاب وارد جوامع گردند، نه با هیکل‌های آزار دهنده که آن‌را بدیده‌ی حقارت بنگرند و از آن ابراز تنفر و انزجار نمایند. به هیچ عنوان از اسلام نیست که انسان به بهانه‌ی زهد و تواضع، نسبت به ظاهرش تا مرز اهمال و بی‌توجهی

تام که باعث خفت و خواری‌اش می‌شود، سقوط کند، وانگهی رسول گرامی اسلام ﷺ که آقا و سرور زاهدان و متواضعان است لباس خوب می‌پوشید و خود را برای همسران و یارانش می‌آراست و معتقد بود که این زینت و آرایش و خوش قوارگی باعث اظهار نعمت خدا در اوست:

«إِنَّ اللهَ يحِبُّ أَن يرَى أَثَرَ نِعمَتِهِ عَلَى عَبدِهِ» (ترمذی، ۲۷۴۴).

(همانا خداوند دوست دارد که نشان نعمت را بر بنده‌اش مشاهده کند.)

در طبقات ابن سعد چنین آمده است: از جندب بن مکیث ﷺ روایت شده است که گفت: «هنگامی که هیئتی بر رسول خدا وارد می‌شد بهترین لباسش را می‌پوشید و به بزرگان اصحاب نیز دستور می‌داد که چنین کنند. روزی که هیئت نمایندگان قبیله‌ی کنده وارد شدند، پیامبر را دیدم که لباس یمانی به تن دارد و مانند آن بر تن ابوبکر و عمر نیز بود.»

ابن مبارک، طبرانی، حاکم، بیهقی و دیگران از عمر ﷺ نقل می‌کنند که گفت: پیامبر را دیدم که لباس‌های نو و جدیدی طلبید، آن‌گاه آن‌ها را پوشید و چون مورد پسندش قرار گرفت، فرمود: «سپاس خدایی را که لباس به من ارزانی داشت تا عورتم را بدان بپوشم و در زندگی خود را بدان بیارایم.»

عبدالرحمن بن عوف ﷺ عبای سیاه پشمی یا عبایی معادل پانصد یا چهارصد درهم می‌پوشید. (طبقات ابن سعد، ۱۳۱/۳).

ابن عباس ـ رضی الله عنهما ـ لباسی به هزار درهم خرید و آن‌را پوشید. (الحلیه، ۳۲۱/۱).

تا زمانی که آرایش به مرز شگفت‌انگیزی مفرط نرسد، در قلمرو زینت نیکو قرار دارد که خداوند آن‌را مباح فرموده و به انجام آن تشویق نموده است:

«يا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (۳۱) قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يوْمَ الْقِيامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يعْلَمُونَ» [الأعراف/۳۱و۳۲].

(ای فرزندان آدم، در هر نمازی زینت خود را برگیرید و بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید. بی‌گمان خداوند اسراف کنندگان را دوست ندارد (۳۱) بگو: چه کسی آن زینت خدا را که برای بندگانش پدید آورده و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟ بگو: آن [پاکیزه‌ها] در زندگانی دنیا برای مؤمنان است. روز قیامت [هم] ویژه [آنان] است. بدینسان آیات را برای گروهی که می‌دانند به روشنی بیان می‌کنیم.)

در صحیح مسلم (حدیث ۱۳۱) از ابن مسعود ﷺ روایت شده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«لَا يدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبْرٍ».

قَالَ رَجُلٌ: إِنَّ الرَّجُلَ يحِبُّ أَنْ يكُونَ ثَوْبُهُ حَسَنًا وَنَعْلُهُ حَسَنَةً؟

قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يحِبُّ الْجَمَالَ. الْكِبْرُ بَطَرُ الْحَقِّ وَغَمْطُ النَّاسِ».

(کسی که به اندازه‌ی ذره‌ای تکبر در قلبش باشد، وارد بهشت نمی‌شود.)

مردی گفت: فلان مرد می‌خواهد که لباس و کفشش خوب باشد؟ ـ یعنی آیا این هم تکبر محسوب می‌شود؟ـ

فرمود: (خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد. کبر انکار حق و تحقیر و توهین به مردم است.)

آری، برداشت یاران بزرگوار پیامبر و آن‌هایی که به نیکی خط مشی آنان را دنبال کردند، چنین بود. به این جهت امام ابوحنیفه ؒ خوش لباس، مرتب و آراسته بود. بوی خوش از بدنش به مشام می‌رسید و همیشه

به زیبایی پوشاکش اهمیت می‌داد. تا آن‌جا که مردم را نیز به آراستگی، خوش‌لباسی تشویق می‌کرد و در این مورد اصرار هم داشت، روزی یکی از هم‌نشینانش را دید که لباس کهنه و مندرسی به تن دارد، او را به کناری کشید و هزار درهم به او داد تا به سر و وضعش رسیده آن‌را مرتب و نیکو کند. آن مرد گفت: من ثروتمندم و به این پول هم هیچ احتیاجی ندارم. ابوحنیفه یکه‌ای خورد و با لحن نکوهش‌گرانه‌ای به او گفت: آیا حدیث «خداوند دوست دارد که اثر نعمتش را بر بنده‌اش ببیند.» به تو نرسیده است؟ بایستی وضعیتت تغییر کند تا باعث ناراحتی و تأسف دوستانت نگردی.

بدیهی است که مبلغان و دعوتگران الی الله، باید از دیگران زیباتر، آراسته‌تر، تمیزتر و جذاب‌تر باشند تا در نفوذ به دریچه‌های دل‌ها و رساندن دعوت به درون انسان‌ها از توانایی بیشتر و بهتری برخوردار گردند.

از این گذشته در وحله‌ی نخست، آنان نه دیگران، مسئول و ملزمند که چنین باشند، اگرچه در میان مردم هم ظاهر نشوند؛ پس مناسب است که دعوتگران و مبلغان الی الله آراستگی ظاهر، نظافت لباس، بدن، ناخن و موهایشان را، ولو در خلوت با خود، رعایت کنند، تا به ندای فطرت سلیم ـ که نبی اکرم ﷺ آن‌را با ملزوماتش بیان داشته است ـ لبیک گفته باشند. آن جا که فرمود:

«خَمسٌ مِنْ الْفِطْرَةِ الْخِتَانُ وَحَلْقُ الْعَانَةِ وَنَتْفُ الْإِبْطِ وَتَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ وَقصُ الشَّارِبِ» (بخاری، ۵۴۳۹ و مسلم، ۳۷۷).

(پنج چیز از فطرت است: ختنه، تراشیدن موی زیر ناف، کندن موی زیر بغل، کوتاه کردن ناخن و سبیل.)

پس این دین به رعایت زیبایی فطرت انسانی دلبسته و به آن دلخوش است که دارنده‌ی هر خوی پیشرفته و سلیقه‌ی سالمی را به رعایت آن

ترغیب و تشویق می کند.

ناگفته پیداست که این اهتمام به ظاهر، باعث لغزش مسلمانان راستین، در دام غلو در آرایش و زینت و افراط در زیبایی نمی‌شود، تا جایی که منجر به اختلال توازنی شود که اسلام تمام تشریعاتش را براساس آن پایه ریزی نموده است. به این ترتیب مسلمان آگاه پیوسته هوشیار و متوجه است تا اعتدال و میانه روی را در همه چیز رعایت کند تا جانبی از زندگی‌اش بر جانب دیگر طغیان نکند. و فراموش نمی کند که اسلامی که تشویق به آرایش و اهتمام به ظاهر و رعایت زینت در هر نمازی نموده است، همین اسلام، از افراط و زیاده روی در زینت، به نحوی که انسان در این زندگی به بردگی گرفته شود و هم و غمش همین باشد، برحذر می‌دارد. با هم این حدیث شریف را می‌خوانیم:

«تَعِسَ عبْدُ الدِّينَارِ وَالدِّرْهَمِ وَالقطيفَةِ وَالخَمِيصَةِ، إِنْ أُعطِي رضى، وَإِنْ لَمْ يعطَ لَمْ يرْضَ» (بخاری، ۲۶۷۳).

(نابود و هلاکت باد بنده‌ی دینار، درهم، لباس زیبا و نفیس و تجمل! که هر گاه اموال و دارایی دنیوی به او داده شود، خشنود است و هر گاه به او نرسد، ناراضی و ناسپاس.)

ب ـ عقلش:

علم و دانش برای مسلمان فرض و باعث شرافت است:

مسلمان معتقد است که پایبندی عقل به علم و استفاده‌ی از آن در

کشف نعمت‌های خداوندی در جهان هستی بر اساس گفته‌ی گهربار پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرض است، نبی اکرم ﷺ می‌فرماید:

«طَلَبُ العِلمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسلِمٍ» (ابن ماجه، ۲۲۰).

(طلب کردن علم بر هر مسلمانی فرض است.)

به این علت بر او فرض است که تعهد و پایداری عقل و خردش را به علم بپذیرد و تا زمانی که واپسین نفس‌های زندگی را می‌کشد و خون در رگ‌هایش جریان دارد از آن دست نکشد.

در رابطه‌ی تشویق و ترغیب طالب دانش، کافی است بدانیم که خداوند ـ تبارک و تعالی ـ قدر و منزلت دانشمندان و علما را بلند داشته و آنان را به خشیت و تقوای از خود اختصاص داده است و این شرف را فقط و فقط شایسته و درخور آن‌ها ـ نه بقیه‌ی مردم ـ تشخیص داده است. خداوند می‌فرماید:

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» [فاطر/۲۸].

(جز این نیست که تنها علما و دانشمندان از خدا خشیت و بیم دارند.)

بنابراین به جز کسانی که فکرشان روشن شده و قدرت و بزرگی خدا در آفرینش هستی، زندگی و زندگان برایشان متجلی شده است کسی دیگر از خشوع و ترس واقعی بهره‌ای نبرده است. که آنان همان علما و دانشمندانند، سپس با این فرموده‌اش آنان را بر ناعالمان برتری داد:

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» [الزمر/۹].

(آیا آنان که می‌دانند و آنان که نمی‌دانند برابرند؟ تنها خردمندان پند می‌پذیرند.)

صوان بن عسال مرادی ﷺ به حضور پیامبر ﷺ که در مسجد نشسته

بود، آمد و گفت:

ای رسول خدا، من برای طلب علم و دانش آمده‌ام.

فرمود:

«مَرحَباً بِطَالِبِ العِلمِ، إِنَّ طَالِبَ العِلمِ تَحُفُّهُ المَلَائِكَةُ بِأَجنِحَتِهَا، ثُمَّ يرکَبُ بَعضَهُم بَعضاً حَتَّى يبلُغُوا السَّمَاءَ الدُّنيا مِن مَحَبَّتِهِم لِمَا يطلُبُ» (احمد، طبرانی، ابن‌حبان و حاکم).

(خوش آمدی ای دانش‌جو، فرشتگان با بال‌هایشان طالب‌العلم را در میان می‌گیرند و هم‌چنان روی هم سوار می‌شوند تا به آسمان دنیا می‌رسند، این به خاطر عشق و محبتشان به چیزی است که در طلبش هست.)

نصوص و دلائل درباره‌ی فضیلت علم و دانش و ترغیب و تشویق برای طلب آن بسیار زیاد است، بنابراین مسلمان حقیقی یا دانشمند و عالم است یا دانشجو و دانش آموز و غیر از این دو هیچ.

فراگیری علم تا رسیدن مرگ ادامه دارد:

فراگیری و آموزش حقیقی این نیست که موفق به دریافت مدرک تحصیلی عالی که منبع پر درآمد مالی و تضمین کننده‌ی زندگی راحت و بی‌دغدغه‌ای باشد، شوی و آن‌گاه برای همیشه با مطالعه و افزودن گنج‌های دانش و معرفت وداع نمایی، نه، هرگز آموختن واقعی چنین نیست، آموزش و یادگیری حقیقی آن است که پیوسته به مطالعه ادامه دهی و هر روز بر دانش و معلومات بیافزایی تا الگوی عملی این فرموده‌ی حق تعالی گردی:

«وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» [طه/۱۱۴].

(و بگو: پروردگار من، دانشم را افزون فرما.)

به راستی که سلف صالح ما، بدون توجه به منزلت بسیار رفیع علمی

خود، تا واپسین لحظات زندگی، از فراگیری و تحصیل هرچه بیشتر علم دست نمی‌کشیدند. آنان معتقد بودند که علم و دانش با ادامه و پیگیری زنده می‌شود و رشد می‌یابد و با ترک و قطع رابطه با آن زرد و پژمرده گشته و آن‌گاه می‌خشکد. اقوال و گفته‌های زرین و گهربارشان در این رابطه نمایانگر تقدیس علم و دانش، پایبندی به پیگیری و ادامه‌ی آن و نوشیدن مداوم از سرچشمه‌ی گوارای آن است.

از جمله‌ی این اقوال و سخنان بسیار آموزنده، گفته‌ایست که امام عبد البر از ابن أبی غسان نقل می‌کند. ابن ابی غسان گوید: «تا زمانی که در پی فراگیری و دانش اندوزی هستی، عالم و دانشمندی و چون از یادگیری و تعلم اظهار بی‌نیازی نمودی، جاهل و نادانی.»

امام مالک ﷺ می‌فرماید: «برای کسی که عالم است شایسته نیست که دست از یادگیری و تعلم بکشد.»

از عبدالله بن مبارک ﷺ پرسیدند: تا به کی باید در پی علم و دانش بود؟

او پاسخ داد: تا مرگ و شاید کلمه‌ای را که به دردم می‌خورد، هنوز ننوشته‌ام.

از امام أبوعمرو بن علا سؤال شد: تا به کی مناسب است که انسان در پی دانش و جوینده‌ی آن باشد؟

او جواب داد: تا زمانی که مناسب است زندگی کند!

چه زیباست پاسخ امام سفیان بن عیینه به کسی که از او پرسید: نیازمندترین مردم به فراگیری و طلب علم کیست؟

او جواب داد: داناترینشان.

از او سؤال کردند: چرا؟

جواب داد: چون سرزدن لغزش و خطا از او زشت‌تر و قبیح‌تر است.

این امام فخر رازی است، همان مفسر بزرگ، صاحب تصانیف زیاد، یگانه امام علم کلام، معقولات و دیگر علوم در زمان خود. متوفی سال ۶۰۶هـ.ق. خداوند شهرت و آوازه‌اش را آن‌قدر بلند و او را مشهور گردانیده بود که از هر شهر و آبادی که دیدن می‌کرد علما از هرطرف به سوی او سرازیر می‌شدند. هنگامی که این امام بزرگوار وارد شهر می‌گردید علما و طلاب گروه گروه بر او وارد می‌شدند تا از محضر ایشان کسب فیض کرده و مفتخر به یدک کشیدن نسبت شاگردی‌اش شوند. در میان گروه طلاب که در مجالس وی حاضر می‌شدند طالب ادیب و نسب شناسی بود که عمرش به بیست سال هم نمی‌رسید، زمانی که امام فخر رازی از تسلط این طالب بر علم انساب مطلع گردید ـ امام فخر رازی این علم را خوب نمی‌دانست ـ از شاگردش درخواست نمود که این علم را به او بیاموزد و هیچ نقصی در شاگردی‌اش ندید. بنابراین او را در جایگاه استاد نشانید و خود در مقابلش زانو زد و این مدال بزرگی بود که سیرت امام فخر رازی را مزین ساخت و باعث افت مقام والایش نگردید، در حالی که او امام زمانش بود.

این حادثه‌ی کم نظیر را مورخ و ادیب نامی، یاقوت حموی در «کتاب معجم الأدباء» در شرح حال عزالدین، اسماعیل بن حسن مروزی، نسب شناس حسینی ذکر کرده است. یاقوت با او دیدار نموده و از مصاحبت و همراهی او بهره‌ها برده است و شرح حال کامل و مفصلی برای او نگاشته است. یاقوت می‌نویسد: عزالدین به من گفت: امام فخر رازی وارد شهر مرو گردید، جلیل القدر، بلند آوزاه و پر هیبت بود، طوری که با او صحبت نمی‌کردند و به خاطر عظمتش، احدی را یارای نفس کشیدن

در محضرش نبود، چنان‌که مشهور و متعارف است. من بر او وارد شدم و برای تحصیل و فراگیری دانش هر روز به نزدش می‌رفتم، روزی به من گفت: می‌خواهم کتاب جالبی درباره‌ی نسب‌های طالبیان برایم تصنیف نمایی تا به آن نگاه کنم، زیرا دوست ندارم که علم نسب شناسی را ندانم.

به او گفتم: آیا می‌خواهی به شیوه‌ی جدولی و شجره‌نامه‌ای باشد یا به طریقه‌ی منثور و کلام نثر.

گفت: شجره نامه‌ای برای حفظ مناسب نیست، من چیزی می‌خواهم که آن‌را حفظ کنم.

من گفتم: به چشم، دستور شما مطاع است.

رفتم و کتابی را که «فخری» نام نهادم برایش به رشته‌ی تحریر در آوردم و با آن به محضرش شتافتم. چون در مقابلش ایستادم از روی متکایش فرود آمد و بر حصیر نشست و به من گفت: بر این متکا بنشین.

این کار در نظرم بزرگ می‌نمود، به او گفتم: من خدمتگذار شمایم.

با آشفتگی مرا هل داد و بر من نهیب زد و گفت: هرجا که به تو می‌گویم بنشین.

خدا می‌داند که هیبتش سد مقاومتم را شکست و چاره‌ای جز اطاعت و نشستن در جایی که دستور داده بود، نیافتم، سپس در حالی که با دو زانوی ادب در مقابلم نشسته بود شروع به خواندن کتاب نمود و هرجا به اشکالی برمی‌خورد از من می‌پرسید تا خواندن کتاب را به پایان رسانید، چون کتاب را بست به من گفت: حالا هرجا دلت می‌خواهد بنشین. بی‌تردید که این علمی است که در آن تو استاد منی و من از آن استفاده می‌کنم و شاگرد تو هستم و به مقتضای ادب شاگرد باید روبه‌روی استاد بنشیند.

از جايم برخواستم و او در جايگاه خويش قرار گرفت و من آن‌جا كه چند لحظه پيش نشسته بود نشستم و شروع به درس خواندن نزد وى نمودم.

ياقوت پس از نگارش اين خبر مى‌گويد: «به خدا قسم كه اين كار زيبنده‌ى فرد با ادب است، به ويژه از چنان مرد بلند مرتبه‌اى.»

بدانيد كه علم تا چه حد محبوب قلب‌هاى آن علما بود؟! چقدر براى آن‌ها پر ارزش بود؟! تا چه حد در نظرشان بلند بود؟! و خلف (آيندگان) چقدر نيازمند اقتدا و تأسى به اين سلف (گذشتگان) بزرگند!

مواردى كه مهارت و خبرگى فرد مسلمان در آن الزامى است:

در زمينه‌ى علوم، نخستين چيزى كه بايستى مسلمان با دقت تمام آن‌را بداند، كتاب خداست: بر اوست كه بر تلاوت، روخوانى، تجويد و تفسير قرآن مسلط باشد. آن‌گاه علوم حديث، سيرت و اخبار صحابه و بزرگان تابعين را بفهمد. از فقه هم تا اندازه‌اى بفهمد كه براى انجام عبادات، معاملات و شناخت مستند احكام دينش به آن نيازمند است. اين در صورتى است كه تخصص مسلمان در علوم شرعى نباشد؛ اما اگر تخصص وى در يكى از رشته‌هاى علوم شرعى باشد پس برخوردارى از مهارت، دقت و موفقيت كافى در زمينه‌ى تخصصش ـ مثل يك مسلمان واقعى ـ بر او الزامى است.

ناگفته نماند كه مسلمان بايد بر لغت عربى مسلط بوده و به حد كافى آن را بداند.

در تخصص خود ماهر و استاد است:

مسلمان آگاه به تخصص خود توجه می‌کند و تمام توانش را در راه آن به کار گرفته و با تمام وجود، دنبالش را می‌گیرد و با اعتقاد به این‌که کار و تلاشش در محدوده‌ی تخصص وی فرض است، مسلمان وار به تخصصش می‌چسبد. خواه تخصص او در یکی از رشته‌های علوم شرعی و دینی باشد، خواه در رشته‌ای از رشته‌های علوم مادی از قبیل: ریاضی، فیزیک، شیمی، هندسه، ستاره‌شناسی، پزشکی، صنعت، تجارت و غیره. بدین جهت، مهارت تام و تسلط کامل بر علمی که رشته‌ی تخصصی اوست واجب می‌نماید. لذا تا آن‌جا که در توان اوست، هیچ فرصتی را برای احاطه و تسلط بر تمام معلوماتی که درباره‌ی آن علم، به زبان‌های مختلف، نگاشته شده است، از دست نمی‌دهد و با مطالعه‌ی پیگیر و پژوهش مداوم در فصول و نواحی مختلف آن علم، عقلش را پیوسته با پیشرفت‌ها و اختراعات جدید آن، بارورتر می‌گرداند؛ زیرا وقتی مسلمانِ واقعی آگاهِ معاصر موفق به ثبت پیروزی علمی در سطح عالی می‌شود، در نظر مردم از هیبت، تقدیر و شخصیت خاصی برخوردار گشته و به عالی‌ترین مراتب در بزرگی، شرافت و احترام ارتقا یافته و با بالارفتن قدر او منزلت دعوتش نیز ـ به همان اندازه ـ بالا می‌رود، البته به شرطی که با اخلاص، تلاش و پشتکار تمام نماینده‌ی دعوتش بوده و از روحی که اسلام در جو علم منتشر کرده نشأت گیرد، همان روحی که علم و دانش را فریضه‌ای که باعث تقرب به خدا و انگیزه‌ی رضایت و خوشنودی وی می‌شود، قرار داده است. از این روست که علما و دانشمندان سلف را می‌یابیم که با اصرار تمام در مقدمه‌ی کتاب‌هایشان، به تأکید این ارزش‌های والا

می‌پردازند؛ زیرا رضای خدا در ورای علومی قرار داشت که عمرشان را در راه تحصیل آن صرف کردند؛ آنان ثمرات تلاش خود را در طبق اخلاص نهاده تقدیم ذات کریمانه‌اش نمودند.

دریچه‌هایی را بر روی فکرش باز می‌کند:

مسلمان آگاه و خوش‌فکر به دایره‌ی تخصصش اکتفا نمی‌کند، بلکه دریچه‌هایی را بر روی فکر و عقلش می‌گشاید، بر این اساس کتاب‌ها و مجلات گوناگون علمی، ادبی و فرهنگی علوم و فنون مختلف را می‌خواند، به ویژه آن علوم و فنونی که به دایره‌ی تخصصش نزدیک بوده و به نوعی با آن پیوند دارد. به این ترتیب از هر رنگ از رنگ‌های شناخت و معرفت حصه‌ای برگرفته تا ذهنش را بارور، فکرش را باز و ملکه‌ها و استعدادهای درونی‌اش را شکوفا گرداند.

یکی از زبان‌های خارجی را یاد می‌گیرد:

فراموش نمی‌کند که بخشی از تلاش و توجهش را به فراگیری برخی از زبان‌های بیگانه اختصاص دهد. ناگفته پیداست که زبان خارجی در این زمان یکی از ضروری‌ترین دانستنی‌های لازم برای مسلمان هوشیار، پرنشاط و آگاه از خواسته‌های زندگی اسلامی معاصر است.

به راستی که بزرگ‌ترین مشوق مسلمان آگاه در راه فراگیری دقیق زبان خارجی، برنامه و تعالیم گهربار دین بزرگ اوست. پیامبر عالیقدر اسلام ﷺ پانزده قرن پیش‌تر، پیروانش را به فراگیری و آموختن زبان‌های بیگانه دعوت نمود تا از این رهگذر قادر به ارتباط مداوم با ملت‌ها و نژادهای گوناگون گشته و آنان‌را به سوی حقیقتی که از جانب خدا مأمور

ابلاغ آنند، دعوت نماید. حدیثی که زیدبن ثابت ﷺ روایت نموده، بیانگر این مطلب است. زید ﷺ می‌گوید که پیامبر اکرم ﷺ به او فرمود:

«يا زَيْدُ، تَعَلَّمْ لِي كِتَابَ يَهُودَ فَإِنِّي وَاللَّهِ مَا آمَنُ يَهُودَ عَلَى كِتَابِي» (احمد، ۲۰۶۳۲).

(ای زید، شیوه‌ی نامه نگاری یهود را برایم یاد بگیر، چرا که من ـ به خدا سوگند ـ در نامه نگاریم به یهود اعتماد ندارم.)

زید گفت: پس من طریقه‌ی نوشتن آن‌ها را فرا گرفتم و هنوز نیم ماه نگذشت که در آن به مهارت رسیدم. از آن پس هر وقت که رسول خد ﷺ می‌خواست برایشان نامه‌ای بنویسد، من می‌نوشتم و نامه‌هایی که از آن‌ها به او می‌رسید، برایش می‌خواندم.

در روایت دیگری چنین آمده است: رسول خدا به من فرمود:

«أَتُحسِنُ السِّريانِيةَ؟ فَإِنَّهَا تَأْتِينِي كُتُبٌ»

قُلتُ: لا.

قالَ: «فَتَعَلَّمهَا»

فَتَعَلَّمتُهَا (احمد، ۲۰۶۰۵).

(آیا سریانی را خوب بلدی؟ چون نامه‌هایی به این زبان به من می‌رسد.)

گفتم: نه.

فرمود: (پس آن‌را یاد بگیر.)

من هم آن‌را یاد گرفتم.

به این علت ابن زبیر ﷺ چندین زبان بلد بود، بدون این‌که باعث فراموشی و غفلت از دین و آخرتش شوند. او صد غلام داشت که به زبان‌های مختلفی سخن می‌گفتند و ابن زبیر با هر یک به زبانش حرف می‌زد. چون از جهت دنیوی به او (ابن زبیر) می‌نگریستی می‌گفتی: این

مردی است که برای لحظه‌ای هم خدا مد نظرش نبوده و هنگامی که از جهت آخرتش به او نگاه می‌کردی، می‌گفتی: این مردی است که به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن دنیا مورد توجهش نبوده است.

اینک مسلمان معاصر بیشتر از هر زمانی محتاج تسلط بر زبان‌ها و لغات اجنبی است. تا با زمان خود زندگی کرده و در نوشته‌های دیگر لغات بر جوانب منفی و مثبتی که به میراث، فرهنگ و دین امتش ارتباط دارد، اطلاع پیدا کند تا سپر محافظ امتش بوده، که خیر و نیکی را به سویش جلب کند.

ج - روح مسلمان

مسلمان حقیقی که به خودش اهمیت می‌دهد و شالوده‌ی جسمی و عقلی‌اش را پایه ریزی می‌کند، از یاد نمی‌برد که او تنها از جسم و عقل تشکیل نشده است، مسلماً از اعماق وجود درک می‌کند که دارای قلبی تپنده، روحی اوج گیرنده، نفسی حساس و علاقه‌های پاک و والایی است که او را به سوی کمال و استغراق در عالم عبادت و امید به نعمت‌های خدا و ترس از زنجیرها و آتش سوزان سوق می‌دهد.

مسلمان روح خود را با عبادت صیقل می‌دهد:

از این رو اهتمام بخشیدن به روح برای فرد مسلمان از اهمیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار است، لذا باید با عبادت و با توجه به این اصل که خداوند در تمام لحظات مراقب اوست به جلای روح بپردازد تا هوشیار و

بیدار مانده و از دام‌های فریبنده و وسوسه‌های پست شیطان در امان بماند. و چون در یکی از لحظات ضعف بشری، وسوسه‌ای شیطانی متوجهش شود بلافاصله یادآوری او را به خود می‌آورد و با بینش، هوشیاری، توبه و استغفار به درگاه خدا بازمی‌گردد:

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» [الأعراف/۲۰۱].

(کسانی که تقوی دارند، چون وسوسه‌ای از شیطان به آنان برسد، [خداوند را] یاد می‌کنند، آن‌گاه ناگهان بینا می‌گردند.)

به این جهت پیامبر عالیقدر اسلام ﷺ پیوسته به یارانش سفارش می‌کرد که ایمانتان را تجدید کنید، یکی پرسید: چگونه ایمانمان‌را تجدید نماییم؟

قَالَ: «أَكْثِرُوا مِنْ قَوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (احمد، ۸۳۵۳).

فرمود: (گفتن لاإله إلا الله را زیاد کنید.)

مسلمان برای تقویت روح و اصلاح نفس به انواع و اقسام عبادات متوسل می‌شود و با تواضع، خشوع و فرمانبرداری، برای رضای خدا به انجام آن می‌پردازد. عباداتی از قبیل: تلاوت همراه حوصله، تدبر و خشوع، ذکر با فروتنی و حضور قلب، نماز درست و کامل و با شرایط لازم و فروتنی و حضور ذهن و دیگر عبادات و ریاضت‌های روحی. مسلمان با تمرین این طاعات خود را معتاد به آن می‌کند تا این طاعات برایش ملکه، عادت و خصلت انفکاک ناپذیر و غیر قابل انفصال گردد. به این ترتیب نفسش اوج گرفته و شعورش نرم شده و خوابش بیدار می‌گردد. طوری که در اغلب اوقات بیدار، آگاه و هوشیار بوده و در پیدا و پنهان خداوند مدنظر اوست و می‌داند که خداوند مواظب برخوردها و رفتارهای اوست، لذا او تعدی و ستم نمی‌کند، از حق بر نمی‌گردد و از راه راست منحرف نمی‌شود.

مسلمان با نیکان همنشینی می کند و در جلسات ایمانی حاضر می‌شود:

برای رسیدن به بلندای این نردبان صعب العبور از دوست صالح و مجالس روحی ـ ایمانی یاری می‌جوید. دوست صالحی که او را به تمسک به حق و متقابلاً یکدیگر را به صبر و بردباری توصیه می‌کنند و از مجالسی که آکنده از یاد خدا و بحث پیرامون اسلام و عظمت آن در تربیت فرد، خانواده و اجتماع است، کمک می‌گیرد. حضار آن مجالس قدرت خدای بزرگ و قهاری را که چیزی در زمین و آسمان قادر به ناتوان کردنش نیست، به صورت مداوم متذکر می‌شوند و عظمت خلقت و شگفتی آفرینش در جهان هستی، زندگی و انسان را به نمایش می‌کشند. در چنین مجالسی روح تزکیه شده، نفس صیقل یافته، دل تصفیه و ناب گردیده و شادابی ایمان با شالوده، رگ و پوست انسان آمیخته می‌شود. به همین علت عبدالله بن رواحه ﷺ هرگاه با یکی از یاران رسول خدا ﷺ ملاقات می‌نمود، می‌گفت:

«تَعالَ نُؤمِنُ بِرَبِّنا ساعَةً»

(بیا تا لحظه‌ای به پروردگارمان ایمان بیاوریم.)

خبرش به نبی اکرم ﷺ می‌رسد، پس می‌گوید:

«یرحَمُ اللهُ إبنِ رَواحَة أنّه یحِبُّ المَجالِسَ الَّتی تَتَباهی بِها المَلائِکه» (احمد، ۱۳۲۹۵).

(خدا ابن رواحه را بیامرزد، همانا او مجالسی را دوست دارد که مایه‌ی مباهات فرشتگان است.)

سرور ما عمر فاروق ﷺ خود را از گرفتاری‌ها و مشاغل خلافت و حکومت می‌رهانید و دست یکی دو نفر را می‌گرفت و می‌گفت:

«قُم بِنا نَزدادَ إِيماناً» (حياة الصحابة، ۳۲۹/۳).

(برخیز تا باهم ایمانمان را افزایش دهیم.)

و به ذکر خداوند ﷻ می‌پرداختند.

بی‌تردید که عمر ﷺ احساس می‌کرد که هر از گاهی باید به جلای نفس پرداخت و این نیازمندی را برطرف کرد، در حالی که او کسی است که از نظر تقوی، صلاح و عبادت نیکو احتیاجی به تعریف ندارد. او برای این ساعت، از گرفتاری‌های دنیا و ضروریات زندگی خود را فارغ می‌نمود تا در آرامش خیال و فراغت بال در این ساعت به شادابی دل، جلای نفس و تصفیه‌ی روحش بپردازد.

معاذبن جبل ﷺ نیز به یارانش که مشغول راه رفتن بودند می‌گفت:

«اجلِسُوا بِنُا نُؤمِن سَاعَةً» (حياة الصحابة، ۳۲۹/۳).

(با ما بنشینید تا ساعتی ایمان آوریم).

مسلمان، مسئول تقویت روح و تزکیه‌ی نفس خویش است. لازم است که همواره در پی بالا بردن آن و حمایت پایدار از سقوط نفس به قهقرا باشد.

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (۷) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۹) وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» [الشمس/۷-۱۰].

(و سوگند به نفس [انسان] و آن که به آن سامان داد (۷) و به هر نفسی نافرمانی و پرهیزگاری‌اش را الهام کرد (۸) کسی که آن را پاک داشت، رستگار شد (۹) و کسی که آن را فرومایه داشت، زیانکار شد.)

بدین جهت مسلمان ملزم به گزینش دوستان صمیمی و اجتماعاتی است که ایمان، صلاح و تقوا و بینش او را افزایش می‌دهد و از دوستان ناباب که جزو شیاطین هستند و از مجالس فسق و فجوری که باعث آلوده

شدن نفس و زنگار قلب می‌شود به طور جدی بپرهیزد:

«وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِي يرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَينَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا» [الكهف/۲۸].

(خودت را در همراهی با کسانی که پروردگارشان را به صبح و شام در حالی که خشنودی او را می‌جویند، پایبند کن. نباید در طلب آرایش زندگانی دنیا از آنان دیده برگیری. و از کسی فرمان مبر که ما دل او را از یاد خویش غافل ساخته‌ایم و از هوای [نفس] خود پیروی کرده است و کارش از حدّ در گذشته است.)

صیغه‌ها و دعاهای مأثور را زیاد تکرار می‌کند:

مسلمان برای تقویت روح و اتصال قلبش به خدا، از تکرار اذکاری که سینه به سینه از رسول خدا ﷺ روایت شده، استمداد می‌جوید. دعاهای مأثوری که پیامبر اکرم ﷺ به هنگام انجام کارها تکرار می‌کرد، پیامبر ﷺ برای بیرون رفتن از خانه دعایی می‌گفت، برای ورود به آن هم دعایی زمزمه می‌کرد، برای بدرقه‌ی مسافر دعایی ورد زبانش بود، برای استقبال از مسافر نیز دعایی می‌خواند، برای پوشیدن لباس نو دعایی داشت، برای آرمیدن در رختخواب دعایی را زیر لب تکرار می‌کرد و برای برخاستن از خواب هم لب‌های مبارک به دعا می‌شکفت...

آری، رسول خدا ﷺ برای انجام کاری تصمیم نمی‌گرفت تا این‌که دعایی را زینت بخش عمل می‌نمود، از درگاه احدیت می‌خواست که حق را به او الهام کند، از لغزش بدورش دارد، او را مورد مرحمت خویش قرار داده و خیر و نیکی برایش بنویسد، چنان‌که این دعاها در کتاب‌های حدیث

موثق و مورد اطمینان به صورت مفصل و مشروح بیان گردیده است.[۱]

پیامبر عالیقدر اسلام این دعاها و اوراد را به یاران بزرگوارش تعلیم می‌داد و آن‌ها را به گفتن این دعاها و اذکار در وقتشان تشویق می‌کرد.

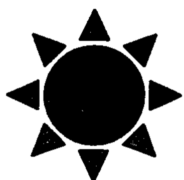
مسلمانِ پرهیزگارِ آگاه، با سرمشق قراردادن پیامبر اسلام و یاران بزرگوارش، مشتاقانه برای یادگیری این عبارات شیوا که سینه به سینه روایت شده و به ما رسیده است، تلاش می‌کند و تا آن‌جا که در توان اوست، پشتکار لازم را برای تکرار این دعاها در اوقات و مناسبت‌های تعیین شده به خرج می‌دهد و بدین طریق پیوند قلبی‌اش با خدا پایدار مانده، نفسش تزکیه شده، روحش پرکشیده و وجدانش اوج می‌گیرد.

با این ریاضت روحی بود که نبی اکرم ﷺ ارواح نسل اوّل از یاران روسفیدش را تربیت نمود و نفس‌های آنان را جلا و صیقل داد که آن‌چنان صاف، شفاف و درخشان گردید که از تیرگی، تاریکی، تقلب و فساد به دور ماندند پس به وسیله‌ی آن‌ها معجزه‌ی بزرگ اسلام در ایجاد نسل تربیت شده‌ی پیشرفته‌ی بی‌نظیر در حیات انسانیت تحقق پیدا کرد، نسلی که در مدت بسیار اندکی معجزات شگفتی آفرید.

امروزه مسلمان واقعی بیشتر از هر روزگاری مورد نیاز است که جانب روحی‌اش را برای رسیدن و اوج گرفتن به این کرانه‌ی درخشنده و سر به فلک کشیده تربیت دهد تا به سطح دعوت و مشکلات طاقت‌فرسا و مسئولیت‌های سنگین آن برسد.

---

۱ - همچنین رجوع شود به مأثورات امام حسن البناء و من آداب المسلم، آخر رسالة المسترشدین، عبدالفتاح ابوغده.



رابطه‌ی مسلمان با پدر و مادرش

باوالدینش خوش‌رفتاری می‌کند:

یکی از شاخص‌ترین خصیصه‌های مسلمان حقیقی نیکی به پدر و مادر و خوشرفتاری با آن‌هاست، چرا که نیکی به پدر و مادر یکی از بزرگ‌ترین کارهایی است که دین مبین اسلام، پیروانش را به انجام آن تشویق نموده و با نصوص قطعی خود، در این‌باره تأکید و سفارش فراوان نموده است و مسلمان آگاه که پایبند این نصوص بی‌شمار کتاب خدا - عزوجل - و سنت رسول‌الله ﷺ است چاره‌ای ندارد جز این‌که احسان و نیکی به پدر و مادر یکی از بارزترین و انفکاک ناپذیرترین خوی و خصلت‌هایش گردد.

قدر و منزلت آن‌ها را می‌داند و از مسئولیت‌هایش در قبالشان آگاه است:

به راستی که اسلام مقام و منزلت والدین را تا درجه‌ای بالا برده که بشر چنین منزلتی را برای آن‌ها در دینی دیگر سراغ ندارد. اسلام نیکی به پدر و مادر و خوش‌رفتاری با آن‌ها را در درجه‌ای بعد از درجه‌ی ایمان به خدا و پرستش او قرار داده است.

به درستی که آیات قرآن پیاپی و مؤید هم نازل گردید که رضای والدین را بعد از رضای خدا قرار می‌داد و نیکی به آن‌ها را فضیلتی انسانی می‌شمرد که بعد از فضیلت ایمان به خدا قرار دارد:

«وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» [النساء/۳۶].

(خدا را پرستش کنید و برایش شریک نیازید و به پدر و مادر نیکی کنید.)

از این رو مسلمان صادق آگاه، از هر انسانی در هستی نسبت به پدر و مادرش مهربان‌تر است.

قرآن کریم در ترسیم منزلت پدر و مادر و تشریح شیوه‌ی اخلاقی پیشرفته‌ای که لازمه‌ی رفتار مسلمان با والدین می‌باشد، اوج می گیرد و اگر زمانی عمرشان به درازا کشد و یکی از آن‌ها و یا هردو به مرحله‌ی پیری، سالخوردگی و ناتوانی رسند، مکانت آن‌ها از نقطه نظر قرآن به جایی می‌رسد که بشریت، قبل از طلوع خورشید این دین بر زمین آن را به خود ندیده است:

«وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (۲۳) وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» [الإسراء/۲۳، ۲۴].

(و پروردگارت [چنین] حکم کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. اگر یکی از آن دو یا هر دوی آن‌ها نزد تو به پیری رسند. [حتی] به آنان «اف» مگو و بر آنان بانگ مزن و به نیکی با آنان سخن گوی (۲۳) و از [روی] مهربانی بال فروتنی بر آنان بگستران و بگو: پروردگارا، به آنان رحمت آور، چنان که به خردسالی مرا پروراندند.)

به راستی که این فرمان همیشه جاوید پروردگار عالم به مسلمان است که در قالب دستور الزامی که هیچ چاره و گریزی ندارد، آمده است:

«وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...» [الإسراء/۲۳].

(و پروردگارت [چنین] حکم کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید...)

همانا این امر بیانگر پیوند مستحکمی است که میان عبادت خداوند و نیکی به پدر و مادر جریان دارد و این فرمان تا حدی قدر و منزلت والدین را بالا برده که دانشمندان، مصلحان و علمای اخلاق هرگز نتوانستند چنین منزلتی به آن‌ها دهند. سیاق آیه به ترسیم این تصویر درخشان و رفیع از نیکی به پدر و مادر بسنده نمی‌کند، بلکه طی تعبیری وجدانی، روان و دوست داشتنی که از آن ترحم نرمش و الفت می‌تراود، قوای باطنی رحم، مهربانی و نیکی را در وجود فرزندان تشویق و تحریک می‌کند:

«إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا...» [الإسراء/۲۳].

(اگر یکی از آن دو یا هر دوی آن‌ها نزد تو به [سن] پیری رسند...)

لذا آن‌ها (نزد تو) در کنف حمایت و حفاظت و نگهداری تواند و شاید که پیر و سالخورده و ضعیف باشند، پس مواظب باش که خدای نکرده سخن جسارت آمیز، تند و گران از تو صادر نگردد.

«فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا...» [الإسراء/۲۳].

(به آنان «افّ» مگو و بر آنان بانگ مزن...)

بلکه برتواست که مدت زیادی برای انتخاب سخن نیکو و سنجیده بیندیشی و آن‌گاه آن‌ها را با آن مخاطب سازی تا خوشحال و دلشاد گردند:

«وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا...» [الإسراء/۲۳].

(و به نیکی با آنان سخن گوی...)

باید با نهایت احترام و ادب در مقابلشان بایستی. شبیه ایستادن خاشعانه، متواضعانه و فروتنانه:

«وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ...» [الإسراء/۲۴].

(و از [روی] مهربانی بال فروتنی بر آنان بگستران...)

بایستی زبانت آموخته‌ی دعاگویی مداوم برای آن‌ها باشد که چه زحمات فراموش نشدنی‌ای را به‌خاطرت متحمل شدند و از کوچکی که ضعیف و ناتوان بودی ترا پرورش و تربیت کردند:

«وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» [الإسراء/۲۴].

(بگو: پروردگارا، به آنان رحمت آور، چنان که در خردسالی مرا پروراندند.)

مسلمانی که دلش باز و بصیرتش روشن است همواره در پی گرفتن از این قبیل آهنگ‌های دلنشین و ربانی است که در تعدادی از آیات روشن خداوند ذکر گردیده است تا احترام و احسانش نسبت به والدینش افزون گردد.

«وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» [النساء/۳۶].

(خدا را پرستش کنید و برای او شریک نگیرید و به پدر و مادر احسان و نیکی کنید.)

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا» [العنکبوت/۸].

(ما به انسان سفارش کردیم که به والدین خود نیکی کند.)

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ...» [لقمان/۱۴].

(انسان را [نسبت] به پدر و مادرش [به نیکی] سفارش کرده‌ایم. مادرش با ضعف روز افزون او را آبستن بوده است...)

پژوهشگری که در نصوص وارده پیرامون نیکی به پدر و مادر به تأمل می‌پردازد در می‌یابد که احادیث شریفه همواره در پی آیات قرآن می‌آید که فضیلت نیکی به پدر و مادر را تأیید می‌کند و از نافرمانی و بی‌حرمتی به آن‌ها به هر دلیلی برحذر می‌داد:

عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید:

سَأَلْتُ النَّبِی ﷺ أَی الْعَمَلِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ؟

قَالَ: «الصَّلَاةُ عَلَى وَقْتِهَا».

قَالَ: ثُمَّ أَی؟

قَالَ: «ثُمَّ بِرُّ الْوَالِدَينِ».

قَالَ: ثُمَّ أَی؟

قَالَ: «الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (بخاری، ۴۹۶ و مسلم، ۱۲۲).

از نبی اکرم پرسیدم: کدام عمل نزد خداوند از دیگر اعمال محبوب‌تر است؟

فرمود: (خواندن نماز در وقت آن.)

گفت: سپس کدام عمل؟

فرمود: (نیکی به پدر و مادر.)

گفت: بعد از آن کدام عمل؟

فرمود: (جهاد در راه خدا.)

معلم بزرگ بشریت، رسول گرامی اسلام ﷺ نیکی به پدر و مادر را در میان دو عمل بزرگ در اسلام قرار داده است: نماز به وقتش و جهاد در راه خدا. که نماز ستون دین است و جهاد بلندای قله‌ی اسلام است، پس چه مقام والایی را نبی اکرم ﷺ به پدر و مادر اختصاص داده است.

مردی به حضور پیامبر ﷺ شرفیاب می‌شود تا برای نیل به رضایت

پروردگار با رسول الله ﷺ بر هجرت و جهاد بیعت نماید. پیامبر ﷺ اندکی در قبولش تأخیر می‌کند و از او می‌پرسد:

«فَهَل مِن وَالِدَيكَ أَحَدُ حَي؟»

(آیا یکی از والدینت زنده است؟)

آن‌مرد جواب می‌دهد: بله، هر دو نفرشان زنده‌اند.

رسول گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید:

«فَتَبتَغِي الأَجرَ مِنَ اللهِ تَعَالَى؟»

(با این وجود به دنبال پاداش خدای تعالی می‌گردی؟)

آن مرد پاسخ می‌دهد: بله

رسول گرامی و مهربان ﷺ می‌فرماید:

«فَارجِع إِلَى وَالِدَيكَ فَأَحسِن صُحبَتَهُمَا» (مسلم، ۴۶۲۴).

(به نزد پدر و مادرت بازگرد و برای آن‌ها همنشین خوبی باش).

در روایت دیگری از شیخین (امام بخاری و مسلم) آمده است:

جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِي فَاسْتَأْذَنَهُ فِي الْجِهَادِ. فَقَالَ: «أَحَي وَالِدَاكَ؟»

قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: «فَفِيهِمَا فَجَاهِدْ».

مردی نزد پیامبر آمد و از ایشان اجازه‌ی جهاد خواست، پیامبر ﷺ فرمود: «آیا پدر و مادرت زنده هستند؟»

گفت: بله.

پیامبر فرمود: «پس (در خدمت به) ایشان بکوش و جهاد کن.»

فرمانده‌ی عظیم انسانیت، رسول گرامی اسلام ﷺ هنگامی که مشغول بسیج گردان‌های نظامی برای اعزام به میدان جهاد بود، فراموش نکرد تا با دل نرم و انسانی‌اش ضعف والدین و نیاز آن‌ها به فرزند را متذکر شود،

پس يک داوطلب را باز مى‌گرداند و با مهربانى، پرداختن به والدين را برايش خاطر نشان مى‌سازد.

اين در حالى است که او به هر بازويى که قادر به شمشير زدن است، نياز مبرم دارد، با اين کار مى‌خواهد اهميت نيکى به پدر و مادر را در برنامه‌ى کامل، متوازن و نمونه‌ى اسلام که خداوند براى سعادت بشر ترسيم نموده، گوش زد کند.

هنگامى که مادر سعد بن ابى وقاص ﷺ از اسلام آوردنش ناراحت شد و به او گفت: يا از اسلامت باز مى‌گردى يا لب به غذا نمى‌زنم تا بميرم و تنفر و انزجار عرب دامن گيرت مى‌شود. زيرا خواهند گفت: مادرش را کشته.

سعد به وى پاسخ داد: بدان که به خدا سوگند اگر صد جان داشته باشى و يکى را پس ديگرى از دست بدهى از اسلامم بر نمى‌گردم.

مادرش تا دو روز اعتصابش را نگه داشت و در روز سوم گرسنگى بر او فشار آورد، غذا خورد و اعتصابش را شکست و خداوند آياتى نازل فرمود که سعد را به خاطر جواب بسيار تندى که به مادرش داده بود مورد عتاب قرار مى‌داد:

«وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيا مَعْرُوفا» [لقمان: ۱۵].

(و اگر تو را بر آن داشتند که چيزى را که به [حقيقت] آن دانشى ندارى به من شرک آورى، از آنان اطاعت مکن و در دنيا با آنان به نيکى معاشرت کن.)

در قصه‌ى جريج عابد درس بزرگى در اهميت نيکى به پدر و مادر و فرمان بردارى سريع از آن‌هاست. هنگامى که مادرش او را صدا زد و او

مشغول نماز بود، پس گفت: پروردگارا، مادرم یا نمازم؟ نمازش را برگزید و مادرش برای بار دوم او را صدا زد، جوابش را نداد و به نمازش ادامه داد تا برای بار سوم او را صدا زد و زمانی که جوابی نشنید او را نفرین کرد که خدایا، جانش را نگیر تا چهره‌های فاحشه‌ها را به او نشان دهی. در آن سرزمین فاحشه‌ای با چوپانی زنا کرد و از او باردار شد و هنگامی که از انتشار کارش و رسوایی ترسید چوپان به او گفت: اگر از تو پرسیدند که پدر بچه‌ات کیست؟ بگو: جریج عابد. او هم چنین گفت و مردم هجوم بردند و صومعه و عبادت‌گاه جریج را ویران کردند و به دستور حاکم او را کشان کشان به میدان وسیعی که به این منظور در نظر گرفته شده بود بردند، در میان راه به یاد دعای بد و نفرین مادرش افتاد، لبخندی زد و هنگامی که می‌خواستند او را محاکمه کنند مهلت خواست تا دو رکعت نماز بخواند و آن‌گاه کودک را طلبید و در گوشش گفت: پدرت کیست؟ کودک جواب داد: فلان چوپان پدرم است.[۱]

مردم تهلیل گفتند و تکبیر سر دادند و گفتند: صومعه‌اش را با طلا و نقره نوسازی می‌کنیم.

او گفت: لزومی ندارد، مثل اوّل آن را از همان خاک و گل بسازید.

در ادامه‌ی این حدیث که امام بخاری روایت می‌کند پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «اگر جریج فقیه بود، می‌فهمید که جواب مادر دادن از ادامه‌ی نماز لازم‌تر است.»

از این‌جاست که فقها می‌گویند: اگر فردی مشغول خواندن نماز نفل

---

۱ ـ این کودک یکي از سه کودکي است که در گهواره سخن گفته است. دو کودک دیگر عبارتند از: عیسي فرزند مریم و کودکي که با مادرش در قصه ي اصحاب اخدود آمده است.

بود و یکی از پدر و مادرش او را صدا زد، باید نمازش را قطع کند و جواب آن‌ها را بدهد.

به آن‌ها احسان می‌کند اگر چه مسلمان نباشند:

پیامبر بزرگ اسلام ﷺ با ارشادات حکیمانه‌ی خود به قلّه‌ی بزرگ انسانیت عروج می‌کند. آن‌جا که نیکی به پدر و مادر را، اگر چه مسلمان هم نباشند، به پیروانش توصیه و تأکید می‌کند. اسما دختر ابوبکر ـ رضی الله عنهما ـ در این‌باره می‌گوید:

در عهد پیامبر اکرم ﷺ مادرم که هنوز مشرک بود نزد من آمد، من از رسول خدا استفسار کردم و پرسیدم: مادرم نزد من آمده و از من انتظاراتی دارد، آیا به مادرم نیکی کنم؟

پیامبر فرمود: «بله، به مادرت نیکی کن.» (بخاری)

مسلمان حقیقی که از این ارشادات عالی قرآنی و راهنمایی‌های والای نبوی آگاه است چاره‌ای ندارد جز این‌که در هر حال و هر لحظه با اطاعت از والدین و نیکی به آنان از برترین مخلوقات الهی باشد و رفتارش با آن‌ها از همه کس بهتر باشد و این روشی است که اصحاب و پیروانشان بر آن بودند. فردی از سعید بن مسیب پرسید: من تمام آیه‌ی نیکی به پدر و مادر را فهمیدم مگر این جمله را:

«وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» [الإسراء: ۲۳]

(و به نیکی با آنان سخن گوی.)

پس «قول کریم» چگونه است؟

سعید به او پاسخ داد: یعنی مانند این‌که برده‌ای آقایش را مخاطب می‌کند، آن‌ها را مخاطب کن. ابن سیرین به خاطر احترام و گرامی‌داشت

مادرش چنان آهسته با او صحبت می‌کرد که گویی مریض است و نای صحبت کردن ندارد.

مسلمان از نافرمانی والدین بسیار بیمناک است:

زمانی که بخواهیم این صفحه‌ی پر بار علاقه و دوست داشتن نیکی به پدر و مادر را ورق بزنیم و صفحه‌ی مقابل را که در زمینه‌ی بر حذر داشتن از نافرمانی آن‌هاست باز کنیم، آن را صفحه‌ای سیاه، تاریک و سخت می‌بینیم که قلب فرزند نافرمان و سرسخت را می‌کوبد و ژرفای ضمیرش را به لرزه می‌اندازد.

این صفحه با قرار دادن نافرمانی و عقوق والدین در کنار شرک به خدا هر کسی را که از والدینش نافرمانی می‌کند مأیوس و ناامید می‌سازد، چنان‌که نیکی به پدر و مادر در آن صفحه‌ی درخشان در کنار ایمان به خدا قرار داشت. بر این اساس سرکشی و نافرمانی از اوامر والدین جرم سیاه، تیره و زشتی است که فکر مسلمان صادق از آن بی‌قرار می‌شود و با یاد آوری آن هوش از سرش می‌پرد. نافرمانی از پدر و مادر در رأس گناهان کبیره و سرآمد تمام خطاها و ذنوب است.

ابی بکره، نفیع بن حارث ﷺ از رسول عالی قدر اسلام ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«أَلَا أُنَبِّئُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكَبَائِرِ؟» [ثَلَاثًا].
قُلْنَا: بَلَى يا رَسُولَ اللَّهِ.
قَالَ: «الْإِشْرَاكُ بِاللَّهِ وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ» (بخاری، ۵۸۰۲).

(آیا بزرگ‌ترین گناهان کبیره را به شما معرفی نکنم؟) [سه بار این پرسش را تکرار کرد.]

گفتیم: آری به ما بگو یا رسول‌الله.

فرمود: (شرک به خدا و نافرمانی از پدر و مادر.)

نخست به مادرش احسان می‌کند سپس به پدرش:

برای این‌که توازن نیکی به پدر و مادر ـ پرداختن به یکی و اهمال دیگری ـ دست خوش اختلال نشود، می‌بینیم که ارشادات اسلام هر دو را فرا می‌گیرد و هر یک از پدر و مادر را جداگانه مورد تخصیص قرار می‌دهد.

این پیامبر ﷺ است که از مردی که برای بیعت بر جهاد آمده، می‌پرسد:

«فَهَل مِن وَالِدَیکَ أَحَدٌ حَی؟»

(آیا از پدر و مادرت کسی زنده است؟)

شیوه‌ی این پرسش اعترافی است از سوی پیامبر ﷺ به لزوم نیکی به هر دوی آن‌ها که مورد تأکید قرار می‌دهد.

هم‌چنین در حدیث اسما ـ رضی الله عنها ـ مشاهده کردیم که نبی اکرم ﷺ او را به نیکی به مادر مشرکش فرمان داد.

مردی به حضور پیامبر ﷺ رسید و پرسید: یا رسول‌الله، مستحق‌ترین فردی که باید با او خوش‌رفتاری کنم کیست؟

رسول گرامی اسلام ﷺ به او پاسخ داد: مادرت.

گفت: سپس چه کسی؟

فرمود: مادرت.

گفت: سپس چه کسی؟

فرمود: مادرت.

گفت: سپس چه کسی؟

فرمود: «پدرت» (بخاری، ۵۵۱۴ و مسلم، ۴۶۲۱).

این حدیث نبوی تأکید بر تقدیم نیکی بر مادر است. یاران بزرگوار پیامبر پس از آن این معنی را برای مسلمانان تأکید می‌کردند تا آن‌جا که ابن عباس ـ رضی الله عنهما ـ دانشمند و فقیه امت، نیکی به مادر را نزدیک‌ترین عمل به سوی خداوند قرار داده است.

مردی به نزد عبدالله بن عباس ـ رضی الله عنهما ـ آمد و گفت: من از زنی خواستگاری کردم و او به من جواب رد داد، غیرتم به جوش آمد و آن زن را کشتم. آیا من می‌توانم توبه کنم؟

ابن عباس ـ رضی الله عنهما ـ گفت: آیا مادرت زنده است؟

آن مرد گفت: نه.

ابن عباس ـ رضی الله عنهما ـ گفت: به خدا باز گرد و توبه کن و تا آن‌جا که در توان داری در تقرب به خدا بکوش.

عطا بن یسار که این حدیث را از ابن عباس ـ رضی الله عنهما ـ روایت می‌کند می‌گوید: نزد ابن عباس رفتم و از او سؤال کردم: چرا از زنده بودن مادرش از او پرسیدی؟

ابن عباس ـ رضی الله عنهما ـ گفت: من هیچ عملی را مقرب‌تر به خدا از نیکی به مادر سراغ ندارم.

به همین جهت امام بخاری را می‌بینم که در کتابش (ادب المفرد) که آن را با باب نیکی به پدر و مادر آغاز کرده، بخش نیکی به مادر را بر بخش احسان به پدر مقدم نموده است، تا از این رهگذر نظم و ترتیب بر گرفته از روش پیامبر را در تقسیم بندی خود رعایت کرده باشد.

قرآن کریم نیکی و احسان را در نفوس فرزندان بر می‌انگیزد، بر این

اساس سفارشات لازم را درباره‌ی والدین انجام می‌دهد و برتری مادر را در دوران بارداری و شیرخوارگی و مشکلات و درد سرهایی را که در این مراحل برداشت کرده به سبکی زیبا و دوست داشتنی مورد ستایش قرار می‌دهد که گویای بخششِ بزرگوارانه، مهر مطلق و انعطاف لطیفی است:

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ» [لقمان: ۱۴].

(و انسان را [نسبت] به پدر و مادرش [به نیکی] سفارش کرده‌ایم. مادرش با ضعف روز افزون او را آبستن بوده است و از شیر باز گرفتنش در دو سال است. [سفارش کرده‌ایم] که برای من و پدر و مادرت شکرگزار، و باز گشت به سوی من است.)

چه تربیت والایی! و چه ارشادات انسانی پر مهری!

«أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ».

(این که از من سپاس گذاری کن و از پدر و مادرت.)

پس ستایش پدر و مادر و تشکر از آن‌ها به خاطر حمایت و نیکی‌هایی که در حق فرزند انجام داده‌اند بهترین چیزی است که پس از ستایش خدا که بهترین و بالاترین عمل است قرار دارد. وه که این دین چه منزلت رفیع و شایسته‌ای را به پدر و مادر اختصاص داده است.

شاید که دنیا به پسر رو کند و انواع و اقسام نعمت‌ها به طرفش سرازیر شود، گاوصندوق‌هایش لبریز شود و زن زیبا و بچه‌های ریز و درشت او را از پرداختن به پدر و مادرش باز دارد و هزینه‌هایی را که پدرش برایش انجام داده به باد فراموشی بسپارد و از کمک به پدرش دریغ ورزد که در این صورت خشم خدا را برای خود تضمین کرده است.

اما مسلمان حقیقی از تمام این مسایل به دور است، چون او همواره

در جریان ارشادات غنی و کریمانه‌ی اسلام که بر اساس حکمت استوار است قرار دارد، او ندای پیامبر ﷺ را می‌شنود که به او نهیب می‌زند:

«أَنتَ وَمَالُکَ لِأَبِیکَ».[۵]

(تو و مالت از پدرت هستی.)

پس تمام وجودش از این ادب نبوی می‌لرزد و خودش را برای قبول هدایت آماده می‌سازد و نیکی، حب و بخشش را به ارمغان می‌آورد و از نافرمانی پدر و مادر می‌رهد و طبق خواسته‌ی پیامبر ﷺ او و ثروتش از آن پدرش می‌شود.

مسلمان به دوستانشان نیکی می‌کند:

ارشادات دین مبین اسلام در نیکی به پدر و مادر خلاصه نمی‌شود، بلکه از آن‌ها به دوستان و هم‌نشینان صمیمی آن‌ها سرایت می‌کند ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

---

[۵] ـ به روایت امام احمد، ابو داود و ابن ماجه. نص حدیث از این قرار است: مردي به سوي پيامبر اكرم ﷺ شتافت و گفت: من فردي مال‌دار و عيال‌وار هستم و پدرم مي‌خواهد مالم را تصاحب كند. پيامبر فرمود: «تو و ثروتت از آن پدرت هستي. همانا فرزندان‌تان جزو بهترين كسب و درآمدتان هستند، بنابراين از درآمد فرزندان تان بخوريد.» و در روايت امام احمد آمده است: «نوش جان كنيد.» امام خطابي اين حديث را چنين توضيح مي‌دهد: «اين كه آن مرد گفته است مي‌خواهد ثروتم را نابود كند يعني آن را از بين ببرد و كلكش را بكند. از سؤال سائل چنين استنباط مي‌شود كه نابودي ثروتش به وسيله‌ي پدرش به خاطر خرج و نفقه ي اوست. به ديگر سخن: اندازه‌اي كه پدر براي خرج و نفقه لازم دارد آن قدر زياد است كه سود ثروت و سرمايه كفافش را نمي‌كند، بلكه ناگزير است كه دست به اصل سرمايه بزند، بااين وجود پيامبر به او اجازه‌ي ترک نفقه ي پدر را نداد و فرمود: «تو و ثروتت از آن پدرت هستي.» به اين معني كه وقتي پدرت به ثروتت نياز پيدا كرد به اندازه ي نياز از مالت بر مي‌دارد و وقتي كه ثروتي نداشته باشي و كاسب باشي بر توست كه كار كني و خرجش را بدهي.»

«أَبَرُّ الْبِرِّ أَنْ يصِلَ الرَّجُلُ وُدَّ أَبِيهِ» (مسلم، ۴۶۳۰).

(بزرگ‌ترین نیکی آن است که انسان با دوستان پدرش ارتباط برقرار کند.)

و در روایت دیگری آمده:

«أَبَرُّ الْبِرِّ صِلَةَ الرَّجُلِ أَهْلَ وُدِّ أَبِيهِ بَعْدَ أَنْ يوَلِّي» (مسلم، ۴۶۳۱).

(بزرگ‌ترین نیکی ارتباط انسان با خانواده‌های دوستان پدرش ـ بعد از فوت پدرش ـ است.)

عبدالله بن عمر ـ رضی الله عنهما ـ به یکی از دوستان پدرش عمر ﷺ برخورد کرد، در نیکی و احترام به او مبالغه نمود، برخی از همراهانش به او گفتند: آیا کافی نبود که دو درهم به او صدقه بدهی؟

ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ گفت: پیامبر اکرم فرمود:

«احْفَظْ وُدَّ أَبِيكَ، لا تَقْطَعْهُ، فَيطْفِئَ اللَّهُ نُورَكَ» (المعجم الکبیر للطبرانی، ۹۲۹).

(مراعات حال دوستان پدرت را بکن، نیکی به آن‌ها را قطع منما ور نه خداوند نورت را خاموش می‌سازد.)

مردی از نبی اکرم ﷺ پرسید: ای رسول خدا، آیا پس از مرگ پدر و مادرم چیزی از نیکی به آن‌ها باقی مانده است تا انجام دهم؟

قَالَ: «نَعَمْ. خِصَالٌ أَرْبَعٌ الدعاء لَهُمَا، وَالِاسْتِغْفَارُ لَهُمَا، وَإِنْفَاذُ عَهْدِهِمَا، وَإِكْرَامُ صَدِيقِهِمَا، وَصِلَةُ الرَّحِمِ الَّتِي لَا رَحِمَ إِلَّا مِن قِبَلِهِمَا» (المعجم الکبیر للطبرانی، ۱۵۹۳۵).

پیامبر ﷺ فرمود: (بله. چهار خصلت: دعا برای آن‌ها، طلب آمرزش و استغفار برای ایشان، عمل به عهد و پیمان آنان، اکرام دوستانشان و به جا آوردن صله‌ی رحمی که توسط آن دو صاحب گشته‌ای.)

بی‌هیچ گونه تردید که نیکی فرزند به دوستان پدر و مادرش در زندگی و پس از مرگ آن دو نشان‌دهنده‌ی بلندای مراتب عشق، وفا،

نیکی و بزرگداشت والدین است. مسلمانِ حقیقی صادق همواره پیوندهای دوستی، ارتباط و احسان را با دوستان آن دو استوار می‌سازد و دوستی و احترامشان را با آنان پس از وفات والدینش نگه می‌دارد، پس آن دوستی قدیمی را فراموش نمی‌کند و از آن ارتباط انسانی اصیل که والدین مهربانش آن را استحکام بخشیدند غفلت نمی‌ورزد. با این احساسات والای انسانی و آن محبت اصیل و ناب است که زندگی زیبا می‌شود و زندگان آرامش می‌یابند و همه‌ی این‌ها منوط به وجود مسلمانی صادق در صحنه‌ی این زندگی است.

در غرب هرگاه فرزند به دوران جوانی برسد از پدر و مادرش جدا می‌شود و رابطه‌ی فرزندی هم با جدا شدنش قطع می‌شود. بنابر این نه دیداری، نه ترحمی و نه مهر و محبتی. فرزند به راهش ادامه می‌دهد و حتی نیم نگاهی از روی محبت، وفا و نیکی به پشت سرش که شامل نسل فداکاری است که وارد دوران سالخوردگی می‌شوند، نمی‌اندازد. همان نسلی که شالوده‌ی عمر و بهار زندگی‌اش را به پای فرزندانش ریخت. به این نافرمانی، ستم و خشکی فرزند غربی و آن نیکی، محبت، وفا و چشمه‌ی جوشان عاطفه‌ای که از فرزند خلف اسلام نسبت به والدینش در حیات و پس از مرگشان جریان دارد و حتی با دوستانشان، نگاه کن و ببین که تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟

بدان که این اسلام و برنامه‌ی منحصر به فرد و یگانه‌اش در ساختن انسان‌ها و استوار نمودن پیمان‌های انسانی اصیل و بلند است که هیچ نظامی به آن نرسیده و هیچ شریعتی بلندای آن را نپیموده است.

شیوه‌ی مسلمان در نیکی به والدین:

مسلمانی که واقعاً اسلام او را ساخته است به پدر و مادرش نیکی می‌کند. زیباترین مظاهر احترام و قدردانی را در برخورد با آن‌ها رعایت می‌کند. وقتی بر او وارد شدند در مقابل‌شان حرکت می‌کند و دستانشان را می‌بوسد، به احترام آن‌ها صدایش را در محضرشان بلند نمی‌کند و از عبارات ملایم و شیوا برای صحبت با آن‌ها استفاده می‌کند، پس لفظ تند، عبارت درشت و تلخی در صحبت با آن‌ها بر زبانش جاری نمی‌شود و در هیچ اوضاع و احوالی برخورد خلاف ادب و متانت و احترام از او صادر نمی‌شود و همواره این فرموده‌ی حق ـ جل جلاله ـ مد نظرش است:

«وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (۲۳) وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» [الإسراء: ۲۳و۲۴].

(و پروردگارت [چنین] حکم کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. اگر یکی از آن دو یا هر دوی آن‌ها نزد تو به پیری رسند. [حتی] به آنان «افّ» مگو و بر آنان بانگ مزن و به نیکی با آنان سخن گوی (۲۳) و از [روی] مهربانی بال فروتنی بر آنان بگستران و بگو: پروردگارا، به آنان رحمت آور، چنان که در خردسالی مرا پروراندند.)

شاید که پدر و مادر از راه راست منحرف باشند، در این صورت بر فرزند مسلمان صالح واجب است که با ملایمت، آرامش، تیزهوشی و گذشت با آن‌ها برخورد کند تا آن‌ها را از باطل دور کند و باید خشونت، قساوت و تندی را به طور کلی کنار بگذارد، بلکه با ملایمت و درایت در راه قانع کردنشان بکوشد تا توجه آنان را به سوی حقیقتی که به آن ایمان دارد جذب کند و در این راستا از دلیل قوی، منطق سلیم و شیوه‌ی نیکو و

با حکمت استفاده کند.

مسلمان آگاه و خوش‌رفتار فراموش نمی‌کند که بایستی از این شیوه در برخورد با پدر و مادرش استفاده کند، اگر چه والدینش مشرک هم باشند، او حتی در حالت شرک آن‌ها در رابطه با رفتار پسندیده مسئول است، این در حالی است که او می‌داند شرک بزرگ‌ترین گناه کبیره است و فرمان خدای ـ عز و جل ـ دستور العملی است برای او، آن‌جا که می‌فرماید:

«وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ (۱۴) وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» [لقمان: ۱۴و۱۵].

(و انسان را [نسبت] به پدر و مادرش [به نیکی] سفارش کرده‌ایم. مادرش با ضعف روز افزون او را آبستن بوده است و از شیر باز گرفتنش در دو سال است. [سفارش کرده‌ایم] که برای من و پدر و مادرت شکرگزار و باز گشت به سوی من است (۱۴) و اگر تو را بر آن داشتند که چیزی را که به [حقیقت] آن دانشی نداری به من شرک آوری، از آنان اطاعت مکن و در دنیا با آنان به نیکی معاشرت کن و از راه کسی پیروی کن که به سوی من [آهنگ] باز گشت دارد. آن‌گاه بازگشتتان به سوی من است، پس شما را از آنچه می‌کردید، آگاه خواهم ساخت.)

پدر و مادر نزدیک‌ترین و محبوب‌ترین فرد نسبت به فرزندانند، اما رابطه‌ی آن‌ها با وجود منزلت بزرگشان ـ پس از رابطه‌ی عقیدتی ـ قرار دارد، بنابراین اگر مشرک بودند و فرزندشان را به شرک امر نمودند، پس اطاعت از آن‌ها بر گردن فرزند نیست، چون در صورت نافرمانی پروردگار

اطاعتی از مخلوق نباشد، وانگهی رابطه‌ی ایمان بر تمام روابط برتری دارد ولی فرزند هم‌چنان ملزم به رفتار نیکو با آن‌هاست.

به این جهت مسلمان حقیقی در هر وضعیتی احترام به پدر و مادرش را حفظ می‌کند و در راه سعادت و رفاهشان می‌کوشد و سعی می‌کند که شادی را به دل‌های‌شان وارد کند و در حدود اطاعت خداوند از هیچ کوششی در تقدیم انواع نیکی و احترام به آن‌ها از قبیل خوراک لذیذ، لباس نفیس، مسکن راحت و دیگر امکانات رفاهی عصر و در خور وضعیت آن‌ها، دریغ نمی‌کند و از همه مهم‌تر از سخن نیکو، چهره‌ی باز و گشاده، لبخند زیبا، محبت، مهربانی، وفا و شناخت فضل، صاحبان بزرگ‌ترین فضل یعنی پدر و مادر دریغ نمی‌ورزد.

نیکی مسلمان به پدر و مادرش بعد از وفات آن‌ها با صدقه دادن از جانب آن‌ها و دعا برایشان ادامه می‌یابد. دعایی چون این دستور جانبخش الهی:

«وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» [الإسراء: ۲۴]

(و از [روی] مهربانی بال فروتنی بر آنان بگستران و بگو: پروردگارا، به آنان رحمت آور، چنان که درخردسالی مرا پروراندند.)

سخن کوتاه، این برنامه‌ی اسلام در رابطه‌ی نیکی به پدر و مادر است و این همان مسلمان حقیقی است. پس آیا مسلمانان امروزی که غرق زندگی مادی شده‌اند و درخشش تمدن امروزی چشمانشان را خیره کرده است از این برنامه پیروی می‌کنند؟

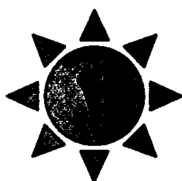
امروز ما در زندگی فقط به زن و فرزندان اهمیت می‌دهیم، اما پدر و مادر، در درجه‌ی دوم از اهمیت قرار دارند و شاید به اندکی از عنایت

فرزندان هم نرسند، مگر این‌که فرزندانشان صالح و پرهیزگار باشند.

چون نظام‌های اجتماعی غربی جدید که اندیشه‌های بسیاری از مسلمانان را به تاراج برده، هیچ حسابی برای نیکی به پدر و مادر، رعایت پیری آن‌ها و حمایت از آن دو در مقابل نابودی و تحقیر باز نکرده است! پس فردی که به این مفاهیم و برنامه‌ها خو گرفته جز در مورد زن و فرزندانش نمی‌اندیشد و کمی به عقب نگاه نمی‌کند تا نگاه محبت، نیکی و وفا را به نسلی که بار سفر بربسته و آماده‌ی حرکت است بیندازد، نسلی که چه شب‌هایی را در تربیتش بیدار مانده و ارزان و گران خود را در راه رشدش فدا نموده است، لذا می‌بینی که وقتی به مسکن راحت، پوشاک فاخر، غذای خوب و تفریح مفید می‌رسد، دلش به طرف زن و فرزندانش می‌رود و اصلاً به ذهنش نمی‌رسد تا سهم پدر و مادرش را از این رفاه و آسایش خاطر نشان سازد و حال آن که آن‌ها شدیداً نیازمند او هستند تا از فرزند دلبندشان بهره‌ای ببرند.

نیکی به پدر و مادر و اهمیت به آن‌ها با دلی سرشار از عشق و دستی باز و بخشنده و سخنی نیکو و پسندیده و لبخندی ملایم و دوست داشتنی یکی از ویژگی‌های مسلمان اصیل است.

شایسته نیست که این خصیصه از میان مسلمانان ناپدید شود، هر چند که کارهای زندگی پیچیده و مرتب، پیشرفته‌تر گردد و هر لحظه بر روی آن خروارها رسم و عادت وارداتی انباشته گردد. این یکی از ویژگی‌هایی است که آن‌ها را از سنگ‌دلی و رفتار خودپسندانه باز می‌دارد و آن‌ها را به اصالت و انسانیت و وفایشان بر می‌گرداند و وقتی دیگران در حضیض خود بینی و انکار و کفران غرقند، درهای بهشت را به رویشان می‌گشایند.



رابطه‌ی مسلمان با همسرش

ازدواج و زن از دیدگاه اسلام:

ازدواج در اسلام باعث آرامش وجود، آسایش دل، سکون ضمیر و زندگی توام با مودت، گذشت، انسجام، همکاری و راهنمایی میان زن و مرد است، تا بتوانند در این جو محبت‌آمیز و دوست‌داشتنی کانون گرم خوشبختی را تشکیل دهند، کانونی که بچه در آن بزرگ می‌شود و خانواده‌ی سالم مسلمان در آن رشد می‌کند. قرآن کریم این رابطه‌ی فطری پایدار میان مرد و زن را به صورت لطیف و جذاب به تصویر می‌کشد که نسیم آرامش، امنیت و اطمینان از آن هویداست و عطر محبت و تفاهم و گذشت از آن به مشام می‌رسد:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» [الروم: ٢١].

(و از نشانه‌هایش آن است که برایتان از [جنس] خودتان همسرانی آفرید تا به آن‌ها آرام گیرید و بین شما دوستی و مهربانی مقرر داشت.)

این مستحکم‌ترین رابطه‌ای است که خداوند آن را در میان دو نفس بر قرار نموده است تا در کانون گرم خانواده‌ی آرام، محبوب و سرشار از مودت ناب و گذشت مهر آمیز از آرامش، استقرار و راحتی بهرمند شوند.

زن صالح در اسلام نخستین ثمره‌ی دنیا و نعمت بزرگی از طرف خدا برای مرد است، چون مرد با پناه بردن به زن از پیچ و خم‌های زندگی و خستگی کار و زحمت رها می‌شود و نزد او آرامش، اطمینان و بهره‌ای را می‌یابد که هیچ بهره و متاعی در زندگی انسان با او برابر نیست و رسول خدا راست گفت آن‌جا که فرمود:

«الدُّنيا مَتَاعٌ وَخَيرُ مَتَاعِ الدُّنيا الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ» (مسلم، ۲۶۶۸).

(دنیا بهره و کالاست و بهترین بهره و کالای دنیا زن صالح است.)

این است بینش اسلام نسبت به ازدواج در افق بلند و درخشانش و این است بینش اسلام نسبت به زن در اوج زینت قابل احترامش.

زنی که مسلمان می‌خواهد:

با الهام از این بینش پر ارزش، برخی از مظاهر پوچ و بی‌محتوا که دختران امروزی بدان آراسته‌اند او را از راه به در نمی‌کند، جز این نیست که شخصیت دختر مسلمان کامل او را شیفته‌ی خودش می‌سازد، لذا او در اختیار شریک زندگی، احتیاط را رعایت می‌کند و به جستجوی دختر جوانی می‌پردازد که خودش را برای صفات والای اسلامی که ضامن زندگی زناشویی آرام و پایداری است آراسته است.

به این جهت مثل جوان‌های خام به زیبایی، اندام، جذابیت و این قبیل چیزها اکتفا نمی‌کند، بلکه در کنار همه‌ی این امور با الهام از فرموده‌ی پیامبر گرامی اسلام ﷺ دین، عقل و سیرت را مورد توجه قرار می‌دهد:

«تُنْكَحُ الْمَرْأَةُ لِأَرْبَعٍ: لِمَالِهَا، وَلِحَسَبِهَا، وَجَمَالِهَا، وَلِدِينِهَا فَاظْفَرْ بِذَاتِ الدِّينِ تَرِبَتْ يدَاكَ» (بخاری، ۴۷۰۰ و مسلم، ۲۶۶۱).

(به خاطر چهار چیز با زن ازدواج می‌شود: برای مالش، زیبایی‌اش، جایگاه

و نسبش، و دینش. با زن دیندار کامیاب شو، دستانت خاکی و بابرکت گردد.)

پر واضح است که توصیه‌ی پیامبر ﷺ به دین به معنی عدم توجه به زیبایی ظاهری نیست، رسول گرامی اسلام ﷺ تشویق می‌کرد که قبل از عقد به زن نگاه شود تا مسلمان دچار ازدواج با دختر جوانی که او را نمی‌خواهد و چشمش از دیدنش نمی‌درخشد نشود.

از مغیره بن شعبه ؓ روایت شده است که گفت: در زمان پیامبر از زنی خواستگاری کردم. پیامبر به من فرمود: «آیا به آن زن نگاه کردی؟»

گفتم: نه.

فرمود: «باید به او نگاه کنی، چون این برای برپایی محبت و تفاهم برای شما مفیدتر است.» (نسایی).

مردی نزد پیامبر ﷺ آمد که زنی از انصار را خواستگاری کرده بود، نبی اکرم ﷺ به او فرمود: «آیا به آن زن نگاه کردی؟»

آن مرد گفت: نه.

پیامبر ﷺ به او دستور داد که به او نگاه کند. (نسایی، ۳۱۸۲).

در بیش از یک حدیث تأکید شده که زیبایی از صفات بارزی است که در کنار دیگر اوصاف معنوی، مرد خواستار وجود آن در زن صالح است و هیچ یک از این صفات و خصوصیت‌ها نمی‌تواند جای دیگری را پر کند:

«مَا اسْتَفَادَ الْمُؤْمِنُ بَعْدَ تَقْوَى اللَّهِ خَيرًا لَهُ مِنْ زَوْجَةٍ صَالِحَةٍ، إِنْ أَمَرَهَا أَطَاعَتْهُ، وَإِنْ نَظَرَ إِلَيهَا سَرَّتْهُ، وَإِنْ أَقْسَمَ عَلَيهَا أَبَرَّتْهُ، وَإِنْ غَابَ عَنْهَا نَصَحَتْهُ فِي نَفْسِهَا وَمَالِهِ» (ابن ماجه، ۱۸۴۷).

(از تقوای خدا که بگذریم، هیچ چیز از زن صالح برای مؤمن بهتر نیست. اگر به او دستور دهد اطاعت می‌کند، اگر به او نگاه کند مسرور و سرحال

می‌شود، اگر برایش قسم بخورد تصدیقش می‌کند و اگر از او دور شود خیرخواه و امین ناموس و مال اوست.)

از ابو هریره ﷺ روایت شده است که از پیامبر ﷺ پرسیدند: کدام زن بهتر است؟

فرمود:

«الَّتِي تَسُرُّهُ إِذَا نَظَرَ، وَتُطِيعُهُ إِذَا أَمَرَ، وَلَا تُخَالِفُهُ فِيمَا يكْرَهُ فِي نَفْسِهَا وَمَالِهِ» (امام احمد، ۹۲۸۱).

(زنی که چون به وی نگاه کند مسرور و شادمانش می‌گرداند، وقتی به او دستوری می‌دهد اطاعت می‌کند و در چیزهایی که دوست ندارد در مورد ناموس و مالش با او مخالفت نمی‌کند.)

این است دید روشن و درست رسول‌الله ﷺ نسبت به شخصیت زن. همان زنی که می‌تواند خوشبختی، آرامش و ثبات را برای مرد به ارمغان بیاورد. زنی که می‌تواند به کانون خانواده و آشیانه‌ی کودکان و نوباوه‌گان شادابی، امنیت و سرور ببخشد و در نتیجه مربی نسل‌ها، سازنده‌ی قهرمان‌ها و پرورش دهنده‌ی نوابغ باشد. تأکید پیامبر ﷺ در مد نظر قرار دادن همه‌ی اوصاف در وقت گزینش همسر به خاطر این است که ازدواج بر پایه‌ی محکم و متوازنی از خواسته‌های جسم، عقل، روح و عاطفه بنیان گذاری شود تا متین و مستحکم در گذر تندبادهای ناسازگاری مزاج‌ها و طوفان‌های کشش‌های نفس‌ها دستخوش اضطراب و آشفتگی نشود و با الهام از این آموزه‌های نجات بخش است که مسلمان حقیقی که شریعت الهی را سرلوحه‌ی زندگی قرار داده در دام «زیبای گندیده» (زن زیبایی که در محیط آلوده و فاسد رشد کند.) نمی‌افتد، بلکه هم صدا با این گوینده می‌گوید:

«از زیبای گندیده حذر کنید.»[۱۷]

در زندگی زناشویی پایبند برنامه‌ی اسلام است:

مسلمان حقیقی و راستین پس از ازدواج، در زندگی زناشویی و رفتار با همسر پایبند برنامه‌ی اسلام است. اگر در صدد بررسی برنامه‌ی اسلام بزرگ و سفارشات مربوط به زن و تشویق مرد در رعایت احترام زن و خوش‌رفتاری با وی بر آییم شگفت زده می‌شویم.

اسلام در مورد زن سفارشات زیادی نموده است و مقام و منزلتی به او داده که در هیچ دینی به جز اسلام چنین منزلتی به خود ندیده است. این پیامبر گرامی اسلام است که تمام مردان را مورد خطاب قرار می‌دهد:

«اسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيرًا فَإِنَّ الْمَرْأَةَ خُلِقَتْ مِنْ ضِلَعٍ، وَإِنَّ أَعْوَجَ مَا فِي الضِّلَعِ أَعْلَاهُ، فَإِنْ ذَهَبْتَ تُقِيمُهُ كَسَرْتَهُ، وَإِنْ تَرَكْتَهُ لَمْ يزَلْ أَعْوَجَ فَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ» (بخاری، ۴۷۸۷ و مسلم، ۲۶۷۱).

(درباره‌ی زنان در پی سفارش نیک باشید، زیرا زن از دنده‌ی کج آفریده شده است و کج‌ترین محل دنده، بلندترین نقطه‌ی آن است، اگر بخواهی آن را راست کنی، می‌شکند و اگر آن را به خود واگذاری و ترک کنی، هم‌چنان کج می‌ماند؛ پس درباره‌ی زنان در پی سفارش نیک باشید.)

در روایت دیگری از صحیحین چنین آمده است:

«الْمَرْأَةُ كَالضِّلَعِ إِنْ أَقَمْتَهَا كَسَرْتَهَا، وَإِنْ اسْتَمْتَعْتَ بِهَا اسْتَمْتَعْتَ بِهَا وَفِيهَا عِوَجٌ» (بخاری، ۴۷۸۶ و مسلم، ۲۶۶۹).

(زن مانند دنده است، اگر او را راست کنی آن را می‌شکنی و اگر (در همان حال) از وی بهره‌مند شوی، بهره‌مند شده‌ای در حالی که در آن کجی

۱۷- «إِيَّاكُم وَخَضرَاءُ الدِّمِن» (از زيباي گنديده حذر كنيد.) اين سخن حديث نيست.

است).

در روایت مسلم آمده است:

«إِنَّ الْمَرْأَةَ خُلِقَتْ مِنْ ضِلَعٍ لَنْ تَسْتَقِيمَ لَكَ عَلَى طَرِيقَةٍ فَإِنْ اسْتَمْتَعْتَ بِهَا اسْتَمْتَعْتَ بِهَا وَبِهَا عِوَجٌ وَإِنْ ذَهَبْتَ تُقِيمُهَا كَسَرْتَهَا وَكَسْرُهَا طَلَاقُهَا» (مسلم، ۲۶۷۰).

(زن از دنده‌ای آفریده شده است که هرگز با هیچ روشی به دست تو راست نمی‌شود، پس اگر (با همان حال) از وی بهره بگیری، بهره گرفته‌ای و کجی او باقی است و اگر بخواهی او را راست کنی او را می‌شکنی و شکستنش همان طلاق اوست.)

این تمثیل گویای پیامبر ﷺ شامل توضیح بدیعی از حقیقت و مزاج فطری زن است، پس آن طور که شوهر می‌خواهد زن بر یک روال باقی نمی‌ماند. شوهر مسلمان باید بداند که سرشت، طبیعت و عادت زن غیر از این است، پس بیهوده سعی نکند که زن را بر راهی که به زعم خودش درست و کمال است نگه دارد. باید مزاج و ویژگی‌های زنانگی‌اش را در نظر بگیرد و او را همان‌طور که خدا آفریده بپذیرد. ممکن است که گاهی با برخی از خواسته‌ها و علاقه‌هایش ناسازگار نشان دهد و اگر مرد سر باز زند و بخواهد هرطور شده او را طبق میل و خواسته‌ی خودش بسازد، مثل این است که می‌خواهد یک چیز منحنی را راست کند که در نتیجه منجر به شکستن می‌شود و شکستن زن هم چیزی جز طلاق نیست.

وقتی وجدان شوهر مسلمان راستین این روش پرارج نبوی را که بر اساس درک عمیق سرشت و شالوده‌ی زن قرار دارد، هضم کند، بسیاری از لغزش‌های زن را نادیده می‌گیرد و نسبت به تعدادی از خصلت‌های وی چشم پوشی می‌کند و از این رهگذر خلقت و فطرتش را ارج نموده و از

خانه‌ی زناشویی آرام، ایمن، خوشبخت، بی‌داد و قال و جنگ و جدال برخوردار می‌شود...

کسی که اندکی در لابه‌لای این حدیث نبوی به بررسی بپردازد ملاحظه می‌کند که پیامبر اکرم سخنش را با عبارت «اسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيرَاً» (درباره‌ی زنان در پی سفارش نیک باشید.) آغاز نموده و آن‌گاه بعد از تحلیل شخصیت زن دوباره بر می‌گردد و با همان عبارت «فَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ» سخنش را خاتمه می‌دهد!

پیامبر بزرگوار ﷺ چقدر به زن اهمیت می‌دهد؟! چه فهم عمیق و ژرفی از روانش دارد؟! چقدر نسبت به او اظهار لطف و محبت می‌کند؟! آیا شوهر مسلمان می‌تواند روشی غیر از این برنامه‌ی حکیمانه را سر لوحه‌ی زندگی خود قرار دهد؟

توجه و عنایت نبی اکرم ﷺ به زن به درجه‌ای می‌رسد که فراموش نمی‌کند تا در خطبه‌ی حجةالوداع به سفارش درباره‌ی زن هم اشاره کند، وقتی پیامبر ﷺ احساس کرد که این آخرین دیدار او با مسلمانان در حج است، چکیده‌ای از آن‌چه باید گفت را به صورت خطبه‌ای ایراد فرمود و در این خطبه‌ی پربار سفارش در مورد زنان را از یاد نبرد، زمانی که به مسایل و امور مسلمانان پرداخت سخنش را با این تنبیه که دلالت بر توجه و اهتمام دارد آغاز نمود:

«أَلَا وَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيرًا، فَإِنَّمَا هُنَّ عَوَانٌ عِنْدَكُمْ لَيسَ تَمْلِكُونَ مِنْهُنَّ شَيئًا غَيرَ ذَلِكَ، إِلَّا أَنْ يأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَينَةٍ، فَإِنْ فَعَلْنَ فَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ، وَاضْرِبُوهُنَّ ضَرْبًا غَيرَ مُبَرِّحٍ، فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيهِنَّ سَبِيلًا، أَلَا إِنَّ لَكُمْ عَلَى نِسَائِكُمْ حَقًّا، وَلِنِسَائِكُمْ عَلَيكُمْ، فحقكم عليهن الا يوطِئْنَ فُرُشَكُمْ مَنْ تَكْرَهُونَ، وَلَا يأْذَنَّ فِي بُيوتِكُمْ لِمَنْ تَكْرَهُونَ، أَلَا وَحَقُّهُنَّ عَلَيكُمْ أَنْ تُحْسِنُوا إِلَيهِنَّ فِي كِسْوَتِهِنَّ

وَطَعَامِهِنَّ» (ترمذی، ۱۰۸۳ و ابن ماجه،۱۸۴۱).

(هان! درباره‌ی زنان در پی سفارش نیک باشید، زیرا آنان نزدتان گرفتارند، هیچ حقّ دیگری غیر از این ندارید، مگر آن که فاحشه‌ی آشکاری را مرتکب شوند، پس اگر چنین کردند، در خوابگاه‌ها ترکشان کنید و [آنگاه اگر باز نیایند] به زدنی که تند و شدید نباشد بزنیدشان، پس اگر از شما فرمان برند راه [ستمی] بر آنان مجویید. هان، بر زنانتان حقّی دارید و زنانتان نیز بر شما حقّی دارند، امّا حقّ شما بر زنانتان آن است که اجازه ندهند کسی را که نمی پسندید بر آنان وارد شوند و کسی را که نمی‌پسندید اجازه ندهند به خانه-هایتان درآیند. هان، حقّ آنان بر شما آن است که در لباس و خوراکشان به آنان نیکی کنید.)

این وصیت را هر شوهر مسلمان صادق آگاه می‌شنود، از روش حکیمانه‌ی پیامبر ﷺ در تعیین حد و مرز و وظایف زنان و شوهران در چهارچوب شفقت، مهر و محبت به زنان مطلع می‌شود، تا آن‌جا که دیگر حتی به فکر ستم یا اذیت و آزار او در خانه‌ی زناشویی اسلامی نمی‌افتد.

سفارشات پیامبر ﷺ در مورد زن بسیار متعدد است، تا به جایی که شوهر خوب را از بهترین و برگزیدگان امت قرار می‌دهد:

«أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا وَخِيارُكُمْ خِيارُكُمْ لِنِسَائِهِمْ» (ترمذی، ۱۰۸۲ و ابن حبان، ۴۲۵۰)

(کامل‌ترین مؤمنان از جهت ایمان، خوش‌اخلاق‌ترین آنان است و بهترین شما، بهترین شما در رفتار و برخورد با همسرانتان است.)

عده‌ای از زنان نزد خاندان پیامبر آمدند و از شوهرانشان شکایت نمودند، پیامبر اکرم ﷺ در جمع مردان فرمود:

«لَقَدْ طَافَ بِآلِ مُحَمَّدٍ نِسَاءٌ كَثِيرٌ يشْكُونَ أَزْوَاجَهُنَّ لَيسَ أُولَئِكَ بِخِيارِكُمْ»

(ابوداود، ۱۸۳۴).

(زنان زیادی از شوهرانشان نزد خاندان محمد شکایت کرده‌اند، آن شوهران از برگزیدگان شما نیستند.)

اسلام پاک در رعایت حقوق و ارج نهادن به شخصیت زن اوج می‌گیرد، تا آن‌جا که خوش‌رفتاری با وی را در هر صورت توصیه می‌کند، اگرچه زن برای شوهر غیر قابل تحمل باشد و او را خوش ندارد. تاریخ زن تا به حال در هیچ آیینی شاهد چنین احترامی نبوده است، خداوند در کتاب بر حقش می‌فرماید:

«وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا» [نساء: ۱۹]

(با آنان به شایستگی رفتار کنید. اگر آنان را خوش ندارید [بدانید که] چه بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و خداوند در آن خیر بسیار قرار دهد.)

این آیه‌ی کریمه متوجه ضمیر فرد مسلمان صادق می‌شود و آتش خشمش را فرو می‌نشاند و از شدت تنفر از همسرش می‌کاهد و از این رهگذر اسلام، قلعه‌ی زناشویی را از فروپاشی حفظ می‌کند و موجب می‌شود که این پیوند مقدس دست‌خوش احساسات آنی و حماقت‌های لحظه‌ای نباشد و چه با شکوه است سخنی که عمر بن خطاب ﷺ به مردی گفت که به علت بد بردن از همسرش در صدد طلاق وی برآمد:

«وَيحَكَ، أَلَم تَبنِ البُيوتُ إِلا عَلَى الحُبِّ؟ فَأَينَ الرِّعَايَةُ وَالتَّذَمُّمُ؟»

(وای بر تو! آیا خانه‌ها غیر از عشق بر هیچ پایه‌ای استوار نیست؟ پس سرپرستی و در پناه گرفتن کجا رفته است؟)

پیوند زناشویی در اسلام چیزی فراتر از جاذبه‌های عاطفی کوچک و برتر از فشارهای آتشین خواسته‌های حیوانی است و مسلمان حقیقی آن‌قدر

از مروت، جوانمردی، آراستگی، تحمل، حوصله، سعه‌ی صدر و اخلاق والا برخوردار است که در برخورد با همسری که او را دوست ندارد از کشش‌-های حیوانی، آزمندی‌های تاجرانه و بی‌مزگی‌های پوچ به دور بماند.

مسلمان حقیقی چاره‌ای جز تبعیت از فرامین پروردگار ندارد، پس بایستی با همسرش به خوبی رفتار کند، اگر چه از او خوشش نیاید، زیرا در مواردی که حکمتش بر او پوشیده است ـ که خیلی هم زیاد است ـ در فرموده‌ی خدا به تدبر می‌پردازد که چه بسا انسان از چیزی بدش می‌آید و دوست دارد که از آن دوری گزیند و حال آن که سرشار از خیر و آکنده از برکت باشد. به همین جهت مسلمان آگاه کیفیت دوست داشتن و بد آمدن را می‌داند.

بر این اساس در دوستی با کسی که او را دوست دارد زیاده روی و غلو نمی‌کند و در اعراض از کسی که از او بدش می‌آید اسراف و افراط نمی‌کند، بلکه در هر دو موضع؛ معتدل، منصف و میانه‌رو است.

پیامبر بزرگ اسلام ﷺ توضیح می‌دهد که مرد هر اندازه از زن مؤمن مسلمان خوشش نیاید، امّا آن زن از جنبه‌های مثبتی که باعث رضایت آن مرد گردد، خالی نیست، پس پسندیده نیست این جنبه‌ی خوشایند او را نادیده بگیرد و جنبه‌ای را که دوست ندارد نمایان سازد:

«لَا يفْرَكْ مُؤْمِنٌ مُؤْمِنَةً إِنْ كَرِهَ مِنْهَا خُلُقًا رَضِي مِنْهَا آخَرَ» (مسلم، ۲۶۷۲).

(فرد مؤمن از زن مؤمن کینه به دل نگیردد، اگر خوی و خصلتی از او برایش ناپسند باشد خوی و خصلتی دیگر از او برایش خوشایند است.)

مسلمان واقعی شوهر نمونه است:

مسلمان واقعی در مقابل این نصوص رسا و قاطع که احسان و انصاف نسبت به زن را توصیه می‌کند تأمل می‌کند و چاره‌ای ندارد جز این‌که با

طیب خاطر، شوهر ایده آلی برای همسرش باشد که زنش از رفتار با نزاکت وی بهرمند گردد و از همراهی موزون و سطح عالی او خوشبخت شود، در هر حال و در هر شرایطی.

زمانی که وارد منزل می‌شود با تبسم و روی باز با زن و فرزندانش روبه‌رو می‌شود و آن طور که خداوند متعال دستور فرموده به گرمی به آن‌ها سلام می‌کند، سلامی که خداوند آن را مخصوص اسلام قرار داده است، آن‌جا که می‌فرماید:

«فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِبَةً» [نور: ۶۱].

(پس چون به خانه‌ها در آیید بر [قوم] خویش به درودی مبارک و پاکیزه که رسمی است الهی، سلام گویید.)

پیامبر اکرم ﷺ اصحاب بزرگوارش را به ادای این سلام تشویق می‌فرمود، آن‌جا که به انس ﷺ می‌فرماید:

«يا بُنَي إِذَا دَخَلْتَ عَلَى أَهْلِكَ فَسَلِّمْ يكُنْ بَرَكَةً عَلَيكَ وَعَلَى أَهْلِ بَيتِكَ» (ترمذی، ۲۶۲۲).

(پسرکم، وقتی بر خانواده‌ات وارد شدی سلام بکن تا برای تو و خانواده-ات برکت باشد.)

سلام برکت است، چه برکتی بالاتر از این‌که مرد با سلام با خانواده‌اش مواجه شود و مانند نسیم بهاری با آن‌ها روبه‌رو گشته و زندگی‌شان را با سعادت و خوشحالی، خرم و سرسبز گرداند و انس، مهر و رحمت را در آن منتشر سازد. اگر زنش نیاز به کمک داشت دست کمک به طرفش دراز کند و اگر دریافت که از خستگی، گرفتگی و فشار نالان است با حرف محبت‌آمیزی با او احساس همدردی کند و به او ثابت کند

که در سایه‌ی شوهر نیرومند، مهربان و باگذشتی زندگی می‌کند که از او حمایت و پشتیبانی می‌نماید، برای کارهایش اهمیت قائل است، به اندازه‌ی توانش نیازهای مشروعش را فراهم می‌نماید و زنانگی‌اش را با آرایش، در حدی که شرع مقدس اجازه داده است، می‌پسندد و قسمتی از وقت و اهتماماتش را به او اختصاص می‌دهد، نه این‌که تمام وقتش را صرف مطالعات، کارها، تفریحات، مسئولیت‌ها و یا دوستانش می‌کند و او را به باد فراموشی می‌سپارد، زیرا اسلام حق زن را در بهره برداری از شوهر تضمین نموده است، حتی اسلام به شوهر اجازه نمی‌دهد که تمام وقت، مشغول عبادت ـ برترین و والاترین اعمال ـ باشد تا توازن اساسی این دین بزرگ به هم نریزد و این مورد را در حدیثی که عبدالله بن عمرو ـ رضی الله عنهما ـ روایت می‌کند به وضوح مشاهده می‌کنیم، آن‌جا که رسول‌الله ﷺ از زیاده روی عبدالله ﷺ در عبادت مطلع گردید، بنابر این به او فرمود:

«أَلَمْ أُخبَرْ أَنَّكَ تَصُومُ النَّهَارَ وَتَقُومُ اللَّيلَ؟»

قال: بَلَى يا رَسُولَ اللّهِ.

قَالَ: «فَلَا تَفعَلْ، صُمْ وَأَفطِرْ، وَنَمْ وَقُمْ، فَإِنَّ لِجَسَدِكَ عَلَيكَ حَقًّا، وَإِنَّ لِعَينِكَ عَلَيكَ حَقًّا، وَإِنَّ لِزَوْجِكَ عَلَيكَ حَقًّا، وَإِنَّ لِزَوْرِكَ عَلَيكَ حَقًّا» (بخاری، ۱۸۳۹ و مسلم، ۱۹۶۳).

(آیا درست است که شنیده‌ام که تو روزها را روزه می‌گیری و شب‌ها را به نماز می‌ایستی؟)

گفت: درست است یا رسول‌الله.

فرمود: (از این به بعد این کار را نکن، روزه بگیر و برخی روزها هم بخور، شب‌ها بخواب و به نماز بایست، زیرا جسمت حقی بر تو دارد، چشمانت بر تو حقی دارند، همسرت هم بر تو حقی دارد و مهمانت نیز بر تو حقی دارد.)

خوله دختر حکیم ﷺ با لباس‌های چرکین و قیافه‌ی نامرتبی بر همسران پیامبر وارد شد، ازواج مطهرات ـ رضی الله عنهن ـ به او گفتند: که این چه وضعی است که تو داری؟

او درباره‌ی شوهرش گفت: شب که مشغول نماز و عبادت است و روز هم روزه دارد.

ازواج مطهرات ـ رضی الله عنهن ـ رسول‌الله ﷺ را از این امر آگاه ساختند، پیامبر ﷺ عثمان بن مظعون ﷺ را ملاقات کرد، او را سرزنش نمود و فرمود: «آیا من اسوه و الگوی تو نیستم؟»

عثمان بن مظعون ﷺ جواب داد: بلی، خداوند مرا فدایت سازد!

زن عثمان بن مظعوم بعد از آن با آراستگی تمام و بوی خوش نزد ازواج مطهرات ـ رضی الله عنهن ـ آمد.

در روایت دیگری آمده است که رسول‌الله ﷺ به پسر مظعون ﷺ فرمود:

«إِنَّ الرُّهبَانِيَةَ لَم تُكتَب عَلَينَا. أَمَا لَكَ فِي أُسوَةٌ؟ فَوَاللهِ إِنَّ أَخشَاكُم للهِ، وَأَحفَظُكُم لِحُدُودِهِ لَأَنَا» (الحلية ۱۰۶/۱، طبقات ابن‌سعد ۳۹۴/۳ و کنز العمال ۳۰۵/۸).

(ای عثمان، رهبانیت و گوشه نشینی برای ما مقرر نشده است، آیا در من اسوه و نمونه‌ی کامل برای تو نیست؟ سوگند به خدا که که من از همه‌ی شما بیشتر از خدا می‌ترسم و از همه‌ی شما بیشتر حدود خدا را رعایت می‌کنم.)

نبی اکرم ﷺ این روش را در میان یاران خود رواج می‌داد و در زندگی عبادی و زناشویی دستانشان را می‌گرفت و آن‌ها را به اعتدال و توازن راهنمایی می‌نمود تا این اعتدال و توازن یکی از ویژگی بارز آن‌ها گردید که همدیگر را به رعایت آن سفارش می‌نمودند و می‌کوشیدند که آن را عملی سازند و هر کس می‌خواست از این دایره خارج شود و در

زهد و یکسو شدن و عبادت زیاده‌روی کند برای کسب اجازه به نزد رسول خدا ﷺ مراجعه می‌کرد.

امام بخاری از ابوجحیفه روایت می‌کند که گفت: نبی گرامی اسلام در میان سلمان و ابودردا پیوند اخوت و برادری استوار نمود. روزی سلمان به دیدن ابودردا رفت، ام‌دردا را دید که لباس‌های کهنه و نشسته‌ای به تن دارد و سر و وضعش نامرتب است. سلمان به او گفت: چراچنین هستی؟

ام دردا گفت: برادرت هیچ نیازی به دنیا ندارد.

وقتی ابو دردا آمد، غذایی برای سلمان درست کرد و به او گفت: بخور من روزه دارم.

سلمان گفت: تا تو نخوری من لب به غذا نمی‌زنم.

هر دو با هم شروع به خوردن غذا کردند، شب که فرا رسید ابودردا برخواست تا نماز شب بخواند، سلمان به او گفت: بخواب.

او هم خوابید، پاسی از شب گذشته دوباره برای قیام شب برخواست، باز هم به او گفت: بخواب.

چون ثلث آخر شب فرا رسید سلمان گفت: حالا وقت قیام است، حرکت کن.

هر دو با هم نماز شب خواندند، سپس سلمان به او گفت: همانا پروردگارت بر گردنت حقی دارد، نفست هم بر تو حقی دارد، زنت هم بر تو حقی دارد، پس حق هرکدام را به صاحب حق ادا کن.

ابو دردا به حضور پیامبر شتافت و این قضیه را برای ایشان تعریف کرد. پیامبر فرمود: «سلمان راست گفت.»

مسلمان پرهیزگار، آگاه و خوش‌طبع فراموش نمی‌کند که خشکی زندگی یکنواخت زناشویی را تر و تازه کند و جوانب مختلف زندگی و

معاشرت زناشویی را با شوخی‌های بامزه و مفید و نکته‌های خنده‌دار و سرگرم کننده که هر از گاهی می‌گوید، سبز و خرم گرداند و در این زمینه به پیامبر بزرگ ﷺ تأسی می‌جوید، پیامبری که تمام زندگی‌اش بلندای عظمت و شکوه بود.

پیامبری که مسئولیت‌های کمر شکن این دین از قبیل استوار نمودن پایه‌های دین، تشکیل امت مسلمان، رهبری و توجیه گروه‌های جهادی و دیگر اعمال بزرگ، هیچ کدام مانعی در سر راه او نبود تا شوهر نمونه‌ای در خوشرفتاری، خوش اخلاقی، گشاده رویی، شوخی و شادی لطیف و نشات آور برای همسرانش باشد.

حدیثی که ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت می‌کند در این زمینه است. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «مقداری آرد و شیر را با روغن پخته بودم، آن‌ها را برای پیامبر آوردم. به سوده که آن طرف پیامبر نشسته بود گفتم: بخور. سوده حاضر نشد که بخورد. من گفتم: یا می‌خوری یا به صورتت می‌مالم. باز هم حاضر نشد بخورد. من دستم را در میان آن بردم و مقداری برداشتم و به صورتش مالیدم. پیامبر خندید و دستش را کنار برد و گفت: تو هم به صورتش بمال...»

در روایت دیگری آمده است: «پیامبر زانویش را برای سوده پایین آورد تا بتواند مرا نگه دارد و قدری از کاسه برداشت و به صورتم مالید و پیامبر می‌خندید.»

آیا این اخلاق پسندیده و نرمش آزاد و قلب بزرگ را در شوخی، بازی و خوش‌رفتاری با زن و خرسند و دلشاد کردن وی دیدی؟

از بانو عایشه رضی الله عنها روایت شده است که در یکی از سفرها همراه پیامبر ﷺ بوده است. او با پیامبر مسابقه‌ی دو داد و از پیامبر ﷺ سبقت

گرفت. وقتی که گوشت برداشت و فربه گردید با پیامبر ﷺ مسابقه داد و پیامبر ﷺ از او سبقت گرفت و به او فرمود:

«هَذِهِ بِتِلْكَ السَّبْقَةِ» (احمد، ۲۵۰۷۵ و ابو داود، ۲۲۱۴).

(این [مسابقه] در مقابل آن مسابقه.)

رسول‌الله ﷺ برای هر چه بیشتر دلشاد کردن همسر مهربان و جوانش او را به تماشای برخی از اقسام تفریح سالم فرا می‌خواند تا بدین وسیله روحیه‌اش باز شود و از تماشای آن لذت ببرد.

بانو عایشه رضي الله عنها در این‌باره روایت می‌کند: پیامبر در حجره‌اش نشسته بود که سر و صدای مردم و کودکان به گوشش رسید. یک زن حبشی می‌رقصید و مردم دور و برش را گرفته بودند. پیامبر ﷺ فرمود: «ای عایشه، بیا تماشا کن.»

من رخسارم را بر شانه‌هایش نهادم و از میان شانه‌ها و سرش شروع به نگاه کردن نمودم. پیامبر هم هر از گاهی می‌گفت: «ای عایشه، سیر نشدی؟»

من هم می‌گفتم: «نه» تا ببینم که منزلتم نزد او تا چه اندازه است و من می‌دیدم که پیامبر پاهایش را عوض می‌کند، گاهی روی این پا و زمانی روی پای دیگر می‌ایستد. (ترمذی، ۳۶۲۴ و سنن الکبری نسایی، ۸۹۵۷).

بانو عایشه رضي الله عنها در روایتی دیگر می‌گوید:

«وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُومُ عَلَى بَابِ حُجْرَتِي وَالْحَبَشَةُ يَلْعَبُونَ بِالْحِرَابِ وَرَسُولُ اللَّهِ يَسْتُرُنِي بِرِدَائِهِ لِأَنْظُرَ إِلَى لَعِبِهِمْ مِنْ بَيْنِ أُذُنِهِ وَعَاتِقِهِ ثُمَّ يَقُومُ مِنْ أَجْلِي حَتَّى أَكُونَ أَنَا الَّتِي أَنْصَرِفُ. فَاقْدُرُوا قَدْرَ الْجَارِيَةِ الْحَدِيثَةِ السِّنِّ الْحَرِيصَةِ عَلَى اللَّهْوِ» (مسلم، ۱۴۸۱).

(به خدا قسم رسول‌الله را دیدم که بر در حجره‌ام ایستاده است و حبشی‌ها

با آلات جنگی در مسجد بازی‌های رزمی نمایش می‌دادند و رسول خدا مرا با ردایش می‌پوشید تا از میان گوش و گردنش به بازی آن‌ها نگاه کنم، سپس به خاطر من حرکت می‌کرد تا من خودم اکتفا کرده و بروم. پس خواسته‌ی دختر نوجوان را که به تفریح و بازی علاقه مند است، در نظر بگیرید.)

مسلمان واقعی وقتی سیرت پیامبر ﷺ را لبریز از خوش‌رفتاری و شوخی و نرمش با همسرانش می‌بیند چاره‌ای ندارد جز این‌که در محیط استفاده‌ی حلال و تفریح مباح و سالم، با همسرش خوش برخورد، نرم‌خو، خوش اخلاق و دست و دل باز باشد.

مسلمان پرهیزگار راستین برای هیچ و پوچ از کوره در نمی‌رود و عصبانی نمی‌شود.

شوهران نادان به‌خاطر تأخیر یک وعده غذا از موعد مقرر، یا نچسبیدن به مزاج مبارک و یا اسباب دیگری که آتش خشم، نزاع و نفرت را در میان زن و شوهر شعله ور می‌کند، دنیا را زیر و رو می‌نمایند. چون مسلمان حقیقی که روش آن بزرگ مرد انسانیت را سرلوحه‌ی زندگی خویش قرار داده همواره اخلاق و رفتار پیامبر ﷺ را مد نظر قرار می‌دهد تا از مهر و حلم و گذشت ایشان بهره‌ای ببرد.

در کتاب‌های حدیث در بخش ویژگی و خصوصیات رسول‌الله ﷺ آمده است که یکی از ویژگی‌هایش این بود:

«مَا عَابَ النَّبِي طَعَامًا قَطُّ إِنْ اشْتَهَاهُ أَكَلَهُ وَإِنْ كَرِهَهُ تَرَكَهُ» (بخاری، ۴۹۸۹ و مسلم، ۳۸۴۴).

(پیامبر هرگز از غذایی ایراد نگرفت، اگر میل داشت آن را تناول می‌کرد و اگر آن را نمی‌پسندید ترک می‌نمود.)

آورده‌اند که پیامبر اکرم ﷺ از خانواده‌اش نان و خورشت خواست.

گفتند: ما بغیر از سرکه چیزی نداریم.

آن را طلبید و شروع به خوردن کرد و فرمود:

«نِعْمَ الْأُدُمُ الْخَلُّ نِعْمَ الْأُدُمُ الْخَلُّ» (مسلم، ۳۸۲۴).

(سرکه چه خورشت خوبی است، سرکه چه خورشت خوبی است.)

هان، شوهران نابخرد بشنوند. آنان که به خاطر کوتاهی و تقصیر همسرانشان مثل تأخیر غذا از موعد مقرر یا آمدن غذا بر خلاف مزاج مبارک از چشمانشان شرر می‌بارد و چه بسا که اسباب و ظروف اجتناب ناپذیری موجب وقوع تقصیر و کوتاهی این زن بیچاره شده است؛ اما آنان قبل از شناخت اسباب عصبانی می‌شوند. پس مردانگی آن‌ها کجا رفته!؟ قوامیت آن‌ها چه شده است!؟

شوهر مسلمان به نیکی و خوشرفتاری با همسرش اکتفا نمی‌کند، بلکه نیکی، احسان و مهرش را از دوستان بزرگوار زنش نیز دریغ نمی‌دارد. او در این مورد کارنامه‌ی پیامبر خدا ﷺ را سرمشق خود قرار می‌دهد. بانو عایشه ؓ می‌گوید: پیر زنی بود که به خدمت پیامبر اکرم می‌آمد. هر گاه به حضور مبارک می‌رسید، ایشان با دیدنش سرحال و با نشاط شده و به احترام واکرام او می‌پرداخت و به او می‌فرمود: «چطورید؟ حالتان چطور است؟ بعد از ما بر شما چه گذشت؟»

پیر زن هم مرتب بعد از هر سؤالی جواب می‌داد: خوبی، سلامتی و پدر و مادرم فدایت ای رسول‌الله.

وقتی بیرون رفت، بانو عایشه ؓ پرسید: چرا چنین سرحال با این پیر زن برخورد می‌کنی؟ تو رفتاری با او داری که با کس دیگری چنین رفتاری نداری؟

پیامبر ﷺ به او جواب می‌دهد: «او در وقتی که خدیجه با ما بود نزد

ما مى‌آمد. آيا نمى‌دانى كه اكرام و احترام دوستان جزء ايمان است؟» (كنز العمال، ۱۱۵/۷).

شايد زن به دليلى عصبانى شود و از كوره در رود، پس ساز ناسازگارى را سر دهد و خشم و واكنش خود را براى شوهرش بروز دهد. در اين‌جاست كه بايد شوهر مسلمان زنش را تحمل كرده، او را زير سايه‌ى اخلاق پسنديده، حلم و وقار گسترده و بينش عميق خود نسبت به حقيقت ساختار و مزاج زن قرار دهد. چنان‌كه وقتى همسران پيامبر، ايشان را عصبانى مى‌كردند آن‌ها را تحمل مى‌كرد و اتفاق مى‌افتاد كه يكى از آن‌ها تمام روز را تا شب با پيامبر ﷺ قهر مى‌نمود.

سرورمان عمربن خطاب ﷺ مى‌گويد: ما قريشيان قومى بوديم كه بر زنان غالب بوديم. وقتى به مدينه آمديم قومى را يافتيم كه زنانشان بر آنان غالب بودند. كم‌كم زنان ما از زنان آن‌ها متأثر شده و از آنان ياد گرفتند. عمر ﷺ مى‌گويد: خانه‌ى من در محله‌ى بنى‌اميه بن زيد در منطقه‌ى عوالى بود. او مى‌گويد: روزى زنم بر من خشم گرفت و ديدم جوابم را مى‌دهد. من نپسنديديم كه روى حرف من حرف بزند.

زنم گفت: چرا نمى‌پسندى كه جوابت را بدهم!؟ سوگند به خدا كه زنان پيامبر جوابش را مى‌دهند و چه بسا كه يكى از آن‌ها تمام روز تا شب با او قهر كند!

عمر ﷺ مى‌گويد: من بلافاصله به راه افتادم و بر حفصه وارد شدم. به او گفتم: آيا با رسول خدا ﷺ بگو مگو كرده و او را بازخواست مى‌كنيد؟

گفت: بله.

گفتم: و يكى از شما تا شب با او قهر مى‌كند؟

گفت: بله.

گفتم: هر کس از شما این کار را کرده بد کرده و زیان دیده! آیا یکی از شما از خشم خدا به خاطر خشم پیامبرش خود را در امان می‌بیند؟ پس او هلاک شده است؟! دخترم، از این به بعد رسول خدا را بازخواست مکن و هیچ چیز از او نخواه، هر چه می‌خواهی از من بخواه.» (بخاری، مسلم، ترمذی و نسایی.)

عمر ﷺ نزد رسول خدا ﷺ می‌رود و صحبت‌هایی را که میان او و دخترش حفصه ﷺ رد و بدل شده برای پیامبر ﷺ تعریف می‌کند و رسول‌الله ﷺ لبخند می‌زند.

مسلمان باید خود را به چنین اخلاق پسندیده و والایی بیاراید تا در خصلت‌ها و ویژگی‌ها و در تمام اعمال پیرو پیامبر ﷺ باشد. آن وقت است که می‌توانیم ادعا کنیم اسلام دین زندگی اجتماعی فرهیخته است و این‌که تمام بدبختی‌ها، فرو پاشیدگی‌ها، اضطراب‌ها، نگرانی‌ها و تباهی‌هایی که دامنگیر افراد، خانواده‌ها و جوامع شده است به علت جهل و گمان بد مردم نسبت به این ارزش‌ها و دوری آنان از این همه ارزش‌های والایی است که اسلام پرتو آن را به هر طرف افکنده است. ارزش‌های اخلاقی ارزشمندی که اگر زن و شوهرها خود را بدان بیارایند؛ درگیری و شکاف از زندگی زناشویی رخت بربسته و بال‌های خوشبختی، آرامش، استقرار و نعمت در خانه‌ها به اهتزاز در می‌آید.

از جمله موفق‌ترین شوهران:

از این رهگذر، شوهر مسلمان آگاه از موفق‌ترین شوهران در زندگی اجتماعی و از محبوب‌ترین شوهران نزد زن صالح، پاکدامن و باعفت است.

چون او با برخورداری از رهمنون‌های اسلام بزرگ، می‌داند که چگونه با نرمی و زیرکی در وجود زن نفوذ کند و درهای بسته‌ی ضمیر او را باز کرده به او جهت بدهد، آن‌گونه که زندگی منسجم اسلامی خواهان آن است، انسجام کامل با فطرت سلیم و اخلاق پاک و ناب. او خواسته‌ها علاقه‌ها و مزاج او را تشخیص می‌دهد و تلاشش را به گونه‌ای به کار می‌گیرد تا وجه مشترکی در میان آن علاقه‌ها و امیال و میان روش پسندیده و ایده‌آلی که برای او در نظر گرفته بیابد، بدون این‌که حتی یک لحظه از این حقیقت غفلت کند که زن از دنده آفریده شده و راست کردن دنده کاری غیر ممکن و محال است.

در رفتار با همسرش زرنگ و هوشیار است:

مسلمان حقیقی و آگاه، در رفتار با همسرش همواره زرنگ و هوشیار است. از هیچ یک از افراد خانواده‌اش در برابر او به بدی یاد نمی‌کند و در مورد هیچ‌کس از بستگانش حرف زننده‌ای به گوش زنش نمی‌رساند، بدین ترتیب احساسات او را مراعات می‌کند و زن هم متقابلاً به احساسات وی احترام خواهد گذاشت و کاری نمی‌کند یا حرفی نمی‌زند که به شوهر یا یکی از افراد خانواده‌اش آزاری برساند.

شوهر رازی را که زنش با او در میان گذاشته؛ افشا نمی‌کند و خبری را که فقط به او گفته، فاش نمی‌سازد. چون سهل انگاری در چنین مسایلی آتش اختلاف را میان زن و شوهر شعله‌ور می‌سازد و شعله‌ی محبت بین آن‌ها را خاموش می‌نماید. شوهر خوش‌رفتار فرهیخته مادامی که از چشمه‌ی زلال اسلام می‌نوشد و از ادب والا و موزون آن برخوردار است از چنین مشکلاتی به دور است.

کمبود همسرش را برطرف می‌سازد:

شوهر مسلمان آگاه اگر متوجه نقصی در رفتار یا افکار همسرش شود؛ سعی می‌کند که آن را برطرف نماید و در این مهم از مؤثرترین، نرم‌ترین و زیرکانه‌ترین راه استفاده می‌کند. اگر در این راستا با سرکشی و علاقه به انحراف زن مواجه شد؛ با ملایمت، هوشیاری و بردباری آن را به مسیر درست می‌آورد و در هیچ اوضاع و احوالی به خشونت یا سرزنش او در مقابل دیگران متوسل نمی‌شود، زیرا دردناک‌ترین چیز برای زن این است که کسی شاهد ملامت و سر افکندگی او باشد و مسلمان آگاه از همه حساس‌تر و زود رنج‌تر است و از همه بیشتر برای احساسات دیگران احترام قایل است.

در راضی کردن زن و نیکی به مادر مهارت دارد:

شوهر مسلمانِ نیکوکارِ آگاه می‌داند که چگونه میان رضایت زن و مادرش هماهنگی ایجاد نماید. او در رفتار و برخورد با این دو، هوش، استعداد، حلم و جاذبه‌ی شخصی خود را به کار می‌برد، به نحوی که بر هیچ یک ظلم نشود و به این ترتیب نه موجبات نافرمانی مادرش را فراهم ساخته و نه به همسرش ظلم کرده است. او از حقوق مادرش آگاه است و به بهترین وجه وظیفه‌ی نیکی به مادرش را انجام می‌دهد و هم‌چنین از حقوق همسرش باخبر است، پس در راه نیکی به مادر و مراعات وی؛ کمترین حقی از حقوق همسرش را ضایع نمی‌سازد. مسلمانِ راستین هوشیار قادر به انجام این کار است، تا وقتی که توشه‌ای از تقوا به همراه داشته باشد و آراسته به اخلاق پسندیده و ملایم که بر گرفته از برنامه‌ی اسلام و تعالیم نجات بخش آن است، باشد، همان تعالیمی که حقوق هر

یک از زن و مادر را رعایت کرده و هر کدام را در جایگاه خودش قرار داده است.

به نیکی بر زنش قیمومیت می‌کند:

با این اخلاق والا و رفتار زیبنده، شوهر مسلمان قلب همسرش را تصاحب می‌کند، پس او از مرد سرپیچی نمی‌کند، از این جاست که سرپرستی زن از آنِ مرد مسلمان است. به خاطر صفاتی که دین او را به آن‌ها آراسته، معیارهایی که به او ارزانی داشته و قوانین و مقرراتی که او را ملزم به رعایت آن نموده است:

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» [النساء: ۳۴].

(مردان بر زنان سرپرستی دارند چرا که خداوند برخی از آنان را بر [برخی] دیگر برتری داده است و [نیز] به سبب آن‌که [چیزی] از مال‌هایشان بخشیده‌اند.)

این قیمومیت پیامدهایی دارد و به موجب آن مسئولیت‌هایی بر دوش شوهر می‌افتد، پس مرد در قبال همسرش کاملاً مسئول است:

«كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيتِهِ، وَالْأَمِيرُ رَاعٍ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيتِهِ، وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى بَيتِ زَوْجِهَا وَوَلَدِهِ، فَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيتِهِ» (بخاری، ۴۸۰۱ و مسلم، ۳۴۰۸).

(همه‌ی شما سرپرستید و همه‌ی شما در قبال رعیت و زیر دستانتان مسئولید. امیر سرپرست است، مرد سرپرست خانواده‌اش هست، زن سرپرست و همه کاره‌ی خانه‌ی شوهر و فرزند اوست، پس همه‌ی شما سرپرست و رهبرید و همه‌ی شما در مقابل زیردستان و رعایایتان مسئول هستید.)

این مسئولیتی است که گریبان‌گیر تک‌تک افراد جامعه‌ی اسلامی

می‌شود. هر کسی مسئول جنبه‌ای از این جوانب می‌باشد. چون زندگی از دیدگاه اسلام عبارت است از تلاش، کار و سازندگی، بر این اساس هر فرد از افراد جامعه به نوعی مسئولیتی بر عهده دارد و زندگی بیهوده، بی‌فایده و پوچ نیست.

همان طور که اسلام درباره‌ی زن سفارش کرده و جایگاه وی را بالا برده، به او دستور داده که نقش خود را در زندگی بشناسد، از حدودی که شریعت برای او مشخص کرده تجاوز ننماید تا بتواند رسالتش را ادا کرده و نقش خود را به نحو احسن ایفا نماید، شریک مرد در تربیت نسل‌ها بوده و زندگی را با لذت، خوشبختی و زیبایی خرم و سرزنده گرداند.

همانطور که اسلام از مرد می‌خواهد که خوش‌رفتاری با زن را پیشه سازد و سفارشات خیر در مورد زن را بپذیرد. به زن نیز دستور می‌دهد که در حدود حلال، انصاف و عدالت از مرد اطاعت کند و در تأکید بر این اطاعت تا کجا که نمی‌رود؟ بنگرید که فرمایشات گهربار نبی اکرم ﷺ این اطاعت را چگونه به تصویر می‌کشد:

«لَوْ كُنْتُ آمِرًا أَحَدًا أَنْ يسْجُدَ لِأَحَدٍ لَأَمَرْتُ الْمَرْأَةَ أَنْ تَسْجُدَ لِزَوْجِهَا» (ترمذی، ۱۰۷۹).

(اگر دستور می‌دادم که فردی برای فرد دیگری سجده کند، بی‌تردید به زن فرمان می‌دادم که برای شوهرش سجده نماید.)

بلکه رضایت شوهر را عامل وارد شدن زن به بهشت قرار داده است:

«أَيمَا امْرَأَةٍ مَاتَتْ وَزَوْجُهَا عَنْهَا رَاضٍ دَخَلَتْ الْجَنَّةَ» (ابن ماجه، ۱۸۴۴ و المستدرک علی الصحیحین، ۷۴۳۶).

(هر زنی که بمیرد، در حالی که شوهرش از او راضی باشد وارد بهشت می‌شود.)

به زنی که از شوهرش سرپیچی می‌کند و به او جفا و ستم روا می‌دارد وعید می‌دهد که فرشتگان خدا بر او نفرین و لعنت می‌فرستند تا وقتی سر به راه شود و با شوهرش آشتی کند:

«إِذَا بَاتَتْ الْمَرْأَةُ هَاجِرَةً فِرَاشَ زَوْجِهَا لَعَنَتْهَا الْمَلَائِكَةُ حَتَّى تُصْبِحَ» (مسلم، ۲۵۹۴).

(زمانی که زن شوهرش را در بستر ترک کند، فرشتگان او را لعنت می‌کنند تا این‌که شب را به صبح برساند.)

اسلام پاک آن قدر روی قیمومیت مرد بر زن و لزوم اطاعت و کسب رضایت وی تأکید می‌کند که حتی به زن اجازه‌ی روزه‌ی نفل، یا استقبال از هیچ میهمانی را نمی‌دهد، مگر با اجازه‌ی شوهر:

«لَا يَحِلُّ لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَصُومَ وَزَوْجُهَا شَاهِدٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَلَا تَأْذَنَ فِي بَيْتِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (بخاری، ۴۷۹۶ و مسلم، ۱۷۰۴).

(برای زن روا نیست که در صورت وجود شوهر بدون اجازه‌اش روزه بگیرد و درست نیست به کسی اجازه‌ی ورود به منزل وی را بدهد مگر با اجازه‌ی او.)

اسلام به مرد حق قیمومیت بر زن را ارزانی کرده تا یک مرد به تمام معنی باشد. بداند کشتی زندگی خانواده‌اش را چگونه به ساحل سلامتی، هدایت و رهنمون کند و مردان را به طور کلی از افتادن در دام فتنه‌ی زنان برحذر داشته که مبادا اسیر آنان شوند، چشمانشان کور، عزم و اراده‌یشان سست و دینشان رقیق شود و انحراف زن از راه شریعت را نادیده گرفته و آن‌گاه زمام امور از دستشان خارج شود و زن فاسد و منحرف همه کاره‌ی خانه شود که دستوراتش اجرا، خواسته‌هایش برآورده و سخنانش شنیده شود. و راست گفت رسول خدا ﷺ آن‌جا که فتنه‌ی زنان را بزرگ‌ترین فتنه برای مردان شمرد:

«مَا تَرَكْتُ بَعْدِی فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرِّجَالِ مِنْ النِّسَاءِ» (بخاری، ۴۷۰۶ و مسلم، ۴۹۲۴).

(بعد از خود برای مردان هیچ فتنه‌ای خطرناک‌تر از زنان باقی نگذاشتم.)

شوهر واقعی مسلمان در مقابل فریبندگی و دلربایی زن منحرف، اظهار ضعف و ناتوانی نمی‌کند، هر اندازه این فریبندگی و فتنه از حد بیرون باشد، او با ملایمت و نرمی به همسرش می‌فهماند که محبت وی مانع انجام این وظیفه‌ی مهم نمی‌شود، چون هر چه محبت مرد نسبت به زن زیاد باشد، بی‌تردید که محبت خدا و رسول خدا در درجه‌ای بالاتر قرار دارد:

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» [التوبة: ۲۴].

(بگو: اگر پدرانتان و پسرانتان و برادرانتان و همسرانتان و خویشاوندانتان و مال‌هایی که آن را به دست آورده‌اید و تجارتی که از کسادی‌اش می‌ترسید و خانه‌هایی که آن‌ها را می‌پسندید نزد شما از خدا و رسولش و جهاد کردن در راه او محبوب‌ترند، پس در انتظار باشید تا خداوند حکمش را در میان آورد. و خداوند گروه نافرمانان را هدایت نمی‌کند.)

بنابراین چنین خلاف‌های زنانه که در خانه‌ی بسیاری از منتسبان به اسلام دیده می‌شود؛ در زندگی مسلمان حقیقی صادق وجود ندارد.

مردی که با چشم خود شاهد بیرون شدن همسر، دختران و خواهرانش با آرایش، لباس‌های بدن نما و نیمه عریان به خیابان است، در حالی که سر، سینه و بازوهایشان برهنه است و اقدام به تغییر این وضعیت که از رهنمون الهی و ادب اسلام منحرف است؛ نمی‌کند، تردیدی نیست

که مردانگی‌اش را از دست داده، از اسلام کناره گرفته و خشم خدا را بر خود خریده است و چیزی جز توبه‌ی نصوح که ضمیرش را بیدار کند و شوک شدیدی که مردانگی‌اش را تحریک نماید و او را به راه راست بر گرداند؛ او را از این گودال بیرون نخواهد کشید.

اسلام برای زنان آدابی وضع کرده، فرم لباس جداگانه‌ای به او اختصاص داده و پوششی برای او مشخص نموده است که با آن می‌تواند به خیابان برود یا در مقابل مردان نامحرم ظاهر شود که در اصطلاح به آن حجاب شرعی زن مسلمان گفته می‌شود.

زن مسلمانی که از شیر پاک اسلام و از سرچشمه‌ی زلال و گوارای آن نوشیده و در آن فضای سرسبز و خرم و سایه‌ی دلچسب آن رشد نموده است؛ با رضایت خاطر، دلی آسوده و قناعت راسخ و عمیق حجاب را قبول می‌کند و این‌که حجاب از فرامینی است که خداوند آن را فرستاده است، نه ظلم و ستمی از سوی مردان، نه وسیله‌ای برای ارضای خودخواهی و استبداد آنان نسبت به زن و نه تقلیدی که برای نخستین بار در دوران بنی امیه، در زمان فرمانروایی ولید مرسوم شده است تا آن را زیر پا گذارد، چنان‌که پسران و دختران سبک‌سر و بی‌کار که بدون هیچ سند علمی، دلیل منطقی و یا رهنمونی از کتاب درخشان، سخن می‌گویند؛ بدان افتخار می‌کنند.

صفیه دختر شعیب حدیث شریفی را روایت می‌کند که می‌گوید: نزد عایشه ؓ نشسته بودیم و از زنان قریش و برتری آنان سخن می‌گفتیم که عایشه ؓ گفت: پر واضح است که زنان قریش دارای برتری هستند، ولی به خدا قسم که من کسی را برتر و پایبندتر به کتاب خدا و مؤمن‌تر به نزول وحی از زنان انصار نیافتم! سوره‌ی نور نازل شد:

«وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ» [النور: ۳۱].

(زنان بایستی مقنعه‌ها و روسری‌هایشان را روی سینه‌هایشان بکشند.)

مردان انصار شتابان نزد زنانشان رفتند و این آیه را که خطاب به آنان بود بر آنان تلاوت می‌کردند. مرد آیه را برای زن، دختر، خواهرش و هر یک از بستگانش که تلاوت می‌کرد، به محض شنیدن بلافاصله بدنبال پارچه‌ای می‌گشت و پارچه‌ای را که نقش پالان شتر بر آن بود بر می‌داشت و بر سر می‌پیچاند، این به خاطر تصدیق و ایمان به کتاب خدا بود. آنان با سرهای پیچیده پشت سر رسول خدا ﷺ قرار گرفتند، گویی که روی سرهایشان کلاغ نشته است. (ابوداوود).

خداوند زنان انصار را غرق رحمت کناد، چه ایمان نیرومندی! چه اسلام راستینی! چه زیباست پیروی آنان از حق زمانی که نازل می‌شد! هر زن مؤمنی که واقعاً به خدا و رسولش ایمان دارد، باید از آنان سرمشق بگیرد و خود را پایبند به پوشش شناخته شده‌ی اسلامی بگرداند و هیچ اهمیتی به برهنگی، بی‌حجابی و آرایشی که پیرامونش را احاطه کرده، ندهد و من موضع‌گیری دانشجوی جوان محجبه‌ای را به خاطر دارم که در شگفتی، کمتر از موضع‌گیری زنان انصار نیست. وقتی یک خبرنگار از دانشگاه دمشق بازدید می‌کرد از او در مورد حجابش و این‌که چگونه در گرمای سوزان تابستان توان تحمل حجاب را دارد؛ پرسید. دختر جوان دانشجو در پاسخ گفت:

«قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا» [التوبة: ۸۱].

(بگو که آتش جهنم گرم‌تر و سوزان‌تر است.)

خانه‌های اسلامی با چنین دختران مسلمان فهمیده و پاکی آباد می‌شوند و نسل‌ها بر اساس فضیلت رشد می‌کنند و جامعه با مردان شجاع،

تلاشگر و سازنده آراسته می‌گردد و الحمد لله که در جامعه‌ی امروزی چنین دختران مسلمانی زیادند.

مسلمان راستین در مورد پایبندی زنانش به شئونات اسلامی در هنگام خروج از خانه و رعایت حجاب شرعی که علامت زن مسلمان و فرم لباس پوشیدنِ شناخته شده و اصیل اوست؛ مسئول است. روزی که زن و جامعه بر مرد غَلبه کرده و او را وادار کنند که از این حکم شرعی چشم پوشی نماید و در مقابلشان اظهار ناتوانی کرده و سخنش هیچ تأثیری ندارد؛ فاتحه‌ی دین و مردانگی‌اش خوانده شده است.

شوهر فقط در برابر قیافه‌ی بیرونی زن مسئول نیست، بلکه مسئولیت عبادات و رفتار زن در زندگی نیز بر دوش اوست. بنابراین اگر زن در ادای عبادات یا در حق خدا کوتاهی ورزید؛ دچار سستی یا معصیتی شد، شوهر باید جواب‌گو باشد. او در مورد نیک سیرتی، خوش‌رفتاری و انجام واجبات همسرش مسئول است و هر کوتاهی و تقصیری از طرف زن در یکی از این موارد به مردانگی مرد لطمه وارد می‌کند، اسلامش را زیر سؤال می‌برد و قیمومیتی را که خداوند به او ارزانی داشته، خدشه‌دار می‌سازد.

اسلام زن جوان را امانتی بر گردن مرد نهاده است. به همین علت زن غالباً بر دین شوهرش است و او زنش را با خود به بهشت می‌برد یا به جهنم. از این‌جاست که خداوند مؤمنان را به حفظ خود و خانواده‌هایشان از آتش فرمان می‌دهد و سرانجام هولناک و وحشتناک را در صحنه‌ای ترسناک به تصویر می‌کشد که دل‌ها از شدتش ناآرام شده و سرها از وحشت آن دور بر می‌دارد، در صورتی که در امر زنان و خویشاوندانشان کوتاهی کرده و آنان را بر حق و حقیقت تربیت نکردند:

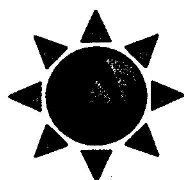
«يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيفْعَلُونَ مَا يؤْمَرُونَ» [التحريم: ۶].

(ای مؤمنان، خودتان و خانواده‌تان را از آتشی حفظ کنید که آتش افروزش مردم و سنگ‌ها خواهند بود. [نیز] بر آن فرشتگان درشتخو و سخت‌رو [گمارده‌اند] که خداوند را در آنچه به آنان فرمان دهد، نافرمانی نکنند. و آنچه را که فرمان می‌یابند، انجام می‌دهند.)

قیمومیت مرد بر زن آن طور که اسلام می‌خواهد تحقق نمی‌یابد مگر زمانی که شوهر مرد موفقی در رهبری خانه و خانواده‌اش باشد.

شوهر مسلمان با درشتی، تندخویی، سرسختی، خشونت، حمله و بد زبانی مرد نبوده و نخواهد بود. این مردانگی جاهلیت است. مردانگی در اسلام چیزی غیر از این است. مردانگی در اسلام عبارتست از:

شخصیت قوی، جذاب و دوست داشتنی، اخلاق والا و اصیل، گذشت و چشم پوشی از لغزش‌های کوچک، توقف تند و محکم در برابر حدود خداوند، تطبیق احکام بر سایر افراد خانواده، اعم از کوچک و بزرگ، رهبری استادانه و مدبرانه به طرف خیر و صلاح، سخاوت و بخشش به دور از اسراف و زیاده روی، هوشیاری، بینش و احساس مسئولیت در دنیا و آخرت و درک و تشخیص حالت ایده‌آلی که بایستی خانه‌ی مسلمان هدایت شده چنان باشد، این است صفات مسلمان حقیقی که اسلام خواهان اوست.



رابطه‌ی مسلمان با فرزندانش

پیشگفتار:

فرزندان نور چشم زندگی انسان، طراوت و شادابی عمرش، مونس و همدم زندگی او هستند، زندگی با آن‌ها شیرین می‌شود، آرزوها به آنان وابسته است و به برکت وجود آن‌هاست که روزی سرازیر می‌شود و اجر و پاداش چند برابر می‌گردد.

پر واضح است که همه‌ی آن‌چه ذکر گردید منوط به تربیب درست فرزندان و پرورش و رشد پسندیده و خوب آن‌هاست که آنان را به عناصر نیک، عوامل خیر و منابع سعادت تبدیل می‌کند، همان‌گونه که خداوند ﷺ آنان را چنین توصیف می‌کند:

«الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيا» [الكهف: ۴۶].

(ثروت و فرزندان زینت زندگی دنیایند.)

به همین جهت یکی از دعاهای خیر پیامبر ﷺ در حق کسی که او را دوست داشت، زیاد شدن مال و فرزندانش بود. انس ﷺ می‌گوید که با مادر و خاله‌ام بر پیامبر اکرم ﷺ وارد شدیم، پس با آنان نماز گذارد، سپس در حق آنان دعای خیر نمود. مادر انس ﷺ گفت: ای رسول‌الله! این

خدمتکار ناچیز توست، در حق او دعایی کن.

پیامبر ﷺ هر خیری را از خدا برایش خواست و در آخر دعایش فرمود:

«أَللّهُمَّ أَكثِر مالَهُ وَوَلَدَهُ وَبارِک لَهُ» (بخاری، ۵۸۵۹ و مسلم، ۴۵۲۹).

(بار الها! به او مال و فرزندان زیادی عطا کن و برایش برکت بفرست.)

اما اگر پدر و مادر از توجیه و راهنمایی درست و هدفمند آن‌ها غفلت ورزند؛ بلا، وبال، فساد، بدبختی و اندوهی بزرگ خواهند بود که ثمره‌ای جز شب‌بیداری و خستگی روزها را به دنبال نخواهد داشت.

مسئولیت بزرگ خود را در قبال فرزندانش درک می‌کند:

مسلمان واقعی آگاه، مسئولیت بزرگش را در برابر فرزندانی که تقدیم زندگی نموده درک می‌کند، چون ندای قرآن را می‌شنود که بر او بانگ می‌زند:

«يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» [التحریم: ۶].

(ای مؤمنان، خودتان و خانواده‌تان را از آتشی حفظ کنید که آتش افروزش مردم و سنگ‌ها خواهند بود.)

و صدای پیامبر عالی‌قدر اسلام ﷺ را می‌شنود که او را در مقابل مسئولیت بزرگش در زندگی می‌گذارد:

«كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيتِهِ، الْإِمَامُ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيتِهِ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ فِي أَهْلِهِ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيتِهِ، وَالْمَرْأَةُ رَاعِيةٌ فِي بَيتِ زَوْجِهَا وَمَسْئُولَةٌ عَنْ رَعِيتِهَا، وَالْخَادِمُ رَاعٍ فِي مَالِ سَيدِهِ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيتِهِ، فَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيتِهِ» (بخاری، ۸۴۴).

(همه‌ی شما سرپرستید و همه‌ی شما در قبال رعیت و زیر دستانتان

مسئولید. امیر سرپرست و مسئول زیردستانش است، مرد رئیس و سرپرست خانواده‌اش و مسئول زیردستانش هست، زن سرپرست و همه کاره‌ی خانه‌ی شوهرش و مسئول زیردستانش است، خدمتکار سرپرست مال سرورش و مسئول زیردستانش است. پس همه‌ی شما سرپرست و رهبرید و همه‌ی شما در مقابل زیردستان و رعایایتان مسئول هستید.)

این مسئولیت فراگیری است که اسلام طوق آن را در گردن تمام فرزندان زندگی انداخته و هیچ‌کس را بی‌نصیب نساخته است و به مقتضای این مسئولیت، پدر و مادر مسئول تربیت دقیق اسلامی و رشد سالم فرزندان هستند که بر اساس ارزش‌ها و معیارهای اخلاقی استوار است، ارزش‌هایی که پیامبر اکرم ﷺ خبر داد که او مبعوث نگردیده مگر برای تکمیل و استوار نمودن آن‌ها در میان مردم:

«إِنَّما بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَكارِمَ الأَخلاقِ» (احمد، ۸۵۹۵).

(جز این نیست که من مبعوث شده‌ام تا ارزش‌های اخلاقی را کامل کنم.)

هیچ چیز بر عظمت مسئولیت والدین در قبال فرزندان و پرورش آنان بر اطاعت خدا و رسول و پیروی از دستورات آن‌ها، مستدل‌تر از تعلیق علما نیست که می‌گویند: همانا هر خانه‌ای که این قول پیامبر ﷺ را بشنود:

«مُرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالصَّلَاةِ وَهُمْ أَبْنَاءُ سَبْعِ سِنِينَ وَاضْرِبُوهُمْ عَلَيْهَا وَهُمْ أَبْنَاءُ عَشْرٍ» (ابوداود، ۴۱۸).

(در هفت سالگی فرزندانتان را به نماز خواندن امر کنید و وقتی ده ساله شدند برای ادای نماز آنان را بزنید.)

هر خانه‌ای که این حدیث را بشنود و در هفت سالگی فرزندانش را به نماز خواندن، دستور ندهد و در ده سالگی به خاطر ترک نماز آنان را نزند، آن خانه مقصر و سهل‌انگار است و پدر و مادر در پیشگاه خداوند

مسئول این کوتاهی و سهل انگاری هستند.

چرا که خانه، آشیانه‌ای است که جوجه‌ی بی‌پر و بال در آن بال و پر می‌گیرند و نخستین محیطی است که فرزند در آن رشد می‌کنند. آن‌جا محلی است که امیال، طبیعت و شخصیتشان در آن شکل می‌گیرد و این‌جاست که نقش اساسی والدین در مواظبت از این غنچه‌های تر و تازه و رسیدگی به آن‌ها با تغذیه‌ی مفید و توجیه و راهنمایی اصیل که به طور مساوی جسم، عقل و روح را پرورش می‌دهد، نمایان می‌شود.

از بهترین روش‌ها در تربیتشان استفاده می‌کند:

پدر خردمند مسلمان ـ منظور از پدر در این‌جا هر یک از پدر و مادر است ـ روحیه‌ی فرزندان را درک می‌کند و خوب می‌داند که چگونه با آنان ارتباط برقرار کرده و در دنیای صمیمی و پاکشان گشت و گذار نموده و در شکل‌گیری و توجیه آنان از بهترین و موفق‌ترین شیوه‌ها استفاده می‌کند.

با روش‌های مختلف محبت خود را به آن‌ها ابراز کرده و هر چه بیشتر به آنان نزدیک می‌شود. با آن‌ها به بازی و شوخی پرداخته، سخنان محبت‌آمیز، فداکاری و ایثار را به آنان می‌شنواند تا آنان را سرحال و پرنشاط کرده و در نتیجه او را دوست بدارند و با اشتیاق، گرمی و صداقت تمام به شنیدن راهنمایی‌هایش گوش فرا دهند، از ته دل از او اطاعت و حرف شنوی داشته باشند و تردیدی نیست که در میان اطاعتی که بر پایه‌ی دوستی، احترام، سپاس و اعتماد استوار باشد و اطاعتی که بر اساس خشونت، زور، تهدید و اطاعت اجباری باشد، تفاوت بسیار فاحشی است، پس اولی اطاعتی مداوم و پایدار است، ولی دومی اطاعتی موقت و زود

گذر است که بلافاصله پس از منتفی شدن تندی، خشونت و زور یا توقف موقت آن متلاشی شده و از بین می‌رود.

شاید بعضی از مردم گمان کنند که نشان دادن روی خوش به فرزندان و وارد شدن به دنیای بچه‌گانه‌ی آنان، به پدر بودن لطمه زده و منزلت و ابهت تربیتی آن‌ها را در نظر فرزندان کاهش می‌دهد و این اشتباه محض است، زیرا برخورد ملایم و محبت‌آمیز با فرزندان، شیوه‌ی تربیتی موفق و حکیمانه‌ای است که تربیت نوین، بدان فرا می‌خواند و رسول خدا ﷺ پانزده قرن پیش با سخنان و اعمالش مردم را به سوی آن فراخواند.

از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است که فرمود:

«مَن كَانَ لَهُ صَبى فَلیَتَصَابَ لَهُ» (الجامع الکبیر سیوطی، ۶۳۰۹).

(کسی که کودکی دارد، خود را برای او به کودکی بزند.)

پیامبر ﷺ عبدالله، عبیدالله و کُثَیر بن عباس را در یک خط به صف می‌کرد و سپس به آن‌ها می‌فرمود:

«مَنْ سَبَقَ إِلَی فَلَهُ كَذَا وَكَذَا»

قَالَ: فَیسْتَبِقُونَ إِلَیهِ فَیقَعُونَ عَلَى ظَهْرِهِ وَصَدْرِهِ فَیقَبِّلُهُمْ. (احمد، ۱۷۳۹).

(کسی که از همه جلوتر خودش را به من برساند چنین و چنان به او تعلق می‌گیرد.)

راوی گوید: به طرف او می‌دویدند و از یکدیگر سبقت می‌گرفتند و خودشان را روی سینه و پشت او می‌انداختند و پیامبر ﷺ آنان را می‌بوسید.

طبرانی از ابو هریره رضی الله عنه روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ دست حسن یا حسین رضی الله عنهما را گرفت سپس دو پایش را روی پای خود نهاد و آن‌گاه فرمود: «برو بالا.»

روح مربی بزرگ انسانیت، محمد ﷺ بیشتر از همه در سوار کردن

حسن و حسین ﷺ بر پشتش و بازی نرم و مهربانانه و متواضعانه با آن‌ها، متجلی می‌شود. پیامبر ﷺ با این کار الگویی والا برای پدران و پدربزرگان در هر زمان و مکانی است تا با وجود متانت و وقار در هر منزلت و مقامی، با اخلاق پسندیده و کریمانه‌ای با این نونهال‌های لطیف و شکننده برخورد کنند.

این مطلب در حدیثی که طبرانی از جابر ﷺ نقل می‌کند، آمده است. گوید: بر پیامبر اکرم ﷺ وارد شدم، دیدم که رسول الله ﷺ بر روی دست و پاهایش راه می‌رود و حسن و حسین ﷺ بر پشتش قرار دارند و پیامبر می‌فرمود:

«نِعمَ الجَمَلُ جَمَلُکُمَا، وَنِعمَ العِدلانِ أَنتُمَا» (المعجم الکبیر طبرانی، ۲۵۹۵).

(چه شتر خوبی است شتر شما و چه بار خوبی هستید شما.)

چه بسا پیامبر ﷺ با تنی چند از یارانش از راهی عبور می‌کرد، پس در راه نوه‌ی کوچکش را می‌دید، برای بازی و شوخی با او از یارانش جلو می‌افتاد و هرگز از این کار احساس حرج و تنگنا نمی‌کرد، تا بدین وسیله این اخلاق ورزشکارانه و بزرگوارانه را در وجود یارانش ریشه‌دار نماید.

طبرانی از جابر ﷺ روایت کرده که می‌گوید: با رسول خدا ﷺ بودیم که برای صرف غذا دعوت شدیم. در میان راه حسین ﷺ را دیدیم که با کودکان بازی می‌کند. پیامبر ﷺ سرعت گرفت و از بقیه جلو زد، سپس دستانش را باز کرد، پس بچه به این طرف آن طرف فرار می‌کرد و پیامبر ﷺ او را می‌خنداند تا این‌که او را گرفت و با یکی از دست‌ها چانه و با دیگری سرش را گرفت و آن‌گاه او را در آغوش فشرد و بوسید.

مسلمان باید با فرزندانش چنین رفتاری داشته باشد. با آنان عجین شود، شوخی کند و تا آن‌جا که می‌تواند و وقتش اجازه می‌دهد، شادی و

سرور را به دل‌هایشان وارد کند.

مهر و محبتش را برایشان ابراز کند:

یکی از اوّلین وظایف پدرانه این است که رحمت، مهر و محبت خود را در آنان محسوس بگرداند تا از لحاظ روحی به درستی پرورش یابند، قلب‌هایشان آکنده از اعتماد شده، وجودشان آکنده از صفا و صمیمیت گشته و خیال‌هایشان غرق خوش بینی گردد.

رحم و مهربانی، سرشت اصیل اسلامی است و یکی از بارزترین اوصاف و ویژگی‌های ختمی مرتبت ﷺ بود، چنان‌که انس ﷺ در این باره برای ما تعریف می‌کند، آن‌جا که می‌گوید:

«مَا رَأَيتُ أَحَدًا كَانَ أَرْحَمَ بِالْعِيالِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ» قَالَ: «كَانَ إِبْرَاهِيمُ مُسْتَرْضِعًا لَهُ فِي عَوَالِي الْمَدِينَةِ، فَكَانَ ينطَلِقُ وَنَحْنُ مَعَهُ فَيدْخلُ الْبيتَ فَيأْخُذُهُ فَيقَبِّلُهُ ثمّ يرْجِعُ» (مسلم، ۴۲۸۰).

(کسی را مهربان‌تر از رسول خدا نسبت به خانواده و افراد تحت تکلفش ندیدم.) أنس می‌گوید: (ابراهیم دایه‌ای داشت که در قسمت بلندی‌های مدینه او را شیر می‌داد، پس ایشان به راه می‌افتاد، ما نیز با او می‌رفتیم تا این‌که وارد خانه می‌شد و ابراهیم را می‌گرفت و می‌بوسید و آن‌گاه بر می‌گشت.)

رحم و شفقت رسول گرامی اسلام ﷺ در مورد غنچه‌های نو شکفته‌ی مسلمان وسعت می‌یابد و ایوان سایه دارش آن قدر امتداد می‌یابد که بچه‌هایی که در حال بازی هستند را نیز در زیر سایه‌ی خود قرار می‌دهد. پیامبر ﷺ آنان را مورد لطف و مهر و عنایت خود قرار می‌دهد. انس ﷺ روایت می‌کند: «هر گاه پیامبر ﷺ بر جمعی از کودکان می‌گذشت با خوشی تبسمی می‌زد و به آن‌ها سلام می‌کرد.» (بخاری و

مسلم).

یکی از فرمایشات تربیتی جاویدان ایشان عبارت بود:

«لَيسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يرْحَمْ صَغِيرَنَا وَيعْرِفْ حَقَّ كَبِيرِنَا» (احمد، ۶۴۴۵ و ابوداوود، ۴۲۹۲).

(از ما نیست کسی که بر کوچکان ما رحم نکرده و حق بزرگان ما را رعایت نکند.)

ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ حسن بن علی ﷺ را بوسید. اقرع بن حابس گفت: من ده بچه دارم که تا به حال هیچ یک را نبوسیده‌ام. رسول اکرم ﷺ فرمود:

«مَنْ لَا يرْحَمُ لَا يرْحَمُ» (بخاری، ۵۵۳۸ و مسلم، ۴۲۸۲).

(کسی که به دیگران رحم نکند، مورد رحمت واقع نمی‌شود.)

معلم بزرگ انسانیت ﷺ همواره می‌کوشید هنگام تربیت و تکوین افراد؛ چشمه‌های رحمت را در درونشان بجوشاند و درهای بسته‌ی روح و ضمیر آنان را بر روی برترین ویژگی‌های انسان، که عبارت از دوستی و مهربانی است، بگشاید.

روزی مردی صحرانشین نزد ایشان آمد و گفت: آیا شما کودکانتان را می‌بوسید؟ ما که آنان را نمی‌بوسیم.

رسول اکرم ﷺ فرمود:

«أَوَ أملِكُ لَكَ أَن نَزَعَ اللهُ مِن قَلبِكَ الرَّحمَةَ؟» (بخاری، ۵۵۳۹).

(چه کنم وقتی خداوند رحم و شفقت را از دل تو برده است؟)

ام المؤمنین عایشه ﷺ روایت کرده و می‌گوید: «هر گاه فاطمه - رضی الله عنها - بر پیامبر وارد می‌شد، رسول اکرم ﷺ بر می‌خواست و به طرفش می‌رفت، به او خوش آمد می‌گفت و او را می‌بوسید و در جایگاه

خود می‌نشاند و هر گاه پیامبر ﷺ بر او وارد می‌شد، فاطمه ـ رضی الله عنها ـ بلند شده، به طرف پیامبر ﷺ رفته ایشان را با دست گرفته، خوش آمد گفته، ایشان را بوسیده و در جای خودش می‌نشاند. فاطمه ـ رضی الله عنها ـ در مرض وفات پیامبر ﷺ به دیدارشان ﷺ آمد، پیامبر ﷺ به او خوش آمد گفته و او را بوسید.» (بخاری و مسلم).

مسلمان راستین در ازای این رهنمون والای رسول خدا ﷺ نمی‌تواند در رفتار با فرزندانش خشن، در برخورد با آنان خشک و در صحبت با آن‌ها تند و بی‌ادب باشد، اگر چه که طبیعتش تند، خشن و خشک باشد. چرا که این دین با ارشادات درخشانی که آورده است؛ دل را نرم می‌کند، چشمه‌های مهربانی را می‌جوشاند و دوستی را از هر گونه شائبه‌ای تصفیه می‌کند، پس در آن هنگام فرزندان پاره‌های قلب انسانند که بر روی زمین راه می‌روند، چنان‌که شاعر می‌گوید:

وَإِنَّمَا أَولَادُنَا بَينَنَا * * * أَكبَادُنَا تَمشِي عَلَى الأَرضِ
إِن هَبَت الرِّيحُ عَلَى بَعضِهِم * * * تَمتَنِعُ العَينُ مِنَ الغَمضِ[1]

(جز این نیست که فرزندان در میان ما به مثابه‌ی جگرهای مایند که بر روی زمین راه می‌روند،

اگر باد بر برخی از آنان وزیدن گیرد، چشم را از برهم زدن باز می‌دارد.)

بدین ترتیب پدر و مادر جوشش عاطفه، فوران مهربانی، موج سرپرستی، فداکاری و پرستاری هستند.

سخاوتمندانه و با طیب خاطر برای آن‌ها خرج می‌کند:

اسلام به مهر و عاطفه‌ی فطری پدر و مادر و مهربانی آن‌ها در حق

[1] ـ این دو بیت در شرح حماسه‌ي تبریزي از حطان بن معلي است، ۲۷۵/۱.

فرزندان بسنده نمی‌کند، زیرا ممکن است که پیشامدهایی در زندگی رخ دهد که مانع پرداختن به فرزندان شود و پدر و مادر یا یکی از آن‌ها را از فداکاری خوشی‌های زندگی در راه فرزند باز دارد، یا روزگار سخت شود، زندگی خشن گردد، فقر و تنگدستی جای پایی را برای خود باز کند و پدر و مادر به خاطر سنگینی پیامدها، گرفتار مشکلات و مشقت مخارج ناخرسند شوند. از این رو اسلام پاداش بزرگی را برای پدر و مادر آماده کرده و آن را به یاری عاطفه و احساس آن دو می‌فرستد تا فداکاری‌ها برایشان آسان گشته، درد و رنج کوچک نشان داده شده و فقر و تنگدستی متلاشی شود.

عوف بن مالک ﷺ از رسول عالی قدر اسلام ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«أَنَا وَإمرَأَةٌ سَفعَاءُ الخَدَّينِ إمرَأَةٌ آمَت مِن زَوجِها فَصَبرت عَلَى وَلَدِها كَهاتَينِ فى الجَنَّةِ» (ابوداود، ۴۴۸۲).

(من و زنی که گونه‌هایش سیاه و داغدار شده است، زنی که شوهرش فوت کرده و دیگر ازدواج نکرده است و بر فرزندش صبر نموده است؛ مانند این دو در بهشت هستیم.)

از این گذشته اسلام خرج و نفقه برای خانواده و فرزندان را برترین و پر اجرترین انواع نفقه قرار داده است. مصداق این موضوع را در حدیثی که مسلم از ابوهریره ﷺ روایت می‌کند، می‌بینم. ابوهریره ﷺ گوید: پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«دِينَارٌ أَنفَقْتَهُ فِى سَبِيلِ اللَّهِ، وَدِينَارٌ أَنفَقْتَهُ فِى رَقَبَةٍ، وَدِينَارٌ تَصَدَّقْتَ بِهِ عَلَى مِسْكِينٍ، وَدِينَارٌ أَنفَقْتَهُ عَلَى أَهْلِكَ، أَعْظَمُهَا أَجْرًا الَّذِى أَنفَقْتَهُ عَلَى أَهْلِكَ» (مسلم، ۱۶۶۱).

(دیناری که در راه خدا خرج کردی، دیناری را که در راه آزاد کردن برده‌ای مصرف کردی، دیناری که آن را به فقیری صدقه دادی و دیناری که بر خانواده‌ات خرج کردی، اجر و پاداش دیناری که بر خانواده‌ات خرج کردی از همه بیشتر است.)

در روایتی دیگر از مسلم (حدیث ۱۶۶۰) آمده است:

«أَفْضَلُ دِينَارٍ يُنْفِقُهُ الرَّجُلُ دِينَارٌ يُنْفِقُهُ عَلَى عِيالِهِ وَدِينَارٌ يُنْفِقُهُ الرَّجُلُ عَلَى دَابَّتِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَدِينَارٌ يُنْفِقُهُ عَلَى أَصْحَابِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ».

(بهترین دیناری که مرد خرج می‌کند، دیناری است که بر زیر دستانش خرج می‌کند و دیناری است که برای مرکبش که در راه خدا از آن استفاده می‌کند؛ خرج می‌کند و دیناری است که بر دوستانش در راه خدا خرج می‌کند.)

مسلمان حقیقی راستین، از این‌که بر خانواده و زیر دستانش خرج می‌کند، احساس آرامش و راحتی و خوشی می‌کند، چون یقین دارد که مسلمان هر آن چه را به خاطر خدا برای زیر دستان و دیگران انفاق کند، خداوند اجر و پاداشش را زیاد می‌کند، حتی در آن لقمه‌ای که مرد از روی محبت و لطف در دهان همسرش می‌گذارد، برایش پاداش و اجر به دنبال دارد. در حدیثی که سعد بن ابی وقاص ﷺ روایت می‌کند این موضوع تأکید شده است. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«وَإِنَّكَ لَنْ تُنْفِقَ نَفَقَةً تَبْتَغِي بِهَا وَجْهَ اللَّهِ إِلَّا أُجِرْتَ بِهَا، حَتَّى مَا تَجْعَلُ فِي فِي امْرَأَتِكَ» (بخاری، ۱۲۱۳ و مسلم، ۳۰۷۶).

(و قطعاً هر آن چه را برای رضایت خداوند انفاق کنی؛ به خاطرش پاداش داده می‌شوی حتی آن چه در دهان همسرت می‌گذاری.)

مسلمان راستین نمی‌تواند خانواده و افراد تحت تکفلش را بی‌سرپرست رها کند و آنان را در تنگنا، گرسنگی و تباهی قرار دهد، در

حالی که ندای پیامبر اکرم ﷺ گوشش را می‌نوازد، آن جا که مردانی را تهدید می‌کند که از زیر بار مسؤلیت‌های خانوادگی شانه خالی می‌کنند و آنان را از پیامدهای بسیار فجیعی که در انتظارشان است و بدترین انواع گناه و عذاب می‌ترساند.

«كَفَى بِالْمَرْءِ إِثْمًا أَنْ يضَيعَ مَنْ يقُوتُ» (ابوداود، ۱۴۴۲).

(همین گناه برای شخص کافی است که کسی را که قوت و غذایش را تأمین می‌کند؛ ضایع کند.)

در محبت و نفقه میان دختر و پسر تفاوت نمی‌گذارد:

شاید عده‌ای از داشتن دختر گرفته و پریشان شوند و آرزو کنند که خداوند به غیر از پسر، فرزند دیگری به آنان ندهد. این عده، از ثواب بزرگی که خداوند به پدری که دارای دخترانی چند است، بر آنان صبر کرده، به خوبی تربیتشان نماید و از هیچ مهر و محبتی در حق آن‌ها دریغ نداشته، بی‌خبرند. اگر از این ثوابی که در انتظار پدر مهربان، نیکوکار و دلسوزی که دختر دارد؛ خبر می‌داشتند بر او رشک می‌بردند و آرزو داشتند که به جای او باشند.

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«مَنْ كَانَ لَهُ ثَلَاثُ بَنَاتٍ وَصَبَرَ عَلَيهِنَّ وَكَسَاهُنَّ مِنْ جِدَتِهِ كُنَّ لَهُ حِجَابًا مِنَ النَّار» (ابن ماجه، ۳۶۵۹).

(کسی که سه دختر داشت و بر آنان صبر کرد، لباس نو به تنشان نمود؛ آنان مانعی میان او و آتش می‌گردند.)

در روایتی دیگر آمده:

«مَنْ كُنَّ لَهُ ثَلَاثُ بَنَاتٍ يؤْوِيهِنَّ وَيكْفيهُنَّ وَيرْحَمُهُنَّ فقد وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ

الْبَتَّةَ»

فقَالَ رَجُلٌ مِن بَعضِ القَومِ: وَاثْنَتَينِ يا رَسُولَ اللَّهِ؟

قَالَ: «وَاثْنَتَينِ».

(کسی که صاحب سه دختر باشد، برایشان سرپناهی تهیه کند و به اندازه‌ی کفایت بر آنان انفاق کرده و به آنان نیکی کند، بدون شک بهشت بر او واجب می‌گردد.)

مردی از میان مردم گفت: و اگر دو دختر داشته باشد حکمش چیست؟

رسول الله فرمود: (حتی اگر دو دختر باشد.)

کدام پدر پس از شنیدن چنین اجر و پاداشی، از تربیت دختر و نفقه‌ی آنان سر باز می‌زند؟

اسلام که آیین زندگی است و به معالجه‌ی وضعیت موجود مردم و مشکلات آن‌ها در هر زمان و مکانی می‌پردازد، ملاحظه می‌کند که چه بسا دختر طلاق داده شود و به خانه‌ی پدرش باز گردد و ممکن است پدر بیچاره به خاطر درآمد کم یا فرزند زیاد، تنگدست، کم بضاعت و در سختی باشد، پس اسلام داروی شفابخش را بر زخمِ جانِ درد کشیده و درمانده‌ی پدر می‌گذارد و عذاب و غم و اندوهی که در درون دختر لانه کرده را می‌شوید، زیرا برای این پدر عائله مند بیان می‌دارد که انفاق بر دخترش که به او بازگشته؛ یکی از برترین صدقات و نزدیک‌ترین چیزها به خداست.

رسول گرامی اسلام ﷺ به سراقه بن جعشم فرمود:

«أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى أَعْظَمِ الصَّدَقَةِ أَوْ مِنْ أَعْظَمِ الصَّدَقَةِ؟»

قَالَ: بَلَى يا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «ابْنَتُكَ مَرْدُودَةٌ إِلَيكَ لَيسَ لَهَا كَاسِبٌ غَيرَكَ» (احمد، ۱۶۹۲۵ و ابن ماجه، ۳۶۵۷).

(آیا بزرگ‌ترین صدقه و خیرات یا یکی از بزرگ‌ترین صدقه‌ها را به تو

معرفی نکنم؟)

سراقه گفت: آری، ای رسول‌الله.

پیامبر ﷺ فرمود: (دخترت که به تو برگشته و نان آوری به غیر از تو ندارد.)

پس این رفاه عاطفی اصیلی که فرزندان در دنیای اسلام از آن برخودارند کجاست و آن خشکی زندگی مادی که فرزندان در غرب تحمل می‌کنند کجاست؟ چون فرزند ـ چه دختر و چه پسر ـ در غرب به محض این‌که پا به سن هیجده سالگی بگذارد از آغوش گرم پدر و مادرش خارج می‌شود تا با زندگی سخت مادی دست و پنجه نرم کند و اسیر تند بادهای درآمد و مخارج زندگی شود، در حالی که او هنوز قوی نشده و از سرچشمه‌ی پر مهر خانواده به قدر رفع عطش ننوشیده است!

این بیانگر تفاوت وسیع میان برنامه‌ی خدا که برای سعادت و خوشبختی انسان آمده و برنامه‌ی ناقص انسان که بشریت را به شقاوت و بدبختی کشانده؛ وجود دارد.

جای هیچ شگفتی نیست که ره آوردهای این برنامه‌ی مادی را در غرب می‌بینیم که به صورت لشکرهایی از جوانان ضعیف، سرگردان و توده‌های مادران ازدواج نکرده از دختران بی‌چاره و تباه شده پدیدار می‌گردند و تعدادشان به طور مستمر هر روز رو به افزایش است.

از آن چه در تکوین و توجیهشان تأثیر دارد؛ آگاه است:

پدر مسلمان و آگاه فرزندانش را به خوبی زیر نظر دارد، او می‌داند که چه می‌خوانند، چه می‌نویسند و به چه سرگرمی‌هایی علاقمندند ـ یا طوری که متوجه نمی‌شوند، نظرشان را به طرف آن‌ها جلب می‌کند و

آن‌ها را در وجودشان پرورش می‌دهد ـ او دوستان فرزندانش را که بیشتر وقتشان را با آن‌ها سپری می‌کند؛ می‌شناسد، جاهایی که در اوقات فراغت به آن‌جا آمد و شد می‌کنند را می‌داند، البته بدون این که احساس کنند کسی مواظب آنان است. اگر در مطالعه، علاقمندی، در ارتباط با دوستان نااهل، رفت و آمد به جاهای مشکوک، اعتیاد به برخی از عادات مضر مثل سیگار، انجام بازی‌های مکروه و حرام که ثمره‌ای جز اتلاف وقت و هدر دادن انرژی به دنبال ندارد و افراد تازه کار را بیکار، هوس ران و لاُابالی بار می‌آورد؛ دچار انحرافی شوند، اگر پدر چنین چیزهایی را در فرزندانش ملاحظه کرد، حکیمانه، ملایم و خردمندانه آنان را به راه راست برمی‌گرداند و با جدیت، زرنگی و منطق انحرافشان را برطرف می‌سازد.

زیرا هر نوزادی بر فطرت متولد می‌شود، پس این پدر و مادرند که او را یهودی، مسیحی و یا مجوسی بار می‌آورند، چنان‌که این مضمون در حدیث صحیحی که بخاری روایت کرده آمده است.

از این‌جاست که مسئولیت پدر و مادر در شکل گیری عقل و تکوین شخصیت نوزاد و تربیت روانی وی با ملاحظه‌ی عوامل تربیتی مؤثر ـ که در چند سطر گذشته عنوان گردید ـ نمایان می‌گردد.

کتاب مطالعاتی آنان باید کتابی باشد که ذهنشان را باز کند، ارزش‌های اخلاقی را در درونشان بارور سازد، شخصیتشان را با الگوهای والایی تغذیه نماید، نه این‌که عقلشان را فریب داده، فطرت‌هایشان را فاسد نموده و شعله‌های خیر را در وجود شان خاموش سازد.

سرگرمی‌های مورد علاقه بایستی جوانب خیر را در وجودشان رشد دهد، نه جوانب شر را، اخگرهای حق را در دل‌هایشان روشن سازد، نه اخگرهای باطل را و ذوق سالم را در آن‌ها پرورش دهد نه ذوق مریض را.

دوست باید انسان را به بهشت برساند نه به جهنم، به طرف حق راهنمایی کند نه به باطل، به سوی راه درست، ترقی، موفقیت و نیکی سوق دهد نه به طرف گمراهی، سقوط، یأس و نافرمانی. چه بسا دوستی که در غفلت پدر و مادر دوستان خود را به لغزشگاهای بد، نشیب‌های شر و پرتگاه‌های زشتی سوق داده‌اند. این شعر عدی بن زید عبادی در مورد دوست و همنشین چقدر کوبنده و رسا است:

إِذَا كُنتَ فِي قَومٍ فَصَاحِب خِيارَهُم * وَلَاتَصحَب الأَردَى فَتردَى مَعَ الرَّدى

عَنِ المَرءِ لَاتَسأَل وَسَل عَن قَرِينِهِ * فَكُـــلُّ قَرِينٍ بَالمُقَـــارِنِ يقتَدِي

(وقتی در میان قومی بودی با برگزیدگان قوم مصاحبت کن، با فرو مایگان همنشینی مکن که با پست و فرومایه، به پستی کشیده خواهی شد،

درباره‌ی خود شخص تحقیق مکن، بلکه بپرس که هم نشینانش چه کسانی هستند، چون هر شخص به همنشینش اقتدا می‌کند.)

بدین ترتیب پدر مسلمان و آگاه در تربیت فرزندانش، کتاب، مجله، رفیق، سرگرمی، مدرسه، اساتید، باشگاه، رسانه‌های گروهی و هر چه که به نحوی در ساختار شخصیت، تربیت، عقل و عقیده‌ی فرزندانش تأثیری دارد، مورد بررسی قرار می‌دهد و در وقت لزوم دخالت کرده و موافقت یا مخالفت خود را اعلام می‌کند تا عملیات تربیتی فرزندان دچار لغزش نگردد یا با دست اندازها، مرض‌ها و مسخ کننده‌ها مواجه نشود.

از این رهگذر است که می‌توانیم به موفقیت برخی خانواده‌ها و عدم موفقیت برخی دیگر در تربیت فرزندانشان پی ببریم. خانواده‌ی اول مسؤلیت‌هایشان را در قبال فرزندانشان احساس کرده‌اند، پس آنان را مشمول عنایات خود قرار داده‌اند و فرزندان، خیر و برکتی برای آنان، جامعه و مردم شدند و خانواده‌های دوم در قبال فرزندانشان احساس

مسؤلیت نکردند و به تربیت آنان اهمیتی ندادند، در نتیجه برای خانواده، جامعه و مردم شرّی شدند و بلایی که در این دنیا و بعد از مرگ نیز گریبان گیرشان خواهد بود. راست فرمود خدای بزرگ:

«إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ» [التغابن: ۱۴].

(به راستی که برخی از زنان و فرزندان شما دشمنان شمایند پس از آن‌ها حذر کنید.)

اگر پدران بر این روش استوار بودند و مسؤلیت‌هایشان را در قبال فرزندان می‌شناختند و به منظور بازدهی پر بارتر، واقعاً تلاش می‌کردند، فرزندان دشمنان پدران نبودند.

در میانشان مساوات را برقرار می‌کند:

یکی از روش‌های حکیمانه‌ی تربیت فرزندان، رعایت مساوات بین آنان و برتر نشمردن یکی از آن‌ها بر بقیه در همه‌ی کارهاست، زیرا کودکی که احساس می‌کند میان او و سایرین به عدالت و مساوات رفتار می‌شود از رشد صحیح و سالمی برخوردار خواهد بود، از هر گونه احساس کمبود به دور و کینه‌ی برادرانش را به دل نمی‌گیرد، قلبش را غیرت و حسد نمی‌خورد، بلکه رضایت، گذشت، ایثار، نیکی و حب دیگران در وجودش جای می‌گیرد و این چیزی است که اسلام به انجام آن تشویق کرده و پدر و مادر را به آن دستور داده است.

بزار از انس ﷺ روایت می‌کند که مردی در حضور پیامبر ﷺ نشسته بود که پسرش نزد او آمد. پدرش او را بوسید و روی زانوی خود نشاند. لحظاتی بعد دخترش آمد، پدرش او را جلوی خود نشاند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «چرا به تساوی با آن‌ها رفتار نکردی؟»

این نکته‌ی تربیتی دقیقی از مربی بزرگ انسانیت، پیامبر اکرم ﷺ در مورد مساوات میان فرزندان است. خواه پسر باشند، یا دختر و به این علت عبارت پیامبر ﷺ چنین بود: «چرا به تساوی با آن‌ها رفتار ننمودی؟» یعنی بین همه‌ی فرزندان.

بخاری و مسلم از نعمان بن بشیر ﷺ روایت کرده‌اند که پدرش او را نزد رسول اکرم ﷺ برد و گفت: من غلامم را به این پسرم بخشیدم.

رسول الله ﷺ فرمود: «آیا به همه‌ی فرزندانت مانند این فرزندت، غلامی دادی؟»

پدرم گفت: نه.

پیامبر ﷺ فرمود: «پس آن را برگردان.»

در روایتی دیگر چنین آمده است: رسول الله ﷺ فرمود: «آیا با همه‌ی فرزندانت چنین کردی؟»

گفت: نه.

فرمود: «تقوای خدا را پیشه کنید و میان فرزندانتان عدالت کنید.»

پدرم برگشت و آن صدقه را پس گرفت.

در روایت دیگری می‌افزاید: رسول خدا ﷺ فرمود: «ای بشر! آیا به غیر از این پسر فرزند دیگری هم داری؟»

پدرم گفت: بله.

پیامبر ﷺ فرمود: «آیا مثل آن‌چه به این بخشیدی به همه‌ی آن‌ها بخشیدی؟»

پدرم پاسخ داد: نه.

رسول گرامی اسلام ﷺ فرمود: «بنا براین مرا شاهد مگیر، چون من گواه ظلم و ستم نمی‌شوم.»

سپس اضافه فرمود: «آیا از این‌که همه‌ی فرزندانت در نیکی به تو یکسان باشند خوشحال می‌شوی؟»

جواب داد: بله.

رسول خدا ﷺ فرمود: «پس نه (من شاهدت نیستم).» (بخاری و مسلم).

از این‌جاست که مسلمان تقواپیشه در میان فرزندانش عادل است. در بخشش یا نفقه و یا برخورد بین آن‌ها تبعیض قائل نمی‌شود و با این کار زبان‌های همه به دعای خیر برای او گشوده می‌شود، قلب‌هایشان برای محبت او می‌تپد و وجودشان از نیکی، بزرگی و احترام آباد می‌گردد.

اخلاق والا را در آنان غرس می‌کند:

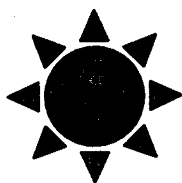
با برخورداری از چنین نفس‌های سرشار از بشاشت، رضایت، قناعت و نیکی است که پدر می‌تواند فرزندانش را به الگوهای عالی و ارزش‌های والای انسانی برساند، پس اخلاق عالی از قبیل دوست داشتن دیگران، مهربانی با ضعیفان، صله‌ی رحم، احترام به بزرگان، مهربانی با کوچکان، احساس راحتی از انجام کار خوب، رغبت به انتشار عدل در میان مردم و دیگر ارزش‌های اخلاقی را در آن‌ها غرس می‌کند. زیرا خیر تنها از نفس‌هایی صادر می‌شود که از آن سیر نوشیده‌اند و کسی که چیزی ندارد نمی‌تواند آن را به دیگران بدهد و راست گفت آن که گفت: «خیر و صلاح از جانب خداست و ادب و تربیت از جانب پدران.» (بخاری در ادب مفرد)

پدر مسلمان با هوش می‌داند که چگونه به درون فرزندانش راه یابد و حکمت و اخلاق وارسته را در وجودشان بکارد و در این میان از

روش‌های حکیمانه‌ی تربیتی استفاده می‌کند از قبیل: ارائه‌ی الگوی والا و دوست داشتنی، گشاده رویی، ورود به دنیای کودکانه، پایبندی، مهربانی، تواضع، بشاشت، دوستی، اهتمام، تشویق، عطوفت، مساوات، عدالت، نصیحت، راهنمایی و ارشاد همراه با ملایمت عاری از ضعف و تندی عاری از خشونت. بدین ترتیب فرزندان در فضایی آکنده از نیکی، احترام متقابل و مهربانی رشد می‌کنند و چنین فضایی خواه ناخواه فرزندان صالح، وفادار، نیکوکار، فداکار، مسؤلیت پذیر، باشخصیت‌های متوازن و اذهان باز تحویل می‌دهد و این امر در هر خانواده‌ای که بر اصول اسلام و ادب قرآن تربیت شود بدیهی است و راست گفت خداوند بزرگ:

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً» [البقرة: ۱۳۸].

(رنگ خدا [را بپذیرید] و چه کسی بهنگارتر از خداست.)



رابطه‌ی مسلمان با نزدیکان و خویشاوندان

خویشاوندان:

نیکی مسلمان منحصر به پدر و مادر و همسر و فرزندانش نیست، بلکه از آن‌ها گذشته و نزدیکان و فامیل را در بر می‌گیرد. پس همه مشمول عنایت، احسان و رابطه‌ی پسندیده‌ی او می‌شوند و فامیل هم عبارت از نزدیکانی است که از طریق نسب با انسان رابطه دارند، خواه از انسان ارث ببرند و خواه نبرند.

احترام اسلام به خویشاوندان:

اسلام برای فامیل آن قدر احترام قائل است که انسانیت چنین احترامی را در هیچ دین، برنامه و شریعتی غیر از اسلام ندیده است. اسلام درباره‌ی خویشاوندان سفارش نموده و به برقراری ارتباط با آنان تشویق نموده و به کسی که صله‌ی رحم و ارتباط با فامیل را قطع کنند وعید و هشدار داده است.

تصویر زیبایی که پیامبر اکرم ﷺ برای صله‌ی رحم ترسیم کرده است؛ بهترین دلیل بر این امر می‌باشد. تصویر صله‌ی رحم در مقابل پروردگار که در میدان بزرگی که خداوند مخلوقات را آفرید، پدیدار

می‌گردد، از قطع آن به خدا پناه می‌برد و خداوند ﷻ خواسته‌اش را اجابت می‌کند، پس با کسی که صله‌ی رحم را برقرار کرد، رابطه می‌گیرد و با کسی که صله‌ی رحم را قطع کرد، قطع ارتباط می‌نماید. و این تصویر در حدیث صحیحی که ابوهریره ﷺ روایت می‌کند هویدا است. ابو هریره ﷺ می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ حَتَّى إِذَا فَرَغَ مِنهُمْ قَامَتْ الرَّحِمُ فَقَالَتْ: هَذَا مَقَامُ الْعَائِذِ مِنْ الْقَطِيعَةِ؟

قَالَ: نَعَمْ. أَمَا تَرْضَينَ أَنْ أَصِلَ مَنْ وَصَلَكِ وَأَقْطَعَ مَنْ قَطَعَكِ؟

قَالَتْ: بَلَى.

قَالَ فَذَاكِ لَكِ.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ (۲۲) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمْ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ» [محمد: ۲۲، ۲۳] (بخاری، ۵۵۲۸ و مسلم، ۴۶۳۴).

(همانا خداوند مخلوقات را آفرید و آن‌گاه که از خلقت موجودات فارغ شد رحم به پا خواست و گفت: این جایگاه کسی است که از دست قطع رابطه به تو پناه می‌آورد؟

خداوند فرمود: بله، آیا راضی نمی‌شوی که رابطه بگیرم با کسی که تو را وصل کند و قطع رابطه کنم با کسی که تو را قطع می‌کند؟

رحم گفت: بله.

خداوند فرمود: این امتیاز از آن توست.

سپس رسول خدا فرمود: اگر می‌خواهید این آیه را بخوانید: (پس آیا چون مسئولیت امور مردم بیابید، چه بسا که در زمین تباهی کنید و پیوند خویشاوندیتان را بگسلید؟ (۲۲) اینانند که خداوند آنان را لعنت کرده است و

آنان را ناشنوا ساخته و چشمانشان را نابینا کرده است.)

آیات قرآن کریم به صورت متوالی نازل و به تأکید مقام و منزلت فامیل و رحم در اسلام می‌پردازد. نیکی به رحم و خویشاوندان را توصیه می‌کند و احساسات را نرم می‌سازد تا به خویشاوندان و فامیل بپردازند و حقوق آنان را ادا نمایند و هشدار می‌دهد که مبادا حقوق آنان ضایع یا خدشه دار شود و یا اجحاف و اهمالی نسبت به حقوق آنان اعمال گردد و از این قبیل آیات است این آیه‌ی کریمه که می‌فرماید:

«وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ» [النساء: ۱].

(از خدایی که به [نام] او از همدیگر درخواست می‌کنید، و از [گسستن] رابطه‌ی خویشاوندی پروا دارید.)

خداوند در این آیه امر به تقوا نموده و صله‌ی رحم را به خاطر بزرگداشت، احترام و اشتیاق همیشگی به آن و سایه‌ی آن ستوده است.

و برای جا افتادن اهمیت و منزلت صله‌ی رحم در فهم مسلمان صادق همین کافیست که امر به صله‌ی رحم در اکثر آیات پس از ایمان به خدا و نیکی به پدر و مادر آمده است:

«وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» [الإسراء: ۲۳].

(و پروردگارت [چنین] حکم کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید.)

به دنبال این آیه کمی بعد می‌فرماید:

«وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا» [الإسراء: ۲۶].

(و به خویشاوند حقش را بده و [نیز حقِ] بینوا و در راه مانده [را بده] و به هیچ وجه تبذیر مکن.)

«وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ السَّبِيلِ...» [النساء: ۳۶].

(و خداوند را پرستش کنید و چیزی را با او شریک نیاورید. و به پدر و مادر نیکی کنید و [نیز] به نزدیکان و یتیمان و بینوایان و همسایه خویشاوند و همسایه بیگانه و همنشین و در راه مانده... [نیکی کنید].)

بدین ترتیب مرتبه‌ی ذوی القربی (نزدیکان) بعد از پدر و مادر قرار دارد، چنان‌که ارشادات قرآن کریم این ترتیب را در درجه بندی ارتباطات انسانی مشخص می‌سازد. سپس دایره‌ی نیکی از ذوی القربی بیشتر وسعت می‌یابد تا تمام نیازمندان خانواده‌ی بزرگ انسانیت را در بر می‌گیرد و این امر با طبیعت نفس بشری که بیشتر متمایل است نیکی را با نزدیکان شروع کند؛ سازگار است و با برنامه‌ی کلی اسلام در تنظیم جامعه‌ی اسلامی؛ منسجم و هماهنگ است، آن جا که اسلام برنامه‌ی ضمانت اجتماعی را طوری تنظیم کرده که نخست در محیط خانواده پیاده می‌شود و آن‌گاه به دایره‌ی نزدیکان امتداد می‌یابد و از آن‌جا به محیط جماعت می‌رسد، البته در عین سهولت و آسانی، با محبت، رضایت و دوستی، طوری که زندگی را شیرین، زیبا، سزاوار و زیبنده‌ی انسان‌ها می‌سازد.

صله‌ی رحم یکی از اصول اولیه و اساسی اسلام است که با طلوع خورشید این دین بر دنیا، از همان روز اوّل که پیامبر ﷺ دعوت را علنی کرد و قوانین و نشانه‌های آن را مشخص ساخت همراه بود، بنابراین صله‌ی رحم یکی از بارزترین و واضح‌ترین شاخص‌ها در برنامه‌ی این دین است و گفت وگوی طولانی ابوسفیان با هرقل گواه این امر است. زمانی که هرقل از ابوسفیان پرسید: پیامبرتان شما را به چه امر می‌کند؟

ابوسفیان به او پاسخ داد:

«اعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَاتْرُكُوا مَا يَقُولُ آبَاؤُكُمْ وَيَأْمُرُنَا بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصِّدْقِ وَالْعَفَافِ وَالصِّلَةِ» (بخاری، ۶).

(تنها خدای یگانه و یکتا را عبادت کنید، برای او شریک قرار ندهید، آن چه پدرانتان می‌گویند ترک کنید و ما را به نماز، راستی، عفت و صله‌ی رحم امر می‌کند.)

صله‌ی رحم از شاخص‌های بزرگ این دین است مثل توحید، نماز، راستگویی و پاکدامنی و از این‌جاست که صله‌ی رحم یکی از بارزترین ویژگی‌هایی است که برای اوّلین بار به گوش آن‌هایی می‌رسد که درباره‌ی این دین سؤال می‌کنند.

در حدیث طولانی عمرو بن عبسه ﷺ که شامل پاره‌ای از دستور العمل‌ها و آداب اسلام است آمده: در مکه ـ یعنی در آغاز بعثت ـ بر پیامبر اکرم ﷺ وارد شدم، به او گفتم: تو چه هستی؟

فرمود: «من پیامبرم.»

گفتم: پیامبر کیست؟

فرمود: «خدا مرا فرستاده است.»

گفتم: تو را با چه چیزی فرستاده است؟

فرمود: «مرا به صله‌ی رحم، شکستن بت‌ها فرستاده و این که تنها خدا پرستیده شود و هیچ چیز برایش شریک قرار داده نشود.» (مسلم).

پر واضح است که پیامبر اکرم ﷺ در توضیح مختصری از مهم‌ترین اصول و دستورالعمل‌های اسلام، در این حدیث، صله‌ی رحم را مقدم می‌سازد و آن را در آغاز آن اصول و قواعد قرار می‌دهد. این نشانگر منزلت رفیع و درجه‌ی والای صله‌ی رحم در برنامه‌ی این دین است، دینی

که خداوند آن را رحمتی برای تمام جهانیان قرار داده است.

بر این اساس نصوصی که به برقراری صله‌ی رحم تشویق و ترغیب می‌کند و از قطع و ستم در حق آن برحذر می‌دارد، منتشر شد.

ابوایوب انصاری ﷺ روایت می‌کند که مردی گفت: عملی را برایم معرفی کن که مرا وارد بهشت کند.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«تَعْبُدُ اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَتُقِيمُ الصَّلَاةَ وَتُؤْتِي الزَّكَاةَ وَتَصِلُ الرَّحِمَ» (بخاری، ۱۳۰۹ و مسلم، ۱۵).

(خدا را عبادت کن، هیچ چیز را برای او شریک قرار مده، نماز را به پای دار، زکات را بپرداز و صله‌ی رحم را به جای آور.)

پس صله‌ی رحم با عبادت، توحید خداوند، اقامه‌ی نماز و ادای زکات در یک سیاق آمده است. بنابراین صله‌ی رحم یکی از بزرگ‌ترین اعمال نیکی است که ضامن رسیدن به بهشت و نجات از جهنم است.

انس روایت می‌کند که پیامبر اسلام ﷺ فرمود:

«مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُبْسَطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ وَيُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ» (بخاری، ۵۵۲۷ و مسلم، ۴۶۳۹).

(کسی که دوست دارد خداوند رزق و روزی‌اش را وسعت بخشد و اجلش را به تأخیر اندازد پس صله‌ی رحم خود را به جا آورد.)

بر این اساس صله‌ی رحم رزق و روزی را برکت می‌دهد، عمر را زیاد می‌کند، مال را افزایش می‌دهد و اجل را طولانی و پربرکت می‌کند.

ابن عمر ﷺ همواره می‌گفت: «کسی که از پروردگارش بترسد و صله‌ی رحم خویش را به جا آورد، اجلش به تأخیر می‌افتد، مالش زیاد می‌شود و خانواده‌اش او را دوست دارند.» (بخاری در ادب مفرد).

چنانکه ملاحظه شد صله‌ی رحم باعث برکت در رزق و روزی و عمر و رحمت خداوند می‌شود که او را در دنیا و آخرت در بر می‌گیرد و محبت و خوشبینی مردم را نسبت به او به دنبال دارد و در مقابل ملاحظه می‌کنیم که قطع صله‌ی رحم باعث بدبختی و فلاکت صاحبش می‌شود و بدبینی و خشم مردم را به دنبال دارد و او را از بهشت و سرای آخرت دور می‌کند.

و چه بدبختی و فلاکت و محرومیتی بالاتر از این‌که قطع کننده‌ی رحم با گوش خود بشنود که پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«لَایدْخُلُ الْجَنَّةَ قَاطِعُ رَحِمٍ» (مسلم، ۴۶۳۷).

(قطع کننده‌ی صله‌ی رحم وارد بهشت نمی‌شود.)

همین قدر بدبختی، فلاکت و گمراهی او را بس است که رحمت خداوند بر گروهی که قطع کننده‌ی صله‌ی رحم در میان آنان باشد؛ نازل نمی‌گردد. در حدیثی که امام بیهقی در کتاب «شعب الایمان» (حدیث ۷۷۲۹) روایت کرده آمده است:

«إِنَّ الرَّحمَةَ لَا تَتَنَزَّل عَلَى قَومٍ فِيهِم قَاطِعُ رَحِمٍ».

(همانا رحمت خدا بر گروهی که قطع کننده‌ی رحم در میانشان باشد نازل نمی‌شود.)

صحابی بزرگ عبدالله بن مسعود ﷺ در مجلسی که قطع کننده‌ی رحم در آن حضور داشت از دعا امتناع می‌ورزید، چون چنین شخصی (قطع کننده‌ی رحم) مانع نزول رحمت و اجابت دعا می‌گردد.

طبرانی از اعمش روایت کرده است که گفت: ابن مسعود ﷺ بعد از نماز صبح با جمعی از مردم نشسته بود، او خطاب به مردم گفت: قطع کننده‌ی صله‌ی رحم را به خدا قسم می‌دهم که از میان ما برخیزد، چون ما

می‌خواهیم به درگاه خداوند دعا کنیم و درهای آسمان به روی قطع کننده‌ی صله‌ی رحم بسته است.

ابوهریره ﷺ هم یک شب جمعه کار عبدالله بن مسعود ﷺ را کرد و گفت: من با تأکید تمام می‌خواهم که قطع کننده‌ی رحم از میان ما برخیزد. هیچ کس برنخواست تا این‌که سه بار تقاضایش را تکرار کرد. جوانی از میان آن جمع نزد عمه‌اش که مدت دو سال با او قطع رابطه کرده بود رفت. وقتی عمه‌اش او را دید به او گفت: چرا به این‌جا آمدی پسر برادرم؟ جوان گفت: از ابوهریره شنیدم که چنین و چنان می گفت.

عمه‌ی جوان گفت: به نزد او برو و بپرس که چرا چنین گفته است؟

ابوهریره ﷺ گفت: از پیامبر اکرم ﷺ شنیدم که فرمود:

«إِنَّ أَعْمَالَ بَنِي آدَمَ تُعْرَضُ عَلَى اللهِ تَبارَکَ وَتَعالى عَشِيَةَ كُلَّ يومِ خَمِيسٍ لَيلَةَ الْجُمُعَةِ فَلَا يقْبَلُ عَمَلُ قَاطِعِ رَحِمٍ» (بخاری در ادب مفرد و احمد).

(هر پنج شنبه شب (شب جمعه) کردار آدمیزاد بر خداوند تبارک و تعالی عرضه می‌شود و خداوند کردار قطع کننده‌ی رحم را قبول نمی‌کند.)

این احادیث مسلمان تیزهوش را که در صدد کسب رضایت خدا و سلامتی آخرتش است، به شدت تکان می‌دهد، چون این احادیث مقرر می‌دارد که قطع صله‌ی رحم مانع نزول رحمت خدا می‌شود، مانع از اجابت دعا می گردد و عمل را از بین می‌برد و چه بلایی بالاتر از این‌که انسان دعا بکند و دعایش مورد قبول واقع نشود، کار نیک انجام بدهد، ولی پذیرفته نگردد و به رحمت پروردگارش پناه ببرد، ولی رحمت از او بگریزد، به این جهت اصلاً قابل تصور نیست که مسلمان حقیقی یک روز صله‌ی رحم را قطع کند. مسلمانی که قلبش با نور اسلام روشن شده و وجودش با اطاعت خدا و رضایت او شکفته گردیده است قادر به گناه قطع

صله‌ی رحم نیست، چون قطع صله‌ی رحم از گناهانی است که خداوند عقوبتش را به تأخیر نمی‌اندازد.

قطع صله‌ی رحم در رأس گناهان است که جزایش در دنیا قبل از آخرت داده می‌شود. چنان‌که در یکی از احادیث گهربار رسول اکرم ﷺ آمده است:

«مَا مِنْ ذَنْبٍ أَحْرَى أَنْ يعَجِّلَ اللَّهُ لِصَاحِبِهِ الْعُقُوبَةَ فِي الدُّنْيا مَعَ مَا يدَّخِرُ لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ قَطِيعَةِ الرَّحِمِ وَالْبَغْي» (ترمذی، ۲۴۳۵ و ابن ماجه، ۴۲۰۱).

(هیچ گناهی مثل قطع صله‌ی رحم و جنایت سزاوار آن نیستند که خداوند مجازات مرتکب آن دو را در دنیا جلو بیندازد ـ به اضافه‌ی مجازاتی که در آخرت برای آن‌ها در نظر گرفته است.)

قطع صله‌ی رحم و جنایت با هم در یک درجه قرار دارند. به این جهت رسول خدا ﷺ آن دو را کنار هم آورده است، زیرا که قطع صله‌ی رحم ظلم است و چه ظلمی بالاتر از پاره کردن رشته‌های خانوادگی، شکستن نردبان محبت و خشک کردن چشمه‌های دوستی ؟!

پیامبر اکرم ﷺ این ظلمی را که بر رحم واقع می‌شود، قطع کردن نام نهاده و می‌فرماید:

«إِنَّ الرَّحِمَ شُجْنَةٌ مِنْ الرَّحْمَنِ تَقُولُ: يا رَبِّ إِنِّي ظُلِمْتُ، يا رَبِّ إِنِّي قُطِعْتُ، يا رَبِّ إِنِّي...فَيجِيبُهَا أَلا تَرْضَينَ أَنْ أَقْطَعَ مَنْ قَطَعَكِ و أَصِلَ مَنْ وَصَلَكِ» (بخاری، ۵۵۲۹).

(رحم فرعی از رحمان است، رحم می‌گوید: پروردگارا به من ستم شده، پروردگارا مرا پاره کردند، پروردگارا مرا... خداوند به او جواب می‌دهد: آیا خشنود نمی‌شوی که قطع رابطه کنم با کسی که تو را قطع بکند و ارتباط برقرار کنم با کسی که رابطه‌ات را برقرار کند؟)

ای رسول‌الله، چه کسی مستحق رفتار نیک است؟

فرمود: (مادرت، سپس مادرت، سپس مادرت، سپس پدرت سپس شخص نزدیک‌ترین و نزدیک‌تر به تو.)

در حدیثی دیگر آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يوصِيكُمْ بِأُمَّهَاتِكُمْ ثم يوصِيكُمْ بِأُمَّهَاتِكُمْ ثم يوصِيكُمْ بِآبَائِكُمْ ثم يوصِيكُمْ بِالْأَقْرَبِ فَالْأَقْرَبِ» (ابن ماجه، ۳۶۵۱).

(خداوند نیکی به مادران را به شما سفارش می‌کند، باز هم نیکی به مادران را به شما سفارش می‌کند، سپس نیکی به پدران را به شما سفارش می‌کند، سپس نیکی به نزدیک‌ترین و نزدیک‌تر.)

مسلمان در نیکی به خویشاوندان دو اجر را کسب می‌کند، یکی اجر خویشاوندی و دیگری اجر صدقه. بنابراین چه زیباست که در صدقات و خیرات خویشاوندان خود را انتخاب کند تا از این رهگذر دو اجر خداوند را کسب کند و از محبت قلب‌های خویشاوندان نسبت به او بهرمند گردد. این درست همان چیزی است که رسول اکرم ﷺ می‌خواست و مردم را به آن دعوت می‌نمود. زینب ثقفیه، همسر عبدالله بن مسعود ؓ روایت می‌کند که رسول اکرم ﷺ فرمود:

«تَصَدَّقْنَ يا مَعْشَرَ النِّسَاءِ وَلَوْ مِنْ حُلِيكُنَّ»

(ای زنان انصار، صدقه بدهید اگر چه از زیور آلاتتان باشد.)

زینب گفت: من نزد عبدالله بن مسعود ؓ رفتم و به او گفتم: تو مردی تهی دست هستی و رسول خدا ﷺ به ما فرمان صدقه داده است، نزد پیامبر ﷺ برو و بپرس آیا می‌توانم صدقه‌ام را به شما بدهم، اگر جائز است که خوب و اگر نه به کسی دیگر بدهم.

عبدالله ؓ گفت: خودت نزد پیامبر برو.

خداوند شأن و منزلت رحم را بالا برده است، آن‌گاه که آن را فرعی از اسمش (رحمان) قرار داده است و آن را تکریم نموده است و اسمش را از اسم خود اشتقاق نموده است، خداوند می‌فرماید:

«أَنَا الرَّحْمَنُ وَأَنَا خَلَقْتُ الرَّحِمَ وَاشْتَقَقْتُ لَهَا مِنْ اسْمِي فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلْتَهُ وَمَنْ قَطَعَهَا بَتَتُّهُ» (احمد، ۱۰۹۰ و ابوداود، ۱۴۴۴ و ترمذی، ۱۸۳۰).

(من رحمان هستم، من رحم را آفریدم و از اسمم برایش نامی اشتقاق کردم، پس کسی که رحم را وصل کند من با او رابطه برقرار می‌کنم و هر کس که آن را قطع کند من ارتباطم را با او قطع می‌کنم.)

مسلمان باسلیقه از این حدیث به این نتیجه می‌رسد که برقرار کننده‌ی صله‌ی رحم در زیر سایه‌های سرد و مرطوب رحمت پروردگارش به سر می‌برد و قطع کننده‌ی آن از نعمت این سایه‌ها محروم بوده و ذلیل و بدبخت است.

مسلمان طبق رهنمون اسلام صله‌ی‌رحم را به‌جا می‌آورد:

از این‌جاست که مسلمان پرهیزگارِ آگاه صله‌ی رحم را به جا می‌آورد، مال دنیا، زن و فرزند هیچ کدام اُو را از سر زدن به خویشاوندان و نزدیکان، نیکی و کمک به آنان باز نمی‌دارد، او در این امر، فرامین اسلام پاک را فرا روی خود قرار می‌دهد، فرامینی که این روابط را بر اساس اهمیت و نزدیکی طرف مقابل منظم نموده است. اوّل مادر، بعد پدر، سپس نزدیک‌ترین و نزدیک‌تر، چون مردی نزد رسول اکرم ﷺ شرفیاب شد و گفت:

مَنْ أَحَقُّ النَّاسِ بِحُسْنِ الصُّحْبَةِ؟

قَالَ: «أُمُّكَ ثُمَّ أُمُّكَ ثُمَّ أُمُّكَ ثُمَّ أَبُوكَ ثُمَّ أَدْنَاكَ أَدْنَاكَ» (مسلم، ۴۶۲۲).

من هم به راه افتادم. یکی از زنان انصار هم جلوی خانه‌ی رسول خدا ﷺ بود که همین سؤال من را داشت. رسول خدا ﷺ هیبت و وقار خاصی داشت. بلال بیرون آمد. به او گفتیم: نزد رسول اکرم ﷺ برو و بگو دو زن جلوی در خانه ایستاده‌اند و می‌پرسند: آیا می‌توانند صدقه‌ی خود را به شوهر و یتیمانی که تحت سرپرستی آنان است بدهند؟ به او نگو که ما کِه هستیم.

بلال ﷺ بر رسول خدا ﷺ وارد شد و سؤال را مطرح کرد. رسول خدا ﷺ از بلال ﷺ پرسید: «آن زن‌ها کِه هستند؟»

بلال ﷺ گفت: یکی از زنان انصار و زینب.

رسول خدا ﷺ پرسید: «کدام زینب؟»

بلال ﷺ گفت: زن عبدالله.

پیامبر ﷺ فرمود: «برایشان دو اجر است، یکی اجر خویشاوندی و دیگری اجر صدقه.»

رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«الصَّدَقَةُ عَلَى الْمِسْكِينِ صَدَقَةٌ وَهِيَ عَلَى ذِي الرَّحِمِ ثِنْتَانِ: صَدَقَةٌ وَصِلَةٌ» (ترمذی، ۵۹۴).

(صدقه دادن به فقیر فقط صدقه حساب می‌شود و به خویشاوندان دو تا حساب می‌شود: صدقه و صله‌ی رحم.)

رسول الله ﷺ بر برتری نیکی به نزدیکان در هر فرصت و مناسبتی تأکید می‌ورزید، وقتی این آیه نازل شد:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» [آل عمران: ۹۲].

(هرگز به نیکی دست نیابید، مگر آن‌که از آنچه دوست دارید، ببخشید.)

ابو طلحه‌ی انصاری ﷺ بلند شد و گفت: ای سول خدا، خداوند

متعال می‌فرماید: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (هرگز به نیکی دست نیابید، مگر آن‌که از آنچه دوست دارید، ببخشید.) و محبوب‌ترین مال من نخلستانی است که آن را در راه خدا صدقه می‌دهم و امیدوارم که اجر و پاداشش را نزد خدا بیابم. ای رسول الله، هر کاری که خدا به تو نشان می‌دهد در این زمینه انجام بده.

رسول خدا ﷺ فرمود: «به به! آن مال سودمندی است، آن مال سودمندی است، حرفت را شنیدم. من می‌گویم که آن را در میان نزدیکانت تقسیم کن.»

ابو طلحه گفت: این کار را می‌کنم ای رسول‌الله.

و به این ترتیب ابوطلحه نخلستانش را در میان نزدیکان و عمو زادگانش تقسیم کرد.) (بخاری و مسلم).

هنگامی که رسول اکرم ﷺ به مسلمانان سفارش نیکی به ساکنان مصر را می‌کند در واقع زمان را در می‌نوردد و به رحمی که در میان قرن‌ها و زمان‌ها ناپدید شده است سفارش می‌کند. امام مسلم در این زمینه حدیثی را روایت می‌کند که در آن آمده است:

«سَتَفْتَحُونَ مِصْرَ فَإِذَا فَتَحْتُمُوهَا فَأَحْسِنُوا إِلَى أَهْلِهَا فَإِنَّ لَهُمْ ذِمَّةً وَرَحِمًا أَوْ قَالَ ذِمَّةً وَصِهْرًا» (مسلم، ۴۶۱۵).

(شما مصر را فتح خواهید کرد، وقتی مصر را فتح کردید به ساکنانش نیکی کنید، چون آن‌ها از ذمه (عهد و پیمان) و رحم (خویشاوندی) برخوردارند یا فرمود: عهد و نزدیکی از طرف زن.)

علما در شرح این حدیث آورده‌اند: رحم و خویشاوندی آن‌ها از طرف هاجر مادر اسماعیل است که مصری بود و نزدیکی آن‌ها از طرف زن اشاره دارد به ماریه قبطیه مادر ابراهیم پسر رسول‌الله ﷺ که او نیز

مصری بود،

چه وفاداری بزرگ و چه نیکوکاری شگفت انگیزی! نگاه کنید به این مهر انسانی که چگونه وسعت می‌گیرد تا بدون توجه به گذشت سال‌ها و قرن‌ها این دو رحم مبارک را در بر می‌گیرد!

بر این اساس مسلمان پرهیزگار فهمیده بایستی به خویشاوندانش خیلی اهمیت بدهد و بسان ابر بهاری آنان را مشمول نیکی و صله‌ی رحم خود قرار دهد.

صله‌ی رحم خویشاوندانش را به جا می‌آورد، اگر چه مسلمان نباشند:

اسلام با تأکید بر برقراری صله‌ی رحم خویشاوندان، اگر چه مسلمان هم نباشند بر بلندای قله‌ی بزرگواری و انسانیت قرار می‌گیرد.

عبدالله بن عمرو ﷺ در حدیثی می‌گوید: من از پیامبر اکرم ﷺ شنیدم که آشکارا فرمود:

«إِنَّ آلَ أَبِي فلان لَيسُوا بِأَوْلِيائِي، إِنَّمَا وَلِيي اللَّهُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَلكِن لَهُم رَحِمٌ أَبُلُّهَا بِبِلالِها» (بخاری، ۵۵۳۱).

(همانا خاندان فلانی ولی و دوست من نیستند، ولی و دوستان من خداوند و مؤمنان صالح هستند، منتهی با آن‌ها ارتباط خویشاوندی دارم که صله‌ی رحم را به نیکی به جای می‌آورم.)

وقتی این آیه نازل شد:

«وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» [الشعراء: ۲۱۴].

(و خاندان خویشاوندت را هشدار ده.)

رسول خدا ﷺ قریشیان را دعوت کرد. وقتی همه جمع شدند، آنان

را به صورت عمومی و خصوصی مورد خطاب قرار داد و فرمود: «ای خاندان عبد شمس، ای خاندان کعب بن لؤی، خود را از آتش نجات دهید. ای خاندان مره بن کعب، خود را از آتش نجات دهید. ای خاندان عبد مناف، خود را از آتش نجات دهید. ای خاندان بنی هاشم، خود را از آتش نجات دهید. ای فرزندان عبدالمطلب، خود را از آتش نجات دهید. ای فاطمه، خود را از آتش نجات ده. چون من در پیشگاه خدا کاری برای شما نمی‌توانم انجام دهم. ولی شما خویشاوندان من هستید که صله‌ی رحم را با شما به نیکی برقرار می‌کنم.» (مسلم).

به راستی که قلب مسلمان از طراوت عاطفه‌ی انسانی خالی نمی‌شود، بلکه قسمتی از مهر و عاطفه‌ی او به خویشاوندانش (اگر چه مسلمان هم نباشند) نفوذ می‌کند و تعبیر پیامبر «ولی شما خویشاوندان من هستید که رحم در میان ما پیوند برقرار کرده است که من آن را با نم صله‌ی رحم مرطوب خواهم ساخت.» از گوهرهای بلاغت عربی است، چون رحم را به زمین تشبیه کرده است که با صله‌ی رحم مرطوب و نمناک می‌شود و محبت و صفا صمیمیت به بار می‌آورد و در مقابل با قهر و قطع صله‌ی رحم خشک می‌شود و خشم و خشونت به بار می‌آورد. مسلمان حقیقی هم انیس و هم مونس است و همه‌ی مردم دوستش دارند، چون ارزش‌های اخلاقی را در وجودش به روشنی مشاهده می‌کنند.

به همین خاطر عمر ﷺ قبایی را که رسول خدا ﷺ برایش فرستاده بود به برادر ناتنی‌اش که مشرک بود هدیه داد. (بخاری و مسلم).

در بخش رابطه‌ی مسلمان با پدر و مادرش دیدیم که چگونه اسلام نیکی به پدر و مادر ـ اگر چه مشرک هم باشند ـ را سفارش می‌کند، اکنون مشاهده می‌کنیم که اسلام نیکی به خویشاوندان ـ اگر چه مسلمان نباشند ـ

را نیز توصیه می‌کند و این دلالت بر بزرگواری و انسانیت این دین دارد و این برای دینی که پیامبرش رحمتی برای تمام جهانیان است عجیب نیست. خداوند می‌فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ» [الأنبياء: ۱۰۷].

(و تو را جز مایه‌ی رحمت برای جهانیان نفرستاده‌ایم.)

و پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّما بُعِثتُ لِأُتَمِّمَ مَكارِمَ الأَخلاقِ» (احمد، ۸۵۹۵).

(من مبعوث شدم تا ارزش‌های اخلاقی را کامل سازم.)

صله‌ی رحم را به معنی گسترده‌اش می‌فهمد:

صله‌ی رحم نزد مسلمان حقیقی آگاه رهنمون دین است که فقط با بخشش مال صورت نمی‌گیرد، بلکه وسیع‌تر و عام‌تر از آن است. صله‌ی رحم با بخشش مال به خویشاوندان تهی‌دست است. صله‌ی رحم با زیارت و دید و بازدید است که روابط نزدیک را مستحکم می‌گرداند و پیوندهای محبت را تقویت می‌کند و در دوستی و محبت امتداد می‌یابد. صله‌ی رحم، نصیحت کردن، یاری دادن، ایثار و انصاف است. صله‌ی رحم با سخن خوب، روش خوش، رفتار نیک و تبسم دوست داشتنی است. صله‌ی رحم با دیگر کارهای خیر است که چشمه‌های محبت را در دل‌ها به جوش می‌آورد و پرده‌ی الفت، مهر و همدلی را بر خویشاوندان و نزدیکان می‌افکند. به این جهت ارشاد والای پیامبر ﷺ صله‌ی رحم را در ساده‌ترین و راحت‌ترین اشکال آن در بر گرفته است. رسول اکرم ﷺ می‌فرماید:

«بُلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَلَوْ بِالسَّلَامِ» (بزار از ابن عباس).

(با سلام هم که شده قرابت و نزدیکی خود را تر و تازه کنید.)

با خویشاوندانش در ارتباط است، اگر چه که آن‌ها با او ارتباط نداشته باشند:

مسلمان حقیقی صله‌ی رحمش را به جا می‌آورد، اگر چه که خویشاوندانش با او قطع رابطه کنند. چون هدف او از صله‌ی رحم، رضایت خدا و پایبندی به اخلاق والای اسلامی است و انتظار مقابل به مثل ندارد.

مسلمان واقعی همواره صله‌ی رحم را به جا می‌آورد و به نزدیکانش می‌رسد، خواه نزدیکانش این کار را بکنند یا نه، او با اخلاق اسلامی انسانی خود بزرگ‌ترین دلیل تکوین انسانیت در اسلام است، ساختاری که او را انسانی والا و فرهیخته در برخورد با خویشاوندان و نزدیکان می گرداند.

پیامبر گرامی اسلام ﷺ این مفهوم را در مسلمان راستین تأکید می‌نماید، آن‌جا که می‌فرماید:

«لَيسَ الْوَاصِلُ بِالْمُكَافِئِ وَلَكِنْ الْوَاصِلُ الَّذِى إِذَا قُطِعَتْ رَحِمُهُ وَصَلَهَا» (بخاری، ۵۵۳۲).

(برقرار کننده‌ی صله‌ی رحم کسی نیست که مقابله به مثل می‌کند، او کسی است که وقتی صله‌ی رحمش قطع شد آن را وصل نماید.)

رهنمون نبوی خلق و خوی بردبارانه و صبورانه، بخشنده و کریمانه را در برقرار کننده‌ی صله‌ی رحم ـ که چیزی جز جفا و بدرفتاری و قطع صله‌ی رحم نمی‌بیند ـ تقویت می‌کند. احادیث گهربار پیامبر اکرم ﷺ مقرر می‌دارد که خداوند با کسی است که صله‌ی رحم را به جا می‌آورد و در مقابل، پاداش صله‌ی رحم خود را نمی‌بیند و تصویر هولناکی از گناهی که دامنگیر حق نشناسان، سنگدلان و قطع کنندگان رحم می‌شود را ترسیم

می کند.

مردی به حضور نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول‌الله، من نزدیکانی دارم که با آنان ارتباط برقرار می کنم، ولی آن‌ها با من قطع رابطه می کنند، به آن‌ها نیکی می کنم ولی آن‌ها در حقم بدی می‌نمایند و در مقابلشان بردبارم ولی آن‌ها بر من جسورند.

فرمود:

«لَئِنْ كُنْتَ كَمَا قُلْتَ فَكَأَنَّمَا تُسِفُّهُمْ الْمَلَّ وَلَا يَزَالُ مَعَكَ مِنْ اللَّهِ ظَهِيرٌ عَلَيهِمْ مَا دُمْتَ عَلَى ذَلِكَ» (مسلم، ۴۶۴۰).

(اگر چنین باشد که گفتی، گویی که خاکستری داغ به آنان می‌خورانی و تا زمانی که چنین باشد خداوند در برابر آنان یاور توست.)

آیا دیدی که خداوند چگونه به جا آورنده‌ی صله‌ی رحم را در مقابل ناملایمات و بدرفتاری‌های نزدیکان یاری می‌دهد و دلش را آکنده از صبر و بردباری می کند و به او توان استمرار بر اخلاق والای انسانی را می‌دهد؟!

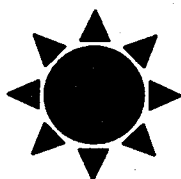
دیدی که چگونه رسول گرامی ﷺ آن حق نشناسان و سرکشان را به کسی که خاکستر داغ می‌خورد تشبیه کرد؟! آری این است سزای برخوردهای زشت و زننده با آن انسان نیکوکار، خوش رفتار و مهربان.

مسلمان حقیقی در همه حال صله‌ی رحم را به جا می‌آورد و با انجام صله‌ی رحم در پی کسب رضایت الهی است و به جهالت‌ها، حماقت‌ها و بدرفتاری‌هایی که هر از گاهی از نزدیکانش سر می‌زند؛ اهمیت نمی‌دهد و از مسایل ریز و پیش پا افتاده‌ای که عامه‌ی مردم را به خود مشغول کرده و کینه را در دلشان جای داده است، رو می گرداند. چون مسلمان پرهیزگار آگاه فراتر از آن است که به این سبک سری‌ها، حماقت‌ها و واکنش‌های

ناچیز گوش فرا دهد و در نتیجه در رابطه‌اش با نزدیکان و نیکی به آن‌ها تأثیر گذارد. حدیث گهربار رسول اکرم ﷺ آویزه‌ی گوشش است که فرمود:

«الرَّحِمُ مُعَلَّقَةٌ بِالْعَرْشِ تَقُولُ مَنْ وَصَلَنِي وَصَلَهُ اللَّهُ وَمَنْ قَطَعَنِي قَطَعَهُ اللَّهُ» (مسلم، ۴۶۳۵)

(رحم به عرش خدا آویزان است و می‌گوید: کسی که با من ارتباط برقرار کرد خدا با او ارتباط برقرار می‌کند و کسی که رابطه‌اش را با من قطع کرد خداوند رابطه‌اش را با او قطع می‌کند.)



رابطه‌ی مسلمان با همسایگان

بهترین رفتار را با همسایگان دارد:

مسلمان خردمندی که از احکام و فرامین دین آگاهی دارد، بهترین رفتار را با همسایگانش دارد و از همه کس با همسایگان مهربان‌تر و خوش‌رفتارتر است.

از رهنمون اسلام در نیکی به همسایه آگاه است:

چون او از دستورات غنی و سفارشات پربار اسلام در مورد همسایه و منزلت والایی که اسلام به او ارزانی داشته؛ آگاه است. منزلتی که هیچ دینی پیش از اسلام آن را نشناخته و هیچ نظامی بعد از اسلام به آن نزدیک نشده است.

خداوند متعال در قرآن کریم مسلمانان را به نیکی به همسایه امر می‌کند:

«وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ...» [النساء: ۳۶].

(و خداوند را پرستش کنید و چیزی را با او شریک نیاورید. و به پدر و

مادر نیکی کنید و [نیز] به نزدیکان و یتیمان و بینوایان و همسایه‌ی خویشاوند و همسایه‌ی بیگانه و همنشین و در راه مانده و ملک یمینتان [نیکی کنید]...)

همسایه‌ی خویشاوند کسی است که علاوه بر همسایگی، پیوندی از قبیل فامیلی یا دینی با تو دارد و همدم و همنشین کسی است که در سفر یا حضر با تو همراه و همکار است.

پس همسایه حق همسایگی به گردنت دارد، اگر چه که پیوند خویشاوندی یا ارتباط دینی با تو نداشته باشد و این امر بیانگر بزرگداشت همسایه در شریعت انسان ساز اسلام است.

پیامبر اکرم ﷺ به صورت مداوم و بدون توجه به روابط خویشاوندی یا دینی در مورد همسایه سفارش می‌فرمود و به این وسیله بر پیوند همسایگی در اسلام تأکید می‌نمود. از جمله این فرمایش رسول الله ﷺ:

«مَا زَالَ جِبْرِيلُ يوصِينِي بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُوَرِّثُهُ» (بخاری، ۵۵۵۶ و مسلم، ۴۷۵۷).

(جبرئیل مرتب در مورد همسایه به من سفارش می‌نمود تا آن‌جا که گمان کردم که جبرئیل همسایه را وارث همسایه خواهد کرد.)

چه منزلت شریف و والایی را اسلام توسط جبرئیل امین به همسایه ارزانی می‌کند! جبرئیلی که همواره این منزلت را برای پیامبر ﷺ یاد آوری و تأکید می‌فرمود تا جایی که رسول اکرم ﷺ گمان می‌برد این منزلت همسایه را به درجه‌ی خویشاوندی می‌رساند و مثل خویشاوندان او را در میراث شریک می‌گرداند.

رسول گرامی اسلام ﷺ در قبال سفارشات مکرر جبرئیل به تشویق و ترغیب مسلمانان در بزرگداشت همسایه و نیکی به وی می‌پردازد، تا آن‌جا که قسمتی از سخنرانی تاریخی خود را در حجةالوداع به حقوق همسایه

اختصاص می‌دهد و در آن خلاصه‌ی آن چه باید در مورد توجه بسیار مسلمانان در مورد حق همسایه می‌گفت؛ اشاره کرد. این قسمت از سخنرانی توجه صحابی بزرگورا ابوامامه ﷺ را به خود جلب می‌کند، تا آن‌جا که او گمان می‌برد که رسول اکرم ﷺ میراث را به او اختصاص می‌دهد. ابو امامه ﷺ می‌گوید:

در حجةالوداع از پیامبر اکرم ﷺ که بر شتر جدعایش نشسته بود شنیدم که می‌فرمود:

«أُوصِيكُمْ بِالْجَارِ» حَتَّى أَكْثَرَ، فَقُلْتُ: إِنَّهُ لَيُوَرِّثُهُ. (طبرانی، ۷۳۹۹).

(در مورد رعایت حقوق همسایه به شما سفارش می‌کنم.) و بسیار در مورد همسایه سفارش کرد. من با خود گفتم که الآن همسایه را وارث همسایه قرار می‌دهد.

اهمیت سفارش رسول گرامی اسلام ﷺ نسبت به همسایه به حدی می‌رسد که نیکی به همسایه و دوری از آزار اذیت وی یکی از نشانه‌های ایمان به خدا و روز آخرت می‌گردد. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«مَنْ كَانَ يؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيحْسِنْ إِلَي جَارِهِ، وَمَنْ كَانَ يؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيوْمِ الْآخِرِ فَلْيكْرِمْ ضَيفَهُ، وَمَنْ كَانَ يؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيوْمِ الْآخِرِ فَلْيقُلْ خَيرًا أَوْ لِيسْكُتْ» (بخاری، ۵۵۶۰ و مسلم، ۶۹).

(کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد به همسایه‌اش نیکی کند و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، میهمانش را گرامی بدارد و کسی که به روز آخرت ایمان دارد بایستی سخن خوب بگوید یا سکوت اختیار نماید.)

حدیث بالا در یکی از روایت‌های بخاری با این عبارت نیز آمده است:

«مَنْ كَانَ يؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيوْمِ الْآخِرِ فَلَا يؤْذِی جَارَهُ...»

(کسی که به روز آخرت ایمان دارد همسایه‌اش را آزار ندهد...)

مسلمان واقعی با همسایه‌اش رفتار خوب و مسالمت آمیزی دارد:

مسلمان واقعی که عقل و دلش با رهنمون این دین روشن شده است، با همسایه‌اش با گذشت، مهربان و خوش‌رفتار است و به او اجازه‌ی استفاده از خانه‌اش را اگر به چیزی از آن احتیاج داشت، می‌دهد. او همواره کردار و گفتار نیک پیامبر ﷺ را سرمشق خود قرار می‌دهد. پیامبری که فرمود:

«لَا يمْنَعْ جَارٌ جَارَهُ أَنْ يغْرِزَ خَشَبَهُ فِي جِدَارِهِ» (بخاری، ۲۲۸۳ و مسلم، ۳۰۱۹).

(نباید همسایه مانع فرو کردن چوب همسایه‌ی دیگر در دیوارش شود.)

آن‌چه برخود می‌پسندد، برای همسایه‌اش نیز می‌پسندد:

مسلمانی که دارای بینش باز است و در پرتو نور دین با تسامح و گذشت حرکت می‌کند؛ نرم دل، روشن فکر، زیرک، آگاه و باشعور است، همسایه‌اش را درک می‌کند، از شادی‌اش خوشحال و از ناراحتی‌اش غمگین می‌گردد. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«لَا يؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يحِبُّ لِنَفْسِهِ» (بخاری، ۱۲ و مسلم، ۶۴).

(هیچ کس از شما ایمان ندارد تا آنچه برای خود می‌پسندد برای برادرش نیز بپسندد.)

او همسایگان تنگ دستش را به هنگام پیچیدن بوی کباب و پخت و پز منزلش نیز فراموش نمی‌کند و هرگز نمی‌پسندد که همسایگان کم درآمدش از بوی آشپزخانه‌اش رنج ببرند و هوس غذای خوب به سرشان بزند، در حالی که قادر به تهیه‌ی آن نیستند و چه بسا که در میان آنان

بچه‌ی کوچک، یتیم بی‌سرپرست، بیوه زن بینوا و پیر ناتوانی باشد، زیرا روح همدردی و همکاری اجتماعی که پیامبر اکرم ﷺ در وجود مسلمانان غرس نمود، در وجود مسلمان واقعی همواره زنده است. پیامبر بزرگ اسلام ﷺ به ابوذر غفاری ﷺ فرمود:

«يا أَبَا ذَرٍّ إِذَا طَبَخْتَ مَرَقَةً فَأَكْثِرْ مَاءَهَا وَتَعَاهَدْ جِيرَانَكَ» (مسلم، ۴۷۵۸).

(ای ابوذر، وقتی شوربا می‌پزی آبش را زیاد کن و به همسایگانت برس.)

در روایت دیگری آمده است:

«إِذَا طَبَخْتَ مَرَقًا فَأَكْثِرْ مَاءَهُ ثُمَّ انْظُرْ أَهْلَ بَيْتٍ مِنْ جِيرَانِكَ فَأَصِبْهُمْ مِنْهَا بِمَعْرُوفٍ» (مسلم، ۴۷۵۹).

(وقتی شوربا درست می‌کنی آبش را زیاد کن، سپس به یکی از خانواده‌های همسایه‌ات نگاه کن و به نیکی به آن‌ها بده.)

در حدیث جابر ﷺ آمده است:

«لا تُؤذِ جارَكَ بِقُتارِ قِدرِكَ.»

(همسایه‌ات را با بوی دیگت آزار مده.)

وجدان بیدار مسلمان راستین تحمل نمی‌کند که همسایه‌اش در سختی، گرسنگی و تنگ دستی باشد و او در ناز و نعمت به سر برد. چگونه وجدانی که اسلام آن را صیقل داده این تفاوت فاحش را در میان او و همسایه‌اش نادیده می‌گیرد؟! پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«ما آمَنَ بی مَن باتَ شَعبانَ، وَجارُهُ جائعٌ إِلَی جَنبِهِ، وَهوَ یعلَمُ» (طبرانی، ۷۵۰ و بزار).

(به من ایمان ندارد کسی که با شکم سیر بخوابد و همسایه‌اش در کنارش گرسنه باشد و او هم بداند.)

«لَیسَ المُؤمِنُ الَّذی یشبَعُ، وَجارُهُ جائعٌ» (طبرانی، ۱۲۵۷۳ و ابویعلی، ۲۶۳۸).

(ایمان ندارد کسی که سیر می‌شود و همسایه‌اش گرسنه است.)

بدبختی انسانیت به خاطر نبود مسلمان و اخلاق اسلامی است:

از این‌جا در می‌یابیم که بدبختی و شقاوتی که در همه جا دامن گیر بشر شده است، بر می‌گردد به عدم حضور مسلمان واقعی در صحنه‌ی زندگی و متواری شدن اصول انسانی و عادلانه‌ی اسلام در پشت انبوه اصول عقب مانده‌ی وضعی که در عصر فضا، موشک‌ها، ماهواره‌ها و ورود انسان به کره‌ی ماه، چیزی جز فلاکت، قحطی، بهره کشی، گرسنگی و برهنگی را برای انسانیت به ارمغان نیاورد.

سازمان تغذیه و کشاورزی جهانی وابسته به سازمان ملل متحد (سال ۱۹۷۵) اعلام نمود که در چند سال آینده بین بیست تا صد ملیون نفر در آفریقا و آسیا با خطر مرگ و گرسنگی مواجه هستند و اگر وضع به همین منوال پیش رود، در هر هفته سه ملیون نفر با خطر مرگ روبه‌رو می‌شوند و بین ۴۶۰ ملیون تا یک ملیارد نفر از سوء تغذیه رنج می‌برند.

در همان سال خبر گزاری‌های مختلف داستانی به این مضمون نقل کردند که یک دختر جوان اروپایی داوطلب پرستاری در یکی از مناطق آفریقا که ساکنانش از سوء تغذیه رنج می‌برند، شد و نتیجه‌اش این بود که حالت روانی بسیار شدیدی که نزدیک بود کاملاً دیوانه شود، به او دست داد. این حالت پس از مشاهده‌ی جنگ خونین برخی از کودکان گرسنه‌ی آفریقایی بر سر قطعه‌ای از میوه‌ی «انبه» به او دست داد و جنگ متوقف نشد مگر بعد از این‌که یکی از کودکان چشم دوستش را کور کرد. این در حالی بود که بزرگ‌ترین کودک از هشت سال بیشتر نداشت.

این گرسنگی منجر به کوری کامل شده و اجسام کودکان را ضعیف ساخته و آنان را به اسکلت‌های استخوانی مبدل نموده و مقاومتشان را در مقابل بیماری‌ها از بین برده و آنان را به کام مرگ فرو برده است!

در زمانی که گرسنگی به آسیا و آفریقا هجوم آورده، جهان دیگر، جهان غرب، جهان ثروتمندان را که فقط ۲۰٪ از جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند و ۸۰٪ از ثروت جهان را در اختیار دارند، می‌بینیم که دیوانه وار به فکر حفظ این ثروت هستند.

در سال ۱۹۷۵م برزیل هزاران تن قهوه را به خاطر حفظ قیمت جهانی آن می‌سوزاند و کشورهای بازار مشترک اروپا پنجاه ملیون دلار صرف از بین بردن اغذیه و تولیدات کشاورزی مازاد بر نیازشان نمودند تا قیمت‌ها را هم‌چنان بالا نگه دارند و آمریکا سالانه سه ملیارد دلار برای عدم تولید مواد غذایی پرداخت می‌کند تا قیمت‌های جهانی آن را حفظ کند! کشاورزان آمریکایی ده‌ها هزار گاو را می‌کشند و در خاک دفن می‌کنند تا سطح قیمت گوشت پایین نیاید، در حالی که در همان سال ده‌ها هزار نفر در آفریقا، آسیا و آمریکای جنوبی از گرسنگی جان دادند! چه تفاوت فاحشی است میان تمدن انسانی اسلام که راضی نمی‌شود انسان از بوی غذای دیگ همسایه‌اش اذیت شود و تمدن مادی غرب که ملیون‌ها نفر را از گرسنگی تهدید به مرگ می‌کند!

چه بدبخت است انسانیتی که به دنبال نظام‌های مادی شرق و غرب می‌دود و در تاریکی‌ها و ظلمات جاهلیتی بسیار تاریک فرو می‌رود!

چه بزرگ است مسؤلیت مسلمان در حمل مشعل نوری که از درخت مبارکی که نه شرقی است و نه غربی، روشن می‌شود و تنها با این مشعل شب‌های دیجور و تاریک جاهلیت از بین می‌رود و فقط با نور این مشعل

است که عقل‌ها و دل‌ها روشن می‌شود و انسانیت به شاهراه هدایت، امن و آسایش بر می‌گردد.

مسلمان به اندازه‌ی توان به همسایه‌اش نیکی می‌کند:

مسلمانی که از راه و روش دین پاکش آگاه است، به قدر توان به همسایه‌اش نیکی می‌کند و بر خلاف برخی از نادانان که نیکی را اندک شمرده و از تقدیم آن به همسایه امتناع می‌ورزند و خود و همسایه را از خیر محروم می‌سازند؛ نیکی اندکی را که به همسایه‌اش تقدیم می‌نماید، حقیر و ناچیز نمی‌شمارد.

این همان چیزی است که پیامبر ﷺ زنان را که غالباً از تقدیم نیکی به همسایگان خجالت می‌کشند، متوجه می‌سازد، آن‌جا که می‌فرماید:

«يا نِسَاءَ الْمُسْلِمَاتِ، لَا تَحْقِرَنَّ جَارَةٌ لِجَارَتِهَا وَلَوْ فِرْسِنَ شَاةٍ» (بخاری، ۲۳۷۸ و مسلم، ۱۷۱۱).

(ای زنان مسلمان، همسایه برای همسایه‌اش هیچ چیزی را ناچیز نشمارد، اگر چه پاچه‌ی گوسفندی باشد.)

پاچه‌ی گوسفند کنایه از قلّت است. یعنی همسایه نباید به دلیل کم بودن؛ از تقدیم نیکی به همسایه‌اش امتناع ورزد، اگر چه آن چیز کم، پاچه‌ی یک گوسفند باشد، چون از هیچ که بهتر است. خداوند می‌فرماید:

«فَمَنْ يعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيرًا يرَهُ» [الزلزلة: ۷].

(پس هر کس که همسنگ ذره‌ای کار نیک کرده باشد، [پاداش] آن را خواهد دید.)

رسول خدا می‌فرماید:

«اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ» (بخاری، ۱۳۲۸).

(از آتش جهنم بپرهیزید گرچه با صدقه دادن نصف خرمایی.)

عمومیت این حدیث شریف احتمال آن را می‌دهد که نهی از حقیر و ناچیز شمردن متوجه همسایه‌ای شود که هدیه به او داده شده است و معنایش چنین می‌شود که همسایه نیکی همسایه‌اش را ناچیز نشمارد، اگر چه این نیکی مثل پاچه‌ی گوسفند کم باشد، بلکه باید از او تشکر کند چون با تشکر محبت و الفت در میان همسایگان انتشار می‌یابد و مودَّت رشد می‌کند و احساس همدردی و همکاری در زندگی پرورش می‌یابد، علاوه بر این، تشکر در برابر نیکی یکی از رفتارهای اصیل اسلامی است که پیامبر اکرم آن را تأکید نموده و مردم را به آن تشویق نموده است:

«لَا يشْكُرُ اللَّهَ مَنْ لَا يشْكُرُ النَّاسَ» (بخاری در ادب مفرد).

(شکر خدا را به جا نیاورده کسی که از مردم تشکر نمی‌کند.)

به همسایگان مسلمان و غیر مسلمانش نیکی می‌کند:

مسلمان آگاه در نیکی به همسایه، بر همسایگان نزدیک یا مسلمان بسنده نمی‌کند، بلکه به همسایگان غیر مسلمانش نیز نیکی می‌کند، چون بزرگواری اسلام امتداد و وسعت یافته و تمام مردم را با اختلاف ادیان و معتقداتشان در برمی‌گیرد. وقتی برای صحابه‌ی بزرگوار عبدالله بن عمرو ﷺ گوسفندی ذبح کرد از غلامش می‌پرسد: آیا به همسایه‌ی یهودی ما هدیه دادی؟ آیا به همسایه‌ی یهودی ما هدیه دادی؟ چون من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود:

«مَا زَالَ يوصِينِى جِبْرِيلُ بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيوَرِّثُهُ» (احمد، ۲۳۴۵۹ ابوداود، ۴۴۸۵ و ترمذی، ۱۸۶۵).

(جبرئیل مرتب در مورد همسایه به من سفارش می‌نمود تا آن‌جا که گمان کردم که جبرئیل همسایه را وارث همسایه خواهد کرد.)

اهل کتاب همواره در جوار و همسایگی مسلمانان زندگی کردند و از بابت جان، ناموس، اموال و اعتقادات خود مطمئن و در امان بودند و از حسن همسایگی، خوش‌رفتاری و آزادی عقیده بهرمند بوده‌اند. گواه ما کلیساهایی است که از گذشته‌های بسیار دور در روستاهای مسلمان نشین واقع بر قله‌ی کوه‌ها استوار است و هزاران مسلمان پیرامونشان زندگی می‌کنند و به مقتضای ادب قرآنی؛ حمایت، نیکی و عدالت را از همسایگان اهل کتابشان دریغ نمی‌دارند:

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» [الممتحنة: ۸].

(خداوند شما را از کسانی که با شما در [کار] دین نجنگیده‌اند و شما را از خانه‌هایتان بیرون نکرده‌اند، باز نمی‌دارد که به آنان نیکی کنید و در حق آنان به داد رفتار کنید. بی‌گمان خداوند دادگران را دوست می‌دارد.)

مسلمان در نیکی به ترتیب از نزدیک‌ترین افراد شروع می‌کند:

مسلمان آگاه تربیت دقیق اسلام را در مورد نیکی به همسایگان از یاد نمی‌برد و به خاطر رعایت پیوند مستحکم میان دو همسایه‌ی دیوار به دیوار و حساسیت‌های موجود، اسلام نزدیک‌ترین و نزدیک‌تر را مقدم می‌دارد تا محبت، الفت و مودّت هم‌چنان مستحکم بماند.

عایشه ﷺ می‌گوید: یا رسول‌الله من دو همسایه دارم، به کدام یک هدیه بدهم؟ فرمود:

«إِلَى أَقْرَبِهِمَا مِنْكِ بَابًا» (بخاری، ۲۰۹۹).

(همسایه‌ای که در خانه‌اش به تو نزدیک‌تر است.)

یاران گرامی پیامبر اکرم ﷺ این روش رفیع و بلند نبوی را درک کرده بودند. آن‌ها پیش از همسایه‌ی نزدیک به همسایه‌ی دور نمی‌پرداختند.

ابوهریره ﷺ در این مورد می‌گوید: پیش از همسایه‌ی نزدیک به همسایه‌ی دور نپرداز، بلکه قبل از همسایه‌ی دور با همسایه‌ی نزدیک آغاز کن. (بخاری در ادب مفرد).

چنین ترتیبی باعث رو گردانی و اعراض مؤمن از همسایگان دور نمی‌شود، چون هر کس در محدوده‌ی خانه‌اش باشد در همسایگی داخل است و از حق همسایگی برخوردار است و این ترتیب و تقدیم همسایه‌ی نزدیک‌تر یک امر تنظیماتی است که پیامبر اکرم ﷺ روحیه‌ی همسایه‌ی نزدیک‌تر را به خاطر وجود برخورد و تماس مداوم در میانشان در نظر گرفته است، و گرنه گستره‌ی همسایگی خیلی بزرگ‌تر است.

مردی به حضور پیامبر اکرم ﷺ رسید و گفت: یا رسول‌الله، من در محله‌ی بنی فلان سکونت می‌کنم و کسی که در همسایگی از همه به من نزدیک‌تر است، از همه بیشتر مرا آزار می‌دهد. پیامبر اکرم ﷺ او را به مسجد فرستاد تا در جلوی درب مسجد جار بزند: آگاه باشید که تا چهل خانه همسایه محسوب می‌شود و کسی که همسایه‌اش از شرش بترسد وارد بهشت نمی‌شود. (طبرانی).

مسلمان حقیقی بهترین همسایه است:

نیکی به همسایگان یک احساس اصیل و عمیق در درون مسلمان راستین و صفت متمایزش نزد خدا و مردم است، زیرا مسلمان حقیقی آگاهی که با تعالیم اسلام بزرگ شده و قلبش با طراوت و شادابی فرامین

حیات بخش آن در آمیخته است، نمی‌تواند جز این که بهترین دوست در میان دوستان و بهترین همسایه در میان همسایگان باشد، کسی که پیامبر اکرم ﷺ در باره‌اش می‌فرماید:

«خَيرُ الْأَصْحَابِ عِنْدَ اللَّهِ خَيرُهُمْ لِصَاحِبِهِ وَخَيرُ الْجِيرَانِ عِنْدَ اللَّهِ خَيرُهُمْ لِجَارِهِ» (ترمذی، ۱۸۶۷).

(بهترین دوست نزد خدا کسی است که نسبت به دوستش از همه بهتر باشد و بهترین همسایه نزد خدا کسی است که نسبت به همسایه‌اش از همه بهتر باشد.)

از این‌جاست که اسلام یکی از خوشبختی‌های فرد مسلمان را همسایه‌ی نیک و صالح قرار داده است، چون همسایگی او باعث چشم روشنی، خوشبختی، شادی، آسایش، امنیت و اطمینان همسایه‌اش می‌شود و برای همسایه‌ی خوب و صالح کافی است که رسول خدا ﷺ او را یکی از ارکان خوشبختی در زندگی مسلمان قرار داده است:

«مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ المسلم الْمَسْكَنُ الْوَاسِعُ و الْجَارُ الصَّالِحُ وَالْمَرْكَبُ الْهَنِيءُ» (احمد، ۱۴۸۳۰ و حاکم، ۷۴۱۴).

(مسکن بزرگ، همسایه‌ی صالح و مرکب بی‌زحمت جزء خوشبختی فرد مسلمان است.)

بزرگداشت گذشتگان ما از همسایه‌ی نیک و صالح به درجه ای رسید که او را نعمتی می‌دانستند که با هیچ ثروتی قابل سنجش نیست و غنیمتی است که با هیچ متاعی قابل مقایسه نیست.

گویند همسایه‌ی سعید بن عاص منزلش را به صد هزار درهم در معرض فروش گذاشت و آن‌گاه به مشتری گفت: این قیمت خانه است، همسایگی سعید را به چند می‌خری؟ وقتی سعید از این امر باخبر شد،

قیمت خانه را برایش فرستاد و از او خواست تا در خانه‌اش باقی بماند.

این است منزلت و جایگاه همسایه در اسلام و این است اخلاق و رفتار همسایه‌ی مسلمان صالح و این صفحه‌ی سفید و نورانی اوست، پس صفحه‌ی سیاه و تاریک وی کدام است؟

همسایه‌ی بد و صفحه‌ی تاریک وی:

این صفحه‌ی سیاه، تیره و تار است که وجدان انسان مسلمان نمی‌تواند جز با ترس و لرز آن را تحمل کرده و سرشار از وحشت و تنفر و انزجار نسبت به همسایه‌ی بد می‌شود.

همسایه‌ی بد عاری از نعمت ایمان است:

او از نعمت ایمان که بزرگ‌ترین نعمت آفریدگار به خلق و بهترین چیز در زندگی شمرده می‌شود، عاری است.

رسول اکرم ﷺ محرومیت همسایه‌ی بد را از این نعمت، بدون هیچ تسامح، تساهل و گذشتی تأکید می‌فرماید:

«وَاللَّهِ لَا يؤْمِنُ، وَاللَّهِ لَا يؤْمِنُ، وَاللَّهِ لَا يؤْمِنُ».

قِيلَ: من يا رَسُولَ اللَّهِ؟

قَالَ: «الَّذِی لَا يأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقَهُ» (بخاری، ۵۵۵۷).

(به خدا سوگند ایمان ندارد، به خدا سوگند ایمان ندارد، به خدا سوگند ایمان ندارد.)

عرض کردند: چه کسی ای رسول‌الله؟

فرمود: (کسی که همسایه‌اش از شرش در امان نباشد.)

در روایت مسلم آمده است:

«لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ لَا يأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقَهُ» (مسلم، ۶۶).

(کسی که همسایه‌اش از شرش در امان نباشد وارد بهشت نمی‌شود.)

چه جنایت شومی که همسایه‌ی بد مرتکب آن می‌شود، تا آن‌جا که او را از نعمت ایمان خارج می‌سازد و او را از ورود به بهشت محروم می‌نماید!

مسلمان واقعی، دانا و آگاه با دلی باز و ذهنی بیدار به این نصوص گوش فرا می‌دهد و به ذهنش هم خطور نمی‌کند که روزی با همسایگانش جنگ، دعوا و دشمنی کند، چون این کار ایمانش را از بین می‌برد و آخرتش را نابود می‌سازد و آیا بعد از تباه کردن ایمان و سرای آخرت، خسارتی وجود دارد که قلب مسلمان متقی را از جا بکند و وجودش را به لرزه اندازد و هوش از سرش ببرد؟

همسایه‌ی بد انسانی است که عملش بر باد رفته است:

جای هیچ شگفتی نیست که پس از آن، نصوص به صراحت اعلام دارد که همسایه‌ی بد انسانی است که عملش بر باد است. پس با اذیت و آزار همسایه هیچ طاعتی به کارش نمی‌آید و هیچ عمل صالحی بالا برده نمی‌شود. چون عمل صالح در اسلام بر پایه‌ی ایمان استوار است و همسایه‌ی بد به نصّ حدیث که قبلاً ذکر شد ایمان ندارد. پرواضح است که خداوند هیچ عمل صالحی را، هر چند بزرگ باشد، از او قبول نمی‌کند، بلکه آن را پاک می‌کند، اگر چه که روشنی روز و تاریکی شبش را صرف آن نماید.

به پیامبر اکرم ﷺ گفتند: یا رسول‌الله! فلان زن شب را به عبادت برپا می‌دارد و روز را روزه می‌گیرد، کار خیر می‌کند و صدقه می‌دهد ولی

همسایگانش را با زبانش آزار می‌دهد.

رسول اکرم ﷺ فرمود:

«لَا خَيرَ فِيهَا، هِي مِن أَهلِ النَّارِ»

(خیری در او نیست. او اهل آتش جهنم است.)

اصحاب گفتند: فلان زن فقط نمازهای فرض را می‌خواند و فقط تکه‌های خشک شیر (کشک) را صدقه می‌دهد و به هیچ کسی آزار نمی‌رساند.

رسول خدا ﷺ فرمود:

«هِي مِن أَهلِ الْجَنَّةِ» (بخاری در ادب مفرد).

(او اهل بهشت است.)

همسایه‌ی بد جزء کسانی است که سرانجام و عاقبت ندارند. رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«ثَلاثٌ من الْعَوَاقِرِ: إِمَامٌ إِنْ أَحْسَنْتَ لَمْ يشْكُرْ وَإِنْ أَسَأْتَ لَمْ يغْفِرْ، وَجَارٌ إِنْ رَأَى خَيرًا دَفَنَهُ وَإِنْ رَأَى شَرًّا أَشَاعَهُ، وَامْرَأَةٌ إِنْ حَضَرْتَكَ آذَتْكَ وَإِنْ غِبْتَ عَنْهَا خَانَتْكَ» (طبرانی، ۱۵۲۱۸).

(سه کس جزء کسان بی‌سرانجامند: رئیسی که چون کار خوب انجام دهی تشکر نمی‌کند و چون کار بدی انجام دهی نمی‌بخشد، همسایه‌ی بدی که اگر خیری از همسایه‌اش ببیند آن را می‌پوشد و اگر بدی ببیند آن را فاش می‌کند و زنی که اگر با او باشی آزارت می‌دهد و اگر از او دور باشی به تو خیانت می‌کند.)

از این‌جاست که صورت زشت همسایه‌ی بد ـ چنان‌که رسول خدا ﷺ آن را توصیف نموده است ـ در ذهن مسلمان آگاه و متقی ترسیم می‌شود و فرد مسلمان از چنین تصویری فرسنگ‌ها به دور است.

مسلمان حقیقی از ارتکاب گناه در مورد همسایه‌اش پرهیز می‌کند:

مسلمان واقعی از افتادن در گناه به ویژه با همسایه پرهیز می‌کند، چرا که گناه با همسایه سنگین‌تر و خطرناک‌تر است و این مصداق سخن گهر بار نبی اکرم ﷺ است، آن‌جا که از یارانش در مورد زنا پرسید و آن‌ها پاسخ دادند: حرام است. خدا و رسول خدا ﷺ آن را حرام کرده‌اند. پیامبر فرمود:

«لَأَنْ يزْنِی الرَّجُلُ بِعَشْرَةِ نِسْوَةٍ أَيسَرُ عَلَيهِ مِنْ أَنْ يزْنِی بِامْرَأَةِ جَارِهِ».

(اگر مردی با ده زن زنا کند برایش آسان‌تر است از این‌که با زن همسایه‌اش زنا بکند.)

رسول خدا ﷺ از آنان در مورد دزدی پرسید، جواب دادند: حرام است. خدا و رسول خدا آن را حرام قرار داده‌اند.

فرمود:

«لَأَنْ يسْرِقَ الرَّجُلُ مِنْ عَشْرَةِ أَبْياتٍ أَيسَرُ عَلَيهِ مِنْ أَنْ يسْرِقَ مِنْ جَارِهِ» (احمد، ۲۲۷۳۴).

(اگر کسی از ده خانه دزدی کند برایش آسان‌تر است از این‌که از خانه‌ی همسایه‌اش دزدی کند.)

همسایه در اسلام دارای چنین حرمتی است که قوانین اخلاقی و شرائع بشری آن را نشناخته‌اند، بلکه این قوانین و شرائع وضعی پرداختن به حرمت و ناموس همسایه را جائز می‌دانند، چون غالباً پرداختن به ناموس همسایه ساده‌تر، ارزان‌تر و در دسترس‌تر از ناموس دیگران است و ترانه‌های فاسدی که پنجره همسایه و غیره را توصیف می‌کند، وقتی در میان ما پخش شد که اخلاق جوانمردانه و ایمان از ما زایل گشت و پرده‌ی

سیاه شب تقلید و امواج تهاجم فکری و فرهنگی ما را در بر گرفت، تا جایی که جوان سبک سر و بی‌ارزش برای همسایه‌اش ترانه می‌خواند و با او لاس می‌زند، در حالی که این مسئله حتی در جاهلیت هم در میان ما مرسوم نبوده، چه رسد به اسلام. شاعر غیرتمند و جوانمرد درباره‌ی وقتی که با زن همشایه‌اش روبه‌رو می‌شود می‌گوید:

وأَغُضُّ طَرفِي مَا بَدَت لي جارَتي * * * حَتي يواري جارَتي مَأواها[1]

(چشم بندم چون ببینم من زن همسایه را

چشم نگشایم که تا داخل شود او خانه را)

نصوص فراوان اسلام درباره‌ی رعایت حقوق همسایه، حفاظت از ناموس وی، نگهداری از شرف او، ستر عورتش، برآوردن حاجتش، فرو بستن چشمان از دیدن محرم‌هایش و دوری از هر آن‌چه او را در شک می‌اندازد و نسبت به او بدی تلقی می‌شود، آمده است و این اخلاق شریف انسانی را در ما رشد می‌دهد.

پس تازگی ندارد که مسلمان واقعی و راستین، بهترین همسایه‌ای باشد که جوامع بشری در هر زمان و مکانی شناخته است.

مسلمان دور اندیش، آگاه و با احساس که اخلاق و ارشادات والای دینش را در مورد همسایه می‌داند، از درگیری و نزاعی که ممکن است به هر دلیل میان او و همسایه‌اش واقع شود؛ هراسان است، چرا که هشدار پیامبراکرم ﷺ درباره‌ی درگیری با همسایه همواره آویزه‌ی گوشش است:

«أَوَّلُ خَصْمَينِ يوْمَ الْقِيامَةِ جَارَانِ» (احمد، ۱۶۷۳۲ و طبرانی، ۱۴۲۵۲).

(اوّلین متنازعان در روز قیامت دو همسایه هستند.)

---

[1] ـ سروده‌ي عنتره شاعر جاهلی در دیوانش به تحقیق مولوي، ص۳۰۸.

در نیکی به همسایه کوتاهی نمی‌کند:

یک مسلمان خوب از نیکی به همسایه‌اش دریغ نمی‌ورزد و درِ سرپرستی، دوستی و احترام را کاملاً به رویش می‌گشاید و از کوتاهی در حقش پرهیز می‌کند تا مصداق فرموده‌ی پیامبر اکرم ﷺ درباره‌ی همسایه‌ی بخیل، تنگ نظر و کم خیر قرار نگیرد:

«كَمْ مِنْ جَارٍ مُتَعَلِّقٌ بِجَارِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يقُولُ: يا رَبِّ، سَلْ هَذَا لِمَ أَغْلَقَ بَابَهُ دُونِي فَمَنَعَ مَعرُوفَهُ» (بخاری در ادب مفرد).

(چه بسا همسایه‌ای که در قیامت به یقیه‌ی همسایه‌اش آویزان است و می‌گوید: پروردگارا، از او بپرس چرا درب منزلش را به رویم بست و نیکی‌اش را از من دریغ داشت.)

چه جایگاه بدی! و چه شرمندگی و خجالتی در آن روز برای این همسایه‌ی بخیل که نیکی‌اش را از همسایه‌اش دریغ داشته است!

از دیدگاه اسلام مسلمانان یک ساختمان مستحکم و به هم پیوسته را تشکیل می‌دهند که خشت‌های این ساختمان فرزندان امتند. هر خشت باید قوی، محکم و کاملاً پیوسته با خشت‌های دیگر باشد تا ساختمان ثابت، استوار و مستحکم بماند و گرنه دست خوش ویرانی و فروپاشیدگی می‌شود.

از این‌جاست که اسلام خشت‌هایش را با پیوند محکمی از توشه‌ی روحی احاطه کرده است تا ضامن استحکام، پیوند و مقاومت شان باشد تا ساختمان مسلمان قوی و مستحکم بماند و پیامدهای حوادث آن را به لرزه نیندازد و سرسخت‌ترین توفان‌ها آن را تکان ندهد.

پیامبر اکرم ﷺ یکپارچگی، همیاری و همدردی مسلمانان را چه زیبا به تصویر می‌کشد:

«الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيانِ المَرصُوصِ يشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا» (بخاری، ۴۵۹).

(مؤمن نسبت به مؤمن مانند ساختمان مستحکمی است که تمام اعضای آن به هم پیوند دارد.)

«مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادِّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ كَمَثَلِ الْجَسَدِ الواحِدِ إِذَا اشْتَكَى مِنهُ عُضْوًا تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الجَسَدِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّى» (بخاری، ۵۵۵۲).

(مثل مؤمن در محبت به همدیگر، رحم و شفقت و احساس همدردی نسبت به هم مانند پیکر واحدی است که چون عضوی از آن دردمند شود، تمام اعضا با بی‌خوابی و تب با آن همدردی می‌کنند.)

دینی که این چنین به یک پارچگی پیروانش اهمیت می‌دهد، بدیهی است که پیوند همسایه با همسایه را مستحکم می‌گرداند و آن را بر اساس ثابت و پابرجایی از دوستی، نیکی، همدردی و خوش‌رفتاری برپا می‌دارد.

در برابر اشتباهات و اذیتش شکیبا است:

مسلمانی که از رهنمون دینش پیروی می‌کند، در برابر همسایه‌اش صبور و شکیبا است و اگر اشتباهی از همسایه‌اش سر زد خشمگین نمی‌شود و برای هر کوتاهی و لغزشی او را محاسبه نمی‌نماید، بلکه به خاطر خدا گذشت پیشه نموده و یقین دارد که خداوند عفو و گذشتش را ضایع نمی‌سازد، بلکه باعث جلب محبت و رضایت خداوند می‌شود. گواه ما حدیث ابوذر ﷺ است، آن‌جا که مطرف بن عبدالله او را ملاقات کرد و گفت: ای ابوذر، حدیث تو را شنیده بودم و دوست داشتم با تو ملاقات کنم. ابوذر ﷺ گفت: عاقبت پدرت به سوی خدا باشد! حالا با من ملاقات کردی.

گفتم: شنیده‌ام که رسول خدا ﷺ حدیثی به تو گفته است.

ابوذر ﷺ گفت: «همانا خداوند سه شخص را دوست دارد و سه شخص را دوست ندارد.»

گمان نمی‌کنی که به رسول خدا ﷺ دروغ می‌بندم.

مطرف گفت: از او پرسیدم که این سه شخص که خداوند آن‌ها را دوست دارد کیانند؟

ابوذر ﷺ گفت: «شخصی که صبورانه و به خاطر خدا در راه خدا جهاد کرد و جنگید، تا کشته شد و شما او را در کتاب خداوند که نزد شماست می‌یابید، سپس این آیه را تلاوت کرد:

«إِنَّ اللَّهَ يحِبُّ الَّذِينَ يقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيانٌ مَرْصُوصٌ» [الصف: ۴].

(به راستی خداوند کسانی را که در راه او صف بسته پیکار می‌کنند که گویی بنایی استوارند دوست می‌دارد.)

من گفتم سپس چه کسی؟

او گفت:

«رَجُلٌ كان لَهُ جَارٌ سوء يؤْذِيهِ فَصَبَرَ عَلَى أَذَاهُ حَتَّى يكْفِيهُ اللَّهُ إِياهُ بحَياةٍ أَوْ بِمَوْتٍ» (احمد، ۲۰۵۵۰ و طبرانی، ۱۶۱۴).

(مردی که همسایه‌ی بدی داشت که او را آزار می‌داد، پس در برابر آزار و اذیتش صبر کرد تا خداوند با زندگی یا مرگ او را از دستش راحت نمود.)

بدی همسایه‌اش را با بدی پاسخ نمی‌دهد:

یکی از روش‌های این دین که پیامبر اکرم ﷺ برای صحابه‌ی کرام بیان داشت این است که همسایه، بدی همسایه‌اش را با بدی پاسخ ندهد، بلکه باید تا جایی که می‌تواند صبر را پیشه سازد. شاید وقتی که ببیند

همسایه‌اش مقابله به مثل نمی‌کند و صبور و حلیم و شکیباست، به خود آید و دست از آزار و اذیتش بکشد. به خدا قسم که این یکی از ارزشمندترین و جوانمردانه‌ترین اخلاق و یکی از بهترین شیوه‌های روانی تربیتی در ریشه کنی بدی برخی اشخاص است.

محمد بن عبدالله بن سلام ﷺ به حضور پیامبر اکرم ﷺ آمد و گفت: همسایه‌ام مرا آزار و اذیت کرد.

پیامبر ﷺ فرمود: «صبر کن.»

سپس دوباره به حضور پیامبر ﷺ رسید و گفت: همسایه‌ام مرا آزار و اذیت کرد.

پیامبر ﷺ فرمود: «صبر کن.»

سپس برای بار سوم آمد و گفت: همسایه‌ام مرا آزار و اذیت کرد.

فرمود:

«اعمِد إلَی مَتاعِكَ فَاقذِفهُ فِی السِّكَّةِ، فَإذا أتَی عَلَیکَ آتٍ فَقُل: آذَانِی جَارِی، فَتَحقَّقُ عَلَیهِ اللَّعنَةُ. مَن كَانَ یؤمِنُ بِاللهِ وَالیومِ الآخِرِ فَلیكرِم جَارَهُ...» (حیاة الصحابة).

(برو اسباب و اثاثیه‌ات را بردار و در وسط کوچه بیانداز، پس اگر کسی نزدت آمد بگو: همسایه‌ام مرا آزار و اذیت کرد. پس لعنت بر او محقق می‌شود. هر کس که به خدا و روز آخرت ایمان دارد باید همسایه‌اش را گرامی بدارد...)

حق همسایه‌اش را بر خود می‌داند:

مسلمان حقیقی همواره از حق همسایه‌اش بر خود آگاه است، شریک شادی‌ها و غم‌های اوست، در سختی‌ها یاور و در آسانی‌ها در کنار اوست. و او را یاری می‌دهد و اگر اجل به سراغش آمد، جنازه‌اش را تشییع

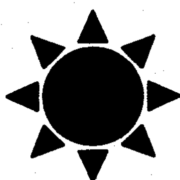
می‌کند و با خانواده‌اش همدردی می‌نماید و به آن‌ها نیکی می‌کند و هرگز احساسات همسایه‌اش را جریحه دار نمی‌سازد.

جابر و تعدادی از یاران گرامی پیامبر اسلام ﷺ روایت می‌کنند که یکی از آنان از رسول اکرم ﷺ پرسید: حق همسایه‌ام بر من چیست؟ پیامبر ﷺ فرمود:

«إن مَرِضَ عُدتَهُ، وَإن ماتَ شیعتَهُ، وَإذا استَقرَضَکَ أقرَضتَهُ، وَإذا افتَقَرَ عُدتَ علیهِ، وَإذا أصابَهُ خیرٌ هَنَّأتَهُ، وَإذا أصابَتهُ مُصِیبَةٌ عَزَّیتَهُ، وَلا تَستَطِل علیهِ بالبُنیانِ فَتَحجُبَ عَنهُ الرِّیحَ إلا بِإذنِهِ، وَلا تُؤذِهِ بِقُتارِ رِیحِ قَدرِکَ الا أن تَغرِفَ لَه مِنها، وَإن اشتریتَ فاکهةً فأهدِ لَهُ، فَإن لَم تَفعَل فَادخِلهَا سرًّا، وَلا یخرُجُ بِها وَلَدُکَ لِیغیظَ بِها وَلَدَهُ» (طبرانی، ۱۶۳۵۸)

(اگر مریض شد به عیادتش بروی، اگر مرد او را تشییع کنی، وقتی که از تو تقاضای قرض کرد به او قرض بدهی، اگر فقیر و نیازمند شد به او کمک کنی، اگر به او خیر و خوبی رسید به او تبریک بگویی، اگر به او بدی و مصیبتی رسید به او تسلیت بگویی، بدون اجازه‌اش آن قدر خانه‌ات را بلند نکنی که مانع رسیدن باد به خانه‌اش شوی، او را با بوی دیگت آزار ندهی، مگر این‌که از آن برای او هم برداری و اگر میوه‌ای خریدی به او هم هدیه بده. اگر این کار را نکردی پس پنهان آن را به خانه‌ات ببر و پسرت با میوه از خانه بیرون نیاید تا پسرش ناراحت نشود.)

این است دیدگاه والای اسلام در مورد همسایه و این است تعالیم ارزشمند و پاک آن برای هر مسلمانی که به دنبال حقیقت اسلام است و در پرتو نورش حرکت می‌کند و خود و خانواده‌اش احکامش را پیاده می‌کنند.



رابطه‌ی مسلمان با برادران و دوستان

آن‌ها را به خاطر خدا دوست دارد:

یکی از بارزترین صفات مسلمان راستین، صحبت با برادران و دوستانش است. محبت والایی که به دور از هر گونه مصلحت طلبی و جدا از هر گونه خواسته و پاک از هر شائبه‌ای باشد. چنان محبت و دوستی برادرانه و راستینی که صفا و شفافیتش برخواسته از مفاهیم قرآن و سنت باشد و از این‌جاست که در میان تمام پیوندهای بشری بی‌نظیر می‌نماید و آثارش در رفتار فرد مسلمان نیز بی‌مانند است.

در واقع پیوندی که در میان مسلمان و برادرش وجود دارد، پیوند ایمان به خداست:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» [الحجرات: ۱۰].

(جز این نیست که مؤمنان برادرند.)

گر چه که از نظر نژاد، رنگ و زبان با هم تفاوت داشته باشند، زیرا برادری ایمانی مستحکم‌ترین پیوند میان قلب و والاترین ارتباط میان عقل‌ها و روح‌ها می‌باشد.

پس تعجبی ندارد که آن برادری بی‌نظیر نوعی از محبت را به بار می‌آورد که در شفافیت، تعالی عمق و دوامش شگفت انگیز باشد و اسلام

آن را محبت به خاطر خدا می‌نامد و مسلمان راستین با آن به شیرینی و حلاوت ایمان می‌رسد:

«ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ: أَن يكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيهِ مِمَّا سِوَاهُمَا وَأَن يحِبَّ المرءَ لَا يحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَأَن يكْرَهُ أَنْ يعُودَ فِي الْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنهُ كَمَا يكْرَهُ أَنْ يقذَفَ فِي النَّارِ» (بخاری، ۱۵ و مسلم، ۶۰).

(سه چیز است که در هرکس باشد شیرینی و حلاوت ایمان را در یافته است: این‌که خدا و رسول خدا از هر چیز نزد او محبوب‌تر باشند. این که فقط به خاطر خدا شخص محبوبش را دوست بدارد و این‌که از بازگشت به کفر بعد از این‌که خداوند او را از آن نجات داده است، متنفر باشد، همان طور که از انداخته شدن در آتش متنفر است.)

جایگاه کسانی که به‌خاطر خدا یکدیگر را دوست دارند:

احادیث شریف یکی پس از دیگری مقام و منزلت کسانی را که به خاطر خدا یکدیگر را دوست دارند؛ بالا می‌برد و به تصویر جایگاه و مرتبه‌ی بلندی که خداوند در بهشت برایشان آماده ساخته است و شرف والایی که در روز قیامت به آنان ارزانی می‌دهد، می‌پردازد.

یکی از این احادیث، حدیث هفت نفری است که خداوند آنان را در زیر سایه‌ی رحمت خود قرار می‌دهد، روزی که هیچ سایه‌ای به جز سایه‌ی او نیست. آن هفت نفر عبارتند از:

«إِمَامٌ عَادِلٌ، وَشَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَرَجُلٌ كَانَ قَلْبُهُ مُعَلَّقًا بِالْمَسَاجِدِ، وَرَجُلَانِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ اجتَمَعَا عَلَيهِ وَتَفَرَّقَا عَلَيهِ، وَرَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ حُسنٍ وَجَمَالٍ فَقَالَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ عَزَّ وجل، وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَأَخفَاهَا حَتَّى لَا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا تُنفِق يمِينُهُ، وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ خَالِياً فَفَاضَتْ عَينَاهُ» (بخاری، ۱۳۳۴ و مسلم، ۱۷۱۲).

(امام و حاکم عادل، جوانی که با طاعت و عبادت خدا بزرگ شود، مردی که دلش به مسجد بسته است، دو نفر که به خاطر خدا همدیگر را دوست بدارند، به خاطر خدا با هم جمع شوند و به خاطر او از هم جدا شوند، مردی که زن قشنگ و زیبایی او را به فحشا فراخواند و او بگوید من از خدا می‌ترسم، مردی که طوری مخفیانه صدقه بدهد که دست چپش نفهمد دست راستش چه انفاق کرده است و فردی که در خلوت خدا را یاد کند و چشمانش اشک بار شود.)

این حدیث به صراحت کسانی را که به خاطر خدا یکدیگر را دوست دارند، در زمره‌ی هفت گروه برگزیده قرار می‌دهد. کسانی که خداوند آنان را در زیر سایه‌ی خود قرار می‌دهد و آنان را مشمول رحمت و احسان خود می‌کند و این چه اکرام بزرگی است!

چه شرفی بالاتر از این که خدای بزرگ در روز قیامت و در میان محشر از آنان تجلیل کند و بفرماید:

«أَينَ الْمُتَحَابُّونَ لِجَلَالِي؟! الْيَوْمَ أُظِلُّهُمْ فِي ظِلِّي يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلِّي» (مسلم، ۴۶۵۵).

(کسانی که به خاطر عظمت و شکوه من یکدیگر را دوست داشته‌اند کجایند؟! امروز که هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی من وجود ندارد، آنان را در زیر سایه‌ام قرار می‌دهم.)

چه شرف بزرگ و چه پاداش کاملی در آن شرایط سخت و طاقت فرسا برای کسانی است که به خاطر خدا یکدیگر را دوست دارند.

چون دوستی به خاطر خدا، نه به خاطر چیزهای دیگر در این دنیای آکنده از چشم داشت‌ها، منفعت‌ها و شهوت‌ها کار بسیار سختی است که کسی به جز آن‌هایی که نفس‌های پاک و بی‌آلایش و روح‌های والا دارند

از عهده‌اش بر نمی‌آیند. دنیا در برابر رضایت خداوند برایشان چیزی به حساب نمی‌آید، پس تعجبی ندارد که خداوند منزلت و نعمتی را برایشان آماده سازد که مناسب برتری آن‌ها در دنیا و رویگردانی از مشغولیت‌ها و کالاهای دنیا باشد. معاذ بن جبل می‌گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرماید:

«قَالَ اللَّهُ ﷻ: الْمُتَحَابُّونَ فِي جَلَالِي لَهُمْ مَنَابِرُ مِنْ نُورٍ يَغْبِطُهُمْ النَّبِيونَ وَالشُّهَدَاءُ» (ترمذی، ۲۳۱۲).

(خداوند ﷻ فرمود: کسانی که به خاطر جلال و عظمتم یکدیگر را دوست دارند؛ منبرهایی از نور دارند که پیامبران و شهدا به آنان غبطه می‌خورند.)

فراتر از این، تعجبی ندارد که خداوند به بندگان خود که به خاطر او یکدیگر را دوست دارند، منزلت و نعمتی والاتر از این را اختصاص دهد، آن‌ها را به محبت ارزشمند خود که همه در پی آنند و آرزوهای شیرین هم به آن نمی‌رسد، اختصاص دهد.

ابوهریره رضی الله عنه از نبی اکرم ﷺ چنین روایت می‌کند:

«أَنَّ رَجُلًا زَارَ أَخًا لَهُ فِي قَرْيَةٍ أُخْرَى فَأَرْصَدَ اللَّهُ لَهُ عَلَى مَدْرَجَتِهِ مَلَكًا فَلَمَّا أَتَى عَلَيهِ قَالَ: أَينَ تُرِيدُ؟

قَالَ: أُرِيدُ أَخًا لِي فِي هَذِهِ الْقَرْيَةِ؟

قَالَ: هَلْ لَكَ عَلَيهِ مِنْ نِعْمَةٍ تَرُبُّهَا عَلَيهِ؟

قَالَ: لَا، غَيرَ أَنِّي أَحْبَبْتُهُ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

قَالَ: فَإِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيكَ بِأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَبَّكَ كَمَا أَحْبَبْتَهُ فِيهِ» (مسلم، ۴۶۵۶).

(مردی به دیدار برادرش به روستای دیگری رفت، خداوند بر سر راهش فرشته‌ای گماشت، وقتی به او رسید از مرد پرسید: کجا می‌روی؟

او جواب داد: به دیدن برادرم در این روستا می‌روم.

فرشته پرسید: آیا او بر گردن تو نعمتی دارد که تو داری این کار را به خاطر آن انجام می‌دهی؟

مرد گفت: نه، من فقط او را به خاطر خدا دوست دارم.

فرشته گفت: من فرستاده‌ی خدایم که پیام خدا را به تو می‌رسانم که خداوند تو را دوست دارد، همان طور که تو او را به خاطر خدا دوست داشتی.)

چه دوستی و عشق بزرگی که انسان را به درجه‌ای می‌رساند که خداوند او را دوست می‌دارد و از او راضی می گردد!

رهنمون‌های نبوی هم‌چنان مسلمان را بالا و بالاتر می‌برد، تا آن‌جا که مقرر می‌دارد که بهترین دوست که به خاطر خدا یکدیگر را دوست دارند، کسی هست که برادرش را بیشتر دوست می‌دارد.

نبی اکرم ﷺ می‌فرماید:

«مَا تَحَابَّ رَجُلانِ فِي اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إلا كَانَ أَفْضَلُهُمَا أَشَدُّهُمَا حُبًّا لِصَاحِبِهِ» (بخاری در ادب مفرد).

(از میان دو شخصی که همدیگر را به خاطر خدا دوست می‌دارند بهترین شان کسی است که دیگری را بیشتر دوست می‌دارد.)

پیامبر اکرم ﷺ در زمینه‌ی اشاعه‌ی محبت و دوستی در جامعه‌ی راه یافته‌ی مسلمان، از این هم فراتر می‌رود و از مسلمانی که برادرش را دوست می‌دارد تقاضا می‌کند که او را از این احساسش آگاه کند. نبی اکرم ﷺ می‌فرماید:

«إِذَا أَحَبَّ الرَّجُلُ أَخَاهُ فَلْيخبِرْهُ أَنَّهُ يحِبُّهُ» (ابو داود، ۴۴۵۹).

(زمانی که فردی برادرش را دوست می‌دارد، باید او را از این دوست داشتنش با خبر سازد.)

پیامبر گرامی ﷺ خوب می‌دانست که این دوستی پاک و قوی چه تأثیری در ساختار جوامع و ملت‌ها دارد، پس در هر مناسبتی مسلمانان را به دوست داشتن یکدیگر دعوت می‌نمود و به آنان دستور می‌داد که این دوستی را اعلام کنند تا دل‌های بسته باز گردد و صفا و صمیمیت در میان صفوف مسلمانان منتشر گردد.

انس روایت می‌کند که شخصی در محضر نبی اکرم ﷺ بود که مردی از آن‌جا عبور کرد. آن شخص گفت: ای رسول‌الله، من این مرد را دوست دارم.

پیامبر اکرم ﷺ پرسید: «آیا او را از این امر آگاه ساخته‌ای؟»

او گفت: نه.

پیامبر فرمود: «او را از این امر آگاه ساز.»

آن شخص خود را به آن مرد رسانید و گفت: من تو را به خاطر خدا دوست دارم.

آن مرد گفت: خدایی را که به خاطر او من را دوست داری تو را دوست بدارد.

رسول اکرم ﷺ شخصاً این کار را انجام می‌داد تا از این رهگذر مسلمانان بیاموزند که جامعه‌ی محبت، مودت و برادری را چگونه پایه ریزی نمایند، آن‌جا که دست معاذ را گرفت و فرمود:

«يا مُعَاذُ، وَاللهِ إِنِّي لَأُحِبُّكَ ثُمَّ أُوصِيكَ يا مُعَاذُ لَاتَدَعَنَّ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ تَقُول: اللّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى ذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ وَحُسْنِ عِبَادَتِكَ» (ابو داود، ۱۳۰۱ و نسائی، ۱۲۸۶).

(ای معاذ به خدا من تو را دوست دارم، پس سفارشم به تو این است ای معاذ: همواره پس از هر نماز بگو: پروردگارا مرا به انجام ذکر، شکر و عبادت

نیکویت یاری ده.)

معاذ هم به پخش عطر خوش این دوستی پاک و بی‌آلایش در میان مسلمانان و در سرزمین‌های اسلامی پرداخت. او فرمایشات پیامبر اکرم ﷺ را درباره‌ی ثواب بزرگی که خداوند برای کسانی که به خاطر او همدیگر را دوست دارند، آماده کرده است؛ برای مردم بیان نمود.

امام مالک در کتاب مؤطا با سند صحیح از ابوادریس خولانی روایت می‌کند که گفت: وارد مسجد دمشق شدم، جوان سفید پوست و خوش سیمایی را دیدم که عده‌ی زیادی با او هستند، وقتی در مسأله‌ای با هم اختلاف می‌کردند به او مراجعه می‌کردند و رأیش را می‌پذیرفتند. درباره‌اش پرسیدم، به من گفتند: او معاذ بن جبل است. فردا خیلی زود به مسجد رفتم، دیدم که او خیلی زودتر از من به مسجد آمده و مشغول نماز است، منتظر ماندم تا نمازش را تمام کند. سپس از روبه‌رو نزدش رفتم و به او سلام نمودم و آن‌گاه گفتم: به خدا من تو را دوست دارم.

او گفت تو را به خدا؟

من گفتم: به خدا سوگند.

دوباره پرسید: تو را به خدا؟

من دوباره گفتم: به خدا سوگند.

او مرا محکم با عبایم گرفت و به طرف خودش کشید و گفت: مژده بده. من از رسول خدا شنیدم که فرمود:

«قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: وَجَبَتْ مَحَبَّتِي لِلْمُتَحَابِّينَ فِيَ وَالْمُتَجَالِسِينَ فِيَ وَالْمُتَزَاوِرِينَ فِيَ وَالْمُتَبَاذِلِينَ فِيَ» (مالک، ۱۵۰۳).

(الله تبارک و تعالی فرمود: محبت و دوستی من واجب گردید برای کسانی که به خاطر من همدیگر را دوست دارند و به خاطر من با هم می‌نشینند

و کسانی که به خاطر من به زیارت و دیدار هم می‌روند و کسانی که به خاطر من به همدیگر بذل و بخشش می‌نمایند.)

تأثیر محبت و دوستی خدایی در زندگی مسلمانان:

رسول گرامی اسلام ﷺ در حدیث دیگری تأکید می‌فرماید که این دوستی و محبت در میان مؤمنان یکی از شروط ایمان است و صاحبش را وارد بهشت می‌کند. امام مسلم از ابوهریره ﷺ روایت می‌کندکه پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا وَلَا تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا أَوَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى شي إِذَا فَعَلْتُمُوهُ تَحَابَبْتُمْ أَفْشُوا السَّلَامَ بَيْنَكُمْ» (مسلم، ۸۱).

(قسم به ذاتی که جانم در دست اوست، وارد بهشت نمی‌شوید تا این‌که ایمان بیاورید و ایمان نمی‌آورید تا این‌که همدیگر را دوست بدارید، آیا چیزی را به شما معرفی نکنم که اگر آن را انجام دهید همدیگر را دوست می‌دارید: سلام را در میان یکدیگر پخش کنید.)

پیامبر اکرم ﷺ با دیدگاه درست خود دریافت که هیچ چیز نمی‌تواند حقد و کینه را از سینه‌ها و رقابت و حسادت را از جان‌ها دور سازد، مگر برادری راستین و والا که بر محبت، دوستی، الفت، خیرخواهی و خوش رویی استوار باشد و از حقد، کینه، بغض، عداوت، حسد و تهاجم به دور باشد. به این جهت مردم را به پخش کردن سلام در میان برادران دعوت نمود تا سلام دادن کلید قلب‌ها برای محبت و همیاری در کارهای خیر باشد.

رسول خدا ﷺ پیوسته این مفهوم را برای یارانش بیان می‌نمود تا از این رهگذر بذر محبت را در قلب‌ها بکارد و همواره به آن می‌رسید تا

ثمرش را که محبت و دوستی بزرگ و درخشان است و اسلام برای مسلمانان در نظر گرفته است؛ به بار آورد.

پیامبر اکرم ﷺ با این محبت و دوستی، نسل اوّل اسلام را که پیام آسمان را به زمین رسانید و پایه و اساس محکم بنای بلند اسلام را تشکیل می‌داد، بنا نمود.

بدون این محبت و دوستی پاک که فقط اسلام موفق به کشت آن در دل‌ها گردید، مسلمانان نخستین نمی‌توانستند پیامدهای جهاد را متحمل شوند و برای اقامه‌ی دولت اسلام و به اهتزاز در آوردن پرچم‌هایش در مشرق و مغرب جان فشانی نمایند.

به وسیله‌ی این محبت و دوستی راستین و شگفت انگیز پیامبر اکرم ﷺ موفق به تشکیل جامعه‌ی ایده آل مؤمن در تاریخ انسانیت گردید، جامعه‌ای که به گونه ای خلاق و بی‌نظیر به تصویر پیوند و ارتباط شگفت انگیزش می‌پردازد و می گوید:

«الْمُؤْمِنَ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيانِ يشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا» (مسلم، ۴۶۸۴).

(مؤمن نسبت به مؤمن به مانند یک ساختمان است که قسمت‌های مختلف آن به یکدیگر استحکام می‌بخشد.)

«مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادِّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّى» (مسلم، ۴۶۸۵).

(مثال مؤمنان در دوستی یکدیگر، رحم و شفقت و مهر و محبت به هم به مانند پیکر آدمی است که چون عضوی از آن به درد آید، تمام اعضا به خاطر آن بی‌خواب و تب دار می گردند.)

«الْمُسْلِمُونَ كَرَجُلٍ وَاحِدٍ إِنْ اشْتَكَى عَيْنُهُ اشْتَكَى كُلُّهُ وَإِنْ اشْتَكَى رَأْسُهُ اشْتَكَى كُلُّهُ» (مسلم، ۴۶۸۷).

(مسلمانان مانند یک شخص هستند که چون چشمش به درد آید، تمام بدنش دردمند گردد و چون سرش درد بگیرد، تمام بدنش رنجور و دردمند می‌گردد.)

در قبال این روش والای نبوی، قلب مؤمن آگاه و صادق برای عشق و محبت برادران و دوستانش به تپش می‌افتد و با قلب و احساساتش به طرف آن‌ها می‌رود و به این ترتیب عنصر خوب، پیوند دهنده و سازنده‌ای در دنیا می‌گردد و رضایت و محبت پروردگار را در آخرت نیز کسب می‌نماید.

با برادرانش قطع رابطه و قهر نمی‌کند:

مسلمان واقعی و آگاه از فرامین دینی، خوب می‌داند اسلامی که مسلمانان را به سوی محبت، پیوند و مهربانی فرا می‌خواند، همان اسلامی است که حقد، قطع رابطه کردن و قهر نمودن را حرام نموده است و بیان داشته که پیشامدها نمی‌توانند میان دوستان صادق جدایی افکنند، چرا که پیوند دوستی در راه خدا محکم‌تر از آن است که با اوّلین اشتباه یا گناهی که یکی از آن‌ها مرتکب شود، از هم گسیخته گردد. رسول اکرم ﷺ می‌فرماید:

«مَا تَوَادَّ اثْنَانِ فَی الله ﷻ أَو فِی الإِسلَامِ فیفُرِّقَ بَینَهُمَا أَوَّلُ ذَنْبٍ یحْدِثُهُ أَحَدُهُمَا» (بخاری در ادب مفرد).

(در واقع دو نفر که اوّلین اشتباه و گناه یکی از آنان باعث جدایی آن‌ها می‌گردد، با هم به خاطر خدای ﷻ یا به خاطر اسلام دوستی نکرده‌اند.)

اسلام از طبیعت نفس بشری غفلت نکرده است و این‌که در هنگام ضعف در معرض حملات خشم و نوسانات عاطفی قرار دارد، بنابراین حد

و مرزی برای مدتی که آتش خشم فرو نشیند و احساسات تعادل یابد، تعیین کرده است و سپری شدن این مدت بدون برطرف شدن درگیری میان طرفین دعوا یا یکی از آن‌ها و اقدام نکردن برای صلح و آشتی و کدورت زدایی را حرام کرده است. نبی اکرم ﷺ در این‌باره می‌فرماید:

«لَا يحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يهجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثَةِ أَيامٍ يلْتَقِيانِ فَيعْرِضُ هَذَا، وَيعْرِضُ هَذَا، وَخَيرُهُمَا الَّذِي يبْدَأُ بِالسَّلَامِ» (بخاری، ۵۶۱۳ و مسلم، ۴۶۴۳).

(جائز نیست که مسلمان بیش از سه روز با برادرش قهر باشد، وقتی که با هم ملاقات می‌کنند این یکی صورتش را بگرداند و آن یکی روگردانی کند، و بهترین شان کسی است که اول به دیگری سلام بگوید.)

مسلمان صادقی که در این متن صریح تأمل می‌کند به هیچ عنوان قطع رابطه و نزاع با برادرش را تحمل نمی‌کند، بلکه به سوی آشتی و سلام دادن می‌شتابد، چون بهترین شان کسی است که اوّل سلام بگوید. اگر دیگری جواب سلامش را گفت هر دو در پاداش آشتی شریک می‌شوند و اگر جواب سلامش را نداد، گناه قهر و قطع رابطه از گردن سلام گوینده ساقط می‌شود و فرد امتناع کننده بار گناه را به تنهایی به دوش می‌کشد. حدیثی که ابو هریره ﷺ روایت می‌کند، این امر را روشن می‌سازد:

«لَا يحِلُّ لِرجل أَنْ يهْجُرَ مُؤْمِنًا فَوْقَ ثَلَاثَةِ أَيامٍ، فَإِنْ مَرَّتْ ثَلَاثَةُ أَيامٍ فَلْيلْقَهُ فَلْيسَلِّمْ عَلَيهِ، فَإِنْ رَدَّ عَلَيهِ السَّلَامَ فَقَدْ اشْتَرَكَا فِي الْأَجْرِ فإِنْ لَمْ يرُدَّ عَلَيهِ فَقَدْ بريءَ الْمُسَلِّمُ مِنَ الْهِجْرَةِ» (بخاری در ادب مفرد).

(جائز نیست که شخصی بیشتر از سه روز با برادر مؤمنش قطع رابطه و قهر کند و هنگامی که سه روز سپری شد باید به ملاقاتش برود و بر او سلام نماید، اگر جواب سلام را گفت هر دو در مزد و پاداش شریک می‌شوند و اگر جواب سلامش را نداد، سلام گوینده از گناه قهر و قطع رابطه خلاص می‌شود.)

هر چه مدت قهر و قطع رابطه بیشتر شود، گناه زیاد، جرم بزرگ‌تر و وعید و عقاب طرفین درگیری نیز زیادتر می‌شود. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«مَنْ هَجَرَ أَخَاهُ سَنَةً فَهُوَ كَسَفْكِ دَمِهِ» (بخاری در ادب مفرد).

(کسی که یک سال با برادرش قطع رابطه کند پس این کار مانند ریختن خونش است.)

اسلوب و شیوه‌ی اسلام در تربیت، بر مهر، محبت و الفت استوار است. بنابراین بغض، قهر و حسد در زندگی مسلمان صادق جایی ندارد، چون پیامبر اکرم ﷺ بی‌نظیرترین شیوه‌ی اخلاق را که انسانیت شناخته است، برای او بیان نموده است:

«لَا تَقَاطَعُوا وَلَا تَدَابَرُوا وَلَا تَبَاغَضُوا وَلَا تَحَاسَدُوا وَكُونُوا إِخْوَانًا كَمَا أَمَرَكُمْ اللَّهُ» (مسلم، ۵۶۰۵).

(با هم قطع رابطه نکنید، به هم پشت نکنید، بغض و کینه‌ی یکدیگر را به دل نگیرید، به هم‌دیگر حسادت نورزید و چنان‌که خدا به شما دستور داده است برادر یکدیگر باشید.)

«إِياكُمْ وَالظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ، وَلَا تَجَسَّسُوا، وَلَا تَحَسَّسُوا ،وَلَا تَنَافَسُوا، وَلَا تحاسَدوا، وَلَا تَدَابَرُوا، وَلَا تَبَاغَضُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا» (بخاری، ۵۶۰۴ و مسلم، ۴۶۴۶).

(از گمان، اجتناب کنید. زیرا گمان، بدترین نوع دروغ است، به دنبال عیوب دیگران نباشید، تجسس نکنید، قیمت کالاها را بدون این‌که قصد خرید داشته باشید، بالا نبرید و به یکدیگر حسادت نورزید، به یکدیگر پشت نکنید، کینه‌ی هم را به دل نگیرید و بندگان خدا و برادر یکدیگر باشید.)

«لَا تَحَاسَدُوا لَا تَنَاجَشُوا وَلَا تَبَاغَضُوا وَلَا تَدَابَرُوا وَلَا يبِعْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيعِ بَعْضٍ وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يظْلِمُهُ وَلَا يخْذُلُهُ وَلَا يحْقِرُهُ

التَّقْوَى هَاهُنَا يشِيرُ إِلَى صَدْرِهِ ثَلَاثَ مرات بِحَسْبِ امْرِئٍ مِنْ الشَّرِّ أَنْ يحْقِرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ دَمُهُ وَمَالُهُ وَعِرْضُهُ» (مسلم، ۴۶۵۰).

(به یکدیگر حسد نورزید، برای فروش کالایتان نیرنگ بازی نکنید (در حالی که قصد خرید کالا را ندارد قیمت و ارزشش را بالا ببرد تا مشتری فریب بخورد و آن را بخرد)، بغض و کینه به هم نورزید، به هم پشت نکنید، روی معامله‌ی دیگری معامله نکنید، بندگان خدا و برادر یکدیگر باشید. مسلمان برادر مسلمان است، به برادرش ظلم نمی‌کند، او را تنها نمی‌گذارد و او را تحقیر نمی‌نماید، تقوا این‌جاست ـ و سه بار به سینه‌اش اشاره فرمود ـ برای بد بودن شخص کافی است که برادر مسلمانش را تحقیر کند. تمام مسلمان بر مسلمان حرام است؛ خونش، مالش و ناموسش.)

مسلمانی که در این شیوه‌ی والای نبوی که حاوی تمام ارزش‌های اخلاقی مثل محبت و دوستی و برادری است؛ به تأمل می‌پردازد، عداوت و دشمنی را کنار می‌گذارد، مگر این‌که در قلبش مرض، در سرشتش خشونت و در فطرتش کجی باشد.

به این خاطر این سنگدلان خشن که از جاده‌ی اخلاقی اسلام خارج شده‌اند و از طراوت، سماحت و گذشت اسلام بی‌بهره‌اند، بر قهر و کینه پافشاری می‌ورزند؛ آخرتشان مورد تهدید قرار می‌گیرد و مانع از برخورداری از رحمت خداوند شده و درهای بهشت به رویشان بسته می‌شود. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«تُفْتَحُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ يوْمَ الْاثْنَينِ وَيوْمَ الْخَمِيسِ فَيغْفَرُ لِكُلِّ عَبْدٍ مُسْلِمٍ لَا يشْرِكُ بِاللَّهِ شَيئًا إِلَّا رَجُلًا كَانَتْ بَينَهُ وَبَينَ أَخِيهِ شَحْنَاءُ فَيقَالُ: أَنْظِرُوا هَذَينِ حَتَّى يصْطَلِحَا. أَنْظِرُوا هَذَينِ حَتَّى يصْطَلِحَا. أَنْظِرُوا هَذَينِ حَتَّى يصْطَلِحَا» (مسلم، ۴۶۵۲).

(روزهای دوشنبه و پنج شنبه درهای بهست باز می‌شود، پس هر بنده‌ای

که به خدا شرک نمی‌ورزد شامل مغفرت و بخشش می‌شود مگر شخصی که میان او برادرش دشمنی و خصومتی بوده است، پس گفته می‌شود: به این دو مهلت دهید تا با هم آشتی کنند، به این دو مهلت دهید تا با هم آشتی کنند، به این دو مهلت دهید تا با هم آشتی کنند.)

صحابی بزرگوار ابودردا ﷺ همواره می گفت:

«أَلَا أُحَدِّثُكُمْ بِما هُوَ خَيرٌ لَكُم مِنَ الصَّدَقَةِ و الصِّيامِ؟ صَلَاحُ ذَاتِ الْبَينِ. أَلَا وَإِنَّ البِغضَةَ هِيَ الْحَالِقَةُ» (بخاری در ادب مفرد).

(آیا شما را از چیزی که از صدقه و روزه بهتر است با خبر نسازم: اصلاح میان دو نفر. آگاه باشید که بغض تراشنده است.)

این بینش دقیق و ژرف این یار بزرگوار پیامبر اکرم ﷺ از روح این دین است که بر برادری و محبت استوار است. او بغض و کینه را بر باد دهنده‌ی کردار، نابود کننده‌ی مزد و پاداش و هدر دهنده‌ی نیکی‌ها می‌دید، به این جهت اصلاح میان طرفین برای مسلمان که با برادرش قهر است، از صدقه و روزه برایش بهتر است، چون استمرار قطع رابطه، قهر و عداوت باعث از بین رفتن نیکی‌های عباداتش می‌شود.

از خطای آن‌ها گذشت می‌کند:

مسلمان حقیقی وقتی که از برادرش خشمگین شود؛ خشمش را فرو می‌خورد و به سرعت او را می‌بخشد و از لغزشش چشم پوشی می کند. او بخشیدن برادرش را ننگ و عار نمی‌داند، بلکه آن را احسان و نیکوکاری می‌داند که او را به خدا نزدیک می‌نماید و باعث جلب محبت و دوستی خدا می‌شود، همان محبتی که به بندگان نیکوکار خود اختصاص داده است، آن‌جا که می‌فرماید:

«وَالْكَاظِمِينَ الْغَيظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» [آل عمران : ۱۳۴].

(آنان که خشم [خود] را فرو می‌خورند و از [تقصیر] مردم در می‌گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.)

شاید انسان خشمش را فرو خورد ولی آتش حقد و کینه در سینه‌اش شعله کشیده و خشمش تبدیل به کینه و عداوت شود که خشم و غضب خیلی بهتر از حقد و کینه است.

ولی مسلمان واقعی که به رهنمون این دین پایبند است حقد و کینه به دل راه نمی‌دهد، بلکه خشمش را فرو می‌خورد و سپس عفو و گذشت را بیشتر می‌سازد و از نیکوکاران می‌شود.

خشم وقتی فرو خورده می‌شود، بار سنگینی است بر نفس انسان و آتشی است که قلب را می‌سوزاند و دودش به هوا بلند می‌شود. ولی وقتی نفس می‌بخشد و قلب در می‌گذرد آن بار سنگین و آتش به نور تبدیل می‌شود و قلب سرد و خنک می‌گردد و صلح و آشتی بر وجدان حاکم گشته و این احساس نیکوکاری است که مسلمان در وقت عفو و گذشت از برادرش احساس می‌کند.

مسلمان حقیقی در قبال برادرش عفو کننده و گذشت کننده است و به خاطر خدا در مقابل برادرش فروتن است و از اشتباهش در می‌گذرد و به دنبال سربلندی و عزتی است که رسول خدا ﷺ به آن اشاره می‌نماید. آن‌جا که می‌فرماید:

«مَا زَادَ اللَّهُ عَبْدًا بِعَفْوٍ إِلَّا عِزًّا وَمَا تَوَاضَعَ عَبْدٌ إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ» (مسلم، ۴۶۸۹).

(خداوند در مقابل عفو و گذشت بنده به او عزت می‌دهد و هر کس به خاطر خداوند فروتنی و تواضع نماید خدا او را سربلند می‌سازد.)

این عزت و سربلندی از سوی خداست که به نیکوکاری مسلمان عفو کننده و بخشنده افزوده می‌شود و از نیکوکارانی می‌شود که خداوند آن‌ها را دوست دارد و از عزتمندانی می‌گردد که مردم آن‌ها را دوست دارند.

حقد و کینه در قلب مسلمانی که احساس لطیفی دارد، ارشادات دینش را می‌داند و تأثیراتش را در اعماق قلبش گذاشته است، جایگاهی ندارد، چرا که او ارزش عفو و صفای قلب را در عفو و بخشش خداوند که شامل حالش می‌شود، می‌داند. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«ثَلاثٌ مَن لَم يكُنَّ فيهِ غُفِرَ لَهُ مَا سِواهُ لِمَن شاءَ: مَن ماتَ لَا يشرِكُ بِاللهِ شيئاً، وَلَم يكُن ساحِراً وَلَم يتَّبِعَ السَّحَرَةَ، وَلَم يحقِد عَلَى أَخِيهِ» (بخاری در ادب مفرد).

(سه چیز است که اگر در هر کس نباشد، گناهان دیگرش برای هر کس که بخواهد بخشیده می‌شود: کسی که بمیرد و برای خدا شریکی قائل نشده باشد، جادوگر نباشد و از ساحران و جادوگران پیروی نکند و حقد و کینه‌ی برادرش را به دل نداشته باشد.)

با چهره‌ای گشاده با آنان ملاقات می‌کند:

شایسته است که فرد مسلمان بعد از همه‌ی این‌ها باطنی پاک، دلی صاف، چهره‌ای بشاش و قیافه‌ای شاد داشته باشد و با چهره‌ای باز و متبسم با برادرش روبه رو شود، چنان که رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«لَا تحقِرَنَّ مِنَ الْمَعْرُوفِ شَيئًا وَلَو أَن تَلقى أَخاکَ بِوَجْهِ طَلِيقٍ» (مسلم، ۴۷۶۰).

(از کارهای نیک چیزی را حقیر و ناچیز نشمار، اگر چه برادرت را با چهره‌ی گشاده ملاقات کنی.)

پس بشاش بودن چهره یکی از اخلاق نیکو است که اسلام بدان

تشویق نموده است و آن را از اعمال صالحی قرار داده است که اجر و ثواب را برای صاحبش به ارمغان می‌آورد. چون چهره‌ی بشاش و گشاده آینه‌ی دل پاک و صاف است و این صفا در ظاهر و باطن از اخلاق بزرگ اسلامی در مسلمانان راستین است. به این جهت پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«تَبَسُّمُكَ فِي وَجْهِ أَخِيكَ لَكَ صَدَقَةٌ» (ترمذی، ۱۸۷۹).

(لبخند تو به چهره‌ی برادرت صدقه است.)

علی ﷺ می‌گوید: «وقتی دو مسلمان با هم جمع شوند و با هم حرف بزنند خداوند هر کدام را که بشاش‌تر است می‌بخشد.»

به این جهت صحابه‌ی کرام که رهنمون پیامبر اکرم ﷺ در میانشان زنده بود عادت داشتند که در وقت ملاقات با یکدیگر مصافحه نمایند. این کار باعث انتشار محبت و دوستی در میان برادران ملاقات کننده می‌شد. ابن سعد در طبقاتش از شعبی روایت می‌کند که گفت: وقتی رسول خدا ﷺ از خیبر باز می‌گشت جعفر بن ابی طالب ﷺ با ایشان روبه رو شد. پیامبر ﷺ او را در آغوش گرفت و بین دو چشمش را بوسید و فرمود:

«مَا أَدرِي بِأَيِّهِما أَفرح؟ بِقُدُومِ جَعفَرٍ أَو بِفَتحِ خَيبَر؟» (طبقات ابن سعد، ۳۴/۴).

(نمی‌دانم که از کدام یک از این دو چیز خوشحال شوم: از آمدن جعفر یا از فتح خیبر.»

در روایت دیگری آمده است، و او را به طرف خود کشید و در آغوشش گرفت.

اسلام منتشر ساختن سلام، دست دادن و بغل کشی را در وقت ملاقات تشویق نموده است تا اسباب محبت در میان قلب‌ها مستحکم گردد و پیوندهای برادری میان مؤمنان مستحکم‌تر و قوی‌تر گردد و از این رهگذر جامعه‌ی اسلامی با اسلام زندگی کند و تکالیف رسالتش را در

زندگی به یاد دارد.

خیرخواه آنان است:

مسلمان صادق خیرخواه خدا، کتاب خدا، رسول خدا، حکام و عموم مسلمانان است، چنان که در حدیثی که مسلم روایت نموده آمده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«الّدین النَّصیحَه»

قُلنَا: لِمَن؟

قال: «لِلِهِ وَلِکِتابِهِ وَلِرَسوُلِهِ وَلِأَئِمَّهِ المسلِمِینَ وَعَامَّتِهِم» (مسلم، ۸۲).

(دین خیرخواهی است.)

گفتیم: برای چه کسی؟

فرمود: (برای خدا و کتاب خدا و رسول خدا و حکام و عموم و مسلمانان.)

پس تعجبی ندارد که مسلمان خیرخواه برادرانش باشد و آنان را گول نزند و فریب ندهد. خیر خواهی و نصیحت‌گری در وجدان فرد مسلمان یکی از قواعد اساسی اسلام است که مؤمنان نخستین بر پایبندی بر آن با رسول خدا ﷺ بیعت می‌کردند. گفته‌ی جریر بن عبدالله ؓ مؤید این امر است:

«بَایعتُ رَسُولَ اللّهِ ﷺ عَلَی إقَامِ الصَّلاة، وَإیتاء الزَّکَاة والنُّصْحِ لِکُلِّ مُسْلِمٍ» (بخاری، ۵۵ و مسلم، ۸۳).

(بر اقامه‌ی نماز و پرداختن زکات و خیرخواهی برای هر مسلمان با پیامبر خدا بیعت نمودم.)

در حدیثی که گذشت دیدیم که رسول خدا ﷺ دین را با یک کلمه

یعنی «نصیحت» تعریف کرد و دلالت بر این دارد که نصیحت محور اصلی دین و پایه‌ی مستحکم آن است که ایمان بدون آن صحیح نمی‌شود و اسلام بدون آن کامل نمی‌گردد و این مصداق فرموده‌ی پیامبر ﷺ است که فرمود:

«لَا يؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يحِبُّ لِنَفْسِهِ» (بخاری، ۱۲ و مسلم، ۶۴).

(هیچ یک از شما ایمان ندارد تا برای برادرش دوست بدارد آن‌چه را برای خودش دوست دارد.)

زمانی انسان آن چه را برای خود می‌پسندد برای برادرش هم می‌پسندد که دوستار و خیرخواهش باشد. این کار خیلی سخت است ولی محال نیست که انسان آنچه را برای خود می‌پسندد برای برادرش نیز بپسندد، چون این، یکی از شروط ایمان است و دین هم چیزی جز خیرخواهی و نصیحت نیست، بلکه امری طبیعی در رفتار مسلمان حقیقی و راستین می‌شود و قلبش از طراوت ایمان تر و تازه می‌شود. تاریخ پیشین و معاصر ما سرشار از چنین نمونه‌هایی است که هر چه برای خود می‌پسندند برای دیگران نیز می‌پسندند. پیر مردان نسل گذشته از تاجران سرزمین شام که در یک بازار مثل بازار عطارها، بازار پوست، بازار خیاط‌ها و دیگر بازارهای قدیمی بودند نقل می‌کنند که اگر یک مشتری به دکان یکی از آن‌ها می‌رفت و چیزی می‌خرید، سپس مشتری دیگری می‌آمد و همسایه‌اش تا آن هنگام چیزی نفروخته بود، او با مهربانی به مشتری می‌گفت: که هر چه می‌خواهی برو از همسایه‌ام بخر، چون او هنوز چیزی نفروخته است.

سبحان الله! زندگی در سایه‌ی این برادری و همدردی چه قدر زیبا و

دل انگیز است! و زندگان چه قدر احساس خوشبختی می کنند هنگامی که روح اسلام وجودشان را در برمی گیرد و ارزش‌های اسلامی بر معاملاتشان حاکم است!

در آن هنگام آنان در والاترین جایگاهی زندگی می کنند که انسانیت بدان دسته یافته است و البته در سایه‌ی رهنمون دینی که به آنان آموخته است: «دین خیر خواهی و نصیحت است.» و «ایمان ندارد تا این‌که آنچه را برای خود می‌پسندد برای دیگران نیز بپسندد.»

چنین جایگاه والا و بلندی از محبت و خیرخواهی، صحابی بزرگوار ابوهریره ﷺ را بر آن داشت تا بگوید:

««المؤمِنُ مِرآةُ أَخيهِ، إِذا رَأَى فِيهِ عَيباً أَصلَحَهُ» (بخاری در ادب مفرد).

(مؤمن آینه‌ی برادرش است، چون عیبی در آن ببیند آن را اصلاح می‌نماید.)

ناگفته نماند که ابوهریره ﷺ این سخن را از رهنمون‌های پیامبر اکرم ﷺ اقتباس نموده است، آن جا که فرمود:

«الْمُؤمِنُ مِرْآةُ الْمُؤمِنِ وَالْمُؤمِنُ أَخو الْمُؤمِنِ يكُفُّ عَلَيهِ ضَيعَتَهُ وَيحُوطُهُ مِنْ وَرَائِهِ» (بخاری در ادب مفرد).

(مؤمن آینه‌ی برادرش است، مؤمن برادر مؤمن است، و مانع ضایع شدن و نابودیش می‌شود و از پشت سر از او محافظت می کند.)

طبیعی است که مسلمان حقیقی و صادق چنین موضع‌گیری والا و جوانمردانه‌ای نسبت به برادر مسلمانش داشته باشد. او نمی‌تواند موضع گیری دیگری در برابرش داشته باشد، چون کسی که در آن کرانه‌ی بالا و روشن زندگی کند، نمی‌تواند موضع‌گیری‌های فرد گرایانه، خودخواهانه و منفعت طلبانه داشته باشد. از قدیم گفته‌اند که از کوزه همان

برون تراود که در اوست و گل فقط بوی خوش دارد و از زمین خوب و حاصلخیز گیاه خوب می‌روید و شاعر ـ زهیر بن ابی سلمی ـ زیبا سروده است:

وَ هَل ینبِتُ الخَطِی إِلّا وَشیجُهُ * * * وَتُغرَسُ إِلّا فی مَنابِتِهَا النَّخلُ

(آیا درخت نیزه را چیزی جز بیخ‌جوش آن می‌رویاند و درخت نخل کاشته نمی‌شود مگر در رستنگاه آن.)

خوی و سرشتش نیکی و وفاداری است:

اسلام فرزندانش را بر وفاداری و نیکی به دوستان عادت می‌دهد، تا آن‌جا که این نیکی شامل دوستان پدر هم می‌شود. این موضوع در سخنان ما در مورد «مسلمان با پدر و مادرش» بیان شد. چون اسلام ارزش برتری وفاداری را می‌داند و پیوند برادری و دوستی را بزرگ می‌دارد. کتاب‌های تاریخی آکنده از نمونه‌های زیبای نیکی و وفاداری است که بیانگر زندگی گذشگان است. آن‌ها از نظر اخلاقی واقعاً بهترین امتی بودند که برای مردم خارج شدند.

این چیزی است که امام مسلم در کتاب صحیح خود از ابن عمر ﷺ روایت می‌کند که رسول‌الله ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّ أَبَرُّ الْبِرِّ أَنْ یصِلَ الرَّجُلُ وُدَّ أَبِیهِ» (مسلم، ۴۶۳۰).

(به راستی که نیکوترین نیکی این است که انسان صله و پیوند دوستان پدرش را رعایت کند.)

عبدالله بن دینار از عبدالله بن عمر ﷺ روایت می‌کند که در راه مکه با مردی از اعراب روبه‌رو شد. عبدالله بن عمر ﷺ به او سلام کرد، او را روی الاغش که بر آن سوار بود، نشاند و عمامه‌ای را که بر سر داشت به

او داد. ابن دینار گوید: به او گفتیم: خدا تو را اصلاح کند، او مردی از اعراب است و آنان به اندکی راضی می‌شوند.

عبدالله بن عمر ﷺ گفت: پدرِ این مرد دوست عمر بن خطاب ﷺ بود و من از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود:

«إِنّ أَبَرُّ الْبِرِّ أَنْ يصِلَ الرَّجُلُ وُدَّ أَبِيهِ» (مسلم، ۴۶۳۰).

(به راستی که نیکوترین نیکی این است که انسان صله و پیوند دوستان پدرش را رعایت کند.)

رسول‌الله ﷺ به دل‌های مسلمانان اهمیت می‌داد و در آن‌ها نهال‌های وفا می‌کاشت، در هر مناسبتی سنت و راهنمایی‌های خود را به آنان گوشزد می‌کرد. مردی از بنی‌سلمه نزد رسول‌الله ﷺ آمد و گفت: یا رسول‌الله! آیا چیزی از نیکی به پدر و مادرم باقی مانده تا بعد از مرگشان به آنان نیکی کنم.

فرمود:

«نَعَمْ، الصَّلَاةُ عَلَيهِمَا وَالِاسْتِغْفَارُ لَهُمَا وَإِنْفَاذُ عَهْدِهِمَا مِنْ بَعْدِهِمَا وَصِلَةُ الرَّحِمِ الَّتِي لَا تُوصَلُ إِلَّا بِهِمَا وَإِكْرَامُ صَدِيقِهِمَا» (ابوداوود، ۴۴۷۶).

(بله. دعا کردن برایشان، طلب آمرزش برای آنان، اجرای عهد و پیمانشان بعد از آنان، صله‌ی رحمی که وصل نمی‌شود مگر توسط آنان و بزرگداشت دوستان آنان.)

رسول اکرم ﷺ به حدی به این وفاداری به دوستی اهمیت می‌داد که خشم ام‌المؤمنین عایشه ـ رضی الله عنها ـ را برانگیخت. چون شامل نیکی به دوستان خدیجه ـ رضی الله عنها ـ می‌شد و نسبت به او حساسیت نشان می‌داد. این چیزی است که عایشه ـ رضی الله عنها ـ گوید:

مَا غِرْتُ عَلَى أَحَدٍ مِنْ نِسَاءِ النَّبِي مَا غِرْتُ عَلَى خَدِيجَةَ، وَمَا رَأَيْتُهَا وَلَكِنْ كَانَ

النَّبِي يكْثِرُ ذِكْرَهَا، وَرُبَّمَا ذَبَحَ الشَّاةَ ثُمَّ يقَطِّعُهَا أَعْضَاءً ثُمَّ يبْعَثُهَا فِي صَدَائِقِ خَدِيجَةَ، فَرُبَّمَا قُلْتُ لَهُ: كَأَنَّهُ لَمْ يكُنْ فِي الدُّنْيا امْرَأَةٌ إِلَّا خَدِيجَةُ. فَيقُولُ: «إِنَّهَا كَانَتْ وَكَانَتْ وَكَانَ لِي مِنْهَا وَلَدٌ» (بخاری، ۳۵۳۴).

من نسبت به هیچ یک از زنان پیامبر مثل خدیجه حساس نبودم، در حالی که او را ندیده بودم، ولی رسول‌الله خیلی از او یاد می‌کرد. چه بسا گوسفند را ذبح می‌کرد، سپس آن را چند تکه می‌کرد و برای دوستان خدیجه می‌فرستاد. چه بسا من به او می‌گفتم: گویی در دنیا زنی به جز خدیجه نبوده است. پس می‌فرمود: (او چنین بود و چنان بود و من از او فرزندانی دارم.)

در روایت دیگری آمده است:

«وَإِنْ كَانَ لَيذْبَحُ الشَّاةَ فَيهْدِي فِي خَلَائِلِهَا مِنْهَا مَا يسَعُهُنَّ».

(گوسفند را ذبح می‌کرد و از آن به دوستانش به اندازه‌ی نیازشان هدیه می‌داد.)

این وفای اسلامی است که فراتر از آن وفایی نیست و تا آن‌جا امتداد می‌یابد که با نیکی و خوبی‌اش دوستان دور پدران و همسرانی را که مرده‌اند در برمی‌گیرد، چه رسد به دوستان نزدیک ما گروه زندگان.

یکی از لازمه‌های محبت، خیرخواهی، نیکی و وفا در شریعت اسلام این است که شخص برادرش را در تمام موقعیت‌ها یاری دهد. اگر بر حق بود او را یاری دهد؛ در کنارش بایستد، به او کمک کند و از او دفاع کند و اگر بر حق نبود هم او را یاری کند؛ او را بازدارد، نصیحت کند، از غوطه ور شدن در لجن‌زار باطل و سقوط در مرداب‌های ظلم باز دارد. این چیزی است که رسول اکرم ﷺ به آن فرا می‌خواند:

«لِينْصُرْ الرَّجُلُ أَخَاهُ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا؛ إِنْ كَانَ ظَالِمًا فَلْينْهَهُ، فَإِنَّهُ لَهُ نَصْرٌ، وَإِنْ كَانَ مَظْلُومًا فَلْينْصُرْهُ» (مسلم، ۴۶۸۱).

(باید شخص برادرش را یاری دهد، چه ظالم باشد و چه مظلوم؛ اگر ظالم باشد بایستی او را باز دارد، این کار برای او یاری دادن است و اگر مظلوم بود باید به او کمک کند.)

مسلمان واقعی برادرش را رها نمی‌کند، چه ظالم باشد و چه مظلوم، چون اسلام به او یاد داده است که برای برادرش بپسندد آن چه را که برای خود می‌پسندد و مادامی که برای خود نمی‌پسندد که ظالم یا مظلوم باشد، آن را برای برادرش نیز نمی‌پسندد. به همین خاطر در کنارش می‌ایستد، اگر مظلوم بود او را یاری می‌دهد و از او دفاع می‌کند و اگر ظالم بود در کنارش می‌ایستد و او را از ظلم باز می‌دارد. به خدا قسم که این نصیحت خالصانه و نیکی راستین است و مسلمان واقعی، وظیفه‌شناس و وفاداری که ساخته‌ی اسلام است در هر کجا که زندگی کند و هر جا که باشد به این دو خصلت اخلاقی آراسته است.

با برادرانش نرم‌خو است:

مسلمان حقیقی که به احکام و ارزش‌های دینش پایبند است با برادرانش خوش‌رفتار است، با آنان نرم‌خو است و انیس و مأنوس آنان است. او همه‌ی این‌ها را از راهنمایی‌های اسلام که به ارزش‌های اخلاقی تشویق می‌کند، می‌گیرد.

خداوند متعال مؤمنان را این‌چنین توصیف می‌کند:

«أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ» [المائدة/۵۴].

(بر مؤمنان فروتن و بر کافران درشتخویند.)

یعنی آن‌قدر نرمی، فروتنی و خوش‌رفتاری با برادران مؤمن وجود دارد که به نهایت لطف می‌رسد که شبیه به ذلت است.

بعد از آیه، ارشاد والای نبوی است که در پی انداختن محبت نرمی در دل مسلمان است. محبتی که نرمی را زینت همه چیز زندگی می‌گرداند، آن‌جا که رسول اکرم ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّ الرِّفْقَ لَا يَكُونُ فِي شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ وَلَا يُنْزَعُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ» (مسلم، ۴۶۹۸).

(نرمی در هر چیزی که باشد آن را زینت می‌بخشد و از هر چیزی گرفته شود آن را بد و زشت می‌کند.)

شخصیت رسول اکرم ﷺ در سیرت و زندگی‌اش برای مسلمان متجلی می‌شود. زندگی‌ای که سراسر نرم‌خویی، خوش‌رویی و بزرگواری بود. هرگز شنیده نشده است که کلمه‌ی تندی، نفرین یا دشنامی به مسلمانی داده باشد. خدمت‌کار و همراهش انس ﷺ اخلاق بزرگوارنه‌اش را توصیف می‌کند و می‌گوید:

«لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاحِشًا وَلَا لَعَّانًا وَلَا سَبَّابًا. كَانَ يَقُولُ عِنْدَ الْمَعْتَبَةِ: مَا لَهُ تَرِبَ جَبِينُهُ» (بخاری، ۵۵۸۶).

(رسول‌الله ﷺ بد زبان، لعنت‌گر و ناسزاگو نبود، در وقت سرزنش می‌گفت: او را چه شده است پیشانی‌اش خاکی باد!)[5]

از آنان غیبت نمی‌کند:

مسلمان واقعی و راستین حرمت عدم حضور و نبودن برادران و دوستانش را نگه می‌دارد و از آنان غیبت نمی‌کند، چون می‌داند که غیبت بنا به نص قرآن کریم حرام است:

«وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ

---

[5] ـ در تفسير اين عبارت گفته شده است: منظور پيامبر دعا براي سجده‌ي زياد وي است كه در اين هدايت و صلاح اوست.

وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ» [الحجرات/۱۲].

(برخی از شما از برخی دیگر غیبت نکند. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادرش را در حالی که مرده است، بخورد. حق این است که آن را ناپسند می‌دارید. و تقوای خدا را پیشه سازید. بی‌گمان خداوند توبه پذیر مهربان است.)

روان ظریفی که آراسته به ادب اسلام است و از شربت گوارای اخلاق آن نوشیده است، از این تصویری که قرآن از غیبت‌کننده ترسیم نموده به لرزه می‌افتد. با گفتن چند کلمه از برادرش در غیابش گوشتش را که مرده است می‌خورد! پس بلافاصله به سوی تقوایی می‌شتابد که خداوند آیه را با آن به پایان رسانده است و اگر مرتکب آن شده باشد از آن به توبه‌ی نصوح پناه می‌برد و زبانش را کنترل می‌کند و علیه برادرانش نمی‌گشاید و همواره سخن رسول اکرم ﷺ را به یاد دارد که می‌فرماید:

«أَتَدْرُونَ مَا الْغِيبَةُ؟»

قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ.

قَالَ: «ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ».

قِيلَ: أَفَرَأَيتَ إِنْ كَانَ فِي أَخِي مَا أَقُولُ؟

قَالَ: «إِنْ كَانَ فِيهِ مَا تَقُولُ فَقَدْ اغْتَبْتَهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ فَقَدْ بَهَتَّهُ» (مسلم، ۴۶۹۰).

(آیا می‌دانید غیبت چیست؟)

گفتند: خدا و رسولش داناترند.

فرمود: (چیزی در مورد برادرت ذکر کنی که از آن بدش می‌آید.)

گفته شد: نظرت چیست اگر آن‌چه می‌گویم در برادرم وجود داشته باشد؟

فرمود: (اگر آنچه می‌گویی در او باشد او را غیبت کرده‌ای و اگر در او نباشد در واقع به او تهمت زده‌ای.)

مسلمان تقواپیشه از غیبت ظاهری و پنهانی دوری می‌کند، چون نمی‌خواهد که به هیچ‌عنوان گوشت برادرش را بخورد و زبانش را از این‌که باعث شود خداوند او را به آتش بیندازد، پاک می‌دارد. چنان‌که در اخطار رسول‌الله ﷺ به معاذ آمده است، آن‌جا که زبانش را گرفت و فرمود:

«كُفَّ عَلَيكَ هَذَا».

(جلو این را بگیر تا به تو ضرری نرساند.)

معاذ گفت: ای پیامبر خدا! آیا ما به خاطر آنچه می‌گوییم مؤاخذه می‌شویم؟

فرمود:

«ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ يا مُعَاذُ وَهَلْ يكُبُّ النَّاسَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ أَوْ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ» (ترمذی، ۲۵۴۱ و گفته است: این حدیثی حسن است.)

(مادرت به عزایت بنشیند ای معاذ! آیا چیزی جز محصول زبان مردم را بر چهره یا بر بینی به آتش می‌اندازد.)

غیبت، اخلاقی ناپسند است که زیبنده‌ی مردان نیست؛ بلکه بزدلانی که شبیه مردان هستند به آن توصیف می‌شوند. دورویانی که جلوی مردم غیبت برادران و دوستانشان را می‌کنند و وقتی با آنان روبه‌رو می‌شوند ابزار خوشحالی و بشاشت می‌نمایند و تظاهر به دوستی و رفاقت می‌کنند. به این خاطر مسلمان واقعی دورترین شخص از غیبت و دورنگی است، چون اسلام مردانگی را به او یاد داده، پایداری را به او تلقین کرده، تقوا در گفتار و کردار را برایش دوست‌داشتنی نموده و نفاق، دورنگی و دورویی را برایش ناپسند کرده، بلکه او را به شدت از این خصلت‌ها متنفر نموده است. آن‌جا که دورو را از بدترین مردمان نزد خداوند قرار داده است.

رسول‌اکرم ﷺ می‌فرماید:

«تَجِدُ مِنْ شِرَارِ النَّاسِ يوْمَ الْقِيامَةِ عِندَالله ذَا الوَجهَينِ الذِی يأتِی هَؤُلَاءِ بِوَجهٍ وَهَؤُلَاءِ بَوَجهٍ» (بخاری، ۵۵۹۸ و مسلم ۴۷۱۶).

(در روز قیامت دورو را از جمله‌ی بدترین مردم نزد خدا می‌بینی، کسی که پیش این‌ها با یک چهره می‌آید و پیش آن‌ها با چهره‌ای دیگر.)

مسلمان واقعی فقط یک چهره دارد، نه دو چهره. آن چهره‌ی روشن، واضح، نورانی و درخشان است. با آن فقط با عده‌ای روبه‌رو نمی‌شود، بلکه با آن با تمام مردم روبه‌رو می‌شود، چون می‌داند که دورو بودن عین نفاق است و اسلام و نفاق با هم جمع نمی‌شوند. انسان دورو منافق است و منافقان در پایین‌ترین درجه‌ی جهنم هستند.

از جدل، شوخی آزاردهنده و خلاف وعده دوری می‌کند:

یکی از خصلت‌های اخلاقی مسلمان واقعی این است که برادران و دوستانش را با جدل بی‌نتیجه خسته نمی‌کند، با شوخی نیش‌دار آنان را در تنگنا قرار نمی‌دهد و در وعده‌ای که با آنان گذاشته است خلاف وعده نمی‌کند. او در همه‌ی این‌ها از رهنمون رسول‌الله ﷺ پیروی می‌کند که می‌فرماید:

«لَا تُمَارِ أَخَاكَ، وَلَا تُمَازِحْهُ، وَلَا تَعِدْهُ مَوْعِدَةً فَتُخْلِفَهُ» (بخاری در ادب مفرد).

(با برادرت جدل مکن، با او شوخی مکن و وعده‌ای با او نگذار که خلافش عمل کنی.)

چون در جدل و کشمکش خیری نیست و شوخی آزار دهنده غالباً به تنفر، دشمنی و کم شدن هیبت منجر می‌شود و خلاف وعده کردن دل را مکدر و محبت را از دل دور می‌کند و مسلمان صادق از همه‌ی این‌ها به

دور است.

بزرگوار است و برادرانش را بر خود ترجیح می‌دهد:

مسلمان واقعی بزرگوار و بخشنده است، نسبت به برادران و دوستانش بسیار سخاوتمند و گشاده دست است و بدیهی است که برادران و دوستانش همگی از مؤمنان پرهیزگار هستند، همان‌گونه که رسول‌الله ﷺ فرمود:

«لَا تُصَاحِبْ إِلَّا مُؤْمِنًا وَلَا يَأْكُلْ طَعَامَكَ إِلَّا تَقِي» (ابوداوود، ۴۱۹۲ و ترمذی، ۲۳۱۸).

(جز با شخص مؤمن، همنشین نشو و کسی غیر از شخص باتقوا غذای تو را نخورد.)

بدین ترتیب مسلمان آگاه از موارد و مناسبت‌های بخشندگی مطلع است. او اموالش را با سخاوتمندی فقط بر برادران و دوستان مؤمن و باتقوایش سرازیر می‌نماید و دوست ندارد که گاو شیردهی برای افراد پستِ بدِ عصیانگر باشد تا از شرشان در امان بماند یا اگر صاحب نفوذ و قدرت باشند با آنان انس و الفت بگیرد؛ کسانی که دست از بهره کشی از دینداران ساده‌لوحِ بخشنده برنمی‌دارند. آنان را می‌بینی که بر سر سفره‌های سخاوتمندانه‌ی آنان صف کشیده‌اند، در حالی که در دل بر این بزرگواری ساده لوحانه که صاحبش در جای نامناسب از آن استفاده کرده است؛ می‌خندند.

مسلمانِ آگاه، بزرگوار است، اما بزرگواری‌اش بی‌جا و بی‌محل نیست، چرا که بزرگواری و بخشندگی یکی از اخلاق اصیل اسلامی است که باعث زیبایی صاحبش شده و بر او ارج می‌نهد و او را در میان مردم

محبوب می‌دارد و آنان را به وی نزدیک می‌گرداند. این خلق بزرگ در نفس صحابه‌ی کرام ﷺ ریشه‌دار بوده است و داشتن این ویژگی از محبوب‌ترین اعمال نزدشان به شمار می‌آمده است. گفته‌ی سیدنا علی ﷺ این امر را به تصویر می‌کشد:

«لَأَن أَجمَعَ نَفراً مِن إِخوَانِي عَلَى صَاعٍ أَو صَاعَينِ مِن طَعَامٍ أَحَبُّ إِلَي مِن أَن أَخرُجَ إِلي سُوقِكُم فَأَعتقَ رَقَبةً» (بخاری در ادب مفرد).

(دعوت کردن گروهی از برادرانم بر غذایی به اندازه‌ی یک یا دو صاع برایم از رفتن به بازار و آزاد کردن یک برده محبوب‌تر و دوست داشتنی‌تر است.)

زیرا چنین دیدارهای دوستانه بر سر سفره‌ی غذا، پیوند محبت میان برادران دوست را مستحکم‌تر کرده و روحیه‌ی مهر و محبت را در میانشان تقویت می‌کند و ندای عاطفه‌ی انسانی را، که انسان متمدن مادیگرای جدید پس از خودخواهی و مصلحت طلبی از دست داده است، رواج می‌دهد. بنابراین نتیجه‌ی رنج بردن از خلأ روحی و بی‌عاطفگی؛ احساس شدید محرومیت از دوستی و دوستان مخلص می‌باشد و روی آوردن به نگهداری از سگ‌ها و تربیت و توجه به آن‌ها، جایگزینی برای طراوت و شادابی از دست رفته‌ایست که فلسفه‌ی مادیگرایی که به عنوان دین و چارچوبی که در ضمن حرکات و سکنات آن حرکت می‌کند، آن را خشکانیده است.

در گزارشی از فرانسه آمده است: در فرانسه‌ای که پنجاه و دو میلیون جمعیت دارد، هفت میلیون سگ وجود دارد. این سگ‌ها به گونه‌ای با صاحبانشان زندگی می‌کنند که گویی از نزدیکانشان هستند. در پاریس صحنه‌ی غذا خوردن یک شخص با سگش بر سر میز یک رستوران دیگر

عجیب نیست. هنگامی که از یک شخص مسئول در کمیسیون سرپرستی حیوانات در پاریس سؤال شد: «چرا فرانسوی‌ها مثل خودشان با سگ‌هایشان رفتار می‌کنند؟»

در جواب گفت: «زیرا آنان می‌خواهند دوست بدارند، ولی در میان مردم کسی را نمی‌یابند که او را دوست داشته باشند.»[1]

انسان مادیگرا در غرب یا شرق دیگر در جامعه، دوست باوفای بامحبت را نمی‌یابد تا محبت و عاطفه‌اش را نثارش کند، پس به این حیوانات روی آورده است که بیشتر از انسان‌های پیرامونش از الفت و وفاداری برخوردارند. آیا پس از این، واکنش عاطفه‌ای هست که انسان را به هلاکت بکشاند و او را پس از از دست دادن روشنایی هدایت و نعمت ایمان، همنشین حیوان بگرداند؟!

این واکنش عاطفی که انسان غربی از آن برخوردار شده است و چشمه‌های احساسات انسانی‌اش را خشک گردانیده، اوّلین چیزی بود که نظر ادیبان مهاجر و آواره‌ی مسلمان و غیر مسلمان را به خود جلب کرد. زیرا آنان به زندگی مادیگرای غربی نگریستند که انسان را در جوامع غربی به دنبال خود کشاند و از او ماشینی ساخت که از زندگی چیزی جز زحمت، تولید و مسابقه‌ی خشونت آمیز کسب و کار نمی‌داند. نه دلش دوستی می‌خواهد و نه دندانش از تبسمی محبت آمیز برای یک دوست برق می‌زند، بلکه او حیرانی است که از سرعت، تکنولوژی و ازدحام مات و مبهوت مانده و همه‌ی این‌ها، آنان را به وحشت انداخته است. آنان که

---

[1] ـ برگرفته شده از مقاله‌ي استاد وحيد الدين خان با عنوان: «وجوب تطبيق الشريعة الإسلامية في كل مكان وكل زمان»، مجله‌ي «المجتمع»، كويت، شماره‌ي ۳۲۵، ۲۴/ ذوالقعده/۱۳۹۶ مصادف با ۲/نوامبر/۱۹۷۶م.

در سرزمين اسلام پرورش يافته‌اند، در حال و هواى روحانى و پاک نفس كشيده‌اند و نفسشان آكنده از محبت انسان براى برادر انسانش است. اين افراد به حركت درآمده‌اند و با گرمى و شوق، غربيان را به محبت، برادرى و شناخت فرامى‌خوانند. اين عرض حالى عاشقانه است كه پرچم اين فراخوان انسانى را حمل كرده و انسان غربى را كه ماده بر قلبش چيره شده و درخشش تمدن چشمانش را كور و سر و صداى ماشين آلات گوشش را كر كرده است، را صدا مى‌زند و به او مى‌گويد:

«يا بنَ وُدِّى يا صَاحِبِي يا رَفِيقِي * * لَيسَ حُبِّى تَطَفُّلاً أَو ثَقَالَة
فَأَجِبنِى «بِيا أخى» يا صَدِيقِي * * وَأَعِد إِنَّها أَلَذُّ مَقَالَة
وَإِذَا شِئتَ أَن تَسيرَ وَحيداً * * وَإِذَا مَا اعتَرَتکَ مِنِّى مَلَالَة
فَامضِ لَكِنَّمَا سَتَسمَعُ صَوتى * * صَارِخاً «يا أخى» يؤَدِّى الرِّسالَة
وَسَيأتيکَ أَينَ كُنتَ صَدَى حُبِّى * * فَتَدرِى جمَالَه وَجَلالَه»

(اى محبوبم، اى دوستم، اى رفيقم، محبتم كودكانه يا سنگين نيست،

پس اى دوستم! با «اى برادرم» جوابم را بده، قول مى‌دهم كه گفتنش شيرين‌تر است،

و اگر خواستى تنها باشى و از من خسته و بى‌حوصله شدى،

برو ولى با شنيدن صدايم كه فريادم مى‌زنم: «اى برادرم» پيام خواهد رسيد

هر جا كه باشى بازتاب محبتم به تو مى‌رسد و تو زيبايى و عظمتش را در مى‌يابى.)

تأثير اين زندگى مادى بر يوسف أسعد غانم سخت‌تر مى‌شود، پس از اين زندگى كه با بار مسئوليت‌ها سنگين شده و در اعماق جريان مادى خشکِ خشن غرق شده است و نسيم نمناک روحانى يا برادرى يا

همدردی آن را باطراوت و شاداب نمی‌گرداند. پس چشمه‌های شوق و دلتنگی برای سرزمین عرب در دیار اسلام در دلش می‌جوشد، منزلگاه نبوت‌ها، مصدر روحانیت‌ها و وطن محبت، برادری و صفا. او آرزو دارد در خیمه‌ای عربی زندگی کند و دنیای تمدن با هیاهو و سر و صدا و تلؤلؤش را رها کند. می‌گوید:

«اگر عمرم در هر یک از کشورهای عربی به کوتاهی بگذرد، خدا را بر زندگی کوتاهی که خداوند در دل‌های فرزندان آن سرزمین برپاست شکر می‌گفتم. از زندگی در غرب خسته شده‌ام و به تنگ آمده‌ام. ماشین و هواپیما را بگیرید و در عوض به من شتر و اسب بدهید. دنیای غربی را از زمین گرفته تا دریا و آسمان بگیرید و در مقابل خیمه‌ای عربی به من بدهید که بر تپه‌های کشورم لبنان، کرانه‌ی بردی، سواحل رافدین، حومه‌های عمان، صحرای سعودی، سرزمین‌های ناشناخته‌ی یمن، دامنه‌ی اهرام، صحرای شنی لیبی نصب کنم، خیمه‌ای عربی به من بدهید که در یک کفه بگذارم و دنیا را در کفه‌ی دیگر و من برنده هستم...»

متن‌هایی که چنین نغمه‌هایی را می‌سراید در ادبیات مهاجران بسیار است که به این دو متن اکتفا می‌کنم. همه، تشنگی مهاجران را به آبیاری عاطفی که در دنیای مادی غرب از دست داده‌اند به تصویر می‌کشد. این از دست دادن، چشمه‌های اشتیاق و دلتنگی برای شرق را که اسلام، محبت، برادری، عاطفه و همزیستی را در آن رواج داده، در نفسشان جوشانیده است.

علاوه بر این که اسلام دیدارهای برادرانه را محبوب دانسته و آنان را به مسابقه در بذل و بخشش و سخاوت فراخوانده است که باعث مستحکم‌تر شدن پیوند برادری میانشان می‌گردد، تا آن‌جا که بخشش و

انفاق بر برادران، خلقی اصیل و ریشه‌دار در میانشان گشته و پذیرفتن دعوت برادر مسلمان از جانب برادرش را بر او واجب گردانده که نباید در آن کوتاهی کند. اصحاب بزرگوار ﷺ فراخوان برادری را لبیک می گفتند و دعوت برادرشان را اجابت می‌کردند، بلکه قبول دعوتشان را حق او و وظیفه‌ی خود می‌دانستند و در صورت کوتاهی در ادایش خود را گناهکار می‌شمردند. حدیث زیاد بن أنعم افریقی که امام بخاری در کتاب «الأدب المفرد» آورده است گواهی بر این مطلب است. می گوید: «در زمان معاویه ﷺ در جنگ دریایی بودیم، مرکب ما به مرکب ابوایوب انصاری ﷺ پیوست، وقتی غذای ما حاضر شد به دنبال او فرستادیم، او آمد و گفت: مرا که روزه هستم دعوت کرده‌اید، چاره‌ای نداشتم جز این‌که دعوتتان را قبول کنم، چون شنیدم که رسول‌الله ﷺ می‌فرماید:

«ان لِلْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ الْمُسْلِمِ سِتُّ خِصَالٍ وَاجِبَةٍ انْ تَرَكَ مِنْهَا شَيْئاً فَقَدْ تَرَكَ حَقًّا وَاجِبًا لأَخِيهِ عَلَيهِ: يسَلِّمَ عَلَيهِ إِذَا لَقِيهُ، ويجِيبَهُ إِذَا دَعَاهُ، وَيشَمِّتَهُ إِذَا عَطَسَ، وَيعُودَهُ إِذَا مَرِضَ، وَيحضره إِذَا مَاتَ، وَينْصَحَهُ إِذَا اسْتَنْصَحَهُ».

(مسلمان شش خصلت واجب نسبت به برادر مسلمانش دارد که ترک هر یک از آن‌ها به منزله‌ی ترک یکی از حقوق واجب اوست: اگر او را دید، به او سلام کند، او را دعوت کرد، قبول کند، عطسه زد در جواب به او «یرحمک الله» بگوید، بیمار شد به عیادتش برود، درگذشت به تشییع جنازه‌اش برود و اگر از او پند و نصیحت خواست، به او پند دهد.)

نه تنها این بلکه نپذیرفتن دعوت برادر بدون عذر را معصیت خدا و رسولش می‌پندارند که این گفته‌ی رسول‌الله ﷺ بر آن دلالت می‌کند، آن‌جا که فرمود:

«شَرُّ الطَّعَامِ طَعَامُ الْوَلِيمَةِ يمْنَعُهَا مَنْ يأْتِيهَا وَيدْعَى إِلَيهَا مَنْ يأْبَاهَا وَمَنْ لَمْ

يجِبْ الدَّعْوَةَ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ» (مسلم، ۲۸۵۶).

(بدترین غذا، غذای دعوتی است که افرادی که به آن حضور می‌یابند از خوردن آن باز داشته می‌شوند و کسانی که از آن امتناع می‌ورزند، برای خوردنش دعوت می‌شوند. و کسی که دعوت را اجابت نکند، از خدا و رسولش، نافرمانی کرده است.)

برادری ایمانی نه شعار است و نه فخرفروشی که جنبه‌ی تبلیغاتی داشته باشد. بلکه رابطه‌ی مقدسی است که تعهدات، تکالیف و حقوق مخصوص به خود را دارد. این را کسی که واقعاً به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد و حقیقت‌های اسلام را به درستی اجرا می‌کند، می‌داند. ما تأثیر این ایمان و ثمره‌ی این پایبندی را در رفتار انصار می‌بینیم که بهترین الگو در محبت و ایثار بر برادران مهاجرینشان بودند. آن‌جا که مهاجران که به خاطر دینشان هجرت کرده بودند، دست خالی و بی‌چیز نزدشان رفتند و انصار هر چه داشتند را در اختیارشان گذاشتند، تا آن‌جا که یکی از آن‌ها به برادرش می‌گوید: این تمام اموال من است، نیمی از آن را برای خود بردار و این دو، همسرانم هستند، ببین از کدامشان خوشت می‌آید تا او را طلاق بدهم و بعد از عده همسرت شود. برادر مهاجر نیز مهر و عاطفه‌ی برادر انصاری‌اش را به بهتر از آن پاسخ می‌گفت: خدا در مال و خانواده‌ات برکت دهد. من به این‌ها احتیاجی ندارم. فقط بازار را به من نشان بده تا برای کار کردن به آن‌جا بروم.

انصاری، در خانه‌اش از برادر مهاجرش پذیرایی می‌کرد، حال آن‌که چیزی جز غذای کودکانش در خانه نداشت. پس او را بر خود و خانواده‌اش ترجیح می‌داد و به همسرش می‌گفت: بچه‌ها را بخوابان و چراغ را خاموش کن و هر چه داری نزد مهمان بیاور. همراه او سر سفره

می‌نشینیم و کاری می‌کنیم که گمان کند با او غذا می‌خوریم، ولی خودمان چیزی نمی‌خوریم. آنان سر سفره می‌نشینند و مهمان به تنهایی غذا می‌خورد و آن زن و شوهر گرسنه می‌خوابند. فردا صبح آن انصاری نزد رسول‌الله ﷺ می‌رود و پیامبر ﷺ به او می‌فرماید:

«لَقَدْ عَجِبَ اللَّهُ مِنْ صَنِيعِكُمَا بِضَيفِكُمَا اللَّيلَةَ» (مسلم،۳۸۲۹).

(خداوند از کار دیشب شما با مهمانتان خوشش آمد.)

ایثار و کمک مادی انصار نسبت به مهاجرین به آن‌جا رسید که به پیامبر اکرم ﷺ گفتند:

اقْسِمْ بَينَنَا وَبَينَ إِخْوَانِنَا النَّخِيلَ.

قَالَ: «لَا».

فَقَالُوا: تَكْفُونَا الْمَئُونَةَ وَنَشْرَكُكُمْ فِي الثَّمَرَةِ.

قَالُوا: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا. (بخاری، ۲۱۵۷).

نخلستان را میان ما و برادرانمان تقسیم کن.

پیامبر فرمود: (نه).

گفتند: در کشاورزی نخلستان به ما کمک کنند و در عوض در محصول با ما شریک شوند.

گفتند: به روی چشم.

این کار انصار در نظر مهاجرین بسیار بزرگ آمد و به رسول‌الله ﷺ گفتند:

يا رَسُولَ اللَّهِ، مَا رَأَينَا مِثْلَ قَوْمٍ قَدِمْنَا عَلَيهِمْ أَحْسَنَ مُوَاسَاةً فِي قَلِيلٍ وَلَا أَحْسَنَ بَذْلًا فِي كَثِيرٍ. لَقَدْ كَفَوْنَا الْمَئُونَةَ وَأَشْرَكُونَا فِي الْمَهْنَإِ حَتَّى لَقَدْ حَسِبْنَا أَنْ يذْهَبُوا بِالْأَجْرِ كُلِّهِ.

قَالَ: «لَا مَا أَثْنَيتُمْ عَلَيهِمْ وَدَعَوْتُمْ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمْ» (احمد، ۱۲۶۰۲).

ای رسول خدا، ما هیچ قومی را در همدردی در مال کم و بخشش از مال

بسیار مانند این قوم ندیده‌ایم، هم به جای ما کشاورزی کردند و هم ما را در محصول حاضر و آماده شریک کردند. تا آن‌جا که می‌تریسم تمام ثواب از آن ایشان باشد.

پیامبر ﷺ فرمود: (نه در صورتی که آنان را بستایید و به درگاه خدا برایشان دعا کنید.)

مدح و ستایش الهی و اشاره‌ی خداوند به کار نیک انصار، آنان را بس است، آن‌جا که خداوند درباره‌ی آنان آیاتی نازل کرد و داستان ایثار بی‌نظیرشان را برای همیشه تعریف می‌کند و تا ابد آنان را نمونه‌های واقعی زنده و والایی از رهایی از بخل و خساست نفس‌ها قرار می‌دهد:

«وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيهِمْ وَلَا يجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» [الحشر/۹].

(و [نیز] کسانی راست که پیش از آنان در دار الاسلام جای گرفتند و ایمان [نیز] در دلشان جای گرفت. کسانی را که به سوی آنان هجرت کنند دوست می‌دارند و در دل‌های خود از آنچه [به مهاجران] داده‌اند احساس نیازی نکنند و [دیگران را] بر خودشان ـ و لو نیازمند باشند ـ ترجیح می‌دهند و کسانی که از آز نفس خویش مصون باشند، اینانند که رستگارند.)

تا زمانی که شب و روز در آمد و شد باشند و تا زمانی که مردم به بذل، بخشش، سخاوت و ایثار فرا خوانده شوند، این تصویر قشنگ و زیبای انصار همواره به عنوان مناره‌ی هدایت و تشعشعی برای انسانیت غوطه‌ور در سرگردانی طمع، خودخواهی، بخل و خساست، باقی خواهد ماند.

انصار ﷺ مفهوم برادری ایمانی را دریافتند، آن گاه که رسول‌الله ﷺ

میان آنان و مهاجرین پیوند برادری برقرار کرد. آنان مؤمنان راستین بودند، هر آنچه برای خود پسندیدند، برای برادرانشان پسندیدند، همانگونه که از رسول‌الله ﷺ شنیدند. در چیزی از کالاهای بی‌ارزش دنیا نسبت به آنان بخل نورزیدند، بلکه با اختیار، میل خود و رضایت قلبی از نیمی از آنچه داشتند برای برادرانشان تنازل کردند و در ابتدای هجرت به جای خویشاوندان به مهاجرین ارثیه می‌دادند تا با این کار حق برادری را که پرچم آن را رسول‌الله ﷺ در میانشان برافراشته بود، به جای آورند و حدیثی که بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است، خود گواه این مطلب است. می گوید:

«كَانَ الْمُهَاجِرُونَ لَمَّا قَدِمُوا الْمَدِينَةَ يرِثُ الْمُهَاجِرِی الْأَنْصَارِی دُونَ رَحِمِهِ لِلْأُخُوَّةِ الَّتِی آخَی النَّبِی ﷺ بَینَهُمْ فَلَمَّا نَزَلَتْ: «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ» [الأنفال/۷۵] نُسِخَ المیرَاثُ وَبَقِی النَّصرَ وَالإرفَادُ وَالإِیثَارُ وَالموَاسَاةُ» (بخاری،۴۲۱۴).

(مهاجران وقتی به مدینه آمدند به خاطر پیوند برادری که رسول‌الله ﷺ میانشان برقرار کرده بود، به جای خویشاوندان از برادر انصاری خود ارث می‌بردند و وقتی آیه‌ی «و خویشاوندان نسبت به یکدیگر [از دیگران] سزاوارترند» نازل شد این میراث نسخ گردید و نصرت، عطا، ایثار و کمک باقی ماند.)

در تنهایی برای برادرانش دعا می‌کند:

مسلمان راستین که هر چه را برای خود می‌پسندد برای برادرش نیز می‌پسندد، در ساعت‌های خلوص و صفا دعا برای برادرش را از یاد نمی‌برد. در چنین دعایی قلب مسلمان برای دوست غایبش می تپد. بنابراین دعای خیر او تأکیدی بر محبت نسبت به وی و مستحکم نمودن پیوند پاک

برادری در قلبش است و او می‌داند که این دعای داغ به خاطر اخلاص، صداقت و صفایش از همه زودتر اجابت می‌گردد و این فرمایش رسول خدا ﷺ بر این امر تأکید می‌کند:

«أَسْرَعُ الدُّعَاءِ إِجَابَةً دَعْوَةُ غَائِبٍ لِغَائِبٍ» (بخاری در ادب مفرد).

(سریع‌ترین اجابت دعا، دعای شخص غائب برای شخص غائب است.)

به همین خاطر رسول‌الله ﷺ از عمر ﷺ که برای ادای عمره اجازه می‌خواست، درخواست کرد که برایش دعا کند. از عمر ﷺ روایت شده است که گفت: از پیامبر برای ادای عمره اجازه خواستم، او به من اجازه داد و فرمود:

«لَا تَنْسَنَا يا أُخَي مِنْ دُعَائِكَ»

(برادر جان، ما را از دعایت فراموش مکن.)

کلمه‌ای را فرمود که اگر در برابر آن دنیا از آنِ من شود آن اندازه شاد نمی‌شوم. (ترمذی).

این مفهوم با روح و جان صحابه‌ی کرام کاملاً عجین شده بود. آنان در هر زمانی که دعا در آن مستجاب می‌شد، از یکدیگر طلب دعا می‌کردند و مردان و زنان در این امر با هم برابر بودند که دال بر ارتفاع سطح جامعه در آن دوران تابناک تاریخمان می‌باشد. بخاری در کتاب «الأدب المفرد» از صفوان بن عبدالله بن صفوان ـ که دردا دختر ابودردا همسرش بود ـ آورده است که گفت: در شام نزدشان رفتم و مادر دردا را دیدم که در خانه است و ابودردا را ندیدم. مادر دردا گفت: می‌خواهی حج کنی؟

گفتم: بله.

گفت: برای ما هم دعای خیر کن، چرا که رسول‌الله ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّ دَعْوَةَ الْمُسْلِمِ مُسْتَجَابَةٌ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيبِ عِنْدَ رَأْسِهِ مَلَكٌ مُوَكَّلٌ كُلَّمَا دَعَا لِأَخِيهِ بِخَيرٍ قَالَ آمِينَ وَلَكَ بِمِثْلٍ».

(دعای مسلمان برای برادر مسلمانش در تنهایی مستجاب است. بالای سرش فرشته‌ای است که مأموریت دارد هرگاه برای برادرش دعای خیر کرد بگوید: آمین و برای تو هم، چنان باشد.)

گوید: ابودردا را در بازار دیدم، او نیز همین را گفت.

رسول‌الله ﷺ روحیه‌ی اجتماعی را در آنان تربیت می‌کرد و احساس غیرت را در میانشان منتشر می‌ساخت و در هر مناسبتی توجهشان را به احساس مفهوم فراگیر برادری جلب می‌کرد، به گونه‌ای که در احساسات برادر مسلمان هیچ روزنه‌ای برای خودخواهی فردی که بصیرت را می‌پوشاند، بر دل‌ها مهر می‌نهد و بر نفس‌ها زنگار می‌زند، باقی نمی‌گذاشت.

از دیگر نکات تربیتی شگفت‌انگیزی که روحیه‌ی برادری دسته جمعی را در جان‌ها تثبیت می‌کند و دانه‌های خودخواهی فردی را از ریشه می‌کشد، جواب او به سخن مردی است که این‌گونه دست به دعا برداشت: بارالها! فقط من و محمد را بیامرز.

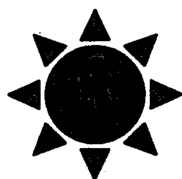
پیامبر ﷺ فرمود:

«لَقَدْ حَجَبْتَهَا عَنْ نَاسٍ كَثِيرِينَ» (بخاری در اب مفرد).

(عده‌ی زیادی از مردم را از آن محروم کردی.)

پیامبر ﷺ با این کار به او آموخت که روحیه‌ی اسلام نمی‌پذیرد که مسلمان خیر و خوبی را فقط برای خودش بخواهد، حتی اگر رسول‌الله ﷺ با او باشد و مؤمن باید هر چه را برای خود می‌پسندد برای برادرش هم بپسندد.

بنابراین مسلمان واقعی این‌گونه است. برادران و دوستانش را دوست دارد، نسبت به آنان مخلص و خیرخواه است و امانتدار آبرو، ناموس و اموالشان هست، چه در حضورشان و چه در غیابشان. آنان را بر خود ترجیح می‌دهد، نسبت به لغزش‌هایشان باگذشت، عفو کننده و بخشاینده است، رفتارش با آنان نرم و لطیف است، یاریگر، خوش‌برخورد و پاک فطرت است، دست، زبان و اعضایش پاک است، بخشنده است و بخل نمی‌ورزد، راستگو است و دروغ نمی‌گوید، بسیار بامحبت است و بداخلاقی نمی‌کند، باوفاست و خیانت نمی‌کند، زیرک و داناست و نمی‌فریبد، یک رنگ است و بوقلمون صفت نیست و جای تعجب نیست که این همه ویژگی داشته باشد، چرا که او معجزه‌ی اسلام در قالب انسان است. او مسلمانی بر طبق خواسته‌های اسلام است.



مسلمان و جامعه

پیشگفتار:

مسلمان آگاه از فرامین دین، به طور طبیعی اجتماعی است، زیرا او در این زندگی حامل دعوت و پیامی است که بایستی مثل دعوت گران و پیام رسانان با مردم ارتباط داشته باشد، با آنان درآمیزد و به داد و ستد بپردازد.

انسان مسلمان یک فرد اجتماعی درجه یک است، چرا که فرامین دین مبین اسلام چنین تلقینی به او می‌کند و ارشادات اجتماعی اسلام از او فردی آراسته به اخلاق نیکو و والای انسانی می‌سازد.

شخصیت اجتماعی مسلمان که در پرتوی راهنمایی‌های قرآن کریم شکل گرفته و از سر چشمه‌ی زلال سنت پاک پیامبر اکرم ﷺ سیراب شده است، شخصیتی یگانه است که با شخصیت اجتماعی تربیت یافته نظام‌های وضعی معاصر و مذاهب قدیمی که ساخته‌ی و پرداخته‌ی فلاسفه و متفکران است، قابل مقایسه نیست.

جان سخن این که شخصیت مسلمان، شخصیت اجتماعی خیلی فرهیخته و پیشرفته‌ای است که متشکل از مجموعه‌ی بسیار بزرگی از ارزش‌های اخلاقی می‌باشد. ارزش‌هایی که به نوبه‌ی خود برخواسته از متون قرآن و سنت این دین پاک است. این متون، آراسته شدن به زیور

ارزش‌های اخلاقی را جزو دین و عبادت می‌شمارند ـ که پایبندی به آن در خور اجر و پاداش است و بی‌اعتنایی نسبت به آن مستوجب مؤاخذه و حسابرسی است ـ و از این رهگذر توانسته است شخصیت مسلمان راستین نمونه‌ی بی‌نظیری از انسان اجتماعی فرهیخته، خوشرفتار، تقواپیشه، خیرخواه و پاکیزه بسازد.

در واقع باروری، دقت، شمول و فراگیری این متون پژوهشگرانی را که به مصادر مربوطه رجوع کرده‌اند، شگفت زده ساخته است، زیرا هیچ قسمت از قسمت‌های زندگی اجتماعی را بدون پیوست رها نکرده و درباره‌ی هر قسمت حرف خودش را زده است و به مقام بلند و درخشان و پاکی که اسلام برای هر مسلمان در نظر گرفته تا به آن برسد، اشاره داشته است. هر گاه حقیقت اسلام در قلب مسلمان استوار یابد، روش درخشانش به درونش رخنه کند، شادابی‌اش با روحش در آمیزد و ارزش‌هایش وجودش را آباد سازد، در این صورت حتماً به آن درجات والا خواهد رسید.

اساس ساختار شخصیت اجتماعی مسلمان، مد نظر قرار دادن حد و مرزهای الهی در رفتار اجتماعی و برخورد با مردم می‌باشد. چرا که تمام فروع و شاخه‌های اخلاق اجتماعی که مسلمان پرهیزگار و خوشرفتار بدان پایبند است از این اصل بزرگ عقیدتی گرفته می‌شود و مسلمان راستین روابط اجتماعی خود را بر این اساس، محکم و استوار می‌سازد.

راستگو است:

او با همه‌ی مردم راستگو است، زیرا خط مشی اسلامی که در وجودش رخنه کرده به او آموخته است که راستی و درستی در رأس تمام

ارزش‌ها قرار دارد و شالوده‌ی فضائل اخلاقی می‌باشد. راستگویی انسان را به سوی نیکی هدایت می‌کند و نیکی هم به نوبه‌ی خود باعث ورود نیکوکار به بهشت می‌شود، در حالی که دروغ انسان را به سوی گناه و تباهی سوق می‌دهد و آن هم به نوبه‌ی خود دروغگو را در آتش جهنم می‌اندازد. پیامبر گرامی اسلام ﷺ در این‌باره می‌فرماید:

«إِنَّ الصِّدْقَ يهْدِى إِلَى الْبِرِّ وَإِنَّ الْبِرَّ يهْدِى إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيصْدُقُ حَتَّى يكُونَ صِدِّيقًا، وَإِنَّ الْكَذِبَ يهْدِى إِلَى الْفُجُورِ وَإِنَّ الْفُجُورَ يهْدِى إِلَى النَّارِ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيكْذِبُ حَتَّى يكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَّابًا» (بخاری، ۵۶۲۹ و مسلم، ۴۷۱۹).

(راستگویی منجر به نیکی می‌شود و نیکی به بهشت رهنمون می‌سازد و شخص راست می‌گوید تا راستگو می‌شود و دروغ منجر به فجور می‌شود و فجور انسان را به دوزخ می‌کشاند و شخص آن قدر دروغ می‌گوید تا نزد خدا دروغگو نوشته می‌شود.)

به این جهت مسلمان حقیقی راستگو است و سعی می‌کند گفتار و کردارش راست و درست باشد و چه مقام و مرتبه‌ی بزرگی که انسان نزد پروردگارش راستگو و از زمره‌ی صدیقان گردد.

فریب نمی‌دهد و خیانت نمی‌کند:

مسلمان راستگو و درستکاری که به چنین مقام بالایی رسیده است مردم را گول نمی‌زند، آنان را فریب نمی‌دهد و خیانت هم نمی‌کند. چون راستی و درستی مقتضای نصیحت، صفا، انصاف و وفاداری است نه مکر، خدعه، نیرنگ، ظلم و خیانت.

بی‌تردید وجدان مسلمان راستین با نیرنگ بازی و کلاه برداری ناسازگار است و به هیچ وجه آن را تحمل نمی‌کند و از نزدیک شدن به

آن می‌هراسد، چون می‌داند که این کار باعث لغو انتساب به اسلام می‌شود. رسول اکرم ﷺ این موضوع را در حدیثی که امام مسلم روایت می‌کند بیان می‌فرماید:

«مَنْ حَمَلَ عَلَينَا السِّلَاحَ فَلَيسَ مِنَّا وَمَنْ غَشَّنَا فَلَيسَ مِنَّا» (مسلم، ۱۴۶).

(کسی که روی ما اسلحه بکشد از ما نیست و کسی که ما را گول بزند [نیز] از ما نیست.)

در روایت دیگری از امام مسلم آمده است:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَرَّ عَلَى صُبْرَةٍ مِنْ طَعَامٍ فَأَدْخَلَ يدَهُ فِيهَا فَنَالَتْ أَصَابِعُهُ بَلَلًا فَقَالَ: «يا صَاحِبَ الطَّعَامِ مَا هَذَا»

قَالَ: أَصَابَتْهُ السَّمَاءُ يا رَسُولَ اللَّهِ.

قَالَ: «أَفَلَا جَعَلْتَهُ فَوْقَ الطَّعَامِ حَتَّى يرَاهُ النَّاسُ!»

ثُمَّ قَالَ: «مَنْ غَشَّنا فَلَيسَ مِنَّا»(مسلم، ۱۴۷).

رسول خدا ﷺ از کنار مقداری خوراکی که روی هم انباشته شده بود می‌گذشت، ایشان دست مبارک را در میان خوراکی‌ها فرو برد که دستش به جای نمناکی رسید، پس به صاحب خوراکی‌ها گفت: (چرا این‌ها تر و نمناک است ای صاحب خوراکی‌ها؟)

او در پاسخ گفت: رویش باران باریده است ای رسول خدا.

فرمود: (چرا قسمت نمناک را بالا نگذاشتی تا مردم آن را ببینند!)

سپس افزود: (کسی که ما (مسلمانان) را گول بزند از ما نیست.)

جامعه‌ی مسلمانان جامعه‌ای است آکنده از محبت که خیرخواهی بر آن حاکم است و نیکی و صلح، راستی و درستی، وفا و صمیمیت بر افرادش غالب است، بنابراین در آن، جایی برای کلاه بردارِ حقه بازِ فریب کارِ حیله گرِ ناسپاسِ خائن نیست.

رسول اکرم ﷺ کلاه برداری و حیله گری و خیانت را به شدت رد و تقبیح می‌کند. ایشان به طرد کلاه بردارِ خائن از جامعه‌ی مسلمانان در دنیا اکتفا نمی‌کند، بلکه اعلام می‌دارد که فرد خائن در روز قیامت در حالی که پرچم خیانتش را به دوش می‌کشد، محشور می‌شود و در صحرای بزرگ محشر جارچی با صدای بلند او را به مردم معرفی می‌کند و توجه همه را به خیانتش معطوف می‌دارد. حدیث گهربار رسول اکرم ﷺ در این زمینه از این قرار است:

«لِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يوْمَ الْقِيامَةِ يقَالُ: هَذِهِ غَدْرَةُ فُلَانٍ» (مسلم، ۳۲۶۸).

(روز قیامت هر خائنی پرچم ویژه‌ای دارد، در آن‌جا گفته می‌شود: این خیانت فلانی است.)

چه سرافکندگی و رسوایی بزرگی! خیانت کاران گمان می‌کنند که گذشت زمان خیانت‌شان را به دست فراموشی می‌سپارد، غافل از این که در روز قیامت خیانت‌شان در ملأ عام منتشر می‌شود و پرچم‌هایشان در دست شان برافراشته خواهد بود.

آن‌گاه که شفیع روز محشر، پیامبر اکرم ﷺ را ببینند که ـ به خاطر جرم بزرگ خیانت که منجر به محرومیت خیانتکار از رحمت خدا و شفاعت رسول خدا می‌شود ـ شخصاً علیه آن‌ها قیام کرده است؛ بر سرافکندگی و روسیاهی آنان در آن روز افزوده می‌شود:

«ثَلَاثَةٌ أَنَا خَصْمُهُمْ يوْمَ الْقِيامَةِ: رَجُلٌ أَعْطَى بِي ثُمَّ غَدَرَ، وَرَجُلٌ بَاعَ حُرًّا فَأَكَلَ ثَمَنَهُ، وَرَجُلٌ اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا فَاسْتَوْفَى مِنْهُ وَلَمْ يعْطِ أَجْرَهُ» (بخاری، ۲۰۷۵).

(من دشمن سه کس در روز قیامت هستم: کسی که به اسم من پیمان ببندد، سپس، آن را نقض کند، مردی که آزادی را بفروشد و قیمتش را بخورد و مردی که مزدوری را به مزد گرفته و از او کار کشیده است، ولی دستمزدش

را نداده است.)

مسلمان واقعی که آئین حیات بخش اسلام، احساساتش را تازه کرده است و دریچه‌های بصیرت را در وجودش باز نموده است؛ بدون توجه به منافع و مکاسبِ مکر، نیرنگ، خیانت و دروغ ـ هر اندازه هم این منافع و مکاسب زیاد باشد ـ از این خصلت‌ها می‌گریزد. زیرا اسلام صاحبان این خصلت‌ها را در زمره‌ی منافقان قرار می‌دهد، منافقانی که عمیق‌ترین جای جهنم منزلگاهشان است و در روز قیامت هیچ یار و یاوری ندارند.

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا» [النساء/۱۴۵].

(بی گمان منافقان در طبقه‌ی پایین‌تر آتش [جهنّم] جای دارند و برای آنان یاوری نیابی.)

و رسول گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید:

«أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النِّفَاقِ حَتَّى يدَعَهَا: إِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ» (بخاری، ۳۳ و مسلم، ۸۸).

(چهار خصلت است که در هر کس وجود داشته باشد آن کس منافق خالص است و هر که یکی از این چهار صفت در او باشد منافق صفت است تا زمانی که این صفات را ترک کند: وقتی امانتی به او واگذار شود خیانت می‌کند، زمانی که سخن می‌گوید دروغ می‌گوید، وقتی که عهد و پیمانی ببندد پیمانش را می‌شکند و وقتی که دعوا کند، پرده دری و فجور می‌کند.)

حسود نیست:

یکی دیگر از این صفات زشت و ناپسندی که مسلمان پرهیزگار باید

از آن اجتناب ورزد؛ حسد است. پیامبر گرامی اسلام ﷺ به شدت مسلمانان را از حسادت برحذر می‌دارد و می‌فرماید:

«إِيَاكُمْ وَالْحَسَدَ فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ» (ابوداوود، ۴۲۵۷).

(از حسد بپرهیزید، زیرا حسد نیکی‌ها را از بین می‌برد، همان طور که آتش، هیزم را از بین می‌برد.)

یکی از ویژگی‌های مسلمان واقعی صفای درونی وی از مکر، حسد، خیانت و کینه توزی است. بی‌تردید که این صفات درونی باعث ورود مسلمان به بهشت می‌شود، اگر چه که او از عابدانی که شب را زنده و روز را روزه دارند؛ نباشد. امام احمد در کتاب مسند و نسایی در کتاب سنن از انس بن مالک ﷺ روایت می‌کنند که فرمود: «با رسول خدا نشسته بودیم که فرمود:

«يَطْلُعُ عَلَيْكُمْ الْآنَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ».

(همینک مردی از اهل بهشت بر شما وارد می‌شود.)

دیری نپایید که مردی از انصار به جمع ما پیوست که آب وضو از ریشش می‌چکید و کفش‌هایش را با دست چپ گرفته بود.

روز بعد پیامبر ﷺ بشارتش را تکرار کرد و باز همان مرد با حالت روز اوّل به جمع ما پیوست.

روز سوم پیامبر اکرم ﷺ سخنش را برای سومین بار تکرار کرد و این بار هم همان مرد و با همان حالت روز اوّل به جمع ما پیوست.

وقتی پیامبر اکرم ﷺ از جایش برخواست عبدالله بن عمرو ﷺ به دنبال آن مرد رفت و به او گفت: من با پدرم دعوا کردم و قسم خوردم تا سه روز نزد او نروم. پس اگر مناسب می‌بینی که این چند روز مرا پناه

بدهی با تو می‌آیم.

آن مرد گفت: بله.

أنس بن مالک ﷺ گوید: عبدالله می‌گفت که او آن سه شب را در خانه‌ی آن مرد خوابیده است و ندیده که آن مرد نماز شب بخواند، فقط وقتی که از خواب بیدار می‌شد و یا در رختخوابش می‌غلطید خدای ﷻ را ذکر می‌کرد و تکبیر می‌گفت تا این‌که برای نماز بامداد بیدار می‌شد.

عبدالله ﷺ گفت: ولی من چیزی غیر از خیر از او نشنیدم. سه شب پایان یافت و من عمل خاص و مهمی را از او ندیدم، بنابراین گفتم: ای بنده‌ی خدا! میان من و پدرم هیچ درگیری و قهری رخ نداده است، قضیه از این قرار است که من از رسول خدا ﷺ شنیدم سه بار درباره‌ی تو می‌گوید: «يطْلُعُ عَلَيكُمْ الآنَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ» (همینک مردی از اهل بهشت بر شما وارد می‌شود.) و در هر سه بار تو از راه رسیدی. من هم خواستم که به تو پناه بیاورم تا بفهمم که چکار می‌کنی و تو را سرمشق خود قرار دهم، ولی ندیدم که عمل بزرگی انجام دهی؟ پس چه چیز تو را به مرتبه‌ای رسانیده که رسول خدا ﷺ چنین سخنی درباره‌ی تو بگوید؟

آن مرد گفت: چیزی جز آن‌چه که خودت دیدی وجود ندارد.

وقتی رفتم صدایم زد و گفت: علاوه بر این، من به فکر گول زدن هیچ مسلمانی نیستم و نسبت به هیچ کس و آن‌چه خدا به او عطا فرموده است حسادت نمی‌ورزم.

عبدالله ﷺ که این را شنید گفت: پس این است که تو را به این درجه رسانیده است و این است که ما نمی‌توانیم آن را داشته باشیم.»

این حدیث بیانگر مقدار تأثیر پاکی نفس از حقد، کینه، حسادت و خیانت در سرنوشت انسان در روز آخرت، بالا رفتن مقام انسان نزد خدا و

قبول اعمال انسان ـ اگر چه که کم باشد ـ است. وقتی این تأثیر آشکار می‌گردد که این مرد را که عبادتش چندان زیاد نیست، ولی به خاطر صفای درونی‌اش وارد بهشت می‌گردد با آن زنی که از رسول خدا درباره‌اش سؤال کردند که او شب نماز می‌خواند و روز روزه می‌گیرد ولی همسایه‌اش را آزار می‌دهد و پیامبر فرمود: «هِيَ فِي النّارِ» (بخاری در ادب مفرد) (جایش جهنم است.) مقایسه می‌کنیم.

چون انسانی که کفه‌اش در میزان اسلام همواره سنگینی می‌کند؛ انسان صاف و صادقی است که از خیانت، کلاه برداری، حسد و کینه توزی خالی باشد، اگر چه عبادتش چندان هم زیاد نباشد. چنین انسانی ـ با وجود کمی عبادتش ـ بسان خشت محکم و صافی از ساختمان جامعه‌ی اسلامی است، اما انسانی که سینه‌اش آکنده از کینه، حسد و خیانت است دیگر کفه‌اش در میزان اسلام در اضطراب و دگرگونی است، اگر چه که عبادتش هم زیاد باشد. زیرا او مانند خشت تر و فاسدی در ساختمان جامعه است و چه بسا که او و امثال او باعث فروپاشی و انهدام این ساختمان شوند.

مسلمانِ نمونه و واقعی کسی است که عبادتش را به نحو احسن انجام می‌دهد، از صفای درونی برخوردار است و با مردم خوش‌رفتار است و به این ترتیب باطن و ظاهرش با هم یکی است و کردارش گفتارش را تأیید و تصدیق می‌کند. چنین مسلمانانی ساختمان محکم و نیرومند جامعه‌ی اسلامی را می‌سازند و مصداق توصیف رسول اکرم ﷺ می‌باشند که فرمود: بسان ساختمان محکم و یکپارچه که تمام اجزایش به هم وصل است. و این جامعه‌ی پاک، متحد و پیشرفته است که شایستگی رسانیدن پیام خداوند به مردم را دارد.

خیرخواه است:

مسلمان واقعی نه تنها از این صفات زشت دوری می‌جوید، بلکه به اخلاق سازنده و پسندیده آراسته می‌گردد. نصیحت را از هیچ فرد مسلمان در جامعه دریغ نمی‌دارد، چون ایمان دارد که دینش سراسر خیرخواهی است، چنان که رسول خدا ﷺ این امر را بیان می‌دارد. آن‌جا که می‌فرماید:

«الدِّينُ النَّصِيحَةُ»

(دین خیرخواهی است.)

اصحاب بزرگوار پرسیدند: خیرخواهی برای چه کسی؟

فرمود:

«لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ» (مسلم، ۸۲).

(برای خدا و کتاب خدا و رسول خدا و حکام مسلمانان و عامه‌ی مردم مسلمان.)

یاران گرانقدر رسول اکرم ﷺ بر ادای نماز و پرداختن زکات و نصیحت هر مسلمان با ایشان بیعت می‌نمودند. سخن جابر بن عبدالله رضی الله عنه گواه این مدعا است:

«بَايعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى إِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ وَالنُّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ» (بخاری، ۵۵ و مسلم، ۸۴).

(با رسول خدا بر اقامه‌ی نماز، پرداختن زکات و نصیحت و خیرخواهی برای هر مسلمان بیعت نمودم.)

پرپیداست که قرار گرفتن خیرخواهی در کنار نماز و زکات در بیعت این صحابی جلیل القدر با رسول خدا ﷺ بیانگر اهمیت خیرخواهی در ترازوی اعمال فرد مسلمان است، چنان که اهمیت خیرخواهی را در تعیین سرنوشت اخروی فرد مسلمان نیز می‌رساند و از این‌جاست که خیرخواهی

یکی از اصلی‌ترین صفات اخلاقی مسلمان صادق و پرهیزگاری است که به فکر عاقبت خویش در روز قیامت است.

وقتی که فرد مسلمان مسؤولیتی در قبال مسلمانان به عهده داشته باشد، به اهمیت نصیحت در تعیین سرنوشت اخروی وی افزوده می‌شود و نصیحت کلید ورود او به بهشت می‌گردد. پس اگر در دنیا این کلید را به دست نیاورد، در آخرت نمی‌تواند وارد بهشت شود، رسول اکرم ﷺ در این‌باره می‌فرماید:

«مَا مِنْ عَبْدٍ يسْتَرْعِيهِ اللَّهُ رَعِيةً يمُوتُ يوْمَ يمُوتُ وَهُوَ غَاشٌّ لِرَعِيتِهِ إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيهِ الْجَنَّةَ» و در روایتی دیگر آمده است: **«فَلَمْ يحُطْهَا بِنَصِيحَةٍ لَمْ يجِدْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ»** (مسلم، ۲۰۳).

(هر بنده ای که خداوند رعیتش را به او بسپارد و او در حالی بمیرد که رعیت و زیردستانش را گول بزند و آنان را بفریبد؛ خداوند بهشت را بر او حرام گردانیده است.) و در روایت دیگر آمده است: (اگر خیرخواهی آنان نباشد؛ بوی بهشت را نخواهد یافت.)

در روایت مسلم آمده است:

«مَا مِنْ أَمِيرٍ يلِي أَمْورَ الْمُسْلِمِينَ ثُمَّ لَا يجْهَدُ لَهُمْ وَينْصَحُ إِلَّا لَمْ يدْخُلْ مَعَهُمْ الْجَنَّةَ» (مسلم، ۲۰۵).

(هر امیری که مسئولیت امور مسلمانان را به عهده می‌گیرد، سپس به نفع آن‌ها نمی‌کوشد و خیرخواه آنان را نیست، با آن‌ها وارد بهشت نمی‌شود.)

چه قدر بزرگ است مسئولیت حاکم در اسلام!؟ و چه قدر بزرگ است مسئولیت هر کس که مسئولیت امری از امور مسلمانان را به عهده می‌گیرد!؟ و چه بزرگ است تأثیر خیرخواهی رعیت و زیردستان در تعیین سرنوشت حاکم و مسئول در آن روز که مردم در مقابل پروردگار جهانیان

قیام می‌کنند. و بر اساس فرموده‌ی پیامبر اکرم ﷺ
«كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيتِهِ».
(همه‌ی شما سرپرست هستید و همه‌ی شما در قبال رعیت و زیردستانتان مسئولید.)

اگر مسئولیت هر کس در محدوده‌ی اجتماعی خودش برایش مشخص شود، به شمولیت و فراگیری مسئولیت در جامعه‌ی اسلامی پی می‌بریم و در جامعه‌ی اسلامی هیچ انسان غیر مسئول وجود نخواهد داشت و از این‌جاست که جامعه‌ی اسلامی واقعی که بر این اصول و ارزش‌های ربانی قائم است، پیشرفته‌ترین، امن‌ترین و پاک‌ترین و استوارترین جامعه‌ی انسانی است.

به عهدش وفا می‌کند:

مسلمان صادقی که از راه و روش اسلام سیراب شده است خودش را با اخلاق مثبت و دوست داشتنی و وفای به عهد و پیمان می‌آراید و مبالغه نکرده‌ایم اگر بگوییم که این اخلاق از مهم‌ترین عوامل موفقیت انسان در جامعه و یکی از بارزترین اخلاق دلالت کننده بر پیشرفت و بالا بودن سطح اجتماعی انسان است.

مسلمان از این گروه پیشرفته‌ی وفادار است. از این فراتر مسلمان واقعی فرهیخته‌ترین آنان است. چرا که خلق وفای به عهد و پیمان یکی از اصیل‌ترین اخلاق اسلامی است که بیش از هر چیز بر درستی ایمان مسلمان و نیکو بودن اسلامش دلالت دارد. آیات و احادیث بسیاری در این رابطه آمده است که آراسته شدن به این اخلاق را تشویق می‌کند و اشاره دارد به این‌که این اخلاق یکی از نشانه‌های ایمان است و کسانی را که به آن

پایبند نیستند تهدید می‌نماید و تأکید دارد که عدم پایبندی به آن از نشانه‌های نفاق و دورنگی است:

«يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» [المائدة/۱].

(ای مؤمنان، به پیمان‌ها[ی خود] وفا کنید.)

«وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» [الإسراء/۳۴].

(و به پیمان [خود] وفا کنید. که [از] پیمان باز خواست خواهد شد.)

وعده، سخنی بی‌محتوا نیست که انسان بی‌خود آن را به زبان بیاورد و به آن وفا نکند، چنان که بسیاری از مسلمانان معاصر انجام می‌دهند، بلکه مسئولیت دارد و حسابرسی را به دنبال دارد:

«وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ» [النحل/۹۱].

(و به پیمان خدا ـ چون عهد بستید ـ وفا کنید.)

عهد و وعده‌ی خدا! به خدا نسبت داده شد تا عظمت، احترام و قدسیت کسب کند و پایبندی و وفا به آن در هر شرایطی لازم است.

«يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ (۲) كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» [الصف/۲و۳].

(ای مؤمنان، چرا چیزی را می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟ بس ناپسند است نزد خداوند آن‌که چیزی را بگویید که انجام نمی‌دهید.)

بی وفایی و عدم پایبندی به وعده، گناه بد و بزرگی است که خداوند آن را برای بندگان مؤمنش نمی‌پسندد و پوشیده نیست که استفهام انکاری اوّل آیه، مؤمن وفادار را به لرزه می‌اندازد و جبینش از شرمندگی در برابر پروردگار غرق عرق می‌نماید.

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«آيةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ» (بخاری، ۳۲ و مسلم، ۸۹).

(نشانه‌ی منافق سه تا است: چون سخن می‌گوید دروغ می‌گوید، چون وعده دهد خلاف وعده می‌کند و چون امانتی به او داده شود خیانت می‌کند.)

و در روایت مسلم آمده است:

«وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ».

(اگر چه که روزه بگیرد و نماز بخواند و گمان کند که مسلمان است.)

همان‌گونه که قبلاً ذکر شد تنها عبادات روزه، نماز و حج نیست که بر اسلام نیکوی شخص تأکید می‌کند، بلکه روحیه‌ی انسانی که از تعالیم اسلام تأثیر گرفته است و از شیره‌ی ناب هدایتش مکیده است، تا آن‌جا که بوی خوش اخلاق والا، ارزش‌های بلند مرتبه و احکام بزرگوارانه‌اش به تراوش در آمده تأکید کننده‌ی آن است. پس او را می‌بینی که در حد فاصل مرزهای الهی متوقف شده، به اوامرش پایبند است، از منهیاتش اجتناب می‌کند و در همه چیز تسلیم رهنمونش می‌باشد.

از این رو دروغ، خلف وعده و پیمان شکنی در زندگی مسلمان واقعی راستین دیگر جایی ندارد، زیرا مخالف خلق و خوی اسلام است و فقط در اخلاق منافقان به چشم می‌خورد.

باید بسیاری از تاجران، صنعتگران و کارمندان این حقیقت تلخ را بدانند. کسانی که به مردم وعده می‌دهند، برای کارهایشان موعدی مقرر می‌کنند، سپس از این وعده‌ها سرپیچی می‌کنند و آن دسته از کسانی که بر چیزی عهد و پیمان می‌بندند سپس عهد و پیمانشان را می‌شکنند و هم‌چنین کسانی که مال، راز، ارث یا چیز دیگری نزدشان به امانت گذاشته می‌شود، اما آنان در آن خیانت می‌کنند، آنان همگی بدانند که در زمره‌ی منافقان هستند ،حتی اگر روزه بگیرند، نماز بخوانند و ادعا کنند که مسلمانند. و منافقان در پایین‌ترین قسمت آتش هستند.

اخلاق نیکو:

مسلمان واقعی خوش اخلاق، فروتن و نرم سخن است، به رهنمون اسلام عمل کرده و از پیامبر اکرم ﷺ پیروی می‌کند.

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَمَا يروِى خَادِمُهُ أَحْسَنِ النَّاسِ خُلُقًا» (بخاری، ۵۷۳۵ و مسلم، ۴۰۰۳).

(رسول‌الله ﷺ بنا بر روایت خدمتکارش، خوش اخلاق‌ترین مردم بود.)

انس ﷺ در این سخن مبالغه و زیاده‌روی نکرده و محبتش او را وادار به گفتن چنین سخنی نگردانیده بود، او از خوش اخلاقی رسول‌الله ﷺ چیزهایی دیده بود که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده بود. اجازه می‌دهیم انس ﷺ از گوشه‌ای از اخلاق پیامبر بزرگ اسلام ﷺ برای ما سخن بگوید. او می‌گوید:

«لَقَد خدمتُ رَسولَ‌اللهِ ﷺ عَشرَ سِنين، فَمَا قَالَ لِي قَطُّ: أُفٌّ، وَلَا قَالَ لِشَيءٍ فَعَلتُهُ: لِمَ فَعَلتَه؟ وَلَا لِشَيءٍ لَم افعَلَهُ: أَلَا فَعلتَ كَذَا؟» (مسلم، ۴۲۶۹).

(ده سال در خدمت پیامبر اکرم ﷺ بودم او هرگز به من اُف نگفت و به کاری که کردم نگفت: چرا این کار را انجام دادی؟ یا برای کاری که نکردم: چرا این کار را انجام ندادی؟)

همان‌گونه که عبدالله بن عمرو بن عاص ﷺ می‌گوید: رسول‌الله ﷺ نه بداخلاق بود و نه ناسزا می‌گفت و همواره این سخن را در برابر صحابه تکرار می‌کرد:

«إِنَّ مِنْ خِيارِكُمْ أَحْسَنَكُمْ أَخْلَاقًا» (بخاری، ۳۲۹۵ و مسلم، ۴۲۸۵).

(بهترین شما خوش اخلاق‌ترین شماست.)

و این فرمایشش:

«إِنَّ الْفُحْشَ وَالتَّفَحُّشَ لَيسَا مِنْ الْإِسْلَامِ وَإِنَّ أَحْسَنَ النَّاسِ إِسْلَامًا أَحْسَنُهُمْ

خُلُقًا» (طبرانی، ۲۹۳۷، احمد، ۱۹۹۱۵ و ابویعلی، ۷۳۰۲).

(ناسزا و ناسزاگویی از اسلام نیستند و اسلامِ کسی بهتر است که خوش اخلاق‌تر باشد.)

و این فرمایشش:

«إِنَّ مِنْ أَحَبِّكُمْ إِلَي وَأَقْرَبِكُمْ مِنِّى مَجْلِسًا يوْمَ الْقِيامَةِ أَحَاسِنَكُمْ أَخْلَاقًا، وَإِنَّ أَبْغَضَكُمْ إِلَي وَأَبْعَدَكُمْ مِنِّى يوْمَ الْقِيامَةِ الثَّرْثَارُونَ وَالْمُتَشَدِّقُونَ وَالْمُتَفيهِقُونَ.»

قَالُوا: يا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ عَلِمْنَا الثَّرْثَارُونَ وَالْمُتَشَدِّقُونَ فَمَا الْمُتَفيهِقُونَ؟

قَالَ: «الْمُتَكَبِّرُونَ» (ترمذی، ۱۹۴۱).

(محبوب‌ترین شما نزد من و نزدیک‌ترین شما نسبت به من خوش اخلاق‌ترین شماست و بدترین شما نزد من و دورترین شما از من روز قیامت پرحرف‌ها، زبان درازها و متفیقهون هستند.)

گفتند: ای رسول خدا، ما پرحرف‌ها و چاپلوسان را می‌دانیم اما متفیقهون که هستند؟

فرمود: (متکبران.)

صحابه ﷺ این ارشاد عالی اخلاقی پیامبر اکرم ﷺ را می‌شنیدند و خود شاهد اخلاق والای پیامبر ﷺ در رفتار با مردم بودند. پس به سخنانش عمل می‌کردند و از رفتارش پیروی می‌نمودند. بدین ترتیب جامعه‌ی برگزیده‌ای را بر پا نمودند که هیچ جامعه‌ی دیگری در تاریخ انسانیت شبیه و نزدیک آن نبود.

انس ﷺ گوید: «پیامبر بسیار مهربان بود و هر کس نزد او می‌آمد به او وعده‌ای می‌داد و در صورت مهیا بودن، همان لحظه وعده‌اش را عملی می‌کرد. روزی نماز بر پا شد و مردی بادیه نشین آمد و لباسش را گرفت و گفت: کمی از نیازهایم مانده است و می‌ترسم فراموش کنم. پیامبر ﷺ

برخاست و نیازش را برطرف ساخت سپس به نماز ایستاد.» (بخاری).

رسول‌الله ﷺ از گوش دادن به مرد بادیه نشین و برآورده کردن حاجتش احساس حرج و تنگنا نکرد، در حالی که نماز بر پا شده بود و از این که لباسش را گرفته بود و بر برآورده کردن نیازش پیش از نماز اصرار داشت، ناراحت نشد، درود و سلام خدا بر او باد. او مردم را بر ارزش‌های اخلاقی تربیت می‌ساخت و در عمل به مسلمان نشان می‌داد که چگونه مسلمان با برادر انسانش رفتار می‌کند و اصل اخلاقی که باید در جامعه اجرا شود را برایشان مشخص می‌کرد.

اگر خوش اخلاقی نزد غیر مسلمان‌ها به تربیت درست، رشد صحیح و آموزش عالی و پیشرفته برمی‌گردد، اخلاق نیکو نزد مسلمانان پیش از همه‌ی این‌ها به رهنمون دینی برمی‌گردد که خلق و خو را از خصلت‌های اصلی انسان مسلمان قرار داده، مقامش را در دنیا بالا برده و کفه‌ی ترازویش را در آخرت سنگین‌تر می‌کند، چرا که در روز قیامت هیچ عملی به اندازه‌ی خوش اخلاقی، ترازوی انسان مؤمن را سنگین نمی‌سازد، همان‌گونه که رسول‌الله ﷺ با این فرموده‌اش به ما خبر می‌دهد:

«مَا مِن شَيءٍ أَثْقَل فِي مِيزَانِ العَبدِ الْمُؤْمِنِ يوْمَ الْقِيامَةِ مِن حُسنِ الخُلُقِ، وَإِنَّ اللَّهَ يبْغِضُ الْفَاحِشَ الْبَذِي» (ترمذی، ۱۹۲۵).

(هیچ چیز در ترازوی بنده‌ی مؤمن در روز قیامت از اخلاق نیکو سنگین‌تر نیست و خداوند از ناسزاگوی بد زبان بیزار است.)

بلکه اسلام، خوش اخلاقی را مکمل ایمان قرار داده است، آن‌جا که خوش اخلاق‌ترین مردم را با ایمان‌ترین مردم برشمرده است که در این فرمایش رسول الله ﷺ آمده است:

«أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا» (ترمذی، ۱۰۸۲).

(کامل‌ترین مؤمنان از نظر ایمان، خوش اخلاق‌ترینشان هستند.)

خوش اخلاق‌ترین مردم را نیز محبوب‌ترین بندگان نزد خداوند متعال قرار داده که حدیث اسامه بن شریک ﷺ گواه آن است. او می‌گوید:

نزد رسول‌الله ﷺ نشسته بودیم، گویی روی سرمان پرنده نشسته است، هیچ یک از ما سخن نمی‌گفت. ناگهان عده‌ای نزد او آمدند و گفتند: محبوب‌ترین بندگان نزد خداوند چه کسانی هستند؟

فرمود:

«أَحْسَنُهُمْ خُلُقاً» (المعجم الكبير، طبرانی، ۴۷۳).

(خوش اخلاق‌ترینشان.)

عجیب نیست که خوش اخلاق‌ترین مردم، محبوب‌ترینشان نزد خدا باشد، زیرا خوش اخلاقی در شریعت اسلام امری بسیار بزرگ است و سنگین‌ترین چیزی است که در روز قیامت در ترازوی بنده گذاشته می‌شود و همان‌گونه که دیدیم با نماز و روزه که دو تا از بزرگ‌ترین ارکان اسلام است، مساوی است، چنان‌که رسول‌الله ﷺ در سخنش تعیین می‌کند:

«لَا يوَضعُ فِي الميزانِ أَثقَلُ مِن حُسنِ الخُلقِ، وإِنَّ حُسْنَ الْخُلْقِ لِيبَلِّغُ بِصَاحِبِهِ دَرَجَةَ الصَّوْمِ وَالصَّلاةِ» (ترمذی، ۱۹۲۶).

(هیچ چیز در ترازوی اعمال، سنگین‌تر از اخلاق نیکو نیست و اخلاق نیکو صاحبش را به درجه‌ی روزه و نماز می‌رساند.)

بنابراین رسول‌الله ﷺ بر اهمیت خوش اخلاقی برای صحابه‌ی کرام تأکید می‌کند و آنان را به آراستگی به آن تشویق کرده و به روش‌های مختلف گفتاری و کرداری آن را نزدشان محبوب می‌گرداند، چرا که از تأثیر بزرگ آن در پاکسازی سرشت، تزکیه‌ی نفس و آراستگی مردم

آگاه است، از آن جمله، این سخنش به ابوذر ﷺ:

«یا أَباذَر أَلَا أَدُلُّکَ عَلَی خَصلَتَینِ هُمَا أَخَفُّ عَلَی الظَّهرِ وَأَثقَلُ فِی المیزانِ مِن غَیرِهِمَا؟»

قَالَ: بَلی یا رَسولُ الله.

قَالَ: «عَلَیکَ بِحُسنِ الخُلُقِ وَطُولِ الصَّمتِ فَوَ الَّذِی نَفسِی بِیدِهِ مَا تَجَمَّلَ الخَلَائِقُ بِمِثلِهِما» (طبرانی در الأوسط، ۷۳۰۴ و ابویعلی و رجال ابویعلی ثقه هستند.)

(ای ابوذر، آیا دو ویژگی به تو نشان دهم که خیلی ساده و آسان هستند ولی در ترازوی اعمال از همه سنگین‌ترند؟)

گفت: بله ای رسول خدا.

فرمود: (خوش اخلاق باش و بسیار سکوت کن. به خداوندی که جانم در دست اوست هیچ چیز به اندازه‌ی این دو مردم را زیبا نمی‌آراید.)

و این فرمایش پیامبر ﷺ:

«حُسْنُ الْخُلُقِ نَمَاءٌ وَسُوءُ الْخُلُقِ شُؤْمٌ وَالْبِرُّ زِیادَةٌ فِی الْعُمُرِ وَالصَّدَقَةُ تَمْنَعُ مِیتَةَ السُّوْءِ» (احمد، ۱۵۴۹۹).

(اخلاق نیکو رشد است و بد اخلاقی شوم و نامیمون است، نیکی بر عمر می‌افزاید و صدقه از مرگ نافرجام جلوگیری می‌کند.)

از جمله دعاهای رسول‌الله ﷺ این بود:

«اللَّهُمَّ أَحْسَنْتَ خَلْقِی فَأَحْسِنْ خُلُقِی» (احمد، ۳۶۳۲).

(پروردگارا، مرا نیکو آفریدی، پس اخلاقم را نیز نیکو بگردان).

این دعای پیامبر اکرم ﷺ که می‌خواهد خداوند اخلاقش را نیکو بگرداند، در حالی که او کسی است که خدای تعالی درباره‌اش می‌فرماید:

«وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» [القلم/۴].

(تو برخوردار از خلقی بزرگ هستی.)

دلیل ژرفی بر توجه شدید او به اخلاق نیکو و تمایل زیاد وی به

درخواست بیشتر مسلمانان از آن به صرف نظر از پشت سر گذاشتن پلکان‌های زیبای آن می‌باشد. درست همان‌گونه که پیامبر بزرگشان ﷺ این دعا را بسیار تکرار می‌نمود. اخلاق نیکو عبارت فراگیر و جامعی است که هر گونه اخلاق بزرگوارانه‌ای که باعث آراستگی، تزکیه و بلندمرتبگی انسان می‌گردد را در برمی‌گیرد، مانند: حیا، بردباری، مهربانی، عفو، بزرگواری، خوش‌رویی، راستگویی، امانتداری، نصحیت، استقامت، نیک فطرتی و دیگر ارزش‌های اخلاقی.

پژوهشگری که به بررسی دقیق ارشادات و راهنمایی‌های اجتماعی در اسلام می‌پردازد، خود را در برابر حجم بزرگی از متن‌هایی می‌یابد که بر تک‌تک این اخلاق والای اجتماعی تشویق می‌نماید و این خود بیانگر عنایت و توجه جدی و فراوان اسلام به ساختار دقیق اجتماعی شخص مسلمان می‌باشد که تنها به مسایل عمومی اکتفا نمی‌کند، بلکه به تمام جزئیات اخلاقی که در ساختار جنبه‌ای از شخصیت اجتماعی متکامل سهیم است، اهمیت می‌دهد. این فراگیری و شمول در هیچ یک از برنامه‌های تربیتی اجتماعی دیگر جز این دین وجود ندارد.

این پژوهشگر چاره‌ای ندارد جز توقف در برابر تمام این نصوص و آشنایی با محتوای آن‌ها از راهنمایی گرفته تا جهت دهی و قانونگذاری، تا بتواند شخصیت اجتماعی فرهیخته‌ای که مسلمان باتقوا و آگاه به تنهایی از آن برخوردار است را روشن و آشکار سازد.

در آن‌چه گذشت به بررسی برخی از نصوصی پرداختیم که نمایانگر گوشه‌ای از شخصیت مسلمانی است که به رهنمون دینش عمل کرده و به فرامین و منهیاتش اهمیت می‌دهد و از خلال آن برای ما روشن شد که مسلمان راستین واقعی، باوفاست، تقلب نمی‌کند، نمی‌فریبد، پیمان

نمی‌شکند، خیانت نمی‌کند، حسد نمی‌ورزد و با تمام مردم خوش اخلاق است.

اکنون ما به نصوص بسیار دیگری می‌پردازیم که شخصیت اجتماعی مسلمان را قالب ریزی کرده و طبیعت منحصر به فرد و متمایزش را در زمینه‌های مختلف مشخص می‌کند. از آن جمله:

باحیاست:

مسلمان واقعی باحیاست، چرا که از پیامبر اکرم ﷺ که والاترین الگو در حیا بود، پیروی می‌کند و سخن صحابی بزرگوار ابوسعید خدری ﷺ گواه این مطلب است:

«كَانَ النَّبِي ﷺ أَشَدَّ حَيَاءً مِنْ الْعَذْرَاءِ فِي خِدْرِهَا فَإِذَا رَأَى شَيْئًا يكْرَهُهُ عَرَفْنَاهُ فِي وَجْهِهِ» (بخاری، ۵۳۳۷ و مسلم، ۴۲۸۴).

(رسول‌الله ﷺ از دختر پرده نشین باحیاتر بود، پس اگر چیزی می‌دید که از آن بدش می‌آمد، ما از چهره‌اش متوجه می‌شدیم.)

حیا ـ آن‌گونه که علما تعریف می‌کنند ـ خُلق نجیبی است که همواره باعث رها کردن زشتی و مایه‌ی جلوگیری از کوتاهی در حق صاحبان حقوق می‌شود. بدین ترتیب سیرت نبوی در تعدادی از احادیث شریف آن را ستوده و به عنوان خیر و برکت محض و ناب بر صاحبش و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، شمرده است.

از عمران بن حصین ﷺ روایت شده است که گفت: رسول‌الله ﷺ فرمود:

«اَلْحَيَاءُ لَا يأْتِي إِلَّا بِخَيرٍ» (بخاری، ۵۶۵۲ و مسلم، ۵۳).

(حیا چیزی جز خیر و خوبی را به همراه ندارد.)

در روایت مسلم چنین آمده است:
«الْحَیاءُ خَیرٌ کُلُّهُ» أَوْ قَالَ: «الْحَیاءُ کُلُّهُ خَیرٌ».
(حیا سرتاسر خیر و خوبی است.) یا فرمود: (حیا همه‌اش خیر و خوبی است.)

از ابوهریره ﷺ آمده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:
«الْإِیمَانُ بِضْعٌ وَسَبْعُونَ أَوْ بِضْعٌ وَسِتُّونَ شُعْبَةً فَأَفْضَلُهَا قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَدْنَاهَا إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنْ الطَّرِيقِ وَالْحَیاءُ شُعْبَةٌ مِنْ الْإِیمَانِ» (مسلم، ۵۱).
(ایمان هفتاد و چند یا شصت و چند شاخه است، بهترینشان گفتن لا إله إلا الله و پایین‌ترنیشان زدودن آزار و اذیت از راه است و حیا یکی از شاخه‌های ایمان است.)

مسلمان راستینِ باتقوا، باحیا، مؤدب و بااحساس است و هیچ رفتار زشتی که منجر به آزار و اذیت مردم گردد، از او سر نمی‌زند و در ادای حق هیچ صاحب حقی کوتاهی نمی‌نماید.
چرا که خلق حیا، او را از انجام چنین کاری باز می‌دارد و مانع از گرفتار شدن وی بدان می گردد. نه تنها به خاطر شرم و حیا از مردم، بلکه به خاطر شرم و حیا از خدای تعالی و اجتناب از پوشیده شدن ایمانش با ظلم. بدین خاطر که حیا یکی از شعبه‌ها و شاخه‌های ایمان است و این فرهیخته‌ترین درجه‌ای است که انسان با آراسته شدن به حیا به آن دست می‌یابد.

ارتباط انگیزه‌های آفرینش با ایمان به خدا و روز قیامت، انسان مسلمان را با اخلاص عمیق در اخلاقی که بدان آراسته شده و ثبات این اخلاق و مداومت بر آن متمایز می‌سازد، به صرف نظر از دگرگونی روزگار و تغییر اوضاع و احوال. زیرا این اخلاق از وجدان زنده و

بااحساسی سر می‌زندکه از ارتکاب خیانت حیا می‌کند و حیایش از خداوندِ آگاه از هر راز پنهانش، قبل از حیایش از مردم آگاه از اوضاع و احوال ظاهری اوست و این شرم و حیا از خداوند همان دو راهی میان اخلاق مسلمان و اخلاق غیر مسلمان می‌باشد.

با مردم مهربان است:

مسلمان راستین، با مردم نرم، آرام و مهربان است، آن هنگام که لطف خوب است، نرمی و مهربانی نیکو شمرده می‌شود و بردباری و حلم ستوده می‌شود، چرا که لطافت، نرمی و بردباری ویژگی‌های ستوده شده‌ای است که خداوند آن را در بندگان مؤمنش دوست دارد. زیرا کسی که آن‌ها را در خود داشته باشد، ملایمت، مهربانی و معاشرت نیکو را به دست می‌آورد که او را به مردم نزدیک‌تر کرده و در دل‌هایشان محبوب می‌گرداند:

«وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (۳۴) وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ» [فصلت/۳۴، ۳۵].

(و نیکی و بدی یکسان نیست. به شیوه‌ای که آن بهتر است، پاسخ گوی. پس ناگاه [می‌بینی] کسی که میان تو و او دشمنی‌ای است، گویی دوستی خویشاوند شده است (۳۴) و جز بردباران آن را نپذیرند. و جز دارنده‌ی سهمی بزرگ [از اخلاق] آن را نپذیرد.)

نصوص پیوسته و زنجیرواری آمده است که نرم‌خویی را محبوب گردانده و به آن تشویق می‌نماید و بر والا بودن آن تأکید می‌کند و باید بر جامعه‌ی مسلمانان حاکم شود و هر مسلمانی که در این جامعه زندگی

می‌کند و احکام دینش را می‌فهمد و از هدایت درخشانش، نورانی گشته باید خود را به آن بیاراید. کافی است که مسلمان بداند، ملایمت و نرمی یکی از صفات والای خداوند است که آن را برای تمام امور بندگانش دوست دارد:

«إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يحِبُّ الرِّفْقَ فِي الْأَمْرِ كُلِّهِ» (بخاری، ۶۴۱۵).

(خداوند مهربان است و نرمی را در هر کاری دوست دارد.)

ملایمت و نرمی اخلاق بزرگی است که خداوند پاداشی بی‌نظیر را از بخشش بی‌پایانش به صاحبش عطا می‌کند:

«إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يحِبُّ الرِّفْقَ وَيعْطِي عَلَى الرِّفْقِ مَا لَا يعْطِي عَلَى الْعُنْفِ وَمَا لَا يعْطِي عَلَى مَا سِوَاهُ» (مسلم، ۴۶۹۷).

(خداوند مهربان و لطیف است و ملایمت را دوست دارد و به خاطر ملایمت پاداشی می‌دهد که بر خشونت و دیگر خلق‌ها نمی‌دهد.)

سیره‌ی والای پیامبر ﷺ نرمی و ملایمت را می‌ستاید و آن را زینت هر چیز می‌گرداند، در هر چه وارد شود زیبایش می‌گرداند و آن را در دل‌ها و دیده‌ها محبوب می‌گرداند و از هر چه گرفته شود، آن را زشت گردانده و روح و روان را از آن بیزار می‌گرداند:

«إِنَّ الرِّفْقَ لَا يكُونُ فِي شَيءٍ إِلَّا زَانَهُ وَلَا ينْزَعُ مِنْ شَيءٍ إِلَّا شَانَهُ» (مسلم، ۴۶۹۸).

(نرمی و ملایمت در هر چه وارد شود آن را می‌آراید و از هر چه گرفته شود، آن را زشت می‌گرداند.)

رسول‌الله ﷺ نرمی در رفتار با مردم را به مسلمانان می‌آموخت و آنان را به رفتار بانزاکت و مناسبی که شایسته‌ی مسلمان دعوتگر به دین خداوند مهربان و لطیف نسبت به بندگان است، راهنمایی می‌کرد، هر اندازه که آن

موضع گیری تحریک کننده‌ی خشم و نفرت باشد.

از ابوهریره ﷺ روایت شده است که گفت: مردی بادیه نشین در مسجد ادرار کرد، مردم به سویش هجوم بردند تا مانعش شوند، در این هنگام پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«دَعُوهُ وَأَرِيقُوا عَلَى بَوْلِهِ سَجْلًا مِنْ مَاءٍ أَوْ ذَنُوبًا مِنْ مَاءٍ فَإِنَّمَا بُعِثْتُمْ مُيَسِّرِينَ وَلَمْ تُبْعَثُوا مُعَسِّرِينَ» (بخاری، ۲۱۳).

(او را رها کنید و روی ادارش سطل یا دلوی آب بریزید، چرا که شما برای آسان گرفتن برانگیخته شدید نه برای سخت‌گیری.)

با نرمی، آسان‌گیری، ملایمت و گذشت، دل‌های بسته باز می‌شود و مردم به سوی حق دعوت می‌شوند، نه با خشونت، سخت‌گیری، تندی، توبیخ و سرزنش. به همین خاطر روش پیامبر اکرم ﷺ در این مورد چنین بود:

«يسِّرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا وَبَشِّرُوا وَلَا تُنَفِّرُوا» (بخاری، ۶۷ و مسلم، ۳۲۶۴).

(آسان بگیرید و سخت‌گیری نکنید و بشارت بدهید و تنفر ایجاد نکنید.)

مردم با توجه به سرشتشان از بی‌ادبی و خشونت و تندی بیزارند و در عوض به مهربانی، نرم‌خویی، نرمی و لطف انس می‌گیرند و این فرمایش خداوند تبارک و تعالی به پیامبر بزرگوارش ﷺ مصداق این قول است:

«وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» [آل عمران/۱۵۹].

(اگر درشتخوی سختدل بودی، به یقین از پیرامونت پراکنده می‌شدند.)

این، سخنی ماندگار و قانونی همیشگی و ثابت برای هر دعوتگری است که به دعوت مردم به سوی هدایت مبادرت می‌ورزد. آن‌جا که باید راه وارد شدن و تأثیر گذاشتن بر دل‌هایشان را به خوبی بداند و از راه ملایمت، نزاکت و نرمی وارد شود، حتی اگر دعوت شونده از سرکشانِ

عصیانگرِ ظالم باشد. این همان چیزی است که خداوند متعال پیامبرش موسی عليه السلام و برادرش هارون عليه السلام را هنگام فرستادن به سوی فرعون، ارزانی داشت:

«اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۴۳) فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» [طه/۴۳و۴۴].

(به سوی فرعون بروید، که او سر به طغیان برداشته است (۴۳) و با او سخنی نرم بگویید، باشد که او پند پذیرد یا بیمناک گردد.)

جای تعجب نیست که نرمی و ملایمت در این دین، تمام خیر باشد و کسی که از آن برخوردار شود، تمام خیر را در اختیار دارد و کسی که از آن محروم است، از تمام خیر و برکت محروم مانده است. این مفهوم حدیثی است که جریر بن عبدالله رضی الله عنه روایت کرده است. می‌گوید: شنیدم رسول‌الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید:

«مَنْ يُحْرَمْ الرِّفْقَ يُحْرَمْ الْخَيرَ كُلَّهُ» (مسلم، ۴۶۹۴).

(کسی که از نرمی و مهربانی محروم شود، از تمام خیر و برکت محروم می‌شود.)

سنت نبوی گرانقدر بیان می‌کند که این خیر و برکت نصیب افراد، خانه‌ها و اقوامی می‌شود که نرمی و مهربانی بر زندگیشان حاکم شود و خلق و خویشان زیبا و آراسته باشد. این را در حدیث عایشه رضی الله عنها می‌یابیم که پیامبر صلی الله علیه وسلم به او می‌فرماید:

«يا عَائِشَةُ، ارْفِقِي فَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِأَهْلِ بَيتٍ خَيرًا دَلَّهُمْ عَلَى الرِّفْقِ» (احمد، ۲۳۵۹۱).

(ای عایشه، نرمی و ملایمت داشته باش. چرا که وقتی خداوند برای خانواده‌ای خیری را بخواهد، ملایمت و نرمی را به آنان نشان می‌دهد.)

در روایت دیگری چنین آمده است:

«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ ﷻ بِأَهْلِ بَيتٍ خَيرًا أَدْخَلَ عَلَيهِمْ الرِّفْقَ» (احمد، ۲۳۲۹۰).

(هنگامی که خداوند برای اهل خانه‌ای خیر و برکت بخواهد، ملایمت و نرمی را بر دلشان وارد می‌کند.)

از جابر آمده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِقوم خَيرًا أَدْخَلَ عَلَيهِمْ الرِّفْقَ» (بزار).

(هنگامی که خداوند ﷻ برای قومی خیر و برکت بخواهد، ملایمت و نرمی را به دلشان می‌اندازد.)

چه خیری بزرگ‌تر از اخلاقی است که انسان خود را بدان بیاراید و موجب نجاتش از آتش شود؟ همان‌گونه که رسول‌الله ﷺ در حدیث دیگری بیان نموده است:

«أَلَا أُخبِرُكُمْ بِمَنْ يحْرُمُ عَلَى النَّارِ أَوْ بِمَنْ تَحْرُمُ عَلَيهِ النَّارُ. عَلَى كُلِّ قَرِيبٍ هَينٍ لين سَهْلٍ» (ترمذی، ۲۴۱۲).

(آیا به شما خبر بدهم چه کسی بر آتش حرام است یا آتش جهنم بر چه کسی حرام است؟ بر هر انسانِ نزدیکِ ساده‌ی نرمِ آسان.)

رهنمون پیامبر اکرم ﷺ انسان را به بلند مرتبگی می‌رساند، زیرا نرمی و ملایمت را در او غرس کرده و از او می‌خواهد که حتی با حیوانی که می‌خواهد ذبح کند نیز ملایم و نرمخو باشد و این والاترین مرتبه‌ای است که تقواپیشگان صالح و نیکوکار در مراتب انسانیت بدان دست می‌یابند:

«إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْإِحْسَانَ عَلَى كُلِّ شَيءٍ فَإِذَا قَتَلْتُمْ فَأَحْسِنُوا الْقِتْلَةَ وَإِذَا ذَبَحْتُمْ فَأَحْسِنُوا الذَّبْحَ وَلْيحِدَّ أَحَدُكُمْ شَفْرَتَهُ فَلْيرِحْ ذَبِيحَتَهُ» (مسلم، ۳۶۱۵).

(خداوند در هر کاری احسان و نیکوکاری را مقرر داشته است، وقتی می‌کشید به نیکی بکشید و هنگامی که حیوانی را ذبح می‌کنید به نیکی ذبح

کنید و هر یک از شما چاقویش را تیز کند و حیوان ذبح شده‌اش را راحت کند.)

چرا که نرمی و ملایمت با حیوان زبان بسته‌ی ذبح شده بر نرمی و ملایمت نفس ذبح کننده دلالت دارد و بر اساس آن باید با هر جانداری رحیم و مهربان بود و کسی که در رفتار با حیوانات جاندار این مفاهیم را رعایت کند، با انسان ملایم‌تر و مهربان‌تر است و این همان هدف بزرگ‌تر و مهم‌تری است که توجیهات اسلام می‌خواهد در مورد مسلمان به آن برسد.

مهربان است:

مسلمانی که از احکام دینش آگاه و از تعالیم بزرگوارانه‌اش متأثر است مهربان می‌باشد و چشمه‌های رحمت و مهربانی از قلبش می‌جوشد، چرا که می‌داند رحم به بندگان در زمین، باعث کسب رحمت آسمان می‌گردد و با این ندای سرد بر او می‌بارد:

«ارْحَمْ مَنْ فِي الأَرْضِ يرْحَمْكَ مَنْ فِي السَّمَاءِ» (المعجم الكبير، طبرانی، ۲۴۳۹).

(به زمینیان رحم کن تا کسی که در آسمان است به تو رحم کند.)

زیرا او از رهنمون‌های دینش آموخته است که:

«مَنْ لَمْ يرْحَمْ النَّاسَ لَمْ يرْحَمْهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ» (المعجم الكبير، طبرانی، ۲۳۳۵).

(کسی که به مردم رحم نکند، خداوند نیز به او رحم نمی‌کند.)

و این که:

«الرَّحْمَةُ لَا تُنْزَعُ إِلَّا مِنْ شَقِي» (المعجم الاوسط، ۲۵۴۸).

(رحمت فقط از انسان بدبخت گرفته می‌شود.)

نه تنها این، بلکه مسلمان راستین آگاه، دایره‌ی رحمت را در درونش وسعت می‌بخشد و فقط به مهربانی با همسر، فرزندان، خویشاوندان و

دوستانش اکتفا نمی‌کند، بلکه این دایره همه‌ی مردم را در بر می‌گیرد. چون می‌شنود که سیره‌ی نبوی همه‌ی مردم را در بر می‌گیرد و این امر را از شروط ایمان قرار می‌دهد. حدیث ابوموسی اشعری ﷺ که از رسول‌الله ﷺ بیان می‌کند، گویای این امر است:

«لَن تُؤمِنُوا حَتَّى تَرَاحَمُوا».

قَالُوا: يا رَسُولَ‌اللهِ كُلُّنَا رَحِيمٌ.

قَالَ: «إنَّهُ لَيسَ بِرَحمَةِ أَحَدِكُم صَاحِبَهُ وَلَكِنَّهَا رَحمَةُ النَّاسِ رَحمَةُ العامَّةِ» (طبراني).

(ایمان نمی‌آورید تا به یکدیگر رحم و مهربانی کنید.)

گفتند: ای رسول خدا، ما همه مهربانیم.

فرمود: (این رحمت شخص به دوستش نیست، بلکه رحمت به تمام مردم است، رحمت عمومی.)

این رحمت و مهربانی عام و فراگیر است. رحمت به تمام مردم که اسلام آن را در قلب شخص مسلمان به جوش و خروش در می‌آورد تا جامعه‌ی مسلمانان به یکدیگر رحم کنند، که با محبت صادقانه، نصیحت خالصانه و مهربانی عمیق در هم می‌آمیزد.

رسول‌الله ﷺ خود نمونه‌ی بی‌نظیری در رحمت بود و مفاهیم رحمت در او به تصویر کشیده شده بود و از او تراوش می‌کرد، تا آن‌جا که در حین نماز صدای گریه‌ی کودکی را می‌شنود و دلش به حال مادری که از گریه‌ی کودکش پریشان گشته، به رحم می‌آید و نمازش را کوتاه می‌خواند. بخاری و مسلم در حدیثی از انس ﷺ آورده‌اند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«إِنِّي لَأَدْخُلُ الصَّلَاةَ وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أُطِيلَهَا فَأَسْمَعُ بُكَاءَ الصَّبِي فَأَتَجَاوَزُ فِي

صَلَاتِي مِمَّا أَعْلَمُ مِنْ شِدَّةِ وَجْدِ أُمِّهِ مِنْ بُكَائِهِ» (بخاری، ۶۶۸).

(من وارد نماز می‌شوم و می‌خواهم آن را طولانی بخوانم، پس صدای گریه‌ی کودکی را می‌شنوم، پس آن را کوتاه می‌خوانم، چرا که از شدت پریشانی مادر از گریه‌ی کودکش باخبرم.)

مردی بادیه نشین نزد رسول‌الله ﷺ آمد و گفت: آیا کودکانتان را می‌بوسید؟ ما که فرزندانمان را نمی‌بوسیم.

در این هنگام پیامبر ﷺ فرمود:

«أَوَ أَمْلِكُ لَكَ أَنْ نَزَعَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ؟» (بخاری، ۵۵۳۹).

(من چه کنم که خداوند رحمت را از قلبت گرفته است.)

پیامبر اکرم ﷺ حسن بن علی ﷺ را بوسید. اقرع بن حابس تمیمی نزد او نشسته بود. در این هنگام اقرع گفت: من ده فرزند دارم و هیچ کدامشان را نبوسیده‌ام.

پیامبر ﷺ به او نگاه کرد و فرمود:

«مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَمُ» (بخاری، ۵۵۳۸).

(کسی که رحم نکند، مورد رحمت و مهربانی قرار نمی‌گیرد.)

عمر ﷺ خواست مردی را والی و امیر مسلمانان بگرداند و شنید که سخن اقرع بن حابس را می‌گوید که او نیز فرزندانش را نمی‌بوسد. عمر ﷺ از منصوب کردن او صرف نظر کرد و گفت: اگر نفست از رحمت و مهربانی به فرزندانت شاداب نمی‌شود، چگونه نسبت به مسلمانان مهربانی می‌کنی؟ به خدا قسم هرگز تو را منصوب نمی‌کنم. سپس نامه‌ای را که برای منصوب کردن وی نوشته بود، پاره کرد.

پیامبر ﷺ دایره‌ی رحمت را در ادراک انسان مسلمان توسعه می‌بخشد، این دایره علاوه بر انسان شامل حیوان نیز می‌گردد، به وسیله‌ی

انتشار رهنمون‌های حکیمانه‌اش به گوش مسلمانان. بخاری و مسلم از ابوهریره ﷺ روایت کرده‌اند که رسول‌الله ﷺ فرمود:

«بَينَما رَجُلٌ بِطَرِيقٍ اشْتَدَّ عَلَيهِ الْعَطَشُ فَوَجَدَ بِئْرًا فَنَزَلَ فِيهَا فَشَرِبَ ثُمَّ خَرَجَ فَإِذَا كَلْبٌ يلْهَثُ يأْكُلُ الثَّرَى مِنَ الْعَطَشِ فَقَالَ الرَّجُلُ: لَقَدْ بَلَغَ هَذَا الْكَلْبَ مِنَ الْعَطَشِ مِثْلُ الَّذِى كَانَ بَلَغَنِّى. فَنَزَلَ الْبِئْرَ فَمَلأَ خُفَّهُ مَاءً فَسَقَى الْكَلْبَ فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ فَغَفَرَ لَهُ».

قَالُوا: يا رَسُولَ اللَّه وَإِنَّ لَنَا فِي الْبَهَائِمِ لأَجْرًا؟

فَقَالَ: «فِي كُلِّ كَبِدٍ رَطْبَةٍ أَجْرٌ» (بخاری، ۲۱۹۰ و مسلم، ۴۱۶۲).

(مردی در راهی می‌رفت، تشنگی بر او غالب شد و چاهی یافت و از آن پایین رفت و آب نوشید، سپس از چاه خارج شد و سگی را دید که از تشنگی خاک را می‌خورد. مرد با خود گفت: این سگ مانند من تشنه شده است. دوباره از چاه پایین می‌رود و موزه‌اش را پر از آب می‌کند و بالا می‌آید سپس به سگ آب می‌دهد و خدا از او تشکر کرده و او را می‌آمرزد.)

گفتند: ای رسول خدا، آیا در چارپایان نیز برای ما پاداشی هست؟

فرمود: (در هر جگر مرطوبی (زنده جانی) پاداشی هست.)

بخاری و مسلم از ابن عمر ﷺ نیز روایت کرده‌اند که رسول‌الله ﷺ فرمود:

«عُذِّبَتْ امْرَأَةٌ فِي هِرَّةٍ حَبَسَتْهَا حَتَّى مَاتَتْ جُوعًا فَدَخَلَتْ فِيهَا النَّارَ. يقَالُ وَاللَّهُ أَعْلَمُ: لَا أَنْتِ أَطْعَمْتِهَا وَلَا سَقَيتِهَا حِينَ حَبَسْتِيهَا، وَلَا أَنْتِ أَرْسَلْتِهَا، فَأَكَلَتْ مِنْ خَشَاشِ الْأَرْضِ» (بخاری، ۲۱۹۲).

(زنی به خاطر گربه‌ای عذاب شد. آن گربه را زندانی کرد تا از گرسنگی مرد، پس به خاطر آن به آتش رفت. گفته شده و که خدا داناتر است: تو وقتی آن را زندانی کردی نه به آن غذا دادی و نه آب دادی و نه رهایش کردی که از حشرات زمین چیزی بخورد.)

رسول‌الله ﷺ به اوج رحمت و مهربانی والایش می‌رسد، آن‌جا که وقتی به محلی فرود آمد، پرنده‌ی سرخ رنگی نزدیک سر بزرگوارش آمد، گویی که از ظلم کسی که تخم‌هایش را برداشته بود، شکایت می‌کرد. پیامبر فرمود:

«چه کسی این پرنده را با برداشتن تخم‌هایش آزده است؟»

مردی گفت: ای رسول خدا، من تخم‌هایش را برداشتم.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «به خاطر رحم به او آن را برگردان.» (احمد، ۳۶۴۳).

رسول‌الله ﷺ خواست در این مورد مفهوم وسیع و فراگیر رحمت را در احساسات مسلمانان غرس دهد تا مسلمان به طور طبیعی، مهربان باشد، حتی با حیوانات. زیرا کسی که دلش بر حیوانی بسوزد، هرگز نسبت به برادر انسانش سنگدلی نمی‌کند.

رسول‌الله ﷺ منتهای رحمت به انسان و حیوان بود. او همواره این خصلت را به مسلمانان می‌آموخت تا دنیای مسلمانان آکنده از رحمت و مهربانی گردد و جوامع و وطن‌هایشان را در برگیرد. هرگاه رحمت در زمین منتشر شود، رحمت خدا از آسمان بر زمین و ساکنانش سرازیر می‌گردد تا مصداق این فرمایش پیامبر اکرم ﷺ باشند:

«ارْحَمْ مَنْ فِي الأَرْضِ يرْحَمْكَ مَنْ فِي السَّمَاءِ» (المعجم الكبير، ۲۴۳۹).

(به زمینیان رحم کن تا کسی که در آسمان است به تو رحم کند.)

باگذشت و آمرزنده است:

مسلمان باتقوا و عمل کننده به رهنمون دینش، باگذشت و آمرزنده است. گذشت یک اخلاق انسانی والا است که نصوص قرآنی، بسیار آن

را ستوده و صاحبان این خلق را از فرهیخته‌ترین الگوهای تقوا در اسلام دانسته است، آن‌جا که آنان را در زمره‌ی احسان کنندگانی که به محبت و رضایت الهی دست یافته‌اند، گنجانده است:

«وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» [آل‌عمران/۱۳۴].

(و خشم [خود] را فرو می‌خورند و از [تقصیر] مردم در می‌گذرند. و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.)

زیرا آنان خشمشان را فروخوردند و کینه توزی ننمودند بلکه از سنگینی کینه و حقد آزاد شدند و در آفاق عفو و آمرزش، بخشش و گذشت به پرواز درآمدند و به صفا، آرامش، پاکی و راحتی نفس و بلکه بزرگ‌تر از آن که همان محبت و رضایت الهی است، رسیدند.

عفو، بخشش و گذشت، مقام والایی است و فقط کسانی بدان دست می‌یابند که قفل دل‌هایشان در برابر هدایت اسلام گشوده شده و از اخلاق نیکویش متأثر گشته‌اند، پس آمرزش، ثواب و بزرگداشت الهی را بر عشق پیروزی و انتقام ترجیح دادند.

قرآن کریم زیباترین شیوه‌ها را برای سوق دادن نفس انسان به این بلندای رفیع و دشوار به کار گرفته است. آن‌جا که مقرر کرد که کسی که مورد ظلم و ستم قرار گرفته، اجازه‌ی گرفتن انتقام و دور کردن موجبات ستم و دشمنی را دارد، چرا که جزای بدی، بدی است، ولی انسانی را که از ناحیه‌ی برادرش مورد ظلم و ستم قرار گرفته است، به فرونشاندن خشم و احساس پیروزی و انتقام فرا نمی‌خواند، بلکه با منتهای نرمی و مهربانی دستش را گرفته و او را به بلندای صبر، مغفرت و گذشت برده و تأکید می‌کند که رسیدن به این بلندا نتیجه‌ی پایداری و ثبات است:

«وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنتَصِرُونَ (۳۹) وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۴۰) وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ (۴۱) إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۴۲) وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» [الشوری/۳۹-۴۳].

(و آنان که چون تجاوزی به آنان برسد، انتقام می‌گیرند (۳۹) و سزای بدی، بدی‌ای مانند آن است. پس هر کس که در گذرد و [کار را] به صلاح آورد، پاداشش بر خداوند است. بی‌گمان او ستمکاران را دوست نمی‌دارد (۴۰) و کسی که پس از ستم دیدن خویش انتقام گیرد، اینانند که هیچ راه [نکوهشی] بر آنان نیست (۴۱) تنها راه [نکوهش] بر کسانی [باز است] که به مردم ستم می‌کنند و در زمین به ناحقّ [تباهی] می‌جویند. اینانند که عذابی دردناک [در پیش] دارند (۴۲) و کسی که بردباری کند و درگذرد، [بداند که] این [اوصاف] از کارهای سترگ است.)

هنگامی که غم و اندوه شنیدن ماجرای افک، به ابوبکر ﷺ هجوم آورد و وزد زبان برخی انسان‌های بی‌شعور و پست گشت و دخترش عایشه ام‌المؤمنین ﷺ را بدنام کرد، با خود قسم خورد که کمکش را از آن رد کنندگان لطف و فضل و کسانی که به این گناه پرداختند، قطع کند، که خداوند این آیه را نازل کرد:

«وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» [النور/۲۲].

(و دارندگان و توانمندانتان نباید سوگند خورند بر آن‌که به خویشاوندان و بینوایان و مهاجران در راه خدا چیزی ندهند، و باید که ببخشند و در گذرند.

آیا دوست نمی‌دارید که خداوند شما را بیامرزد؟ و خداوند آمرزگار مهربان است.)

رفتار افراد جامعه‌ی مؤمن، بر اساس توبیخ، محاسبه، پیروزی نفس و انتقام برای هر کوچک و بزرگی استوار نمی‌گردد، بلکه رفتار و برخورد میان افراد بر اساس گذشت، چشم‌پوشی، نادیده گرفتن و صبر می‌باشد و این همان چیزی است که نصوص اسلام بدان فراخوانده و رهنمون والا و درستش بدان تشویق نموده است:

«وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (۳۴) وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ» [فصلت/۳۴، ۳۵].

(و نیکی و بدی یکسان نیست. به شیوه‌ای که آن بهتر است، پاسخ گوی. پس ناگاه [می‌بینی] کسی که میان تو و او دشمنی‌ای است، گویی دوستی خویشاوند شده است (۳۴) و جز بردباران آن را نپذیرند. و جز دارنده‌ی سهمی بزرگ [از اخلاق] آن را نپذیرد.)

اگر بدی همیشه با بدی مقابل به مثل شود، سینه‌ها پر از خشم می‌شود، کینه را به دنبال دارد و تخم حقد را می‌کارد، اما اگر بدی با خوبی پاسخ گفته شود، آتش خشم خاموش می‌شود، طغیان نفس فروکش می‌کند و چرک کینه شسته می‌شود. بدین ترتیب دو دشمن، با سخنی نیکو و لبخندی پر محبت از طرف یکی از آن‌ها به دو دوست صمیمی تبدیل می‌شوند. از طرف دیگر موفقیت بزرگی است برای کسی که بدی را با نیکی جواب می‌دهد و تنها انسان خوش شانس بدان دست می‌یابد، با کمی صبر در برابر بدی‌ای که دیده است و مقابله‌ی آن با نیکی، همان‌گونه که آیه‌ی کریمه بدان اشاره نموده است.

این، خلق و خوی انسان مؤمن در جامعه‌ی مؤمن است. آیات متعددی از قرآن کریم، در ریشه‌دار نمودن این مفهوم در نفس‌ها آمده است و از انسان مؤمن می‌خواهد که در چنین مواردی خشم را فروخورد، عفو و گذشت نیکویی داشته باشد که در پی خود هیچ‌گونه حقد، خشم یا کینه‌ای را از خود به جای نمی‌گذارد:

«فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ» [الحجر/۸۵].

(با گذشتی زیبا و نیکو در گذر.)

احادیث شریفه نیز کمتر از آیات، به این اخلاق انسانی شریف اهمیت نداده است. خصلت اخلاقی عفو و گذشت که به ریشه‌دار نمودن آن در درون مسلمانان تشویق کرده و رفتار تطبیقی این خصلت اخلاقی را توصیف می‌نماید. خصلتی که رسول‌الله ﷺ در آن الگو، پیشوا و مربی مسلمانان بود و به اقتدا به خود و پیروی از رهنمونش فرا می‌خواند:

از عایشه ؓ روایت شده است که گفت:

«مَا ضَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَيْئًا قَطُّ بِيَدِهِ، وَلَا امْرَأَةً وَلَا خَادِمًا إِلَّا أَنْ يجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا نِيلَ مِنْهُ شَيءٌ قَطُّ فَيَنْتَقِمَ مِنْ صَاحِبِهِ إِلَّا أَنْ يَنْتَهَكَ شَيءٌ مِنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فَيَنْتَقِمَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (مسلم، ۴۲۹۶).

(رسول‌الله ﷺ هرگز کسی را با دست نزد، نه زنی را و نه خدمتکاری را مگر این که در راه خدا جهاد می‌کرد و هرگز از کسی که در حقش بدی کرده بود، انتقام نگرفت، مگر در صورتی که حرامی از حرام‌های خدا هتک شده باشد که به خاطر خدا از او انتقام بگیرد.)

رسول‌الله ﷺ نمونه‌ای از این توجیه ربانی بود:

«خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» [الأعراف/۱۹۹].

(گذشت پیشه کن، به [کار] شایسته فرمان ده و از نادانان روی گردان.)

الگویی از این فرمایش الهی نیز بود:

«ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» [المؤمنون/۹۶].

(به شیوه‌ای که آن بهتر است، پاسخ گوی.)

او نشانه‌ی بی‌نظیری از نشانه‌های اخلاق ربانی بود که با اخلاق بزرگش گنجایش تمام مردم را داشت و بدی هیچ کس را با بدی پاسخ نمی‌داد، بلکه با خصلت اخلاقی عفو، بخشش و روی‌گرداندن از نادانان پاسخشان را می‌داد و با نیکوترین شیوه برخورد می‌نمود:

از انس ﷺ روایت شده است که گفت: .

كُنْتُ أَمْشِي مَعَ النَّبِي ﷺ وَعَلَيهِ بُرْدٌ نَجْرَانِي غَلِيظُ الْحَاشِيةِ فَأَدْرَكَهُ أَعْرَابِي فَجَذَبَهُ جَذْبَةً شَدِيدَةً حَتَّى نَظَرْتُ إِلَى صَفْحَةِ عَاتِقِ النَّبِي ﷺ قَدْ أَثَّرَتْ بِهِ حَاشِيةُ الرِّدَاءِ مِنْ شِدَّةِ جَذْبَتِهِ ثُمَّ قَالَ: مُرْ لِي مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي عِنْدَكَ. فَالْتَفَتَ إِلَيهِ فَضَحِكَ ثُمَّ أَمَرَ لَهُ بِعَطَاءٍ (بخاری، ۲۹۱۶ و مسلم، ۱۷۴۹).

(همراه رسول‌الله ﷺ که عبای پشمی نجرانی با لبه‌ای ضخیم بر تنش بود، می‌رفتم. مردی بادیه نشین از پشت سر دنبالش آمد و به شدت عبا را کشید. به گردن رسول‌الله ﷺ نگریستم که از شدت کشیده شدن عبا، اثر لبه‌ی آن بر گردنش دیده می‌شد. سپس گفت: ای محمد، فرمان بده از مال خدا که نزد توست، مقداری به من بدهند. پیامبر به او نگاهی کرد و خندید سپس دستور داد بخششی به او بدهند.)

اصالت خلق عفو و ژرفایش در نفس ایشان به آن‌جا رسید که زن یهودی‌ای را که گوسفند بریان شده‌ی مسمومی را به او هدیه کرده بود، مورد عفو و گذشت قرار داد. از بخاری و مسلم و دیگران روایت شده است که زنی یهودی، گوسفندی مسموم به رسول‌الله ﷺ هدیه کرد. پیامبر ﷺ مقدرای از آن خورد، تعدادی از اصحابش نیز از آن خوردند سپس پیامبر ﷺ به آنان فرمود:

«أمسِكوا فإنّها مَسمُومَة».

(دست نگه دارید، این گوسفند مسموم است).

زن یهودی را نزد ایشان آوردند، رسول‌الله ﷺ به او فرمود:

«ما حَمَلَکَ عَلی ما صَنَعتِ»

(چه چیزی تو را به این کار واداشت؟)

زن گفت: می‌خواستم بدانم واقعاً پیامبر هستی یا نه، اگر پیامبر باشی خداوند تو را از مسموم بودن آن مطلع خواهد ساخت و هیچ ضرری به تو نمی‌رسد و اگر پیامبر نباشی از شرت راحت می‌شدیم.

گفتند: او را بکشیم؟

فرمود: «نه»

و او را عفو کرد. (بخاری و مسلم).

وقتی قبیله‌ی دوس سرکشی نمود و از اجرای فرمان رسول‌الله ﷺ سرباز زد، طفیل بن عمرو دوسی ﷺ نزد پیامبر آمد و گفت: قبیله‌ی دوس سرکشی کرده و از ایمان آوردن سرباز زدند، پس در حقشان دعا کن.

رسول‌الله ﷺ رو به قبله دستانش را به آسمان بلند کرد. مردم گفتند: قبیله‌ی دوس هلاک شد.

ولی رسول‌الله ﷺ آن مهربان بامحبت باگذشت و دل‌رحم به بندگان از عذاب الهی، چنین برای دوس دعا نمود:

«اللَّهُمَّ اهْدِ دَوْسًا، وَائْتِ بِهِمْ. اللَّهُمَّ اهْدِ دَوْسًا، وَائْتِ بِهِمْ. اللَّهُمَّ اهْدِ دَوْسًا، وَائْتِ بِهِمْ» (بخاری، ٢٧٢٠ و مسلم، ۴۵٨۶).

(پروردگارا، دوس را هدایت کن و آنان را نزد ما بیاور، پروردگارا، دوس را هدایت کن و آنان را نزد ما بیاور، پروردگارا، دوس را هدایت کن و آنان را نزد ما بیاور.)

رسول‌الله ﷺ همواره خلق عفو و بخشش را در نفوس مسلمانان غرس

می‌کرد، حتی اگر با روی برتافتن، اعراض و قطع ارتباط مقابله به مثل می‌شدند، چرا که او با نظر تربیتی زیرکانه‌ای که خداوند به او ارزانی داشته بود، می‌دانست که مردم به اندازه‌ای که به خلق والای گذشت و بخشش پاسخ می‌دهند و تأثیر می‌پذیرند، به تندی، قطع ارتباط و خشونت واکنش نشان نمی‌دهند. به همین خاطر از جمله رهنمون‌های درستش به عقبه بن عامر ﷺ که پرسید: ای رسول خدا، بهترین اعمال چیست؟ چنین پاسخ داد:

«يا عُقْبَةُ صِلْ مَنْ قَطَعَكَ وَأَعْطِ مَنْ حَرَمَكَ وَأَعْرِضْ عَمَّنْ ظَلَمَكَ» (احمد، ۱۶۹۶).

(ای عقبه، با کسی که با تو قطع ارتباط نمود، ارتباط برقرار کن، به کسی که تو را از چیزی محروم ساخت، ببخش و از کسی که به تو ظلم کرد، روی بگردان)

و در روایت دیگری آمده است:

«واعف عَمَّنْ ظَلَمَكَ».

(از کسی که به تو ظلم کرد، درگذر.)

بزرگوار است:

مسلمان آگاه به احکام دینش، در برخورد با مردم بزرگوارانه رفتار می‌کند، زیرا می‌داند هیچ خلقی بسان بزرگواری خیر و برکت دنیا و آخرت را برای انسان به ارمغان نمی‌آورد. او با خلق بزرگوارانه، نرم و طیب خاطر به دل‌های مردم رخنه می‌کند و مردم او را دوست می‌دارند. این همان چیزی است که نصوص قاطعانه‌ای از رهنمون پیامبر اکرم ﷺ آن را بیان نموده است:

از جابر ﷺ آمده است که رسول‌الله ﷺ فرمود:

«رَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا سَمْحًا إِذَا بَاعَ وَإِذَا اشْتَرَى وَإِذَا اقْتَضَى» (بخاری، ١٩٣٤).
(خدا بیامرزد مردی که هنگام فروش، خرید و مطالبه نمودن بزرگوار باشد.)

از ابو مسعود انصاری ﷺ آمده است که گفت: رسول‌الله ﷺ فرمود:
«حُوسِبَ رَجُلٌ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَلَمْ يوجَدْ لَهُ مِنَ الْخَيرِ شَيءٌ إِلَّا أَنَّهُ كَانَ يخَالِطُ النَّاسَ وَكَانَ مُوسِرًا فَكَانَ يأْمُرُ غِلْمَانَهُ أَنْ يتَجَاوَزُوا عَنِ الْمُعْسِرِ. قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَحْنُ أَحَقُّ بِذَلِكَ مِنْهُ. تَجَاوَزُوا عَنْهُ» (مسلم، ٢٩٢١).
(مردی از پیشینیان مورد حسابرسی قرار گرفت و هیچ کار خیر و نیکی نداشت جز این‌که او با مردم معاشرت می‌نمود و شخص ثروتمندی بود و به خدمتکارانش دستور می‌داد که از افراد تنگدست بگذرند. گفت: خداوند ﷻ فرمود: ما در این کار از او سزاوارتریم، پس از او درگذرید.)

چه سنگین است این خلق در ترازوی اعمال انسان! و انسان در روز رستأخیر و ساعات سخت و دشوارش چه‌قدر بدان نیازمند و محتاج است!

خنده‌روست:

از ضروریات این خلق بزرگوارانه و نرم این است که صاحبش با گشاده‌رویی، چهره‌ای درخشان و تبسم کنان با مردم برخورد کند و سیمایش آکنده از خوشرویی باشد. این‌ها همه بیانگر خوش‌اخلاقی و نیکی‌هایی است که اسلام بدان تشویق نموده است.

در صحیح مسلم آمده است که رسول‌الله ﷺ فرمود:
«لَا تَحْقِرَنَّ مِنَ الْمَعْرُوفِ شَيئًا وَلَوْ أَنْ تَلْقَى أَخَاكَ بِوَجْهٍ طَلْقٍ» (مسلم، ٤٧٦٠).
(هیچ کار نیکی را کوچک مشمار حتی اگر با چهره‌ای بشاش با برادرت ملاقات کنی.)

شیخین از صحابی بزرگوار جریر بن عبدالله ﷺ آورده‌اند که گفت: «از وقتی مسلمان شده‌ام هر گاه پیامبر مرا دیده به من لبخند زده است.»

جامعه‌ای که بزرگواری، محبت و لبخند را میان افرادش منتشر می‌کند، جامعه‌ای انسانی، فرهیخته، بامحبت و منسجم می‌باشد که در آن انسان، مورد بزرگداشت قرار گرفته و اخلاق مورد احترام قرار می‌گیرد و ارزش‌های انسانی والا بر آن حاکم است. این همان جامعه‌ی اسلامی‌ایست که متن‌ها و اصول تربیتی اسلامی در تأسیسش به کار رفته است تا در رأس تمام جوامع قرار گیرند. ما شاهد تفاوت بزرگ میان این جامعه‌ی ربانی و جوامع مادی‌ای هستیم که انسان در خشکی کشنده‌ی عواطفش زندگی می‌کند، که نه برای همسایه‌ای نرم می‌شود و نه برای خویشاوندی و به سختی از محبت دوست لبخندی بر لبانش می‌نشیند. او همواره مشغول برآوردن نیازهای مادی‌ای است که شعله‌ی عواطف انسانی را در او خاموش کرده است و چشمه‌های آبیاری روحی در آن خشکیده و بسان فرفره‌ای به دور خود می‌گردد و نه آرامشی دارد و نه سکونی.

شوخ‌طبع است:

مسلمان با مردم شوخ طبع و دوستدار معاشرت و اختلاط با مردم است. هنگامی که شوخی مناسب باشد، با آنان شوخی می‌کند. او در شوخی زیاده‌روی نکرده و آزار نمی‌رساند، درست همان‌گونه که در جدیت؛ سنگدل، سخت‌گیر و خشک نیست. شوخی و مزاحش شرعی و در محدوده‌ی اسلام است و از دایره‌ی حق خارج نمی‌شود، درست مانند رسول‌الله ﷺ و یارانش در شوخی و مزاح. در اثری از صحابه‌ی کرام آمده است که گفتند: ای رسول خدا، تو با ما شوخی می‌کنی.

رسول‌الله فرمود:

«إِنِّي لَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا» (ترمذی، ۱۹۱۳).

(من چیزی جز حقیقت نمی‌گویم.)

رسول‌الله ﷺ شوخی و مزاح می‌کرد ولی در شوخی‌اش چیزی جز حقیقت نمی‌گفت. صحابه‌ی کرام نیز این‌گونه بودند. از شوخی و مزاحی که میان آنان و پیامبر اکرم ﷺ صورت می‌گرفت، اخبار جالبی آمده است.

از این اخبار، اموری است که کتاب‌های حدیث و سیره از رسول‌الله ﷺ روایت کرده‌اند. او با کودک خردسالی از فرزندان صحابه که کنیه‌اش اباعمیر است، شوخی می‌کند. او پرنده‌ای داشت که با آن بازی می‌کرد. روزی پیامبر ﷺ او را غمگین دید، به او فرمود: چرا ابوعمیر را غمگین می‌بینم؟

گفتند: بلبلی که با آن بازی می‌کرد، مرده است.

پیامبر اکرم ﷺ به شوخی به کودک می‌گوید:

«أَبَا عُمَير، مَا فَعَلَ النُّغَير؟» (حياة الصحابة: ۳/۱۴۹).

(ابوعمیر، بلبلت چه کرد؟)

مردی نزد رسول‌الله ﷺ آمد و از او مرکبی تقاضا کرد. پیامبر اکرم ﷺ به شوخی به او فرمود:

«إِنَّا حَامِلُوكَ عَلَى وَلَدِ نَاقَةٍ».

فَقَال: يا رَسولَ الله مَا أَصنَعُ بِوَلَدِ نَاقَة؟

فَقَالَ رَسولُ الله ﷺ: «وَهَلْ تَلِدُ الْإِبِلَ إِلَّا النُّوقُ» (ابوداوود، ۴۳۴۶).

(ما بچه شتری را به عنوان مرکب به تو می‌دهیم.)

مرد گفت: ای رسول خدا، من با بچه شتر چه کنم؟

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: (مگر شتر چیزی جز بچه شتر می‌زاید؟)

امام احمد از انس ﷺ آورده است که مردی از بادیه نشینان به نام زاهر، از صحرا برای رسول‌الله ﷺ هدیه می‌آورد. وقتی می‌خواست برود پیامبر ﷺ او را آماده می‌کرد. پیامبر فرمود: «زاهر صحرای ماست و ما شهر او هستیم.»

رسول‌الله ﷺ او را بسیار دوست می‌داشت، او مردی بدقیافه بود. روزی مشغول فروش کالایش بود که پیامبر ﷺ او را از پشت در آغوش گرفت. او پیامبر ﷺ را نمی‌دید.

مرد گفت: رهایم کن! تو کیستی؟

سپس رویش را برگرداند و پیامبر ﷺ را شناخت. وقتی رسول‌الله ﷺ را شناخت، پشتش را از سینه‌ی رسول‌الله ﷺ جدا نکرد.

پیامبر فرمود: «چه کسی این برده را می‌خرد؟»

او گفت: ای رسول خدا، به خدا قسم مرا بی‌ارزش خواهی یافت.

رسول‌الله ﷺ فرمود: «ولی تو نزد خدا بی‌ارزش و ارزان قیمت نیستی.»

یا فرمود: «تو نزد خدا باارزش و گرانقدر هستی.»

پیرزنی نزد رسول‌الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا، دعا کن که خداوند بهشت را نصیبم بگرداند.

پیامبر به شوخی فرمود:

«یا أُم فُلَانٍ، إِنَّ الجَنَّة لَا تَدخُلُها عَجُوزٌ».

(ای مادر فلانی، هیچ پیرزنی وارد بهشت نمی‌شود.)

پیرزن با چشم گریان بازگشت. رسول‌الله ﷺ فرمود:

«أَخبِرُوهَا أَنَّهَا لَا تَدخُلُها وَهِي عَجِوز» إِنَّ اللهَ ﷻ يقُول: «إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنشَاءً (۳۵) فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا» [الواقعة : ۳۵،۳۶]» (الشمائل المحمدية، ترمذی، ۲۳۸).

(به او بگویید: او پیر وارد بهشت نمی‌شود زیرا خدای تعالی می‌فرماید:

(ما آن زنان را بیافریدیم، آفریدنی. (۳۵) و آنان را دوشیزگان ساختیم.)

از دیگر احادیث دال بر روحیه‌ی شوخ طبع و بامحبت و مزاح طلب رسول‌الله ﷺ حدیثی است که امام احمد از عایشه ؓ روایت کرد که عایشه ؓ گفت: در یکی از سفرهای رسول‌الله ﷺ همراه او خارج شدم درحالی که دختر بچه‌ای لاغر و ضعیف بودم. او به مردم فرمود: «شما پیشی بگیرید.» سپس به من گفت: «بیا تا با تو مسابقه بدهم» با او مسابقه دادم و از او جلو زدم. پیامبر چیزی نگفت تا این‌که پس از مدت کمی گوشت بر بدنم نشست و چاق شدم و آن ماجرا را فراموش کردم. روزی در سفری همراه او رفتم. پیامبر ﷺ به مردم فرمود: «پیشی بگیرید.» آنان جلوتر از ما رفتند سپس به من گفت: «بیا تا با تو مسابقه بدهم.» با او مسابقه دادم و او از من جلو زد پس خندید و گفت: «این به آن در.»

بدین ترتیب صحابه‌ی کرام هیچ حرجی در شوخی و مزاح نمی‌دیدند. آنان رسول‌الله ﷺ را که پیشوا، رهبر و معلمشان است دیدند گاهی اوقات شوخی می‌کند و گاهی اوقات شادی می‌کند. آنان مزاح و شادی داشتند و این بیانگر سرزندگی اوّلین جامعه‌ی اسلامی و دوری از سخت‌گیری، ترشرویی و گرفتگی می‌باشد.

بخاری در کتاب «الأدب» از بکر بن عبدالله آورده است که گفت: «اصحاب رسول‌الله ﷺ به یکدیگر خیار پرتاب می‌کردند و در وقت جدیت مردان واقعی آنان بودند.»

این مزاح اسلامی میانه و معتدلی است که از مسیر حق خارج نمی‌شود و شعله‌ی مردانگی را در آنان خاموش نمی‌کند، بلکه هدفش را که نشاط روح و روان، پاکی ذهن و طراوت دل‌هاست را ادا می‌نماید.

از دیگر لطایفی که از مزاح صحابه‌ی کرام روایت شده و باعث

خندیدن پیامبر اکرم ﷺ گشته بود، سخنی است که امام احمد از ام‌سلمه رضی الله عنها روایت کرده است که روزی ابوبکر به قصد تجارت به بُصرا رفت و نعیمان و سویبط بن حرمه رضی الله عنهما که هر دو از شرکت کنندگان غزوه‌ی بدر بودند، همراهش بودند. توشه‌ی راه همراه سویبط بود. نعیمان به او گفت: چیزی به من بده تا بخورم.

او گفت: صبر کن تا ابوبکر بیاید.

نعیمان مردی خنده‌رو و شوخ طبع بود. پس نزد گروهی که شتران بارکش آورده بودند رفت و به آنان گفت: آیا جوانی عرب و زیرک را از من می‌خرید؟

گفتند: بله.

گفت: او زبانی فصیح دارد شاید بگوید: من مردی آزاد هستم. اما اگر او را نمی‌خواستید به همان حال رهایش کنید و میانه‌ی من و او را به هم نزنید.

گفتند: بلکه او را می‌خریم.

او را به ده شتر جوان خریدند. او آنان را با خود برد و گفت: برده‌ی شما این است!

سویبط گفت: او دروغ می‌گوید، من مردی آزاد هستم!

گفتند: او ماجرایت را برای ما گفته است.

سپس طناب را به گردنش انداختند و او را بردند. ابوبکر رضی الله عنه آمد و این امر را برایش تعریف کردند. او و یارانش نزد آنان رفتند و شتران را بازگرداندند و سویبط را گرفتند، سپس این داستان را برای رسول‌الله ﷺ تعریف کردند و او و اصحابش مدتی بر این ماجرا می‌خندیدند.

مردی بادیه نشین نزد رسول‌الله ﷺ آمد و وارد مسجد شد و شترش را

در حیاط مسجد بست. یکی از اصحاب رسول‌الله ﷺ به نعمان بن عمرو انصاری ﷺ که به او نعیمان می‌گفتند، گفت: چه می‌شود که او را سر ببری تا آن را بخوریم. هوس گوشت کرده‌ایم و پیامبر ﷺ قیمتش را پرداخت می‌کند.

نعیمان ﷺ آن را سر برید. مرد بادیه نشین خارج شد و مرکبش را دید و فریاد زد: واعَقراه یا محمد!

رسول‌الله ﷺ خارج شد و فرمود: چه کسی این کار را کرده است؟

گفتند: نعیمان.

پس به دنبالش رفت و به جست‌وجویش پرداخت. او را در خانه‌ی ضباعه بنت زبیر بن عبدالمطلب یافت که در گودالی مخفی شده بود و رویش را با شاخ و برگ خرما پوشانده بود. مردی به او اشاره کرد و صدایش را بلند کرد و گفت: من او را ندیده‌ام ای رسول خدا، سپس با انگشتش به محل پنهان شدنش اشاره کرد.

رسول‌الله ﷺ او را بیرون آورد، در حالی که صورتش از برگ خرمایی که بر او افتاده بود، تغییر کرده بود. پیامبر ﷺ به او فرمود: چرا چنین کردی؟

گفت: ای رسول خدا، کسانی که مرا به تو نشان دادند، مرا به این کار واداشتند.

راوی گوید: رسول‌الله ﷺ به صورتش دست می‌کشید و می‌خندید سپس پیامبر ﷺ تاوانش را پرداخت.[1]

بنابراین پس از این آثار و مثال‌ها دلیلی خالص‌تر یافت نمی‌شود که

---

[1] - ر. ک: حیاة الصحابة، ۱۵۴/۳و۱۵۵.

بیانگر خواسته‌ی اسلام بر شوخ طبعی، شادی روح و شیرینی روان پیروانش باشد. این‌ها صفاتی است که صاحبش را به شخصیتی خوش برخورد و دوست داشتنی تبدیل می‌کند که می‌تواند به دل‌ها ریشه دواند و در عمق نفس‌ها رسوخ کند و مسلمان دعوتگر بیش از هر کس به چنین شخصیت و ویژگی‌هایی احتیاج دارد.

حلیم و بردبار است:

مسلمان باتقوا کسی است که نفسش از هدایت اسلام سیراب شده و همواره خود را بر بردباری و فروخوردن خشم تربیت می‌کند که بیانگر این فرمایش خدای تعالی است:
«وَالْكَاظِمِينَ الْغَيظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» [آل عمران/۱۳۴].
(و خشم [خود] را فرو می‌خورند و از [تقصیر] مردم در می‌گذرند. و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.)
چرا که فرد قوی و شجاع در اسلام کسی نیست که عضلات بزرگ و برآمده‌ای داشته باشد و بتواند با مردم کشتی بگیرد و بر آنان پیروز شود، بلکه او شخص باوقار و بردباری است که هنگام خشم و عصبانیت خودش را کنترل کند:
«لَيسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرَعَةِ إِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِی يمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ» (بخاری، ۵۶۴۹ و مسلم، ۴۷۲۳).
(قدرت و شجاعت در کشتی‌گیری نیست، بلکه قوی و شجاع کسی است که هنگام خشم خود را کنترل کند.)
کنترل نفس هنگام خشم، معیار سنجش مردانگی مردان است نه واکنش در پی رخوت احمقانه‌ی خشم و تسلیم شدن در برابر واکنش‌های

احمقانه. بنابراین کنترل اعصاب و خویشتنداری هنگام جوش و خروش باعث می‌شود که شخص بر وضعیتش تسلط داشته باشد و در فتنه و دشمنی را ببندد و بهتر به هدفش می‌رسد و رضایت الهی و مردم را نیز کسب می‌کند. به همین خاطر توصیه و سفارش پیامبر ﷺ برای مردی که از او خواست تا به او توصیه و سفارش، این بود:

«لَاتَغضَب».

(خشمگین مشو.)

مرد درخواستش را بارها تکرار کرد: مرا پند بده و پاسخ رسول‌الله ﷺ همان عبارت فراگیر مکارم اخلاق بود:

«لَاتَغضَب» (بخاری، ۵۶۵۱).

(خشمگین مشو.)

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده که گفت: رسول‌الله ﷺ به اشج عبدالقیس فرمود:

«إِنَّ فِيكَ خَصْلَتَينِ يحِبُّهُمَا اللَّهُ الْحِلْمُ وَالْأَنَاةُ» (مسلم، ۲۴).

(دو ویژگی در تو هست که خداوند آن‌ها را بسیار دوست دارد: بردباری و صبر.)

مسلمان واقعی گاهی اوقات خشمگین می‌شود ولی به خاطر خودش خشمگین نمی‌شود، بلکه به خاطر خدا و هنگامی که حرمتی از حرمت‌های خدا شکسته شود یا بر یکی از شعائر دینش تجاوز شود یا یکی از احکامش اجرا نشود، خشمگین می‌شود. آن وقت است که مسلمان خشم کوبنده‌ی خود را بر تجاوزگران گناهکاری که حرمت احکام الهی را شکسته‌اند و شریعت، احکام و ارزش‌هایش را بازیچه گرفته‌اند، خالی می‌کند.

به همین دلیل بنابر روایت امام مالك و بخاری:

«مَا انْتَقَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِنَفْسِهِ إِلَّا أَنْ تُنْتَهَكَ حُرْمَةُ اللَّهِ فَيَنْتَقِمُ لِلَّهِ بِهَا» (بخاری، ۳۲۹۶).

(رسول‌الله ﷺ هرگز به خاطر خودش انتقام نگرفت مگر زمانی که حرمتی از حرمات الهی شکسته شود پس به خاطر خدا انتقامش را می‌گیرد.)

پیامبر اکرم ﷺ خشمگین می‌شود و زمانی که به حیثیت دین اهانت می‌شد یا اشتباهی در تطبیق احکام یا سهل‌انگاری در اقامه‌ی حد می‌دید، چهره‌ی مبارکش تغییر می‌کرد.

روزی خشمگین شد چون مردی نزد او آمد و گفت: من به خاطر فلانی که نماز را طولانی می‌کند، به نماز صبح نمی‌روم. هیچ وقت پیامبر اکرم ﷺ را آن‌چنان که در آن روز خشمگین شده بود، خشمگین ندیده بودند. پیامبر ﷺ فرمود:

«يا أَيهَا النَّاسُ إِنَّ مِنكُمْ مُنَفِّرِينَ فَأَيكُمْ مَا صَلَّى بِالنَّاسِ فَلْيوجِزْ فَإِنَّ فِيهِمْ الْكَبِيرَ وَالضَّعِيفَ وَذَا الْحَاجَةِ» (بخاری، ۶۹۱).

(ای مردم، برخی از شما تنفر ایجاد می‌کند، هر کس از شما امامت می‌دهد، کوتاه بخواند چرا که پشت سرش بزرگ و کوچک و حاجتمند است.)

روزی از سفرش بازگشت و نزد عایشه ؓ رفت و در خانه‌اش پرده‌ی نازکی را دید که عکس مجسمه داشت، وقتی آن را دید خشمگین شد و آن را کند و رنگ چهره‌اش دگرگون گشت و فرمود:

«يا عَائِشَةُ، أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا عِنْدَ اللَّهِ يوْمَ الْقِيامَةِ الَّذِينَ يضَاهُونَ بِخَلْقِ اللَّهِ» (مسلم، ۳۹۳۷).

(ای عایشه، شدیدترین عذاب الهی در روز قیامت از آن کسانی خواهد بود که مانند خلق خداوند بیاورند.)

رسول‌الله ﷺ زمانی که اسامه بن زید ؓ درباره‌ی زن مخزومی‌ای که دزدی کرده بود، با وی سخن گفت، نیز خشمگین شد. پیامبر ﷺ

تصمیم گرفت حد را بر او جاری سازد. آنان گفتند: چه کسی در این‌باره با پیامبر ﷺ صحبت کند؟

گفتند: کسی جز محبوب رسول‌الله اسامه بن زید جرأت چنین کاری را ندارد؟

اسامه ﷺ با پیامبر ﷺ صحبت کرد و پیامبر اکرم ﷺ با عصبانیت به او فرمود:

«أَتَشْفَعُ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ».

ثُمَّ قَام فَاخْتَطَبَ ثُمَّ قَالَ:«إِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيهِمْ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمْ الضَّعِيفُ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ وَايمُ اللَّهِ لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يدَهَا» (بخاری، ۳۲۱۶ و مسلم، ۳۱۹۶).

(آیا در حدی از حدود خدا شفاعت می‌کنی؟)

سپس برخاست و میان مردم سخنرانی کرد و گفت: (امت‌های پیش از شما هلاک گشتند زیرا اگر شخص شریف و بزرگواری دزدی می‌کرد، رهایش می‌کردند و اگر بیچاره و ضعیفی دزدی می‌کرد حد را بر او جاری می‌نمودند، به خدا سوگند اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند، دستش را قطع می‌کنم.)

بدین ترتیب خشم و غضب رسول‌الله ﷺ و توجیهاتش در آیین اسلام چنین بود. برای خدا بود نه برای خود.

از فحش و ناسزا اجتناب می‌کند:

اگر مسلمان هنگام خشم و عصبانیت خود را کنترل کند، بدیهی است که زبانش به ناسزا یا بدزبانی و فحش باز نمی‌شود و پایبندی صادقانه به توجیهات اخلاقی اسلام که از ناسزا، فحش، آبروریزی و لعنت به شدت باز می‌دارد و باعث می‌شود مسلمان از شنیدن چنین عباراتی متنفر باشد،

اين خلق را در روحيه‌ی مسلمان تقويت می‌كند و زبانش را از ناسزا و فحش پاک می‌دارد:

از ابن مسعود ﷺ روايت شده است كه گفت: رسول‌الله ﷺ فرمود:

«سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ» (بخاری، ۴۶ و مسلم، ۹۷).

(ناسزا گفتن به مسلمان فسق و جنگيدن با او كفر است.)

هم‌چنين فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يحِبُّ كُلَّ فَاحِشٍ مُتَفَحِّشٍ» (طبرانی، ۲۰۷۶۹).

(خداوند انسان فحش‌دهنده‌ی ناسزاگو را دوست نمی‌دارد.)

در جايی ديگر فرمود:

«إِنَّ اللهَ يبغِضُ الفَاحِشَ البَذِیء» (طبرانی، ۴۰۷).

(خداوند از فحش‌دهنده‌ی بدزبان بيزار است.)

و نيز می‌فرمايد:

«لَيسَ الْمُؤْمِنُ بِالطَّعَّانِ وَلَا اللَّعَّانِ وَلَا الْفَاحِشِ وَلَا الْبَذِیءِ» (احمد، ۳۶۴۶).

(مؤمن آبروريز، لعنت كننده، فحش دهنده و بدزبان، نيست.)

اين‌ها صفاتی است كه سزاوار مسلمانی كه نسيم‌های نمناک ايمانی را استشمام كرده و روحش با طراوت ملايم اسلام درآميخته است، نيست. بنابراين او از اين صفات بسيار دور است و اين فاصله با اسوه‌ی نيكويی كه در رسول‌الله ﷺ مجسم شده است، بيشتر و بيشتر می‌شود، كسی كه در طول زندگی‌اش حتی يک كلمه بر زبان نياورد كه گوش شنونده‌ای را آزار دهد، يا احساسات كسی را جريحه‌دار سازد و يا به كرامت و بزرگواری كسی آسيبی برساند.

انس ﷺ گويد:

«لَمْ يكُنْ النَّبِی ﷺ سَبَّابًا وَلَا فَحَّاشًا وَلَا لَعَّانًا كَانَ يقُولُ لِأَحَدِنَا عِنْدَ الْمَعْتِبَةِ مَا

لَهُ تَرِبَ جَبِينُهُ» (بخاری، ۵۵۷۱).

(رسول‌الله ﷺ ناسزاگو، فحش دهنده و لعنت کننده نبود و اگر از یکی از ما خشمگین می‌شد، می‌فرمود: او را چه شده پیشانی‌اش خاک آلود باد؟)

بلکه زبانش را حتی از لعنت کافرانی که دل‌هایشان را بر دعوتش بستند، پاک نگه داشت، پس هرگز به آنان زخم زبان نزد همان‌گونه که صحابی بزرگوار ابوهریره رضی الله عنه در این‌باره حدیثی روایت کرده و گفته است: گفتند: ای رسول خدا، مشرکان را نفرین کن.

فرمود:

«إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ لَعَّانًا وَإِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً» (مسلم، ۴۷۰۴).

(من برای لعنت مبعوث نشده‌ام، بلکه برای رحمت مبعوث گشته‌ام.)

ابوهریره رضی الله عنه از او روایت می‌کند که مردی شراب نوشید. او را نزد رسول‌الله ﷺ آوردند، به مردم فرمود:

«اضْرِبُوهُ».

(او را بزنید.)

هر کسی با چیزی می‌زد. یکی با دستش یکی با کفشش و یکی با لباسش. وقتی مرد رفت، گروهی گفتند: خدا تو را رسوا سازد.

رسول‌الله ﷺ فرمود:

«لَا تَقُولُوا هَكَذَا، لَا تُعِينُوا عَلَيهِ الشَّيطَانَ» (بخاری، ۶۲۷۹).

(این حرف را نزنید، به شیطان علیه او کمک نکنید.)

این چه نگرش انسانی مهربانانه و محبت آمیز نسبت به انسان است! حتی اگر کسی باشد که در کوره راه‌های گمراهی و سرکشی حیران و غوطه‌ور باشد!

رسول‌الله ﷺ در ریشه‌کنی شر، کینه و دشمنی از نفوس مسلمانان به

اوج می‌رسد، آن‌جا که فرجام تاریک و زیان آور کسی که زبانش را در آبرو و حیثیت مردم می‌گشاید را برای مسلمانان به تصویر می‌کشد. آن ناسزاهای توخالی و بر زبان آوردن چرت و پرت‌ها و تجاوزهای زشت بی‌ارزش که روزی از آن شخص سر زده بود، تمام حسناتش را از بین می‌برد و او را بی‌چیز و دست خالی رها می‌کند، آن هم روزی که هیچ نگهدارنده‌ای از آتش وحشتناک روز حساب وجود ندارد. رسول الله ﷺ فرمود:

«أَتَدْرُونَ مَا الْمُفْلِسُ»

قَالُوا: المُفلِسُ فِينَا مَن لَا دِرهَمَ لَه وَلَامَتَاع.

فَقَالَ: «إِنَّ الْمُفْلِسَ مِنْ أُمَّتِي يأْتِي يوْمَ الْقِيامَةِ بِصَلَاةٍ وَصِيامٍ وَزَكَاةٍ وَيأْتِي قَدْ شَتَمَ هَذَا وَقَذَفَ هَذَا وَأَكَلَ مَالَ هَذَا وَسَفَكَ دَمَ هَذَا وَضَرَبَ هَذَا فَيعْطَى هَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ وَهَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ فَإِنْ فَنِيتْ حَسَنَاتُهُ قَبْلَ أَنْ يقْضَى مَا عَلَيهِ أُخِذَ مِنْ خَطَايَاهُمْ فَطُرِحَتْ عَلَيهِ ثُمَّ طُرِحَ فِي النَّار» (مسلم، ۴۶۷۸).

(آیا می‌دانید فقیر و ورشکسته کسیت؟)

گفتند: فقیر و ورشکسته در میان ما کسی است که نه درهمی دارد و نه کالایی.

پیامبر ﷺ فرمود: (فقیر و ورشکسته در امت من کسی است که روز قیامت نماز، روزه و زکات دارد ولی به این یکی ناسزا گفته، به این یکی تهمت زده، مال این را خورده، خون آن را ریخته و این را زده است. پس هر کدام از آن‌ها از حسنات و نیکی‌هایش می‌گیرند و اگر پیش از ادای دینش، نیکی‌هایش تمام شد، از بدی‌هایشان گرفته می‌شود و به او اضافه می‌شود، سپس به آتش انداخته می‌شود.)

پس جای شگفتی نیست که این سخنان بی‌ارزش و توخالی از

زندگی مسلمانان راستین رخت بربندد و دشمنی و درگیری‌هایی که منجر به فحش و ناسزا می‌شود، در جامعه‌ی اسلامی واقعی نادر و کمیاب شود. جامعه‌ای که این ارزش‌ها در آن جاری است و آن راهنمایی‌های اخلاقی والا زندگی مردم را در بر می‌گیرد.

یک فرد در جامعه‌ی مسلمان راستین، اگر مخمصه‌های زندگی او را به چنان درگیری‌هایی بکشد، در درونش احساس می‌کند که برای هر کلمه‌ای که از دهانش خارج می‌شود، محاسبه می‌شود، پس رفتارش را کنترل می‌کند و اعصاب و سخنانش را حفظ می‌کند و این فرمایش پیامبر اکرم ﷺ را به خاطر می‌آورد:

«الْمُتسابَّانِ مَا قَالَا فَعَلَى الْبَادِي مِنهُمَا حتى يعْتَدِي الْمَظْلُومُ» (مسلم، ۴۶۸۸).

(دو نفر که به هم ناسزا و فحش می‌گویند، گناه بر گردن کسی است که شروع کرده است تا زمانی که مظلوم تجاوز کند.)

بنابراین زبانش را از ناسزا حفظ می‌کند حتی اگر شرایطش مهیا باشد. او از رها کردن خشم شعله‌ورش جلوگیری می‌کند تا مرتکب گناه نشود و از تجاوز اجتناب می‌ورزد.

این خلق در احساس مسلمان و واقعیت زندگیش بر مردگان نیز تطبیق می‌یابد. او زبانش را به ناسزا گفتن به آنان نمی‌گشاید و بسان نادانان بی‌خرد یاوه‌گویی که زبانشان به زنده‌ها اکتفا نمی‌کند بلکه به مردگان نیز تجاوز می‌کند، عمل نمی‌کند تا به این فرمایش پیامبر اکرم ﷺ عمل کرده باشد:

«لَا تَسُبُّوا الْأَمْوَاتَ فَإِنَّهُمْ قَدْ أَفْضَوْا إِلَى مَا قَدَّمُوا» (بخاری، ۱۳۰۶).

(به مردگان ناسزا نگویید چرا که آنان به سوی اعمالی که پیش فرستاده‌اند، رفته‌اند.)

به کسی تهمت فسق، یا کفر و یا دروغ نمی‌بندد:

مسلمانی که زبانش را از ناسزا و سخنان زشت حفظ می‌کند، مواظب است که در امور بی‌ارزش‌تر و تلخ‌تر گرفتار نیاید. یعنی اتهام فسق و تکفیر ناحق دادن به مردم.

رسول‌الله ﷺ کسانی را که به بی‌گناهان تهمت می‌زنند را تهدید می‌کند به این‌که این تهمت به خودشان بازمی‌گردد و آنان گناه این کار را به دوش می‌کشند:

«لَا يَرْمِي رَجُلٌ رَجُلًا بِالْفُسُوقِ أو الْكُفْرِ إِلَّا ارْتَدَّتْ عَلَيهِ إِنْ لَمْ يكُنْ صَاحِبُهُ كَذَلِكَ» (بخاری، ۵۵۸۵).

(وقتی فردی دیگری را به فسق یا کفر متهم می‌کند، اگر او چنان نباشد به خودش برمی‌گردد.)

باحیا و پوشنده است:

از جمله خلق و خوی مسلمان راستین این است که باحیا و پوشنده است، دوست ندارد که فحشا در جامعه‌ی اسلامی رواج یابد، البته با عمل به ارشادات قرآن کریم و سنت پاکی که افراد فاسد را که از پرداختن به عیوب مردم و صحبت درباره‌ی ناموسشان به شدیدترین عذاب در دنیا و آخرت تهدید می‌کند.

«إِنَّ الَّذِينَ يحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ» [النور/۱۹].

(به راستی کسانی که دوست می‌دارند ناشایستی در [میان] مؤمنان شایع شود، عذابی دردناک در دنیا و آخرت دارند.)

بدین ترتیب کسانی که زبانشان را به پخش کردن اخبار فحشا در

جامعه می‌گشایند، درست مانند کسی هستند که فحشا می‌کند. از علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمده است که گفت:

«القَائِلُ الفَاحِشَةَ وَالَّذِي يشِيعُ بِهَا فِي الإِثْمِ سَوَاءٌ» (مسند ابویعلی، ۵۳۰).

(کسی که از فحشا می‌گوید و کسی که آن را ترویج می‌دهد، در گناه با هم برابر هستند.)

فرد در جامعه‌ی اسلامی، پوشنده و باحیا و والاتر از گناهان صغیره و پستی‌هاست. او از اخلاقی استوار که اسلام او را بر آن تربیت کرده است، برخوردار است که او را از پرداختن به ناموس مردم باز می‌دارد و زبانش را از آشکار نمودن معصیت و گناه حفظ می‌کند، چه از جانب خودش باشد، یا آن را شنیده باشد و چه از دیگران دیده باشد. با توجه به این فرمایش رسول‌الله صلی الله علیه وسلم که فرمود:

«كُلُّ أُمَّتِي مُعَافًى إِلَّا الْمُجَاهِرِينَ وَإِنَّ مِنْ الْمُجَاهَرَةِ أَنْ يعْمَلَ الرَّجُلُ بِاللَّيلِ عَمَلًا ثُمَّ يصْبِحَ وَقَدْ سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيهِ فَيقُولَ: يا فُلَانُ عَمِلْتُ الْبَارِحَةَ كَذَا وَكَذَا وَقَدْ بَاتَ يسْتُرُهُ رَبُّهُ وَيصْبِحُ يكْشِفُ سِرَّ اللَّهِ» (بخاری، ۵۶۰۸ و مسلم، ۵۳۰۶).

(همه‌ی امتم معاف می‌شوند به جز پرده دران و پرده دری یعنی شخص شبانه کاری را انجام دهد سپس صبحگاهان و پس از این که خداوند او را پوشانده است؛ می‌گوید: فلانی، من دیشب چنین و چنان کردم در حالی که شب پروردگارش او را پوشانده بود و صبحگاهان او پوشش خداوند را از خود بر می‌دارد.)

هم چنین این فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم که فرمود:

«لَا يسْتُرُ عَبْدٌ عَبْدًا فِي الدُّنْيا إِلَّا سَتَرَهُ اللَّهُ يوْمَ الْقِيامَةِ» (مسلم، ۴۶۹۲).

(هر بنده‌ای که در دنیا بنده‌ای دیگر را بپوشاند ـ و او را رسوا نکند ـ خداوند روز قیامت او را می‌پوشاند.)

عده‌ای نزد عقبه بن عامر رضی الله عنه آمدند و گفتند: ما همسایه‌ای داریم که

شراب می‌نوشند و فلان و فلان می‌کند، آیا او را به امام معرفی کنیم؟

او گفت: نه، من شنیدم که رسول‌الله ﷺ فرمود:

«مَنْ رَأَى مِن مُسلِمٍ عَوْرَةً فَسَتَرَهَا كَانَ كَمَنْ أَحْيا مَوْءُودَةً مِنْ قَبْرِهَا» (ابوداوود، ۴۹۴۷).

(کسی که عورت مسلمانی را ببیند سپس آن را بپوشاند مانند کسی است که دختر زنده به گور شده‌ای را از قبرش زنده گرداند.)

درمان و معالجه‌ی ضعف بشر، با پرده برداشتن از عورت‌ها، عیب و نقص‌ها، رسوایی و فاش کردن امورشان حاصل نمی‌گردد، بلکه با ارائه‌ی درست حق به آنان، آراستگی طاعت و عبادت در برابرشان، نفرت انگیز نمودن معصیت نزدشان بدون تصریح، رویارویی یا جبهه گیری امکان پذیر است. با نرمی، ملایمت و درنگ نیکوست که دل‌های بسته گشوده می‌شود، اعضا، خاشع و فروتن می‌گردد و نفس‌ها، نرم و آرام می‌گردد. به همین جهت اسلام از جاسوسی و دنبال کردن عورت‌های مسلمانان نهی کرده است. خداوند متعال می‌فرماید:

«وَلَا تَجَسَّسُوا...» [الحجرات/۱۲].

(و جاسوسی مکنید.)

از ابن مسعود روایت شده است که مردی را نزدش آوردند و گفتند: این فلان شخص است که از ریشش شراب می‌چکد.

گفت: ما از تجسس و جاسوسی کردن منع شده‌ایم، ولی اگر چیزی برای ما آشکار شود، آن را می‌گیریم و فرد را مؤاخذه و مجازات می‌کنیم.) (ابوداوود بر شرط بخاری و مسلم).

زیرا دنبال کردن عورت مسلمانان و تجسس در مورد آنان، پرده برداشتن از نقاط ضعف و کوتاهی‌شان و رسوا نمودنشان، به این افراد

آسیب می‌رساند و در نتیجه به جامعه‌ی بزرگی که همه در آن زندگی می‌کنند، آسیب می‌رسد. اگر فحشا در جامعه‌ای انتشار یابد و در میان افراد آن جامعه قیل و قال رواج یابد، گرفتار نابودی شده و معصیت و گناه در آن توسعه می‌یابد، کینه انتشار می‌یابد، مکر و نیرنگ رواج می‌یابد، حقد و کینه جا باز می‌کند و فساد همه جا را فرا می‌گیرد. رسول‌الله ﷺ در این فرمایش، به همه‌ی این‌ها اشاره کرده است:

«إِنَّكَ إِنِ اتَّبَعْتَ عَوْرَاتِ المسلمين أَفْسَدْتَهُمْ أَوْ كِدْتَ أَنْ تُفْسِدَهُمْ» (ابوداوود، ۴۲۴۴).

(اگر تو عورت‌های مسلمانان را دنبال کنی، آنان را فاسد کرده‌ای یا نزدیک است که فاسدشان کنی.)

به همین خاطر رسول خدا ﷺ در تذکر دادن به مسلمانان در مورد خطر پرداختن به ناموس مردم و پرده برداشتن از عورت‌هایشان بسیار سخت گیری نموده و کسی را که آن‌ها را فاش می‌کند را تهدید کرده و او را در درون خانه‌اش رسوا نموده و فرمود:

«لَا تُؤْذُوا عِبَادَ اللَّهِ وَلَا تُعَيِرُوهُمْ وَلَا تَطْلُبُوا عَوْرَاتِهِمْ فَإِنَّهُ مَنْ طَلَبَ عَوْرَةَ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ طَلَبَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ حَتَّى يفْضَحَهُ فِي بَيتِهِ» (احمد، ۲۱۳۶۸).

(بندگان خدا را اذیت نکنید، زشتی کارشان را به رویشان نیاورید، به دنبال عورت‌هایشان نباشید، زیرا کسی که در پی عورات برادر مسلمانش باشد، خداوند نیز عورتش را دنبال می‌کند تا او را در خانه‌ی خودش رسوا کند.)

در روایتی از ابن عباس رضی الله عنهما عکس العمل و برخورد تند پیامبر اکرم ﷺ با کسانی که به ناموس مردم می‌پردازند به تصویر کشیده می‌شود. می‌گوید: روزی رسول خدا ﷺ چنان خطبه‌ای خواند که دخترکان در اتاق‌هایشان آن را شنیدند. فرمود:

«يا مَعْشَرَ مَنْ آمن بِلِسَانِهِ وَلَمْ يدْخُلِ الإِيمَانُ قَلْبَهُ، لا تُؤْذُوا الْمُؤْمِنِينَ، وَلا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتَهُمْ، فَإِنَّهُ مَنْ تَتَبَّعَ عَوْرَةَ أَخِيهِ المسلم هَتَکَ اللَّهُ سِترهُ، وَمَنْ يتَّبِع عَوْرَتَهُ يفْضَحْهُ، وَلَوْ فِي جَوْفِ بَيتِهِ» (طبرانی، ۱۱۲۸۱).

(ای کسانی که با زبان ایمان آورده ولی ایمان به دل‌هایتان راه نیافته است! مؤمنان را اذیت و آزار ندهید، به دنبال عورت‌هایشان نگردید زیرا کسی که به دنبال فاش کردن عورت برادر مسلمانش باشد، خداوند پوشش او را می‌درد و کسی که به دنبال فاش کردن و پرده برداشتن از عورتش باشد، خداوند او را رسوا می‌کند حتی اگر در داخل خانه‌اش باشد.)

تندی و سخت گیری رسول‌الله ﷺ نسبت به این افرادی که به دنبال دست یافتن و پرده برداشتن از عورت مسلمانان هستند به جایی رسید که آنان را چنین مورد خطاب قرار داد: «ای کسانی که با زبان ایمان آورده ولی ایمان به دل‌هایتان راه نیافته است!»

این چه گناهی بود که این افراد مرتکب آن شده‌اند که در زمره‌ی کسانی که دل‌هایشان از نعمت ایمان محروم مانده است، قرار گرفتند! این گناهی بزرگ است که آن را سبک می‌شمارند در حالی که نزد خداوند بسیار بزرگ است.

در آن‌چه به او مربوط نمی‌شود، دخالت نمی‌کند:

مسلمان خردمندی که سعی در نیکو کردن اسلامش دارد و به دنبال رسیدن به رضایت پروردگارش می‌باشد، در آن‌چه به او مربوط نمی‌شود، دخالت نمی‌کند و در امور خصوصی مردم فضولی نمی‌کند، در بی‌آبرو کردن و شایعاتی که درباره‌ی آنان پخش می‌شود، شرکت نمی‌کند. او از این کار اجتناب و دوری می‌نماید، با این اعتقاد که به اخلاق استوار

اسلامی که انسان را از این بیهوده گویی‌ها و جار و جنجال‌های بیهوده و پرحرفی‌های بی‌ارزش والاتر برده، پایبند است:

«مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يعْنِيهِ» (مالک، ۱۴۰۲، احمد، ۱۶۴۶ و طبرانی، ۲۸۱۷).

(از نشانه‌های اسلام نیکوی شخص، نپرداختن به چیزی است که به او مربوط نمی‌شود.)

از ابوهریره ﷺ روایت شده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ يرْضَى لَكُمْ ثَلَاثًا ويكره لَكُمْ ثَلَاثًا: يرْضَى لَكُمْ أَنْ تَعْبُدُوهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيئًا وَأَنْ تَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفرِقُوا وَيكرَهُ لَكُمْ قِيلَ وَقَالَ وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ وَإِضَاعَةَ الْمَالِ» (مسلم، ۳۲۳۶).

(خداوند متعال سه چیز را برای شما می‌پسندد و سه چیز را برای شما نمی‌پسندد: برای شما می‌پسندد که او را عبادت کنید، هیچ چیز را برای او شریک نگیرید و این که همگی به ریسمان الهی چنگ زنید و متفرق نشوید و برای شما بگو مگو، سؤال‌های بسیار و ضایع نمودن مال را نمی‌پسندد.)

در جامعه‌ی اسلامی که بر اساس اسلام رشد و پرورش یافته است، هیچ جایگاهی برای گفت و شنود، پرسش‌های بسیار و دخالت در امور خصوصی مردم وجود ندارد، زیرا افراد چنین جامعه‌ای سرگرم اموری بزرگ‌تر و والاتر هستند. آنان مشغول محقق نمودن کلمه‌ی الله در زمین، بالا بردن پرچم‌هایش در هر کوی و برزن و انتشار ارزش‌های دینی در میان مردم هستند. کسانی که به چنین اعمال بزرگی می‌پردازند، وقتی برای ارتکاب چنین گناهانی نمی‌یابند.

از غیبت و سخن چینی به دور است:

به همین خاطر مسلمان از غیبت و سخن چینی نیز به دور است، زیرا

او بر اساس تربيت و پرورش بر ارزش‌ها و اخلاق اسلامى، از اين چيزهاى بى‌ارزش و پست، به امور والاى زندگى روى مى‌آورد، همواره به هدايت والاى كتاب خدا و سنت پيامبرش گوش فرا داده و به آن‌چه اين هدايت بدان امر كرده و از آن نهى مى‌نمايد، عمل مى‌كند.

او اين سخن پروردگار متعال را مى‌خواند كه مى‌فرمايد:

«وَلَا يغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ» [الحجرات/۱۲].

(و برخى از شما از برخى ديگر غيبت نكند. آيا كسى از شما دوست دارد كه گوشت برادرش را در حالى كه مرده است، بخورد. حق اين است كه آن را ناپسند مى‌داريد. و تقواى خدا را پيشه كنيد. بى‌گمان خداوند توبه پذير مهربان است.)

پس وجودش آكنده از تنفر از غيبت و كينه مى‌گردد، چون تصوير شخص غيبت كننده را مى‌بيند كه در حال خوردن گوشت برادرش است كه مرده است. او به سرعت به توبه ـ كه در آيه‌ى بعدى آمده است و غيبت كنندگان را به توبه از آن فرا مى‌خواند ـ روى مى‌آورد.

او به رهنمون پيامبر اكرم ﷺ كه به پرسش، سؤال كننده‌اى پاسخ مى‌دهد، گوش فرا مى‌دهد. او پرسيد: اى رسول خدا! بهترين مسلمان چه كسى است؟ جوابش اين است:

«الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيدِهِ» (بخارى، ۹ و مسلم، ۵۷).

(مسلمان كسى است كه مسلمانان از زبان و دستش در امان باشند.)

در برابر چنين رهنمونى والا و ارشادى حكيمانه، مسلمان پرهيزگار هرگز در منجلاب غيبت گرفتار نمى‌آيد و در جامعه، دست آزار و اذيت را به سوى هيچ كس دراز نمى‌كند، بلكه فراتر از اين هر جا كه غيبتى

یافت، به آن حمله می‌کند و از برادر مسلمانش که از او غیبت می‌شود و در زبانه‌های ظلم و ستم گرفتار آمده است، حمایت می‌کند و آن سخن بد را از او دور می‌کند تا به این سخن پیامبر اکرم ﷺ عمل کرده باشد:

«مَنْ ذَبَّ عَنْ عِرْضِ أَخِيهِ بِالْغِيبة كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يعْتِقَهُ مِنَ النَّارِ» (احمد، ۲۶۳۲۷ و طبرانی، ۱۹۹۱۶).

(کسی که در برابر غیبت از آبروی برادرش، از وی دفاع کند، حقش است که خداوند ﷻ او را از آتش نجات دهد.)

مسلمان پرهیزگار، در جامعه‌اش به سخن چینی نمی‌پردازد، زیرا با توجه به رهنمون‌ها و ارشادهای دینش می‌داند که سخن چین خود را در زمره‌ی بدکارانی قرار می‌دهد که کاری جز نابودی روابط مردم و قطع پیوند محبت و دوستی میان دوستداران ندارد. از اسما دختر یزید آمده است که رسول‌الله ﷺ فرمود:

«أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخِيارِكُمْ؟»

قَالُوا: بَلَى يا رَسُولَ اللَّهِ.

قَالَ: «الَّذِينَ إِذَا رُءُوا ذُكِرَ اللَّهُ تَعَالَى» ثُمَّ قَالَ: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشِرَارِكُمْ؟ الْمَشَّاءُونَ بِالنَّمِيمَةِ الْمُفْسِدُونَ بَينَ الأَحِبَّةِ الْبَاغُونَ لِلْبُرَآءِ الْعَيبَ» (احمد، ۲۶۳۱۷).

(آیا بهترین شما را به شما معرفی کنم؟)

گفتند: بله ای رسول خدا.

فرمود: (کسانی که وقتی دیده شوند، ذکر خدا می‌شود.) سپس فرمود: (آیا بدترین شما را به شما معرفی کنم؟ سخن چینان، کسانی که روابط دوستان را خراب می‌کنند، کسانی که ستمکارانه، عیبی را به کسی که از آن پاک است، نسبت می‌دهند.)

برای سخن چین همین کافی است که در دنیا خوار و ذلیل است و در

آخرت بدفرجام. این حدیث قاطع و محکم، درِ هر امید و آرزویی را برای کسی که بر این گناه اصرار ورزد، می‌بندد:

«لَا يدْخُلُ الْجَنَّةَ نَمَّامٌ» (مسلم، ۱۵۱).

(سخن چین به بهشت نمی‌رود.)

از جمله عواقب وخیم و هولناک سخن چینی که انسان را به هراس می‌اندازد، گرفتار شدن به عذاب الهی به محض قرار گرفتن در قبر می‌باشد. این در حدیثی است که بخاری و مسلم و دیگران از ابن عباس ﷺ روایت کرده‌اند که گفت: روزی رسول خدا از کنار دو قبر می‌گذشت. پیامبر ﷺ فرمود:

«إنَّهُمَا لَيعَذَّبانِ، وَمَا يعَذَّبَانِ فی كَبيرٍ، بَلی إنَّهُ كَبيرٌ: أمَّا أحَدُهمَا، فَكَانَ يمشِی بالنَّمِيمَةِ، وأمَّا الآخرُ فَكَانَ لا يستَبرِىء مِنْ بولِه» (بخاری، ۲۰۹ و مسلم، ۴۳۹).

(این دو عذاب می‌شوند و به علت گناهی بزرگ هم عذاب می‌شوند، آری آن بزرگ است؛ یکی از آن دو سخن چینی می‌کرد و دیگری از ادرار استبرا نمی‌نمود و نظافت را رعایت نمی‌کرد.)

گفت: سپس شاخه‌ی سبزی را درخواست نمود. آن را به دو نیم کرد و بر سر هر قبر یک تکه از شاخه‌ی سبز را نشاند و فرمود:

«لَعَلَّهُ يخَفَّفُ عَنْهُمَا مَا لَمْ ييبَسَا».

(شاید تا زمانی که این دو شاخه خشک نشوند، از شدت عذابشان کاسته شود.)

از شهادت دروغین اجتناب می‌ورزد:

از دیگر صفات مسلمان راستین آگاه این است که به دروغ شهادت نمی‌دهد، زیرا شهادت دروغین حرام است.

«وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» [الحج/۳۰].

(و از سخن دروغ دور مانید.)

شهادت دروغ علاوه بر حرام بودن، مردانگی، امانت داری و شرافت را خدشه دار می‌سازد، پس نمی‌تواند از صفات و ویژگی‌های مؤمن باشد. به همین خاطر خداوند در کنار گناهان کبیره، این ویژگی را از بندگان برگزیده و خوبش نفی کرده و می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» [الفرقان/۷۲].

(و کسانی که گواهی دروغ نمی‌دهند و چون بر [کار یا سخن] بیهوده بگذرند، بزرگوارانه بگذرند.)

آن چه بیانگر زشتی این معصیت است، این است که رسول خدا ﷺ در ترتیب گناهان، آن را پس از دو تا از بزرگ‌ترین گناهان کبیره یعنی شرک به خدا و نافرمانی از پدر و مادر قرار داده است. سپس جهت هشدار و بیم از آن، آن را چندین بار برای شنوندگان تکرار نمود و این از تندترین و شدیدترین واکنش هاست، آن‌جا که فرمود:

«أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكَبَائِرِ؟»

قَالُوا: بَلَى يا رَسُولَ اللَّهِ.

قَالَ: «الْإِشْرَاكُ بِاللَّهِ وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ» وَكَانَ مُتَّكِئًا فَجَلَسَ فَقَالَ: «أَلَا وَقَوْلُ الزُّورِ».

فَمَا زَالَ يكَرِّرُهَا حَتَّى قُلْنَا لَيتَهُ سَكَتَ (بخاری، ۲۴۶۰ و مسلم، ۱۲۶).

(آیا شما را از بزرگ‌ترین گناهان کبیره مطلع نسازم؟)

گفتند: چرا ای رسول خدا.

فرمود: (شرک به خدا و نافرمانی از پدر و مادر)و پس از این که تکیه زده بود، نشست و فرمود: (بدانید که سخن دروغ)

و هم چنان آن را تکرار می‌کرد تا گفتیم: ای کاش سکوت می‌کرد.

از گمان بد نیز خودداری می‌کند:

از جمله خلق و خوی مسلمان واقعی این است که به مردم بدگمان نمی‌شود. به خودش اجازه نمی‌دهد که لگام تخیلات و تصوراتش را باز بگذارد و مردم بی‌گناه را معیوب و متهم سازد، چون خدای تعالی می‌فرماید:

«يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» [الحجرات/۱۲].

(ای مؤمنان، از بسیاری از گمان [های بد] بپرهیزید. بی‌شک برخی از بدگمانی [ها] گناه است.)

راهنمایی‌های پیامبر اکرم ﷺ در هشدار از ظن و گمان نسبت به مردم که به دور از حقیقت و یقین است، بسیار سخت گیرانه است. رسول خدا فرمود:

«إِياكُمْ وَالظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ» (بخاری، ۴۷۴۷ و مسلم، ۶۲۲۹).

(از ظن و گمان خودداری کنید، زیرا گمان، دروغ ترین سخن است.)

پیامبر اکرم ﷺ گمان را دروغ‌ترین سخن برشمرده است و مسلمان واقعی و راستگو، سخنی که بوی دروغ از آن به می‌رسد را بر زبانش جاری نمی‌سازد، پس چه رسد به این‌که مرتکب دروغ‌ترین سخنان گردد؟!

ارشادهای والای نبوی، که از ظن و گمان برحذر داشته و آن را دروغ‌ترین سخنان می‌داند، مسلمانان را به توجه به ظاهر اعمال مردم و دروی از گمان، شک و تردیدها، گفته‌ها و توهمات فرا می‌خواند. پرده

برداشتن از رازهای مردم، پرداختن به امور خصوصی و دخالت در ناموسشان از رفتار مسلمان نیست و به او ربطی ندارد. زیرا نهان دارنده‌ی رازها از آن مطلع است و از آن پرده بر می‌دارد و خداوندی که پیدا و پنهان را می‌داند، شخص را محاسبه می‌کند، اما انسان معمولی، فقط به اعمال ظاهری برادرش توجه می‌کند و این همان کاری است که پیشینیان، صحابه و تابعینی که نسیم زلال و پاک از هر گونه کدورت و تیرگی هدایت را احساس کرده بودند؛ انجام دادند.

عبدالرزاق از عبدالله بن عتبه بن مسعود آورده است که گفت: شنیدم عمر بن خطاب ﷺ گوید: در دوران رسول‌الله ﷺ عده‌ای از مردم به وسیله‌ی وحی شناخته می‌شدند، اکنون وحی قطع شده است و ما بر اساس اعمال ظاهریتان بر شما حکم می‌کنیم، پس کسی که از او خیر و خوبی دیدیم به او اعتماد کرده و او را به خود نزدیک می‌کنیم و به نهانش کاری نداریم، خداوند او را به خاطر نهان و نیتش محاسبه می‌کند و کسی که از خود شر و بدی نشان دهد، به او اعتماد نکرده و او را باور نداریم حتی اگر بگوید: نیت و درونش نیک بوده است.» (حیات الصحابه: ۱۵۱/۲).

از این‌جاست که مسلمان پرهیزگار آگاه، مراقب هر حرفی است که می‌گوید و در داوری، دقت و تأمل به خرج می‌دهد و این فرمایش الهی لحظه‌ای از ذهنش دور نشده و آن را زمزمه می‌کند، آن‌جا که می‌فرماید:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» [الإسراء/۳۶].

(و از پی چیزی مرو که تو را به آن دانش نیست. بی‌گمان گوش و چشم و دل، هر یک از این‌ها از آن باز خواست خواهند شد.)

او از این نهی حکیمانه تجاوز نکرده و جز با آگاهی و اطلاع سخن

نگفته و با یقین و اطمینان خاطر حکم می‌کند.

او از گرفتار شدن در دام گناهِ پرداختن به ناموس و گمانه زنی به شدت بیمناک است. چون فرشته‌ی نگهبانی را که همواره مراقب اوست با چشم قلبش مشاهده می‌کند. نگهبانی که کلمه به کلمه، سخنانی که از دهانش خارج می‌شوند و بر زبان جاری می‌سازد را ثبت کرده و بر می‌شمارد:

«مَا يلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» [ق/۱۸].

(هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد مگر آن‌که نزدش نگهبانی آماده [حضور] دارد.)

مسلمانی که مفاهیم این آیات را دریافته و احساس می‌کند، از مسئولیت سخنانی که از دهانش بیرون می‌آید، هراسان است. به همین خاطر او را می‌بینی که همیشه در سخن گفتن احتیاط می‌کند، سخنانش را می‌سنجد و پیش از گفتن آنان را به خوبی بررسی می‌نماید، زیرا او با توجه به رهنمون‌های دینش خوب می‌داند که سخنی که از دهانش خارج می‌شود ممکن است او را به مقام رضوان الهی یا نهایت خشم و غضبش برساند. رسول‌الله ﷺ در این‌باره فرمود:

«إِنَّ الرَّجُلَ لَيتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ مَا كَانَ يظُنُّ أَنْ تَبْلُغَ مَا بَلَغَتْ يكْتُبُ اللَّهُ لَهُ بِهَا رِضْوَانَهُ إِلَى يوْمِ يلْقَاهُ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ مَا كَانَ يظُنُّ أَنْ تَبْلُغَ مَا بَلَغَتْ يكْتُبُ اللَّهُ لَهُ بِهَا سَخَطَهُ إِلَى يوْمِ القيامه» (مالک، ۱۵۶۲).

(شخص سخنی بر زبان می‌آورد که موجب رضایت و خشنودی خداوند است و گمان نمی‌کرد که بدان جا که رسیده برسد و خداوند به خاطر آن، خشنودی‌اش را تا روز دیدار با او برایش ثبت می‌کند و شخص سخنی بر زبان

می‌آورد که موجب خشم خداوند می‌شود و گمان نمی‌کرد که بدان درجه از خشم خدا برسد و خداوند به خاطر آن تا روز قیامت خشمش را برای او ثبت می‌کند.)

سخنان و کلمات چه مسئولیت بزرگی دارند! گناهان ناشی از زبان‌های پرحرف نیز بسیار بزرگ است!

مسلمان پرهیزگاری که نیتی صاف و پاک دارد، به دری وری‌ها و حرف‌های پوچ و بیهوده‌ی مردم گوش نمی‌کند و به چیزهایی که می‌شنود و شایعات و ظن گمان‌هایی که جامعه‌ی کنونی ما را دربرگرفته است، اهمیتی نمی‌دهد. بدین تریتب هرگز راضی نمی‌شود که کلام و شایعات و گمان‌هایی که از مردم می‌شنود را بدون اثبات و یقین نزد دیگران بازگو نماید، بلکه او نقل و بازگو کردن سخنانی که می‌شنود، بدون مطمئن شدن از صحت و درستی آن را، دروغ و حرام می‌داند، همان گونه که رسول‌الله ﷺ فرموده است:

«كَفَى بِالْمَرْءِ كَذِبًا أَنْ يحَدِّثَ بِكُلِّ مَا سَمِعَ» (مسلم، ۶).

(همین دروغ برای شخص کافی است که هر چه می‌شوند را بازگو نماید.)

رازدار است:

از دیگر ویژگی‌های مسلمان راستین این است که راز دار است. رازی را که کسی به او سپرده است، فاش نمی‌کند. رازداری بر مردانگی، قدرت شخصیت و اخلاق پسندیده‌ی شخص دلالت می‌کند. مردان و زنان برگزیده‌ی اسلام چنین سرشتی داشتند. کسانی که عطر رهنمون پیامبر ﷺ را استشمام کرده و روحشان آکنده از آن گشت و این خلق از جمله اخلاق بارز و عادت پسندیده‌ی آنان گشت.

موضع‌گیری ابوبکر و عثمان ﭭ در برابر عمر ﭬ و پنهان داشتن راز رسول‌الله ﷺ از او، هنگامی که ازدواج با دخترش حفصه ﭫ - پس از این‌که بیوه شده بود - را به آنان پیشنهاد نمود، از شفاف‌ترین شواهد بر آراستگی صحابه‌ی پیامبر خدا بر فضیلت رازداری و پافشاری و اصرارشان بر چنگ زدن به این فضیلت می‌باشد.

امام بخاری از عبدالله بن عمر ﭭ روایت می‌کند که وقتی حفصه دختر عمر ﭭ بیوه شد، عمر ﭬ گفت: عثمان بن عفان را دیدم و حفصه را بر او عرضه داشتم و گفتم: اگر می‌خواهی حفصه دختر عمر را به ازدواجت درآورم. او گفت: در این‌باره فکر خواهم کرد. چند شب گذشت سپس مرا دید و گفت: صلاح می‌بینم که در این چند روز ازدواج نکنم. ابوبکر صدیق را دیدم و گفتم: اگر می‌خواهی حفصه دختر عمر را به ازدواجت درآورم. ابوبکر سکوت کرد و جوابی به من نداد! از او بیشتر از عثمان خشمگین شدم. چند شبی گذشت سپس رسول‌الله ﷺ از او خواستگاری کرد و من او را به نکاح رسول‌الله ﷺ درآورد. ابوبکر مرا دید و گفت: شاید وقتی حفصه را بر من عرضه داشتی و من جوابی به تو ندادم، از من خشمگین شدی، ولی من دانستم که پیامبر اکرم ﷺ از او یاد کرد و من نمی‌توانستم راز رسول‌الله ﷺ را فاش کنم و اگر پیامبر ﷺ از او صرف نظر می‌کرد، من او را می‌پذیرفتم.

فضیلت رازداری فقط مخصوص مردان سلف صالح نبود، بلکه زنان و کودکانی را نیز شامل می‌شد که از ارشادات و رهنمون‌های اسلام سیراب شدند و دل‌ها و عقل‌هایشان از نور درخشانش روشن گشت و این را در حدیثی که امام مسلم از انس ﭬ آورده است، می‌یابیم:

(من با پسربچه‌ها بازی می‌کردم که رسول خدا ﷺ نزد من آمد و بر

ما سلام کرد و مرا در پی حاجتی فرستاد. من در آمدن نزد مادرم تأخیر کردم. وقتی برگشتم، مادرم گفت: چرا دیر کردی؟

گفتم: رسول الله ﷺ مرا در پی حاجتی فرستاد.

مادرم گفت: در پی چه حاجتی؟

گفتم: این یک راز است.

مادرم گفت: راز رسول الله را به هیچ کس نگو.

انس گوید: به خدا قسم اگر کسی را از راز رسول الله ﷺ باخبر می‌کردم، تو بودی ای ثابت.[1] (بخاری و مسلم).

مادر انس وی را حافظ و نگهدارنده‌ی راز رسول‌الله ﷺ یافت، پس از این آزمندی و تلاش حمایت کرد، آن زمان که از او خواست راز رسول خدا ﷺ را به کسی نگوید. هیچ کس حتی صحابی بزرگوار ثابت بن قیس رضی الله عنه، سخنران و خطیب رسول‌الله ﷺ و یکی از کسانی که به بهشت بشارت داده شده را از آن مطلع نکرد و به خاطر کنجکاوی، پسر کوچکش را وادار به فاش کردن راز پیامبر ﷺ ننمود تا از رازی که از وی مخفی نگه داشته است، باخبر گردد. تربیت اسلامی چنین است. این همان منزلت والایی است که انسان بدان دست یافته است، چه مرد باشد چه زن و چه کودک.

فاش کردن اسرار از بدترین عادت‌هایی است که انسان بدان مبتلا می‌گردد، زیرا در این دنیا، هر چه دانسته می‌شود، گفته نمی‌شود. مسایلی هست که مردانگی، جوانمردی، شرافت و غیرت اقتضا می‌کند که پنهان بماند، به ویژه اگر این مسایل مربوط به زندگی زناشویی باشد و چنین

---

[1] ـ ثابت، صحابي بزرگواري است که این حدیث را از انس روایت کرده است.

اموری نباید به گوش مردم برسد مگر توسط مردی بی‌خرد و دیوانه یا انسان بی‌شخصیت، بی‌دین و پست. بدین ترتیب چنین مردانی در زمره‌ی مردان پرحرف شرور قرار می‌گیرند، بلکه از بدترین مردم نزد خداوند هستند، همان گونه که رسول خدا ﷺ در سخنش فرموده است:

«إِنَّ مِنْ أَشَرِّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْزِلَةً يوْمَ الْقِيامَةِ الرَّجُلَ يفْضِي إِلَى المَرأَةِ وَتُفْضِي إِلَيهِ ثُمَّ ينْشُرُ سِرَّهَا» (مسلم، ۲۵۹۷).

(از بدترین مردم نزد خداوند از لحاظ مقام و منزلت در روز قیامت، مردی است که رازی را با همسرش در میان می‌گذار و همسرش رازی را با او در میان می‌گذارد سپس مرد راز همسرش را فاش می‌کند.)

وقتی سه نفرند، دوتایی درگوشی سخن نمی‌گویند:

مسلمان متقی که نسبت به احکام دینش آگاه بوده و کاملاً هوشیار و نکته بین است به احساسات مردم احترام می‌گذارد و از بدی به آنان اجتناب می‌ورزد، پس برازنده سخن می‌گوید. از اولویت‌های این برازندگی این است که وقتی سه نفر هستند، دو نفری باهم درگوشی صحبت نکنند. این نشانه‌ی ادب والایی است که اسلام فرزندانش را بر اساس آن تربیت نموده است، همان گونه که در حدیث ابن مسعود ﷺ از رسول‌الله ﷺ آمده است که فرمود:

«إِذَا كُنْتُمْ ثَلَاثَةً فَلَا يتَنَاجَ اثَنانِ دُونَ الْآخَرِ حَتَّى تَخْتَلِطُوا بِالنَّاسِ من أَجْلِ أَنَّ ذلک يحْزِنَهُ» (مسلم، ۴۰۵۳).

(وقتی سه نفر هستید، دو نفری با هم نجوا و درگوشی صحبت نکنید تا وقتی که به میان مردم بروید، زیرا این امر باعث ناراحتی شخص سوم می‌شود.)

مسلمانی که اسلام تمام وجودش را در برگفته و ذوق و سلیقه‌ی

والایی را در او تربیت و او را با سلاح صاحب نظری، زیرکی و خوش‌رفتاری مجهز نموده است؛ از آهسته و درگوشی صحبت کردن در جایی که فقط سه نفر هستند، به دور است، زیرا مراقب است تا احساسات نفر سوم جریحه دار نگردد و احساس اندوه و تنگنا ننماید. در صورتی که مجبور به چنین کاری شد باید از نفر سوم اجازه گرفته و سخن را کوتاه نماید و از وی عذر خواهی کند.

صحابه‌ی کرام، کسانی که اسلام وجودشان را در بر گرفته و اخلاق و تعالیم آن با خونشان آغشته و مخلوط شده بود، هرگز در برخورد با مردم، از چنین مسایل حساسی غافل نمی‌شدند. آثار فراوانی که بیانگر رفتار اجتماعی والایشان و نیز دقتشان در تقدیر و بزرگداشت احساسات انسانی است، بر این امر گواه است. از آن جمله روایتی است که امام مالك از عبدالله بن دینار در مؤطا آورده است، گوید:

من و ابن عمر در کنار خانه‌ی خالد بن عقبه که در بازار بود، ایستاده بودیم. مردی خواست با او درگوشی صحبت کند، کسی جز من همراه ابن عمر نبود. ابن عمر مرد دیگری را فراخواند تا تعداد ما چهار نفر شد. سپس به من و مردی که وی را فراخوانده بود گفت: کمی عقب‌تر بروید، من شنیدم که رسول خدا ﷺ فرمود:

«لَا يَتَنَاجَ اثْنَانِ دُونَ وَاحِدٍ» (مالک، ۱۵۶۸).

(دو نفر در حضور نفری دیگر درگوشی و پنهانی صحبت نکنند.)

ابن عمر رضی الله عنهما نخواست که به مردی که از آن طرف خیابان آمد تا با او مخفیانه صحبت کند، گوش دهد در حالی که شخص سومی هم وجود داشت، چرا که ممکن است از دور شدن از آن دو نفر برنجد. او حاضر نشد که با کسی که از او سؤالی داشت سخن بگوید تا این‌که شخص

چهارمی را به حضور طلبید و به دیگران فهماند که این کار سنت پیامبر خداست و حدیث شریف را برایشان تکرار کرد تا برای مسلمانان تأکید کند که رفتار پیامبر ﷺ در چنین حالتی این گونه است تا به احساسات مردم اهمیت داده و از سنت پیامبر اکرم ﷺ پیروی کرده باشد.

تکبر نمی‌ورزد:

مسلمان راستین، تکبر نمی‌ورزد، رخسارش را از مردم نمی‌گرداند، دیگران را تحقیر نمی‌کند و خود را از دیگران برتر و والاتر نمی‌داند،- زیرا این رهنمون قرآن است که گوش و دل و جانش را فرا گرفته است و این شعار را سر می‌دهد: اگر چه که متکبران را خرامیدن و تکبر خوش است، درست مانند خروسان این دنیای فانی، اما مؤمنان آخرت جاویدان را که خداوند متکبران را از آن محروم نموده است، از دست داده‌اند:

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» [القصص/۸۳].

(این سرای آخرت است که آن را برای کسانی که به دنبال استکبار و فساد در زمین نیستند مقرر می‌کنیم و سرانجام نیک برای تقواپیشگان است.)

او این موضوع که خداوند هیچ مغرور خودخواه که چهره از مردم می‌گرداند، و با تکبر راه می‌رود، را دوست ندارد، آویزه‌ی گوشش می‌گرداند.

«وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» [لقمان/۱۸].

(و رخسار خود را از مردم بر متاب. و در زمین خرامان راه مرو. بی‌گمان خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست نمی‌دارد.)

پژوهشگر متون سنت پاک، از شدت توجه این متون به ریشه کنی اصل و ریشه‌ی تکبر از نفس‌ها، شگفت زده می‌شود. این متون از تکبر باز می‌دارند و از آن اعلان انزجار می کنند و مبتلایان این بیماری را هشدار می دهند که از آخرت محروم می‌شوند و با داشتن کمترین مقدار از تکبر که شیطان در ذهنشان می‌اندازد از بهشت محروم می‌شوند، چنان که رسول‌الله ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يحِبُّ الْجَمَالَ الْكِبْرُ بَطَرُ الْحَقِّ وَغَمْطُ النَّاسِ» (مسلم، ۱۳۱).

(خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، تکبر ناسپاسی حق و تحقیر مردم است.)

حارثه بن وهب ؓ گوید: شنیدم که رسول خدا ﷺ فرمود:

«أَلَا أُخبِرُكُمْ بِأَهْلِ النَّارِ كُلُّ عُتُلٍّ جَوَّاظٍ مُسْتَكْبِرٍ» (بخاری، ۴۵۳۷ و مسلم، ۵۰۹۳

(آیا شما را از اهل آتش باخبر سازم، هر تندخوی خودپسند متکبر.)

نگاه نکردن خداوند به متکبران در آخرت و در روز قیامت، سخن نگفتن با آنان برای تحقیر و توهین به آنان کافی است تا پاداش مناسبی برای تکبرشان در زمین و برتر دانستن خود بر دیگران باشد. این توهینی معنوی است که تأثیر دردناکش بر نفس‌های حساس، از عذاب و شکنجه‌ی بدنی در جهنم کمتر نیست.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«لَا ينظُرُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يوْمَ الْقِيامَةِ إِلَى مَنْ يجُرُّ إِزَارَهُ بَطَرًا» (بخاری، ۵۳۴۲ و مسلم، ۳۸۹۳).

(خداوند تبارک و تعالی روز قیامت به کسی که از روی تکبر و ناسپاسی لباسش را بر زمین می کشاند؛ نگاه نمی‌کند.)

هم چنین فرموده است:

«ثَلَاثَةٌ لَا يكَلِّمُهُمْ اللَّهُ يوْمَ الْقِيامَةِ وَلَا يزَكِّيهِمْ . قَالَ أَبُو مُعَاوِيةَ . وَلَا ينْظُرُ إِلَيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: شَيخٌ زَانٍ وَمَلِكٌ كَذَّابٌ وَعَائِلٌ مُسْتَكْبِرٌ» (مسلم، ۱۵۶).

(سه نفر هستند که در روز قیامت خداوند با آنان سخن نمی‌گوید و آنان را پاک نمی‌دارد ـ ابو معاویه گفته است: ـ و به آنان نگاه نمی‌کند و عذاب دردناکی در انتظارشان است: پیرمرد زناکار، پادشاه دروغگو و نیازمند متکبر.)

چرا که کبریا و بزرگی از صفات الوهیت است و سزاوار بشر که مخلوق و ضعیف هستند، نمی‌باشد. کسانی که متکبر و خود خواه هستند، در واقع بر مقام الوهیت تجاوز نموده و با آفریدگار بزرگ در یکی از صفات والایش نزاع می‌کنند، بنابراین سزاوار عذاب دردناکی که رسول‌الله ﷺ بدان خبر داده است، هستند:

«الْعِزُّ إِزَارِي، وَالْكِبْرِياءُ رِدَائِي، فَمَنْ نَازَعَنِي مِنْهُمَا شَيئًا عَذَّبْتُهُ» (مسلم، ۴۷۵۲).

(عزت پوشش و کبریا عبای من است و کسی که در یکی از این دو با من منازعه کند، او را عذاب خواهم کرد.)

به همین جهت، نصوص بسیاری در سنت پاک و مطهر در بر حذر داشتن مؤمنان از گرفتار آمدن در دام تکبر حتی برای یک لحظه از لحظات ضعف انسانی، آمده است و روش‌های متفاوتی از هشدار و توجه را به کار گرفته تا مؤمنان پرهیزگار از مبتلا شدن به بیماری فجیع تکبر در امان بمانند.

از جمله‌ی این نصوص هشدار دهنده، این سخن رسول‌الله ﷺ است که فرمود:

«مَنْ تَعَظَّمَ فِي نَفْسِهِ أَوْ اخْتَالَ فِي مِشْيتِهِ لَقِي اللَّهَ وَهُوَ عَلَيهِ غَضْبَانُ» (احمد، ۵۷۲۳).

(کسی که خود را بزرگ بیند یا خودخواهانه راه برود، در حالی خداوند ﷻ را ملاقات می‌کند که از او خشمگین است.)

متواضع و فروتن است:

در مقابل این نصوص هشدار، انذار و اخطار دهنده به متکبران با دردناك‌ترین انواع تحقیر و عذاب، متن‌هایی آمده است که فروتنی و تواضع را محبوب گردانده و بدان تشویق می‌نماید. به افراد متواضع و فروتن اطمینان خاطر می‌دهد که هر اندازه برای اجرای فرامین الهی، فروتنی کنند، نزد خداوند از مقام و منزلت والاتری برخوردار می‌گردند، از جمله‌ی این نصوص، سخن رسول‌الله ﷺ است که فرمود:

«مَا تَوَاضَعَ أَحَدٌ لِلَّهِ إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ» (مسلم، ۴۶۸۹).

(هر کسی که برای خدا تواضع نماید، خداوند مقامش را والاتر می‌برد.)

«إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَي أَنْ تَوَاضَعُوا حَتَّى لَا يَفْخَرَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ وَلَا يَبْغِ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ» (مسلم، ۵۱۰۹).

(خداوند متعال به من وحی کرد که تواضع و فروتنی پیشه کنید تا کسی بر دیگری فخرفروشی نکرده و کسی بر دیگری تجاوز ننماید.)

زندگانی عملی رسول خدا ﷺ الگوی زنده و منحصر به فردی در تواضع و فروتنی، نرمخویی، و بزرگواری است تا آن‌جا که او از کنار پسر بچه‌هایی که مشغول بازی بودند، عبور می‌کرد اما پیامبری و منزلت بزرگی که خداوند از میان تمام مردم به او اختصاص داده، مانع از آن نشد که به آن پسر بچه‌ها سلام نموده و به آنان لبخند بزند و همراهشان تفریح کند.

از انس ؓ روایت شده است که او از کنار بچه‌ها عبور کرد، به آنان سلام کرد و گفت:

«كَانَ النَّبِي يفعَلُ ذلِك» (بخاری، و مسلم).

(پیامبر اکرم چنین می‌کرد.)

انس درباره‌ی تواضع و فروتنی پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند:

«إنْ كَانَتْ الْأَمَةُ مِنْ إِمَاءِ الْمَدِينَةِ كانت تَأْخُذُ بِيدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَتَنْطَلِقُ بِهِ حَيثُ شَاءَتْ يقضِي لَهَا حَاجَتَهَا» (بخاری، ۵۶۱۰).

(کنیزکی از کنیزکان مدینه، دست رسول الله ﷺ را می‌گرفت و او را به جایی که می‌خواست می‌برد تا حاجتش را برآورده سازد.)

تمیم بن اسید رضی الله عنه به مدینه می‌آید تا درباره‌ی احکام اسلام بپرسد. این مردم غریبه هیچ مانع یا دربانی را میان خود و رسول‌الله ﷺ نیافت. مرد شماره‌ی یک حکومت اسلامی را دید که بر منبر نشسته و برای مردم سخنرانی می‌کند. نزد پیامبر ﷺ رفت تا از او سؤال کند و توضیح بخواهد. پیامبر ﷺ در نهایت سادگی و تواضع و مهربانی از او استقبال نموده و به پرسش او پاسخ می‌گوید. بگذاریم تمیم در روایتی که امام مسلم از او آورده است، خود برای ما سخن بگوید. می‌گوید: به رسول خدا ﷺ که در حال سخنرانی برای مردم بود رسیدم و گفتم: ای رسول خدا، مرد غریبه‌ای هستم که درباره‌ی دینش پرسش‌هایی دارد، نمی‌داند دینش چیست؟

رسول خدا ﷺ خطبه را رها کرد و به طرف من آمد و تا به من رسید. یک صندلی آوردند و روی آن نشست و از آن‌چه خداوند به او آموخته بود، به من آموخت سپس به سخنرانی‌اش بازگشت و آن را به پایان رساند.

پیامبر اکرم ﷺ خلق و خوی تواضع مبنی بر گذشت، نرمخویی و خوش برخوردی را جان صحابه غرس نموده و می‌فرمود:

«لَوْ دُعِيتُ إِلَى كُرَاعٍ أَوْ ذِرَاعٍ لَأَجَبْتُ وَلَوْ أُهْدِى إِلَى ذِرَاعٌ أَوْ كُرَاعٌ لَقَبِلْتُ» (بخاری، ۲۳۸۰).

(اگر مرا به یک پاچه یا یک ساق دست حیوانی دعوت کنند، قبول می‌کنم و اگر یک دست حیوان یا یک پاچه به من اهدا شود، می‌پذیرم.)

برترین شکل تواضع و والاترین مفاهیم عظمت انسانی!

کسی را مسخره نمی‌کند:

شخصیت اسلامی که عشق تواضع در دلش عجین شده است، از تحقیر و تمسخر مردم به دور است، چرا که رهنمون‌های قرآنی محبت تواضع و دروی از تکبر و خود بزرگ بینی را در او غرس کرده است و در عین حال او را از تمسخر و تحقیر مردم نهی نموده است.

«يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يكُونُوا خَيرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَى أَنْ يكُنَّ خَيرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» [الحجرات/۱۱].

(ای مؤمنان، گروهی، گروهی دیگر را به ریشخند نگیرد، چه بسا که از اینان بهتر باشند و نه زنانی، زنانی دیگر را به ریشخند گیرند، چه بسا که از اینان بهتر باشند و عیب همدیگر را مجویید و همدیگر را به لقب‌های زشت مخوانید. فسق بعد از ایمان بد رسمی است. و کسانی که توبه نکردند، اینانند که ستمکارند.)

رسول اکرم ﷺ بیان داشته است که تحقیر کردن دیگران، شر و بدی محض است که حد و مرزی ندارد:

«بِحَسْبِ امْرِئٍ مِنْ الشَّرِّ أَنْ يحْقِرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ» (مسلم، ۴۶۵۰).

(برای شخص مسلمان، همین اندازه از شر و بدی کافی است که برادر مسلمان خود را تحقیر کند.)

به بزرگسال و صاحب فضل احترام میگذارد:

ارشادهای اسلام آمد تا مسلمانان را بر احترام به مردم تشویق کند نه بر تحقیر و خوار شمردنشان، به ویژه اگر شایستهی بزرگداشت و احترام باشد. نه تنها این، بلکه احترام به شخص بزرگ، عالم و صاحب فضل را از اصول بزرگ اخلاقی که در جامعهی اسلامی به مسلمان هویت میبخشد، میداند و کسی که آن را از دست بدهد، از عضویت در این جامعه برکنار شده و از شرف انتساب به امت اسلام محروم میشود، همان گونه که رسول بزرگوار ﷺ با سخنانش بدان اشاره می کند:

«لَيسَ مِنْ أُمَّتِي مَنْ لَمْ يجِلَّ كَبِيرَنَا وَيرْحَمْ صَغِيرَنَا وَيعْرِفْ لِعَالِمِنَا حَقَّهُ» (احمد، ۲۱۶۹۳ و طبرانی، ۷۸۴۷).

(کسی که به بزرگ ما احترام نگذارد و به کوچک ما رحم نکند و حق عالم ما را نشناسد، از امت من نیست.)

در جامعه احترام به بزرگتر و برتری و تقدمش بر کسانی که از او کوچکترند، بر پیشرفت و ترقی آنجامعه دلالت داشته و نشانهی فهم قواعد و اصول اخلاق انسانیت توسط اعضای آنجامعه و علامت منزلت والا و رفتار پسندیده آنان میباشد. به همین جهت رسول خدا ﷺ سعی داشت در حالی که پایههای جامعهی اسلامی را بالا میبرد و ستونهای اخلاق را در آن استوار میساخت، این مفهوم را در نفوس مسلمانان تثبیت کند.

از جمله شواهد برای این مفهوم، سخنش به عبدالرحمن بن سهل ﷺ است. پیامبر ﷺ او را دید که در هیئتی که به نمایندگی نزدش آمده بودند، در حال صحبت است، پس فرمود: «كَبِّرْ، كَبِّرْ» (بخاری و مسلم). یعنی بزرگتر از تو سخن بگوید، پس عبدالرحمن سکوت کرد و شخصی

بزرگ‌تر از او سخن گفت.

پیامبر اکرم ﷺ در گرامی‌داشت بزرگان و صاحبان فضل پا را از این هم فراتر می‌گذارد و اکرام آنان را جزو بزرگداشت خداوند متعال می‌داند که در این فرموده‌اش آمده است:

«إِنَّ مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ تَعَالَى إِكْرَامَ ذِی الشَّيْبَةِ الْمُسْلِمِ وَحَامِلِ الْقُرْآنِ غَيرِ الْغَالِی فِيهِ وَالْجَافِی عَنْهُ وَإِكْرَامَ ذِی السُّلْطَانِ الْمُقْسِطِ» (ابوداوود، ۴۲۰۳).

(از جمله راه‌های بزرگداشت خداوند متعال، اکرام ریش سفید مسلمان، حامل قرآنی که در آن غلو نکرده و نسبت به آن سهل انگاری ننماید و نیز اکرام سلطان عادل می‌باشد.)

چنین تربیتی در درون نسل اوّل مسلمانان تأثیر بسزایی گذاشت و مردانی را پرورش داد که این اخلاق فاضل و پسندیده در آنان نقش بسته بود. آنان الگوهای بی‌نظیری در بزرگداشت بزرگان و صاحبان فضل بودند. به عنوان مثال ابو سعید مسره بن جندب رضی الله عنه گوید: در عهد رسول الله ﷺ پسر بچه‌ای بیش نبودم و سخنانش را حفظ می‌کردم و چیزی مرا از سخن باز نمی‌داشت جز این که در این جا مردانی مسن‌تر و سالخورده‌تر از من هم بودند.) (بخاری و مسلم).

از جمله نمونه‌هایی که هر مسلمانی باید در بزرگداشت بزرگان و صاحبان فضل بدان اقتدا کند، عبدالله بن عمر رضی الله عنه است. او در مجلس رسول‌الله ﷺ حاضر شد که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در آن حضور داشتند. رسول‌الله ﷺ سؤالی پرسید که ابن عمر رضی الله عنهما جوابش را می‌دانست ولی به خاطر احترام ابوبکر و عمر رضی الله عنهما چیزی نگفت. عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در این‌باره گوید: رسول الله ﷺ پرسید:

«أَخْبِرُونِی بِشَجَرَةٍ مَثَلُهَا مَثَلُ الْمُسْلِمِ تُؤْتِی أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَلَا

تَحُتُّ وَرَقَهَا».

فَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنَّهَا النَّخْلَةُ فَكَرِهْتُ أَنْ أَتَكَلَّمَ وَثَمَّ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَلَمَّا لَمْ يَتَكَلَّمَا قَالَ النَّبِي ﷺ: «هِيَ النَّخْلَةُ» (بخاری، ۵۶۷۸).

(نام درختی را برای من بگویید که مانند مسلمان است. میوه‌هایش را هر آن به فرمان پروردگارش می‌دهد و برگ‌هایش نمی‌ریزند.)

به دلم افتاد که آن درخت خرما است، اما نپسندیدم که در حضور ابوبکر و عمر حرف بزنم. وقتی آن دو چیزی نگفتند پیامبر ﷺ فرمود: (آن نخل است.)

وقتی با پدرم بیرون رفتم گفتم: پدر جان، به دلم افتاد که آن، نخل است.

گفت: چرا نگفتی؟ اگر می‌گفتی برای من از چنین و چنان محبوب‌تر بود.

گفتم: چون دیدم تو و ابوبکر چیزی نگفتید من نپسندیدم که حرف بزنم.

اسلام در جامعه‌ی اسلامی به هر کسی جایگاه مخصوص خودش را داده است. این به فرمان رسول خدا ﷺ صورت گرفته است. امام مسلم در ابتدای کتاب صحیحش به این مطلب اشاره کرده و می‌گوید: از عایشه ؓ آمده است که گفت: پیامبر اکرم ﷺ به ما فرمان داده است که هر کسی را در جایگاه و مقام خودش قرار دهیم.

شناخت منزلت افراد، از جمله‌ی این امور است. پس علما، حاملان قرآن و صاحبان عقل و خرد و اهل فضل بر دیگران مقدم هستند.

علما در جامعه‌ی اسلامی تا زمانی که امانتدار شریعت خداوند بوده، حق را اعلام داشته و نگهبانان شعائر و آداب اسلامی هستند، از جایگاه والایی برخوردارند و خداوند این مقام والا را برایشان در نظر گرفته است، آن‌جا که می‌فرماید:

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» [الزمر/۹].

(بگو: آیا آنان که می‌دانند و آنان که نمی‌دانند برابرند؟ تنها خردمندان پند می‌پذیرند.)

حاملان و حافظان قرآن نیز در جامعه‌ی اسلام از جایگاه والایی برخوردارند که احادیث صحیح آشکارا بدان اشاره نموده است. پس امامت در نماز و نشستن در صدر مجلس و رفتار بزرگوارانه برایشان در نظر گرفته شده است.

«يَؤُمُّ الْقَوْمَ أَقْرَؤُهُمْ لِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنْ كَانُوا فِي الْقِرَاءَةِ سَوَاءً فَأَعْلَمُهُمْ بِالسُّنَّةِ فَإِنْ كَانُوا فِي السُّنَّةِ سَوَاءً فَأَقْدَمُهُمْ هِجْرَةً فَإِنْ كَانُوا فِي الْهِجْرَةِ سَوَاءً فَأَقْدَمُهُمْ سِلْمًا وَلَا يَؤُمَّنَّ الرَّجُلُ الرَّجُلَ فِي سُلْطَانِهِ وَلَا يَقْعُدْ فِي بَيْتِهِ عَلَى تَكْرِمَتِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (مسلم، ۱۰۷۹).

(قاری‌ترین یک قوم به کتاب خدا برای آنان امامت دهد، اگر همه در قرائت یکسان بودند، داناترینشان به سنت امامت دهد، اگر همه در علم به سنت یکسان بودند، کسی که پیش از دیگران هجرت نموده است، امامت دهد و اگر در هجرت با هم یکسان بودند کسی که پیش از همه اسلام آورده امامت دهد و شخص در حوزه‌ی سلطنت و حکمرانی شخص دیگر امامت ندهد و در جایگاه صاحب خانه ننشیند جز با اجازه‌ی خودش.)

اندکی پیش، از این فرمایش رسول‌الله ﷺ را خواندیم که می‌فرماید:

«إِنَّ مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ إِكْرَامَ ذِي الشَّيْبَةِ الْمُسْلِمِ وَحَامِلِ الْقُرْآنِ غَيرِ الْغَالِي فِيهِ وَالْجَافِي عَنْهُ» (ابوداوود، ۴۲۰۳).

(از جمله راه‌های بزرگداشت خداوند متعال، اکرام ریش سفید مسلمان، حامل قرآنی که در آن غلو نکرده و نسبت به آن سهل انگاری ننماید می‌باشد.)

وقتی رسول خدا ﷺ شهدای احد را به خاک می‌سپرد، هر دو نفر را در یک قبر قرار می‌داد و می‌پرسید:

«أَيهُمْ أَكْثَرُ أَخْذًا لِلْقُرْآنِ فَإِذَا أُشِيرَ لَهُ إِلَى أَحَد قَدَّمَهُ فِي اللَّحْدِ» (بخاری، ۱۲۵۷).

(کدام یک از آنان بیشتر قرآن را حفظ داشت، اگر به یکی از آن‌ها اشاره می‌شد، ابتدا او را در لحد قرار می‌داد.)

از دیگر توجیهات جالب و شگفت انگیز پیامبر ﷺ در قرار دادن افراد در جایگاه مخصوصشان، این سخنش پیش از شروع نماز و حین درست کردن صف‌ها بود که می‌فرمود:

«لِيلِنِي مِنكُمْ أُولُو الْأَحْلَامِ وَالنُّهَى» (مسلم، ۶۵۴).

(صاحبان حلم و فضل و خردمندان پشت سر من قرار بگیرند.)

این توجیهی بسیار حکیمانه است که دلالت‌های بسیار زیادی دارد و در رأسش گروه بندی مردم بر اساس مقام، منزلت و مرتبه یشان است. جایگاه افراد صاحب نظر در نماز، پشت سر پیامبر ﷺ است و هر کدام از آنان را بر حسب توانایی، تخصص و امکاناتش برای به عهده گیری امور مختلف مسلمانان کاندیدا می‌نماید.

از این‌جاست که رسول خدا ﷺ در روایتی که حسن از پدرش آورده است، اهل فضل را در رفتار و تقسیمش، بر اساس مقدار فضل و برتری‌شان در دین، ترجیح می‌داد. بزرگوار هر قومی را ارجمند می‌شمرد و او را بر آنان می‌گماشت و مجلسش همواره مملو از برترین مؤمنان دادگری بود که با تقوا بر یکدیگر برتری می‌یافتند، به بزرگ احترام می‌گذاشتند، به کوچک رحم می‌کردند، نیازمند و محتاج را برتری می‌دادند و حرمت غریبه را نگه می‌داشتند.

مسلمان راستین کسی است که تمام این واقعیت‌ها را درک کرده و این امر را به صورت کلی با مردم و به صورت ویژه با علما، بزرگان اهل

فضل، شرافتمندان و متقیان پیاده می‌کند.

با بزرگوران همنشینی می‌کند:

ارتباط و همنشینی با صالحان، نزدیکی به آنان و درخواست دعا از ایشان، از جمله خلق و خوی مسلمان پرهیزگار است و هر اندازه که از منزلت والا و مقام شرافتمندانه و جایگاه رفیعی برخوردار باشد از این کار احساس حرج و تنگنا نمی‌کند تا به این فرمایش الهی عمل کرده باشد:

«وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِي يرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَينَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا» [الکهف/۲۸].

(و خودت را در همراهی با کسانی که پروردگارشان را به صبح و شام در حالی که خشنودی او را می‌جویند، به [دعا می‌خوانند] پایبند کن. و نباید در طلب آرایش زندگانی دنیا از آنان دیده برگیری. و از کسی فرمان مبر که ما دل او را از یاد خویش غافل ساخته‌ایم و از هوای [نفس] خود پیروی کرده است و کارش از حدّ در گذشته است.)

این بدان جهت است که همنشینی با صالحان، خیر، تقوا، گفتار و کردار درست، فهم بیشتر دین و روی آوردن به حق را به همنشینان منتقل می‌کند:

بِعِشرَتِکَ الکِرَامَ تُعَدُّ مِنهُم * * فَلَا تُرَین لِغَیرِهِم أَلُوفَا

(با همنشینی با بزرگان و بزرگواران، از آنان به شمار می‌آیی، پس انس و الفتت را جز با آنان نشان مده.)

پیامبر خدا موسی عليه السلام به دنبال بنده‌ی صالح خدا به راه افتاد تا از او بیاموزد. او با کمال تواضع و ادب گفت:

«هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا» [الکهف/۶۶].
(آیا با این شرط از تو پیروی کنم که از راهیابی‌ای که آموزش یافته‌ای به من [نیز] بیاموزی؟)

هنگامی که بنده‌ی صالح به او جواب داد که:
«إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِي صَبْرًا» [الکهف/۶۷].
(بی گمان تو نمی‌توانی همپای من شکیبایی ورزی.)

موسی ﷺ با محبت و در نهایت ادب به او جواب داد:
«سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا» [الکهف/۶۹].
(اگر خداوند بخواهد مرا شکیبا خواهی یافت و در هیچ کاری از تو نافرمانی نمی‌کنم.)

مسلمان واقعی و آگاه جز با برگزیدگان نشست و برخاست نمی‌کند، زیرا او با توجه به رهنمون دینش دانسته است که مردم بسان معدن هستند، برخی از آنان نفیس و باارزش و برخی دیگر بی‌ارزش و بی‌فایده هستند و خوبان فقط با خوبان انس و الفت دارند:

«النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الْفِضَّةِ وَالذَّهَبِ خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَقُهُوا وَالْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ وَمَا تَنَاكَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ» (مسلم، ۴۷۷۴).

(مردم بسان معادنی مثل معدن نقره و طلا هستند، بهترینشان در جاهلیت، بهترینشان در اسلام هستند در صورتی که بفهمند و ارواح سربازانی بسیج شده‌اند، هر کدام هم را بشناسند با هم در می‌آمیزند و هر کدام نشناسند با هم اختلاف می‌کنند.)

او با توجه به ارشادهای دینش می‌داند که همنشینان دو گروهند: هم نشین خوب و همنشین بد. همنشین خوب بسان دارنده‌ی مشک و عنبر

است که با همنشینی وی به آسودگی، عطا، عطر و شادمانی می‌رسی و همنشین بد بسان دمنده در دم آهنگری است که با همنشینی وی چیزی جز زبانه‌های آتش، دود، گندیدگی و گرفتگی نصیبت نمی‌شود. رسول‌الله ﷺ این امر را به بهترین وجه به تصویر کشیده و فرمود:

«إنَّما مَثَلُ الجلِيس الصَّالِحِ وَجَلِيسِ السُّوءِ. كَحَامِلِ المِسْكِ، وَنَافِخِ الْكِيرِ، فَحامِلُ المِسْكِ، إمَّا أَنْ يحْذِيكَ، وَإِمَّا أَنْ تَبْتَاعَ مِنْهُ وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيحاً طيبةً. ونَافخُ الكيرِ إمَّا أَن يحْرِقَ ثيابَكَ وإمَّا أنْ تجِدَ مِنْهُ ريحاً مُنْتِنَةً» (بخاری، ۵۱۰۸ و مسلم، ۴۷۶۲).

(مثال همنشین صالح و همنشین بد، مانند دارنده‌ی مشک و دمنده‌ی کوره‌ی آهنگر است؛ دارنده‌ی مشک، یا از آن به تو میبخشد، یا آن را از او می‌خری، یا از او بوی خوشی را استشمام می‌کنی؛ اما دمنده‌ی کوره، یا لباست را می‌سوازند، یا از او بوی ناخوشی استشمام می‌کنی.)

صحابه‌ی کرام ﷺ نیز بر دیدار اهل خیر، کسانی که باعث یادآوری و ذکر خدا می‌شوند، دل‌ها را نرم می‌کنند، اشک خشیت، ترس و پند و عبرت را جاری می‌سازند؛ تشویق می‌نمودند. انس ﷺ در این‌باره این ماجرا را تعریف می‌کند: ابوبکر ﷺ بعد از وفات پیامبر ﷺ به عمر ﷺ گفت: به دیدار ام ایمن برویم همان‌گونه که پیامبر ﷺ به دیدن او می‌رفت.

چون پیش او رفتند، گریه کرد، به او گفتند: چرا گریه می‌کنی؟ مگر نمی‌دانی که آنچه نزد خداست، برای پیامبر ﷺ بهتر (از زندگی دنیا) است؟

ام ایمن جواب داد: برای این گریه نمی‌کنم که ندانم آنچه پیش خداست، برای پیامبر ﷺ بهتر است، بلکه گریه‌ام برای آن است که وحی از آسمان قطع شده است.

این سخن ام ایمن، آن دو را نیز به گریه واداشت و هر دو با او به

گریه افتادند. (مسلم).

چنین مجالسی که فرشتگان آن را احاطه نموده و خداوند سبحان سایه‌ی رحمتش را بر آن می‌گستراند؛ ایمان انسان را تقویت می‌کند، روح و روانش را تصفیه و پاک می‌سازد، دلش را جلا می‌دهد، نفسش را تزکیه می‌کند، خیر و نیکی محض را برای خود، خانواده و جامعه‌اش به ارمغان می‌آورد و این همان هدف اسلام در مورد خطاب قرار دادن مردم و ارشاد فرد فرد و گروه گروه آنان است.

سعی می‌کند به مردم منفعت برساند و ضرر و زیان را از آنان دور سازد:

مسلمانی که طبق رهنمون اسلام تربیت شده و نفسش از چشمه‌ی پاکش سیراب گشته است، سعی دارد به افراد جامعه‌اش منفعت برساند و موجبات آزار و اذیت را از آنان دور سازد، زیرا به خاطر پرورش بر اساس اصول، حق، خیرخواهی و فضیلت به عنصر سازنده، فعال و مفیدی تبدیل شده است که نمی‌تواند از هیچ فرصت مناسبی جهت انجام کار خیر بگذرد و آن را غنیمت نشمارد. او می‌داند که انجام کار نیک او را به رستگاری می‌رساند:

«وَافْعَلُوا الْخَيرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» [الحج/۷۷].

(و کار نیک انجام دهید، باشد که رستگار شوید.)

او به سوی کار نیک می‌شتابد چون مطمئن است که خداوند برای هر گامی که در راستای انجام کاری خیر بردارد، برایش ثوابی در نظر می‌گیرد:

«كُلَّ يوْمٍ تَطْلُعُ فِيهِ الشَّمْسُ قَالَ تَعْدِلُ بَينَ الِاثْنَينِ صَدَقَةٌ وَتُعِينُ الرَّجُلَ فِي

دَابَّتِهِ فَتَحْمِلُهُ عَلَيهَا أَوْ تَرْفَعُ لَهُ عَلَيهَا مَتَاعَهُ صَدَقَةٌ قَالَ وَالْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ وَكُلُّ خُطْوَةٍ تَمْشِيهَا إِلَى الصَّلَاةِ صَدَقَةٌ وَتُمِيطُ الْأَذَى عَنْ الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ» (مسلم، ۱۶۷۷).

(هر روز که آفتاب طلوع می‌کند، که بین دو نفر به عدالت حکم کنی، صدقه‌ای است، یا اگر به مردی کمک کنی که بر مرکبش سوار شود یا بارش را برایش روی مرکب بگذاری، صدقه است، سخن نیکو (زبان خوش، سلام و دعا و...) صدقه است، در هر قدمی که برای ادای نماز برمی‌داری، صدقه‌ای است و این که خار و خاشاک (یا چیزی را که موجب اذیت و آزار عابران است) از سر راه برداری، صدقه است.)

این ادغام میان کارهای خیر اجتماعی که مسلمان در زندگی اجتماعی انجام می‌دهد و راه رفتن به سوی نماز، چقدر زیبا و شگفت انگیز است و تأکیدی بر آن است که این دین برای اصلاح کلیه‌ی امور مردم در دنیا و آخرت آمده است و هیچ تفاوتی میان دین، دنیا، زندگی اجتماعی و زندگی روحی انسان قایل نیست. اعمال انسان در تصور مسلمان آگاه به رهنمون این دین، تا زمانی که در نیتش فقط خداوند را در نظر داشته باشد و خواهان رضایت او باشد، همه عبادت است.

در این صورت تمام دروازه‌های خیر در برابر مسلمان متقی گشوده است. هر وقت که بخواهد از آن وارد می‌شود تا رحمت پر وسعت و بی‌اندازه‌ی خداوند را نازل کرده و به ثواب بسیار و فضل فراگیرش دست یابد.

از جابر از رسول‌الله ﷺ روایت شده است که فرمود:

«كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ» (بخاری، ۵۵۶۲).

(هر کار خوبی صدقه است.)

از ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود:

«الكَلِمَةُ الطَيبَةُ صَدَقَةٌ» (مسلم، ۲۷۶۷).

(سخن خوب صدقه است.)

رحمت خداوند شامل حال انسانی می‌گردد که خودش را تسلیم خداوند نموده و نیتش را برای او خالص کرده است. پس با کوچک‌ترین حرکت در راه خیر، ثواب می‌برد و اگر آن را انجام نداد باز هم ثواب می‌برد به شرط این‌که خود را از شر و بدی باز دارد:

از ابوموسی ﷺ از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است که فرمود:

«عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ صَدَقَةٌ».

قالَ: أَرَأَيتَ إِنْ لَمْ يجِدْ؟

قَالَ: «يعْمَلُ بِيدَيهِ فَينْفَعُ نَفْسَهُ وَيتَصَدَّقُ».

قَالَ: أَرَأَيتَ إِنْ لَمْ يسْتَطِعْ؟

قَالَ: «يعِينُ ذَا الْحَاجَةِ الْمَلْهُوفَ».

قَالَ: أَرَأَيتَ إِنْ لَمْ يسْتَطِعْ؟

قَالَ: «يأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ أَوْ الْخَيرِ».

قَالَ: أَرَأَيتَ إِنْ لَمْ يفْعَلْ.

قَالَ: «يمْسِكُ عَنْ الشَّرِّ فَإِنَّهَا صَدَقَةٌ» (بخاری، ۵۵۶۳ و مسلم، ۱۶۷۶).

(صدقه بر هر مسلمان، فرض است.)

گفت: اگر نیافت؟

فرمود: (با دست خود کار کند، هم به خود نفع برساند و هم با آن صدقه بدهد.)

گفت: اگر قادر به کار نبود؟

فرمود: (نیازمند درمانده‌ای را یاری کند.)

گفت: اگر قادر به آن نبود؟

فرمود: (امر به کار نیک یا خیر کند.)

گفت: اگر این کار را نیز انجام نداد؟

فرمودند: (از بدی‌ها بپرهیزد که آن نیز صدقه است.)

رسول خدا ﷺ سخنش را با این گفته آغاز کرد: «هر مسلمانی باید صدقه بدهد.» سپس به بیان اقسام نیکوکاری پرداخت که مسلمان می‌تواند با انجام آن‌ها ثواب آن صدقات را کسب کند. بنابراین مسلمان باید صدقه بدهد، یعنی باید به کارهای خیر و سازنده در جامعه بپردازد. اگر توانایی‌اش را نداشت یا به دلیلی آن را انجام نداد، حد اقل باید زبان و اعضای بدنش را از کار بد بازدارد، این کار هم صدقه به شمار می‌آید. نکات مثبت و منفی مسلمان همه باید در خدمت حقیقتی باشد که جامعه‌ی مسلمان را در برگرفته است و مسلمان:

«مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ» (بخاری، ۹).

(کسی است که مسلمانان از زبان و دستش در امان باشند.)

رسول‌الله ﷺ بهترین مسلمانان را در جامعه‌ی اسلامی کسی دانسته است که دیگران از او توقع خیر داشته و از بدی و شرش در امان باشند. این در حدیثی که امام احمد روایت کرده آمده است که پیامبر اکرم ﷺ جلو گروهی از مردم ایستاد و فرمود:

«أَلَا أُخبِرُكُمْ بِخَيرِكُمْ مِنْ شَرِّكُمْ؟»

فَسَكَتَ الْقَوْمُ فَأَعَادَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ الْقَوْمِ: بَلَى يا رَسُولَ اللَّهِ.

قَالَ: «خَيرُكُمْ مَنْ يرْجَى خَيرُهُ وَيؤْمَنُ شَرُّهُ وَشَرُّكُمْ مَنْ لَا يرْجَى خَيرُهُ وَلَا يؤْمَنُ شَرُّهُ» (احمد، ۸۴۵۶).

(آیا خوبان شما را از بدانتان معرفی کنم؟)

مردم سکوت کردند. پیامبر ﷺ این سخنش را سه بار تکرار فرمود. مردی از آنان گفت: بله ای رسول خدا.

رسول‌الله ﷺ فرمود: (بهترین شما کسی است که امید خیر از او می‌رود و از شرش در امان هستند و بدترین شما کسی است که نه امید خیر از او می‌رود و نه از شرش ایمن هستند.)

مسلمان چیزی جز خیر و خوبی به جامعه‌اش تقدیم نمی‌کند، اما اگر نتوانست؛ از شر و بدی اجتناب می‌ورزد و از اذیت و آزار خود را باز می‌دارد. مسلمان راستین کسی است که همواره به انجام کار خیر می‌پردازد و هیچ بدی از او سر نمی‌زند، زیرا او همواره این سخن رسول‌الله ﷺ را ورد زبانش قرار می‌دهد:

«مَن أَصبَحَ وَلَم یهتَمَّ بِأَمرِ المُسلِمینَ فَلَیسَ مِنهُم» (حاکم، ۸۰۱۶).

(کسی که شب را به صبح برساند در حالی که به امور مسلمانان اهمیتی نداده است، از آنان نیست.)

توجه و اهمیت به امور مسلمانان یعنی سعی بر رساندن منعفت به آنان و دور کردن موجبات اذیت از آنان. معنای دیگری هم دارد که فرد را در جامعه‌ی اسلامی از دیگران متمایز می‌سازد و آن فعالیت، تحرک و پشتکارش در خدمت به برادران مسلمانش می‌باشد و این فرمایش رسول‌الله ﷺ به پشتکار و نشاطش در این زمینه می‌افزاید، آن‌جا که فرمود:

«لا یزَالُ اللَّهُ فِی حَاجَةِ الْعَبْدِ مَا کَانَ الْعَبْدُ فِی حَاجَةِ أَخِیهِ» (طبرانی، ۴۶۶۷).

(خداوند همواره حاجت و نیاز بنده را برآورده می‌سازد مادامی که بنده نیاز برادرش را برآورده سازد.)

«الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا یظْلِمُهُ وَلَا یسْلِمُهُ وَمَنْ کَانَ فِی حَاجَةِ أَخِیهِ کَانَ اللَّهُ فِی حَاجَتِهِ وَمَنْ فَرَّجَ عَنْ مُسْلِمٍ کُرْبَةً فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ کُرْبَةً مِنْ کُرُبَاتِ یوْمِ الْقِیامَةِ وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ یوْمَ الْقِیامَةِ» (بخاری، ۲۲۶۲ و مسلم، ۴۶۷۷).

(مسلمان برادر مسلمان است، بر او ظلم نمی‌کند و او را تسلیم (ظالم و

دشمن) نمی‌کند. کسی که به برآوردن نیاز برادر مسلمانش مشغول باشد، خداوند نیازهای او را برآورده می‌سازد، و هر کس یک مشکل و سختی برادر مسلمانش را حل کند، خداوند به آن، مشکلی از مشکلات قیامت او را رفع می‌کند و کسی که (عیب) مسلمانی را بپوشاند، خداوند در قیامت.(گناهان و عیوب) او را می‌پوشاند)

«مَنْ نَفَّسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ الدُّنْيا نَفَّسَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ يوْمِ الْقِيامَةِ وَمَنْ يسَّرَ عَلَى مُعْسِرٍ يسَّرَ اللَّهُ عَلَيهِ فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ» (مسلم، ۴۸۶۷).

(هر کس تنگی و غمی از تنگی‌ها و غم‌های دنیا را از مؤمنی برطرف کند، خداوند تنگی و غمی از تنگی‌ها و غم‌های قیامت را از او برطرف می‌کند و هر کس با بدهکار تنگدستی، آسانگیری کند، خداوند در دنیا و آخرت با او آسانگیری می‌کند.)

رهنمون نبوی در ترویج روحیه‌ی همکاری در جامعه‌ی اسلامی به اوج خود می‌رسد و حرکت برادری جهت برطرف کردن نیاز برادرش را بهتر از اعتکاف طولانی مدت قرار می‌دهد. همان گونه که در حدیث ابن عباس ﷺ از رسول‌الله ﷺ آمده است که فرمود:

«مَن مَشَى فِي حَاجَةِ أَخيهِ كَانَ خَيراً لَهُ مِن إعتِكَافِه عَشرَ سِنين، وَمَن اعتَكَفَ يوماً ابتِغَاءَ وَجهِ اللهِ جَعَلَ اللهُ بَينَهُ وَبَينَ النَّارِ ثَلَاثَ خَنادِقَ، كُلُّ خَندَقٍ أَبعَدُ مِمَّا بَينَ الخَافِقَينَ» (طبرانی، ۷۵۳۷).

(کسی که در پی برطرف کردن نیاز برادرش باشد، برایش بهتر از اعتکاف ده سال است و کسی که یک روز به خاطر جلب رضایت الهی، به اعتکاف بنشیند؛ خداوند میان او و آتش سه خندق قرار می‌دهد که طول هر خندق به اندازه‌ی فاصله‌ی مشرق و مغرب است.)

بیزاری از خدمت به مردم با وجود داشتن توانایی، آن را تهدیدی

برای زوال نعمت قرار داده است، همان گونه که در حدیث ابن عباس ﷺ نیز آمده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود:

«مَا مِن عَبدٍ أَنعَمَ اللهُ عَلَيهِ نِعمَةً فَأَسبَغَهَا عَلَيهِ، ثُمَّ جَعَلَ شَيئاً مِن حَوَائِجِ النَّاسِ إِلَيهِ فَتَبَرَّمَ، فَقَد عَرَّضَ تِلكَ النِّعمَةَ لِلزَّوالِ» (طبرانی، ۷۷۴۲).

(هر بنده‌ای که خداوند نعمتی را تمام و کمال به او ارزانی دارد سپس مقداری از نیاز مردم را نزد او قرار داد و او از برآوردن نیازشان سرباز زد، آن شخص نعمتش را در شُرُف نابودی و زوال قرار داده است.)

از جمله صحنه‌های روشن و درخشانی که احادیث صحیح برای بهشتیان به تصویر کشیده است، صحنه‌ی مردی است که در میان نعمت‌های بهشت غوطه ور است، زیرا او درختی را از سر راه مسلمانان برداشت که رفت و آمدشان را سخت و دشوار نموده بود و ما این را در سخن رسول‌الله ﷺ می‌یابیم که فرمود:

«لَقَدْ رَأَيتُ رَجُلًا يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ فِي شَجَرَةٍ قَطَعَهَا مِنْ ظَهْرِ الطَّرِيقِ كَانَتْ تُؤْذِي النَّاسَ» (مسلم، ۴۷۴۵).

(مردی را دیدم که به خاطر آن که درختی را که سبب آزار مسلمانان بود، از میان راه برداشت، در (نعمت‌های) بهشت (سرگرم بود و) گردش می‌نمود)

دور کردن موجبات آزار و اذیت از مسلمانان، شکل دیگری از اشکال خیر است که به آنان منفعت می‌رساند. کسی که اذیت و زیان را از مسلمانان دور کند مانند کسی است که خیر و منفعت را به آنان تقدیم می‌کند، بنابراین هر دویشان به نفع مسلمانان کار می‌کنند و ثواب، رحمت و رضایت الهی را از آن خود می‌گردانند. بنابراین توجیهات نبوی برای مسلمانان از دو جهت است: رساندن منفعت و دفع ضرر. جماعت با وجود

هر دوی این‌ها خوشبخت می‌گردد، جوامع رونق می‌یابد و پیوندهای دوستی در دل‌ها رشد می‌کند.

از جمله‌ی این راهنمایی‌های والا در دفع موجبات آزار و اذیت از مسلمانان، حدیثی است که ابوبرزه ﷺ روایت می‌کند. گوید: گفتم: ای پیامبر خدا ﷺ به من چیزی بیاموز که برایم منفعتی داشته باشد. فرمود:

«اعْزِلْ الْأَذَى عَنْ طَرِيقِ الْمُسْلِمِينَ» (مسلم، ۴۷۴۷).

(موجبات آزار و اذیت را از راه مسلمانان دور کن.)

در روایت دیگری آمده است: ای رسول خدا، کاری را به من نشان بده که مرا به بهشت برساند. فرمود:

«أَمِطْ الْأَذَى عَنْ طَرِيقِ النَّاسِ» (احمد، ۱۸۹۶۴).

(موجبات آزار و اذیت از سر راه مردم بزدای.)

چه جامعه‌ی پیشرفته و فرهیخته‌ای است جامعه‌ای که بر اساس اسلام پایه ریزی و بنا گردد، زیرا در تک تک افرادش این احساس را ایجاد می‌کند که دور کردن موجبات آزار و اذیت از سر راه مردم، از جمله اعمال نیکی است که آنان را به خدا نزدیک می‌سازد؟! جامعه‌ی مسلمانانی که از چنین ارشادات تربیتی والا و تحریک کننده‌ای، برخوردار است، بدون شک از فرهیخته‌ترین جوامع جهان است، زیرا هیچ انسانی حتی تصور این را هم نمی‌تواند بکند که در مسیر رفت و آمد عمومی، زباله، آشغال، ضایعات ساختمانی و دیگر چیزهایی که شهرداری، مردم را از ریختن آن باز می‌دارد و در برابر چنین اعمالی آنان را مکلف به پرداختن جریمه‌های سنگین می‌نماید، بریزد.

میان جامعه‌ای که با رهنمون این دین هدایت شده است و افراد آن جهت اجرای فرامین الهی و سعی در کسب ثوابش، به کنار زدن موجبات

آزار و اذیت از راه می‌پردازند و جامعه‌ای که از هدایت الهی دور گشته و افرادش هیچ اهمیتی به ریخت و پاش زباله‌هایی که از بالکن خانه، پنجره و پشت بام می‌اندازند، نمی‌دهند تفاوت بسیاری وجود دارد!

دنیای پیشرفته‌ی غرب توانسته است با تمرین دادن افراد بر احترام نظم و قانون و تطبیق دقیق و قاطعانه‌ی آن به درجه‌ی والایی در این زمینه دست یابد. در حالی که چنین سطح اجتماعی پیشرفته و والای غربیان، پایین‌تر از سطح اجتماعی صحیح و درست اسلامی است. دلیلش کاملاً واضح و آشکار است و آن این‌که مسلمانی که اسلام در تربیتش قاطعانه برخورد کرده است، در اجرای نظم و قانون از دقت و اخلاص بیشتری برخوردار است، زیرا او معتقد است عدم اجرای نظم و قانون، سرکشی از خداوند است و در روز قیامت به خاطر آن مجازات خواهد شد، روزی که در آن مال و فرزند هیچ سودی ندارد جز کسی که قلبی سالم نزد خداوند آورد. حال آن که یک غربی، مخالفت با قانون را فقط یک گناه می‌داند که شاید وجدانش او را توبیخ کند و شاید هم نکند و مسأله در همین جا به پایان می‌رسد، به ویژه اگر از چشم مأموران دولت به دور باشد.

سعی می‌کند میان مسلمانان صلح برقرار سازد:

از جمله موارد توجه به امور مسلمانان و سعی در کسب منفعت و دفع اذیت از آنان، تلاش برای برقراری صلح و آشتی میانشان ـ در صورت وجود درگیری و دعوا ـ می‌باشد. نصوص و متن‌هایی که در وجوب برقراری صلح و آشتی میان مسلمانان آمده است، بیش از آن است که در این صفحات بگنجد. از جمله این فرمایش الهی:

«وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى

الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» [الحجرات: ۹].

(اگر دو گروه از مؤمنان پیکار کنند، بین آن دو گروه آشتی برقرار کنید، آن‌گاه اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری تجاوز کرد، با گروهی که تجاوزگر است تا هنگامی که به حکم خدا برگردد، بجنگید. پس اگر برگشت، به عدل بین آن دو گروه آشتی برقرار کنید و به داد بکوشید. بی‌گمان خداوند دادگران را دوست می‌دارد.)

این، فرمان قاطعانه‌ی الهی در برقراری صلح و آشتی میان دو گروهی است که با هم سر دعوا و نزاع دارند، حتی اگر منجر به مبارزه با گروه دردسر ساز سرکش گردد تا عدل بر جامعه‌ی مؤمنان حکمفرما شود و عطر خوش برادری بار دیگر در آسمانش پراکنده گردد:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» [الحجرات: ۱۰].

(جز این نیست که مؤمنان برادرند. پس بین دو برادر خود سازش دهید و تقوای خداوند را پیشه سازید، تا شما مشمول رحمت قرار گیرید)

پیامبر اکرم ﷺ با وجود مشغله‌ها و گرفتاری‌های دعوت، خود شخصاً به آشتی میان دو طرف دعوا می‌پرداخت تا وجوب تلاش برای آشتی میان دو طرف دعوا را برای مسلمانان تأکید نماید. در یک حدیث طولانی که بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند، از ابوالعباس، سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه آمده است که برای رسول‌الله ﷺ خبر آوردند میان بنی عمرو بن عوف درگیری و نزاعی رخ داده است. پیامبر اکرم ﷺ همراه عده‌ای برای آشتی میانشان رفت تا این‌که وقت نماز رسید.

رسول خدا ﷺ تلاش بسیار داشت تا برادری و اخوت در جامعه‌ی

مؤمنان سایه افکند و توافق، پاکی و تفاهم به زندگی آنان روی آورد. بنابراین همواره با گفتار و کردارش آنان را بر انجام کار نیک، گذشت، چشم پوشی و ملایمت تشویق می‌نمود و این جنبه‌ی تربیتی، قسمت عمده‌ای از اهتمام و توجهش را به خود جلب کرده بود، تا شعله‌ی خشم، دشمنی و درد سر را به لبخند رضایت، پاکی و گذشت تبدیل سازد. از آن جمله روایتی است که سیده عایشه ﵂ آورد است: یک بار پیامبر ﷺ صدای بلند بگومگوی دو نفر در جلوی در را شنید که یکی از آنان از دیگری التماس می‌کرد که قسمتی از طلبش را ببخشد یا این که در بازپرداخت آن، با او مدارا کند و طرف می‌گفت: به خدا سوگند، این کار را نمی‌کنم.

پیامبر ﷺ پیش آنان بیرون رفت و فرمود: «کجاست کسی که به خدا سوگند خورد که کار خوبی نکند؟»

طلبکار گفت: منم، ای رسول خدا! و اینک می‌گویم: طرف من حق دارد که هر طور دوست دارد، آن‌گونه رفتار کند. (بخاری و مسلم).

«لَيسَ الْكَذَّابُ الَّذِی يصْلِحُ بَينَ النَّاسِ فَينْمِي خَيرًا أَوْ يقُولُ خَيرًا» (بخاری، ۲۴۹۵ و مسلم، ۴۷۱۷).

(کذاب و دروغگو، کسی نیست که بین مردم صلح برقرار می‌کند و خیری را آشکار می‌نماید یا سخن خوبی بر زبان می‌راند.)

رسول‌الله ﷺ در زمینه‌ی اصلاح و آشتی میان مردم، در گفتن بسیاری از سخنانی که نفس‌های متنفر را به هم نزدیک کرده و دل‌های کینه دار را نرم سازد، رخصت داده است و چنین سخنانی دروغ حرام به شمار نیامده و کسی که چنین سخنانی را به زبان می‌آورد، دروغگوی گناهکار محسوب نمی‌گردد. این را در حدیث ام‌کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط ﵂ می‌یابیم

که گفت:

«لَمْ أَسْمَعْهُ يرَخِّصُ فِي شَيءٍ مِمَّا يقُولُ النَّاسُ إِلَّا فِي ثَلَاثٍ فِي الْحَرْبِ وَالْإِصْلَاحِ بَينَ النَّاسِ وَحَدِيثِ الرَّجُلِ امْرَأَتَهُ وَحَدِيثِ الْمَرْأَةِ زَوْجَهَا» (مسلم، ۴۷۱۷).

(از او نشنیدم که در آنچه که مردم می‌گویند، رخصتی داده باشد جز در سه مورد: جنگ، اصلاح بین مردم و صحبت مرد با زنش و زن با شوهرش.)

به سوی حق و حقیقت فرا می‌خواند:

مسلمان راستین همواره پرتحرک و بانشاط است، همیشه با دعوت زندگی می‌کند. برای حرکت به سوی خیر و خوبی منتظر حادثه یا انگیزه‌ای نیست، بلکه پیوسته مردم را به سوی حقیقت فرا می‌خواند و با این کار در پی کسب ثواب بسیاری است که خداوند برای دعوتگران مخلص در نظر گرفته است؛ همان گونه که علی ﷺ در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ آورده است:

«فَوَاللَّهِ لَأَنْ يهْدَى بِكَ رَجُلٌ وَاحِدٌ خَيرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ» (بخاری، ۲۷۲۴ و مسلم، ۴۴۲۳).

(به خدا قسم اگر خداوند یک نفر را به دست تو هدایت کند، برایت از شتران سرخ مو بهتر است.)

سخن نیکی که دعوتگر راستگو در گوش شخصی که از راه به در شده است، زمزمه می‌کند و با آن، دانه‌ی هدایت را در قلبش می‌کارد، ثوابی را برای دعوتگر به ارمغان می‌آورد که از شتران سرخ مو هم برتر است؛ باارزش‌ترین اموالی که عرب آن زمان در پی به دست آوردنش بودند. علاوه بر این، پاداشی مانند پاداش کسانی که به دستش هدایت شده‌اند نیز به او افزوده می‌شود. همان گونه که پیامبر گرامی ﷺ آن را

خبر داده است:

«مَنْ دَعَا إِلَى هُدًى كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ أُجُورِ مَنْ تَبِعَهُ لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئًا» (مسلم، ۴۸۳۱).

(کسی که به سوی هدایت فراخواند، پاداشی مانند پاداش کسانی دارد که از هدایت پیروی می‌کنند بدون این که از اجر و پاداششان چیزی کم شود.)

پس جای شگفتی نیست که به خاطر صبر و عملکرد خوب دعوتگران در راه خدا، بر آنان رشک برده شود. آن‌جا که مال و وقتشان را صرف دعوت منحرفان از جاده‌ی هدایت می‌کنند. رسول خدا ﷺ نیز این حسادت مرغوب را ستوده است:

«لَا حَسَدَ إِلَّا فِي اثْنَتَيْنِ رَجُلٍ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا فَسَلَّطَهُ عَلَى هَلَكَتِهِ فِي الْحَقِّ وَرَجُلٍ آتَاهُ اللَّهُ حِكْمَةً فَهُوَ يَقْضِي بِهَا وَيُعَلِّمُهَا» (بخاری، ۷۱ و مسلم، ۱۳۵۰).

(جز به دو خُلق و خو، حسد و رشک برده نمی‌شود: مردی که خدا مالی به او داده و او را به صرف کردن آن در راه حق و درست، نیرو داده و مسلط کرده است و مردی که خداوند علم و حکمتی به او داده و او به آن عمل می‌کند و به مردم نیز می‌آموزد.)

مسلمانی که به سوی خدا فرا می‌خواند، نباید علمش را کم بشمارد، رساندن سخن حقی که به او رسیده است، او را کافی است اگر چه که آیه‌ای از کتاب خدا باشد. این همان چیزی است که رسول‌الله ﷺ یارانش را بدان فرا می‌خواند:

«بَلِّغُوا عَنِّي وَلَو آيَةً...» (بخاری، ۳۲۰۲).

(تبلیغ کنید از من اگر چه که یک آیه باشد...)

زیرا هدایت انسان ممکن است در کلمه‌ای از این آیه باشد که به دلش نفوذ کند، به صورت اتفاقی با یکی از کمینگاه‌های ایمان برخورد

نموده، جرقه‌ی هدایت در آن روشن گشته و زندگی و دل این انسان را نورانی کند و آفرینشی نو به او ببخشد.

مسلمان واقعی، طبیعتاً دیگران را دوست دارد و هر چه را برای خود می‌پسندد، برای برادرش نیز می‌پسندد و همواره به امور مسلمانان اهمیت می‌دهد، زیرا بنا بر حدیثی که قبلاً بیان شد، کسی که به امور مسلمانان اهمیت ندهد، از آنان نیست و بنا بر حدیث دیگری که روایت شد، او به خاطر خدا، پیامبرش، ائمه‌ی مسلمانان و عامه‌ی مردم پند و اندرز می‌دهد، بنابراین به هدایت خود و زیر دستانش اکتفا نمی‌کند، بلکه در راستای ترویج هدایت میان مردم، از هیچ تلاشی فروگذار نیست. او بهشت را تنها برای خود و خانواده‌اش نمی‌خواهد، بلکه برای تمام مردم می‌خواهد، به همین خاطر همواره آنان را به کارهایی که بهشت را برایشان به ارمغان آورده و آنان را از آتش دور می‌سازد، فرا می‌خواند. این اخلاقی والا و بزرگوارانه است که شایسته‌ی ستایش و دعای رسول‌الله ﷺ می‌باشد:

«نَضَّرَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ مِنَّا شَيْئًا فَبَلَّغَهُ كَمَا سَمِعَهُ فَرُبَّ مُبَلَّغٍ أَوْعَى مِنْ سَامِعٍ» (ترمذی، ۲۵۸۱).

(خداوند خرم گرداند کسی را که چیزی از ما بشنود و آن را همان گونه که شنیده است، برساند چه بسا کسی که به او می‌رسد از کسی که شنیده است، آگاه‌تر باشد.)

جامعه‌ی اسلامی، جامعه‌ای متعهد است. روشن‌ترین مفاهیم مسئولیت پذیری و برترین اَشکالش در روح زادگان اسلام زندگی می‌کند. اگر مسلمانان مسئولیت‌هایشان را در برابر خداوند درک می‌کردند و هر فرد آگاهی، وظیفه‌ی دعوت در جامعه‌اش را انجام می‌داد، مسلمانان به عقب ماندگی مبتلا نمی‌شدند و از رهنمون‌های دینشان سرپیچی نمی‌کردند تا به

این پرتگاهی که اکنون در آن هستند، نمی‌افتادند.

از این‌جاست که هشدارهای تندی برای کسی که اسباب دعوت را در اختیار دارد ولی از انجام آن خودداری نماید و علم و دانشی که خداوند به او ارزانی داشته را کتمان نماید، آمده است. کسی که علم و دانش خود را وسیله‌ای برای دست یافتن به منصب و رسیدن به کالای ناپایدار و خرابه‌های فانی دنیا قرار دهد:

«مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا مِمَّا يبْتَغَى بِهِ وَجْهُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يتَعَلَّمُهُ إِلَّا لِيصِيبَ بِهِ عَرَضًا مِنْ الدُّنْيا لَمْ يجِدْ عَرْفَ الْجَنَّةِ يوْمَ الْقِيامَةِ» (ابوداوود، ۳۱۷۹).

(کسی که علمی را بیاموزد که با آن رضایت خداوند ﷻ کسب شود، اما او به خاطر رسیدن به کالای دنیا آن را بیاموزد، روز قیامت از بوی بهشت محروم می‌گردد.)

«مَنْ سُئِلَ عَنْ عِلْمٍ عَلِمَهُ ثُمَّ كَتَمَهُ أُلْجِمَ يوْمَ الْقِيامَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ» (ترمذی، ۲۵۷۳).

(کسی که از علمی که آن را می‌داند، سؤال شود سپس آن را پنهان کند، روز قیامت لگامی از آتش به او زده می‌شود.)

امر به معروف و نهی از منکر می‌کند:

از مقتضیات دعوت به سوی خداوند، امر به معروف و نهی از منکر است. بدین ترتیب مسلمان دعوتگر با عقل، اندیشه، آمادگی کامل و حکمت امر به معروف و نهی از منکر می‌نماید. او در برابر کار زشت می‌ایستد و در صورتی که از بین بردن این کار زشت، منجر به فتنه‌ای شدیدتر نگردد با دستش جلوی آن را می‌گیرد. اگر نتوانست با دستش جلوی آن را بگیرد، با زبان و بیانش حقیقت را می‌گوید و اگر با زبان نتوانست با قلبش باطل را انکار می‌نماید. او برای ریشه کن کردن آن

خودش را مجهز می‌کند. این مصداق سخن رسول‌الله ﷺ است که فرمود:

«مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيغَيِّرْهُ بِيدِهِ فَإِنْ لَمْ يسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ» (مسلم، ۷۰).

(هر کس از شما که کار زشت و منکری را دید باید با دستش آن را تغییر دهد، اگر نتوانست با زبانش و اگر نتوانست با قلبش آن را انکار نماید و این ضعیف‌ترین درجه‌ی ایمان است.)

وقتی مسلمانی امر به معروف و نهی از منکر می‌نماید، در واقع به مسلمانانی که آنان را امر و نهی می‌کند، پند و اندرز می‌دهد، چرا که دین خیرخواهی است. اگر دین، خیرخواهی است پس باید امر به معروف و نهی از منکر هم باشد تا خیرخواهی و اندرزی که پیامبر خدا ﷺ در این سخنش معرفی نموده است، تحقق یابد.

«الدِّينُ النَّصِيحَةُ».

قُلْنَا: لِمَنْ؟

قَالَ: «لِلَّهِ وَلِكِتَابِهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ» (مسلم، ۸۲).

(دین نصیحت و خیرخواهی است.)

گفتیم: برای چه کسی؟

فرمود: (برای خدا و پیامبرش و ائمه‌ی مسلمانان و همه‌ی آنان.)

این نصیحت و این امر به معروف و نهی از منکر، مسلمان راستگوی آزاده را به آشکار کردن حق در برابر ظالم وادار می‌سازد و بقای این امت باعزت، آزاده و بزرگوار منوط به وجود مردانی شجاع و آزاده است که از اعلان کردن ظلم ظالم نمی‌هراسند. هرگاه امت، خالی از چنین مردانی گردد، کارش تمام است.

«إِذَا رَأَيْتُمْ أُمَّتِي تَهَابُ الظَّالِمَ أَنْ تَقُولَ لَهُ إِنَّكَ أَنْتَ ظَالِمٌ فَقَدْ تُوُدِّعَ مِنْهُمْ» (احمد، ۶۲۳۴).

(اگر ديديد امتم از اين‌که به ظالم بگويد: تو ظالم هستی، می‌هراسد، ديگر زندگی شان بی ارزش گشته است.)

احاديث بسياری از رسول خدا ﷺ آمده است که روحيه‌ی شجاعت در رويارويی با باطل را در وجود مسلمانان می‌دمد و به قهرمانان اطمينان خاطر می‌دهد که اين شجاعت و دلاوری‌ها در رويارويی با ظالمان ستمکار، از رزق و روزی آنان نمی‌کاهد و اجلی را نيز نزديک نمی‌کند:

«لَا يمنَعَنَّ أَحدَكُم رَهبةُ النَّاسِ أَن يقُولَ بِحَقٍّ إِذَا رَآهُ، وَيذَكِّرُ بِعَظِيمٍ، فَإِنَّه لَا يقَرِّبُ مِن أَجَلٍ، وَلَا يبَاعِدُ مِن رِزقٍ» (طبرانی، ۲۹۱۱).

(ترس و وحشت از مردم، شما را بر آن ندارد که با ديدن حق بدان اعتراف نموده يا کار بزرگی را يادآورد شويد، زيرا اين کار نه اجلی را نزديک می‌کند و نه روزی‌ای را دور می‌سازد.)

مردی به سوی پيامبر خدا ﷺ که بر منبر نشسته بود رفت و گفت: ای رسول خدا، بهترين مردم چه کسانی هستند؟

فرمود:

«خَيرُ النَّاسِ أَقْرَؤُهُمْ وَأَتْقَاهُمْ وَآمَرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَاهُمْ عَنْ الْمُنْكَرِ وَأَوْصَلُهُمْ لِلرَّحِمِ» (احمد، ۲۶۱۶۵ و طبرانی، ۲۰۱۲۲).

(بهترين مردم، قاری‌ترين، پرهيزگارترين، امر کننده‌ترينشان به نيکی و نهی کننده‌ترينشان از بدی و برقرار کننده‌ترينشان در صله‌ی رحم می‌باشد.)

از جمله اقدامات لازم جهت ريشه دار نمودن قاعده‌ی امر به معروف و نهی از منکر در جامعه‌ی اسلامی، کاشتن شجاعت، جرأت، داشتن موضع‌گيری بی‌باکانه در مقابله با باطل و نصرت و ياری مظلومان و ستمديدگان است. ارشادهای پيامبر ﷺ جهت حمايت از چنين خلق و خوهای قهرمانانه و نجيبانه و تأکيد بر نصرت الهی برای دلاورانی است که

از حق دفاع کرده و ناامیدی برای ترسوهایی است که دست از حمایت و پشتیبانی از آن کشیده‌اند:

«مَا مِن امْرِئٍ يخْذُلُ مُسْلِمًا فِي مَوْطِنٍ ينتَقَصُ فِيهِ مِنْ عِرْضِهِ وَينتَهَكُ فِيهِ مِنْ حُرْمَتِهِ إلا خَذَلَهُ اللَّهُ فِي مَوْطِنٍ يحِبُّ فِيهِ نُصْرَتَهُ، وَمَا مِنْ أَحَدٍ ينصُرُ مُسْلِمًا فِي مَوْطِنٍ ينتَقَصُ فِيهِ مِنْ عِرْضِهِ وَينتَهَكُ فِيهِ مِنْ حُرْمَتِهِ، إلا نَصَرَهُ اللَّهُ فِي مَوْطِنٍ يحِبُّ فِيهِ نُصْرَتَهُ» (ابوداوود، ۴۲۴۹ و طبرانی، ۴۶۰۲).

(هر کسی در جایی که به ناموس مسلمانی گزندی برسد و هتک حرمت گردد؛ از یاریش دست بکشد، خداوند در جایی که دوست دارد یاریش کند، از یاری وی دست می‌کشد و هر کسی که در جایی که به ناموس مسلمانی گزندی برسد و هتک حرمت گردد، یاری و نصرت رساند، خداوند در جایی که دوست دارد او را یاری رساند، به او کمک و یاری می‌کند.)

از این‌جاست که مسلمان واقعی همواره آرمانی دارد، در برابر باطل سکوت نمی‌کند، دست از یاری و نصرت حق و حقیقت نمی‌کشد، دوست ندارد که ظلم و ستم در جامعه‌اش رواج یابد یا کارهای زشت و ناپسند در باشگاهش آشکارا صورت گیرد. او همواره به دنبال تغییر و جایگزین کردن کارهای زشت است تا مجازات الهی که نزدیک است افراد ترسویی که در پی ایجاد این دگرگونی نیستند را فراگیرد، دفع نماید. همان گونه که ابوبکر صدیق ﷺ از رسول‌الله ﷺ خبر داده است:

وقتی ابوبکر ﷺ به خلافت رسید، از منبر بالا رفت، خدا را حمد و سپاس گفت، سپس گفت: ای مردم! شما این آیه را می‌خوانید:

«يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيتُمْ» [المائدة: ۱۰۵].

(ای مؤمنان، خویشتن را [از گناه] نگاه دارید. چون شما راه یافته باشید،

کسی که گمراه شده باشد، زیانی به شما نمی‌رساند.)

شما آن را در جای نامناسبی قرار می‌دهید، من شنیدم رسول‌الله ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّ النَّاسَ إِذَا رَأَوْا الْمُنْكَرَ لَا يغَيرُونَهُ أَوْشَكَ أَنْ يعُمَّهُمْ اللَّهُ بِعِقَابِ» (ابن ماجه، ۲۰۹۴).

(وقتی مردم کار زشت و منکری را ببینند و آن را تغییر ندهند، نزدیک است که خداوند عقاب و عذاب خود را بر آنان فرود آورد.)

مسلمانی که صادقانه اسلام دارد، ایمانش زنده است، از فساد اخلاقی، بی‌مسئولیتی و بیمبالاتی به دور است، در مسایل دین کوتاهی نمی‌کند، از زیر بار مسئولیت امر به معروف شانه خالی نمی‌کند و کار زشت را نمی‌پسندد و از آن خوشش نمی‌آید. تا جایی که توان داشته باشد در جهت انکار و تغییر منکر گام بر می‌دارد، زیرا مسایل دینی جدی است و شوخی بردار نمی‌باشد، مسایل عقیدتی قاطع است و هیچ نرمی و ملایمتی در آن وجود ندارد. پیامبر اکرم ﷺ ما را از گرفتار شدن به سرنوشت یهود از فساد اخلاقی گرفته تا سستی و بیمبالاتی در امور دینشان برحذر داشته است تا مانند آنان به خشم و عذاب الهی گرفتار نشویم. این امر در حدیث ابوموسی که از پیامبر اکرم ﷺ روایت کرده، آمده است که فرمود:

«إِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ من بنی اسرائیل إِذَا عَمِلَ فیهم الْعَامِلُ الْخَطِيئَةِ فنَهَاهُ النَّاهِی تعذیرًا، فإِذَا كَانَ الْغَدُ جَالَسَهُ وَوَاكَلَهُ وَشَارَبَهُ، كَأَنَّهُ لَمْ يرَهُ عَلَى خَطِيئَةٍ بِالأَمْسِ، فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ ذَلِكَ مِنْهُمْ ضَرَبَ قُلُوبَ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ، عَلَى لِسَانِ نَبِيهِمْ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيمَ، ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يعْتَدُونَ، وَالَّذِی نَفْسُی بِيدِهِ، لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ، وَلَتَنْهَوُنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَلَتَأْخُذَنَّ عَلَى أيدَی المسیء، وَلَتَأْطُرُنَّهُ عَلَى الْحَقِّ أَطْرًا، أَوْ لَيضْرِبَنَّ اللَّهُ قُلُوبَ بَعْضِكُمْ عَلَى بَعْضٍ، ثُمَّ لَيلْعَنَنَّكُمْ كَمَا لَعَنَهُمْ.» (طبرانی، ۱۰۱۱۶).

(بنی اسرائیلی که پیش از شما بودند، اگر یکی از آنان مرتکب گناهی می‌شد، شخص به خاطر این که رفع مسئولیت کند او را نهی می‌کرد، سپس فردایش همراه او می‌نشست، همراه او می‌خورد و می‌نوشید، گویی دیروز او را در حال ارتکاب گناهی ندیده است. وقتی خداوند این کارشان را دید، با زبان داود و عیسی بن مریم دل‌هایشان را نسبت به هم بد کرد، این به خاطر سرکشی و تجاوزشان بود. قسم به ذاتی که جانم در دست اوست، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و دست کسی که بدی از او سرزده است را می‌گیرید و او را مجبور به حق می‌کنید یا این‌که خداوند دل‌های برخی از شما را نسبت به برخی دیگر بد می‌کند و همان گونه که آنان را لعنت کرده است، شما را نیز لعنت می‌کند.)

در دعوتش خردمندانه و هوشیارانه عمل می‌کند:

مسلمان دعوتگر و آگاه در پند و نصیحتش زیرک، باهوش و خردمند عمل می‌کند. حکیمانه مردم را به سوی حق دعوت می‌کند، در آموزش احکام دین به آنان، صبور و باحوصله است که در این فرمایش الهی به روشنی به چشم می‌خورد:

«أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» [النحل: ۱۲۵].

(به راه پروردگارت با حکمت و پند پسندیده فراخوان.)

زیرا از مهم‌ترین ویژگی‌های دعوتگر به سوی خدا این است که به راحتی به دل‌ها نفوذ کند و ایمان را نزدش محبوب گردانده و به روی آوردن به دین علاقمند سازد و در عین حال او را از آن‌چه موجب نفرت، اذیت و خشم می‌گردد، برحذر دارد. بدین ترتیب او یکباره علم و دانشش را بر سر مردم نمی‌ریزد، بلکه در دفعات مکرر علم را تقدیمشان کرده و

پند و موعظه را در مراتب مختلف ارائه کرده و بدین وسیله هر از گاهی دل‌ها و احساساتشان را به دست می‌آورد تا از طولانی شدن، سنگینی و خستگی جلوگیری کند. این همان کاری است که رسول خدا ﷺ هنگام موعظه‌ی مردم انجام می‌داد. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روزهای پنج شنبه برای مردم موعظه و سخنرانی می‌کرد. مردی به او گفت: ای ابو عبدالرحمن! دوست دارم هر روز ما را پند و اندرز دهی.

او گفت: «چیزی که مرا از این کار منع می‌کند، این است که من دوست ندارم که شما را خسته و ملول کنم و مراعات شما در هنگام موعظه می‌نمایم (طوری موعظه می‌کنم که بی‌حوصله و خسته نشوید)، چنان که پیامبر ﷺ در موعظه، همیشه حال ما را رعایت می‌فرمود، مبادا که ما خسته شویم.» (بخاری و مسلم).

طولانی نکردن سخنرانی و موعظه از جمله مهارت‌ها و روش‌های نیکوی دعوتگر در دعوت است، به ویژه اگر روی سخن با عموم مردم باشد که افراد پیر، ناتوان و مریض میانشان هست، موعظه و سخنرانی نماید. کوتاه بودن خطبه دال بر درک دعوتگر نسبت به دعوتش و نیز فهم درست و صحیح روحیه‌ی مردمی است که به او گوش فرا می‌دهند و این جزو رهنمون‌های والایی است که عمار بن یاسر رضی الله عنه به ما خبر داده است. گوید: شنیدم که رسول‌الله ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّ طُولَ صَلَاةِ الرَّجُلِ وَقِصَرَ خُطْبَتِهِ مَئِنَّةٌ مِنْ فِقْهِهِ فَأَطِيلُوا الصَّلَاةَ وَاقْصُرُوا الْخُطْبَةَ» (مسلم، ۱۴۳۷).

(طول نماز شخص و کوتاهی خطبه‌ی او، علامت دانایی و اطلاع او در دین است، پس نماز را طولانی و خطبه را کوتاه کنید.)

از جمله روش‌های دعوتگر دانا، زیرک، هوشیار و خردمند آن است

که با کسانی که آنان را دعوت می‌دهد، با نرمی و مهربانی رفتار کند. بر جهل، نادانی، اشتباهات، سؤال‌های زیاد و خسته کننده و فهم و درک کندشان صبر نماید و در تمام این کارها به سرور دعوتگران و خاتم پیامبران ﷺ اقتدا نماید. کسی که سینه‌اش را برای سؤال کنندگان می‌گشود، در پاسخ دادن و آموزش آنان به نرمی رفتار می‌کرد، بسان دوستداری راهنما و مونسی تصحیح کننده و آموزگار به آنان روی می‌آورد و آن قدر مسأله را برایشان شرح می‌داد تا آن را به خوبی بفهمند و با شادمانی و سرور و درک و اقناع کامل او را ترک کنند.

به عنوان مثال حدیثی است که صحابی معاویه بن حکم سلمی رضی الله عنه روایت می‌کند و می‌گوید: یک بار وقتی که من با رسول‌الله ﷺ نماز می‌خواندم، ناگهان مردی از جماعت عطسه کرد. گفتم: یرحمک الله (خداوند بر تو رحمت کند)!

ناگاه همه‌ی جماعت، به من چشم دوختند. گفتم: مادرم به عزایم نشنید! به چه منظور به من نگاه می‌کنید؟

همه‌ی آنان شروع کردند و دست‌های خود را بر روی زانوهای خود زدند. وقتی ایشان را دیدم که مرا به سکوت وامی‌دارند، عصبانی شدم، اما سکوت کردم؛ هنگامی که پیامبر ﷺ نماز را تمام کرد ـ پدر و مادرم فدای او بادا ـ که هیچ معلمی را ندیدم نه پیش از او و نه بعد از او که از لحاظ آموزش و تعلیم، از او بهتر باشد، به خدا سوگند، نه به نظر خشم به من نگاه کرد و نه مرا زد و نه به من بد گفت؛ (بلکه) فرمود:

«إِنَّ هَذِهِ الصَّلَاةَ لَا يصْلُحُ فِيهَا شَيءٌ مِنْ كَلَامِ النَّاسِ إِنَّمَا هُوَ التَّسْبِيحُ وَالتَّكْبِيرُ وَقِرَاءَةُ الْقُرْآنِ» أَوْ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ.

قُلْتُ: يا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيةٍ وَقَدْ جَاءَ اللَّهُ بِالْإِسْلَامِ وَإِنَّ مِنَّا

رِجَالًا يأتُونَ الْكُهَّانَ؟

قَالَ: «فَلَا تَأْتِهِمْ».

قَالَ: وَمِنَّا رِجَالٌ يتَطَيرُونَ؟

قَالَ: «ذَاكَ شَيءٌ يجِدُونَهُ فِي صُدُورِهِمْ فَلَا يصُدَّنَّهُمْ» (مسلم، ۸۳۶).

(در این نماز، گفتن چیزی از سخن (عادی) مردم درست نیست، زیرا که نماز، جز تسبیح و تکبیر و قرائت قرآن چیزی نیست.) یا چنان که پیامبر ﷺ فرمود.

گفتم: ای رسول خدا! من، زمانم به جاهلیت نزدیک است و تازه مسلمان شده‌ام و اینک خداوند اسلام را نازل کرده است؛ در میان ما کسانی هستند که پیش کاهنان می‌روند (حکمشان چیست؟ پیش آنان بروم یا نه).

فرمود: (تو نزد آنان نرو.)

گفتم: در میان ما اشخاصی هستند که فال می‌گیرند؟

فرمود: (آن چیزی (وسوسه‌ای) است که در سینه‌های خویش می‌یابند و از آنان هیچ شری را منع نمی‌کند.)

ملایمت و نرمی پیامبر بزرگوار ﷺ با مردم به جایی رسید که وقتی آنان را به خیر و نیکی فرا می‌خواند، بدی کسی را با بدی جواب نمی‌داد تا از جریحه دار شدن احساسات و توهین به کرامت و عزت نفسش جلوگیری کند، بلکه در انکار چنین برخورد نادرست و آگاه کردنش از این رفتار نابه‌جایش، پنهانی عمل می‌کرد و این روشی بود که بر افراد، مؤثر واقع گشت، به دل‌ها راه یافت و در درمان بیماری‌ها و اشتباهات موفق شد و سیده عایشه رضی الله عنها گوید:

«كَانَ النَّبِي ﷺ إِذَا بَلَغَهُ عَنْ الرَّجُلِ الشَّيءُ لَمْ يقُلْ مَا بَالُ فُلَانٍ يقُولُ وَلَكِنْ يقُولُ مَا بَالُ أَقْوَامٍ يقُولُونَ كَذَا وَكَذَا» (ابوداوود، ۴۱۵۶).

(وقتی خبر کسی به پیامبر ﷺ می‌رسید نمی‌گفت: فلانی را چه شده است که چنین می‌گوید، بلکه می‌گفت: مردم را چه شده است که فلان و فلان می‌گویند.)

از دیگر ویژگی‌های دعوتگر موفق این است که سخنانش را به درستی و کاملاً واضح برای مخاطب بیان می‌کند و نیز آن را برای شنونده تکرار می‌نماید. این کاری است که رسول خدا ﷺ بنا بر گفته‌ی انس رضی الله عنه انجام می‌داد:

«كَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ إِذَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أَعَادَهَا ثَلَاثًا حَتَّى تُفْهَمَ عَنْهُ وَإِذَا أَتَى عَلَى قَوْمٍ فَسَلَّمَ عَلَيهِمْ سَلَّمَ عَلَيهِمْ ثَلَاثًا» (بخاری، ۹۳).

(وقتی پیامبر اکرم سخنی می‌گفت آن را سه بار تکرار می‌کرد تا خوب فهمیده شود و وقتی بر قومی وارد می‌شد سه بار بر آنان سلام می‌کرد.)

سیده عایشه رضی الله عنها گوید:

«كَانَ كَلَامُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَلَامًا فَصْلًا يفْهَمُهُ كُلُّ مَنْ سَمِعَهُ» (ابوداود، ۴۱۹۹).

(سخنان رسول‌الله ﷺ کاملاً شمرده و واضح بود، هر کس آن را می‌شنید، می‌فهمید.)

نفاق ندارد و دو رو نیست:

مسلمان راستین از نفاق، نیرنگ، مجامله‌ی حرام و مدح و ستایش دروغین به دور است، چون رهنمون دینش او را از افتادن در این پرتگاه خطرناکی که در این زمانه بسیاری از مردم در آن می‌افتند و بدون این‌که احساس کنند به دره‌ی عمیقی از نفاق هلاک کننده و نفرت انگیزی می‌افتند، حفظ می‌کند.

رسول خدا ﷺ برای ما پرچم‌ها و نشانه‌های نجات از سقوط ترسناک در چاه نفاق و نیرنگ را نصب کرده است آن‌جا که به بنی عامر - کسانی که آمدند و به مدح و ستایش وی پرداخته و گفتند: تو سرور ما هستی - فرمود:

«السَّيدُ اللَّهُ».

(الله سرور است.)

گفتند: تو در فضل و بخشش برترین ما هستی.

پیامبر ﷺ فرمود:

«قُولُوا بِقَوْلِكُمْ أَوْ بَعْضِ قَوْلِكُمْ وَلَا يستَجْرِيَنَّكُمْ الشَّيطَانُ إِنِّي لَا أُرِيدُ أَن تَرفَعُونِي فَوقَ مَنزِلَتِي الَّتي أَنزَلَنِيهَا اللهُ تَعالَى أَنَا محمدُ بن عبدِاللهِ عَبدُهُ وَرَسولُهُ» (احمد، ۱۳۱۰۶).

(سخن خود یا قسمتی از آن را بگویید و وکیل شیطان نباشید. من نمی‌خواهم که مرا از مقام و منزلتی که خداوند به من ارزانی داشته، بالاتر ببرید. من محمد بن عبدالله، بنده و فرستاده‌ی اویم.)

پیامبر اکرم ﷺ راه را بر مداحان و ستایشگران بست تا در مدح و ستایش مردم پا را از گلیم فراتر ننهند و کسی را که سزاوار مدح و ستایش نیست، نستایند. در عین حال مداحانش را از وصف وی به سروری، فضل و بخشش نهی کرد، در حالی که بدون شک او سرور مسلمانان، بزرگ‌ترین و برترینشان است، زیرا او می‌داند که اگر در مدح و ستایش بر او بازگردد، منجر به لغزش‌های خطرناک نفاق می‌گردد که روحیه‌ی پاک و بی‌آلایش اسلام آن را نمی‌پسندد و حق و حقیقتی که این دین بر اساس آن استوار است، آن را نمی‌پذیرد. رسول‌الله ﷺ همواره اصحابش را از مدح افراد در برابرش نهی کرده تا ستایش کننده به نفاق کشیده نشود و ستوده شده را

باد تکبر، خودپسندی، خود بزرگ بینی و خودخواهی فرانگیرد.

بخاری، مسلم و ابوداود از ابو بکره ﷺ آورده‌اند که گفت: مردی شخص دیگری را در حضور پیامبر اکرم ﷺ مدح و ستایش نمود. پیامبر فرمود:

«وَيلَكَ قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ، قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ».

«وای بر تو، گردن دوستت را زدی! گردن دوستت را قطع کردی.»

سه بار تکرار کرد، سپس فرمود:

«مَنْ كَانَ مِنكُمْ مَادِحًا أَخَاهُ لا مَحَالَةَ فَلْيَقُلْ: أَحْسِبُ فُلانًا وَاللَّهُ حَسِيبُهُ، وَلا أُزَكِّي عَلَى اللَّهِ أَحَدًا، أَحْسِبُهُ كَذَا وَكَذَا إِنْ كَانَ يعْلَمُ ذَلِكَ مِنْهُ» (بخاری، ۲۴۶۸ و مسلم، ۵۳۲۰)

«اگر قرار است حتماً کسی را تعریف و تمجید کنی، چنین بگو: گمان من درباره‌ی فلانی، چنین است و خداوند، حالش را بهتر می‌داند و من کسی را تزکیه نمی‌کنم. البته در صورتی می‌تواند اوصاف فرد را بیان نماید که آن اوصاف، در او وجود داشته باشند».

بنابراین اگر چاره‌ای جز مدح و ستایش نبود، باید صادقانه و منطبق با اوضاع و احوال واقعی شخص مدح شونده باشد، هم چنین باید معتدل و بااحتیاط باشد بدون غلو و زیاده روی. تنها با این روش جامعه از وبای نفاق، دروغ، نیرنگ، سخنان بیهوده، ریا و وکیل و وصی دیگران شدن پاک می‌ماند.

بخاری از رجا از محجن اسلمی ﷺ آورده است که روزی رسول‌الله ﷺ و محجن ﷺ در مسجد بودند. پیامبر اکرم ﷺ مردی را دید که نماز می‌خواند و رکوع و سجده می‌کند. رسول‌الله ﷺ فرمود: «او کیست؟»

محجن ﷺ شروع کرد به تعریف و تمجید وی و می‌گفت: ای رسول

خدا، او فلان است و چنان است.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «بس کن، این سخنان را به گوش او نرسان تا هلاکش نکنی!» (بخاری).

در روایت احمد چنین آمده است: ای پیامبر خدا، این فلانی از بهترین افراد مدینه است یا گفت: او نمازخوان‌ترین اهل مدینه است.

پیامبر ﷺ فرمود: «این سخنان را به گوش او نرسان و او را هلاک مکن ـ دو یا سه بار تکرار کرد ـ شما امتی هستید که آسانی برای شما در نظر گرفته شده است.»

پیامبر گرامی ﷺ، شنیدن مدح و ستایش را هلاکت نامید، زیرا بر نفس انسان که عاشق شنیدن چنین سخنانی است، تأثیرات روحی بسزایی دارد. کسی که ستوده می‌شود، خود را برتر از مردم می‌بیند، از روی تکبر سرش را بلند کرده و از مردم روی می‌گرداند و اگر این امر از جانب چاپلوسان دورو دروغگو و حیله‌گر تکرار شود که پیرامون افراد بانفوذ، صاحب منصبان و کارگزاران دولتی بسیار به چشم می‌خورد، برایشان عادتی می‌شود که میل و رغبت درونی آنان را ارضا می‌کند. بدین ترتیب شخص از شنیدن اندرز و انتقاد متنفر بوده و چیزی جز زیاده روی، ستایش، تمجید و دود کردن اسفند و بخور را نمی‌خواهد. پس جای شگفتی نیست که حق نابود گردد، عدالت کشته شود، فضیلت زنده به گور شده و جامعه به فساد کشیده شود.

رسول‌الله ﷺ به یارانش فرمان داد بر صورت مداحان خاک پاشیده شود تا سیاهی آنان در جامعه‌ی اسلامی افزایش نیابد و با افزایش آنان است که نفاق و نیرنگ زیاد می‌شود و بلا رواج می‌یابد.

بخاری، مسلم، احمد و ترمذی از چند طریق روایت کرده‌اند که

مردی برخاست و یکی از امیران را مدح و ستایش کرد. مقداد ﷺ مشتی خاک بر صورتش پاشید و می‌گفت: رسول‌الله ﷺ فرمود:

«إِذَا رَأَيْتُمْ الْمَدَّاحِينَ فَاحْثُوا فِي وُجُوهِهِمْ التُّرَابَ» (مسلم، ۵۳۲۳، احمد، ۵۴۲۶).

(اگر مداحان را دیدید، خاک به صورتشان بپاشید.)

یاران بزرگوار پیامبر ﷺ از ترس لغزش، هلاکت و نیز به خاطر آراستگی به خلق اسلامی که به دور از چنین پدیده‌های بی‌ارزش و بیهوده‌ای است، از مدح و ستایش این مداحان به تنگ آمده و احساس حرج می‌کردند، با آن که سزاوارش بودند. از نافع ﷺ و دیگران آمده است که مردی به ابن عمر ﷺ فرمود: ای بهترین مردم! یا ای فرزند بهترین مردم!

ابن عمر گفت: نه من بهترین مردم هستم و نه فرزند بهترین مردم هستم، بلکه بنده‌ای از بندگان خدایم که به خداوند متعال امید دارم و از او می‌ترسم. به خدا قسم دست از سر مردم بر نمی‌دارید تا آنان را هلاک کنید.[1]

این سخنی خردمندانه از صحابی بزرگواری است که آکنده از احساس اسلام بوده و به رهنمون پیامبر اکرم ﷺ اکتفا کرده، در پیدا و پنهانش خود را بدان آراسته است.

صحابه‌ی کرام ﷺ این نکته‌ی دقیقی را که رسول بزرگوار ﷺ همواره با کردار و گفتارش بدان راهنمایی می‌نمود به خوبی دریافتند و تفاوت بزرگ میان حقیقت خالصی که به خاطر خداست و نفاق و نیرنگ را آشکار کرده است.

---

[1] ـ حياة الصحابة، ۱۰۳/۳.

از ابن عمر ﷺ آمده است که گروهی به او گفتند: ما به حضور پادشاهانمان می‌رویم و سخنانی بر زبان می‌آوریم که با سخنانی که از حضورشان خارج می‌شویم، متفاوت است.

ابن عمر گفت:

«كُنَّا نَعُدُّ هذا نِفَاقًا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» (بخاری، ۶۶۴۲).

(ما در عهد رسول الله ﷺ این کار را نفاق می‌شمردیم.)

از ریا و فخر فروشی به دور است:

مسلمان حقیقی و راستگو از ریا به دور است، زیرا این کار ثواب را کم و عمل را باطل می‌کند و در روزی که مردم در برابر پروردگار عالمیان قیام می‌کنند، برای صاحبش ذلت و خواری را به دنبال دارد.

اخلاص برای خدا در گفتار و کردار و نیز عبادت خداوند متعال که هدف آفرینش جن و انس است، ماهیت اصلی این دین است، همان گونه که در این فرمایش الهی آمده است:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» [الذاريات: ۵۶].

(و جنّ و انس را جز برای آن‌که مرا بندگی کنند نیافریده‌ام.)

این عبادت زمانی مورد قبول واقع می‌گردد که خالص برای خداوند متعال باشد:

«وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ» [البينة: ۵].

(و فرمان نیافتند جز آن‌که خدا را ـ در حالی که پرستش را برای او خالص ساخته‌اند با پاکدلی (دین ورز به آیین ابراهیمی) بپرستند.)

به محض این‌که این عبادت با ریا، حب ظاهر شدن و طلب شهرت خدشه دار گردد، باطل شده و ثوابش پاک می‌شود. خداوند به کسانی که

اموالشان را برای فقرا انفاق کرده و سپس بر سرشان منت می‌گذارند که بی‌نیازشان گردانده و احتیاجشان را برطرف ساخته‌اند و با این منت، کرامت فقرا را جریحه دار می‌گردانند، هشدار داده است:

«يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي ينْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يقْدِرُونَ عَلَى شَيءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» [البقرة: ۲۶۴].

(ای مؤمنان، صدقه‌هایتان را با منّت [نهادن] و آزار [رساندن] از بین مبرید همچون کسی که مالش را برای نمایاندن به مردم انفاق می‌کند و به خدا و روز قیامت ایمان ندارد. پس داستان او مانند داستان سنگ صافی است که بر روی آن خاکی [پاشیده باشند]. آن‌گاه باران درشت دانه‌ای بدان در رسید و [سخت و] صافش برجای گذارد. [ریا کاران] بر چیزی از دستاورد خویش دست ندارند. و خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند.)

منت بر فقرا، ثواب این صدقات را از بین می‌برد، درست همان گونه که آب، خاك روی سنگ صاف را می‌شوید. بعد از آن پیوست وحشتناك آخر آیه می‌آید تا بیان کند که این ریاکاران، مستحق هدایت الهی نیستند و آنان در زمره‌ی کافران قرار دارند:

«وَاللَّهُ لَا يهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» [البقرة: ۲۶۴].

(و خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند.)

چرا که این ریاکاران در برابر مردم تظاهر به انجام کار خیر می‌کنند و هیچ اهمیتی به رضایت خداوند ﷻ نمی‌دهند. خداوند متعال حالشان را چنین توصیف نموده است:

«يرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا» [النساء: ۱۴۲].

(جلوه فروشی می‌کنند و خداوند را جز اندکی یاد نمی‌کنند.)

به همین خاطر اعمالشان به خودشان بر می‌گردد، زیرا آنان برای خدا شریک آورده‌اند و خداوند متعال فقط اعمالی را می‌پذیرد که خالصانه برای او باشد، همان گونه که در حدیث ابوهریره آمده است که گفت: شنیدم رسول‌الله ﷺ می‌فرماید:

«قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَنَا أَغْنَى الشُّرَكَاءِ عَنْ الشِّرْكِ مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِي غَيْرِي تَرَكْتُهُ وَشِرْكَهُ» (مسلم، ۵۳۰۰).

(من بی‌نیازترین شریکان به شرک هستم، کسی که عملی را انجام داد و در آن شریکی برای من آورد، من او را با شریکش را رها می‌کنم.)

پیامبر اکرم ﷺ دایره‌ی سخن را در این‌باره به صورت فراگیر و کامل گسترانده و بیان داشته است که خفت و خواری زشتی در روز نمایش بزرگ گریبانگیر ریاکاران می‌شود، روزی که مال و فرزند سودی ندارد مگر کسی که قلب سالم و پاک نزد خداوند آورد. این را نیز در حدیث ابوهریره ﷺ می‌یابیم که گوید: شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّ أَوَّلَ النَّاسِ يقْضَى يوْمَ الْقِيامَةِ عَلَيهِ رَجُلٌ اسْتُشْهِدَ فَأُتِي بِهِ فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ فَعَرَفَهَا قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟

قَالَ: قَاتَلْتُ فِيكَ حَتَّى اسْتُشْهِدْتُ.

قَالَ: كَذَبْتَ وَلَكِنَّكَ قَاتَلْتَ لِأَنْ يقَالَ جَرِيءٌ فَقَدْ قِيلَ.

ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِي فِي النَّارِ. وَرَجُلٌ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَلَّمَهُ وَقَرَأَ الْقُرْآنَ فَأُتِي بِهِ فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ فَعَرَفَهَا قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟

قَالَ: تَعَلَّمْتُ الْعِلْمَ وَعَلَّمْتُهُ وَقَرَأْتُ فِيكَ الْقُرْآنَ.

قَالَ: كَذَبْتَ وَلَكِنَّكَ تَعَلَّمْتَ الْعِلْمَ لِيقَالَ عَالِمٌ وَقَرَأْتَ الْقُرْآنَ لِيقَالَ هُوَ قَارِئٌ فَقَدْ قِيلَ.

ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِي فِي النَّارِ. وَرَجُلٌ وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيهِ

وَأَعْطَاهُ مِنْ أَصْنَافِ الْمَالِ كُلِّهِ فَأُتِي بِهِ فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ فَعَرَفَهَا قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟

قَالَ: مَا تَرَكْتُ مِنْ سَبِيلٍ تُحِبُّ أَنْ يُنفَقَ فِيهَا إِلَّا أَنْفَقْتُ فِيهَا لَكَ.

قَالَ: كَذَبْتَ وَلَكِنَّكَ فَعَلْتَ لِيُقَالَ هُوَ جَوَادٌ فَقَدْ قِيلَ.

ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ ثُمَّ أُلْقِيَ فِي النَّارِ» (مسلم، ۳۵۲۷).

(نخستین فردی که در روز قیامت محاکمه می‌شود، مردی است که شهید شده است؛ (به دیوان حشر آورده می‌شود و) خداوند نعمت‌هایش را به او نشان می‌دهد، آن نعمت‌ها را می‌شناسد؛ خداوند به او می‌گوید: با این نعمت‌ها چه عملی انجام داده‌ای؟

جواب می‌دهد: در راه تو جنگیدم تا شهید شدم.

خداوند می‌فرماید: دروغ گفتی، برای آن جنگ کردی که گفته شود: شجاع است! و (در دنیا درباره‌ی تو این) گفته شده است.

بعد در مورد او فرمان صادر می‌گردد و بر صورت کشانده می‌شود تا در دوزخ انداخته شود.

نیز مردی آورده می‌شود که علم آموخته و آن را تعلیم داده و قرآن را تلاوت کرده است؛ خداوند نعمت‌هایش را به او نشان می‌دهد، وی آن نعمت‌ها را می‌شناسد و به خاطر می‌آورد؛ خداوند به او می‌گوید: با این نعمت‌ها چه عملی انجام داده‌ای؟

می‌گوید: علم آموختم و آن را یاد دادم و برای رضای تو قرآن خواندم.

خداوند می‌فرماید: دروغ گفتی، علم آموختی تا گفته شود: عالم است! و قرآن خواندی تا بگویند: قاری است و گفته شده است.

سپس در مورد او فرمان صادر می‌گردد و بر صورت کشانده می‌شود تا در دوزخ انداخته می‌شود

مردی است که خداوند در ثروت و رزق او را وسعت داده است و به او

انواع ثروت عطا کرده است؛ آورده می‌شود و خداوند نعمت‌هایش رابه او نشان می‌دهد، آن را می‌شناسد؛ خداوند به او می‌گوید: با این نعمت‌ها چه عملی انجام داده‌ای؟

جواب می‌دهد: آن را در هر راهی که تو دوست داشتی خرج شود، خرج کردم.

خداوند می‌فرماید: دروغ گفتی، چنان کردی که مردم بگویند: او بخشنده است! و گفته شده است.

سپس درباره‌ی او فرمان صادر می‌گردد و بر صورت کشانده می‌شود تا در دوزخ انداخته می‌شود.)

این حدیث شریف مواردی که دارای فخرفروشی، تکبر و افتخار بیشتری در اعمال است، ارائه کرده که عبارتند از: شجاعت، علم و بزرگواری. هم چنین به بیان خفتی پرداخته که صاحبانشان در روز قیامت متحمل می‌گردند. آن‌جا در برابر مردم از تمام چیزهایی که از انجام این کارها امید داشتند به دور می‌شوند از جمله رسیدن به جایگاه والا، علاوه بر این‌که بیانگر زیان بزرگی است که به آنان می‌رسد، زیرا از تمام ثوابی که خداوند برای چنین اعمال بزرگی در نظر گرفته است، محروم می‌شوند. آنان به جای این‌که به بهشت جاودان برسند، با صورت به آتش افکنده می‌شوند.

مسلمان راستین و آگاه از احکام دین که احساساتش آکنده از رهنمون‌های حکیمانه است، در اعمالش از ریا دوری جسته و سعی می‌کند آن را خالصانه برای پروردگار بزرگش انجام دهد و این فرمایش رسول بزرگوار را آویزه‌ی گوش‌ش می‌کند که فرمود:

«مَنْ سَمَّعَ سَمَّعَ اللَّهُ بِهِ وَمَنْ يرَائِي يرَائِي اللَّهُ بِهِ» (بخاری، ۶۰۱۸ و مسلم،

۵۳۰۲).

(کسی که در انظار مردم برای شهرت، عملی را انجام دهد، خداوند در روز قیامت او را در انظار مردم رسوا می‌کند و کسی که عملی را انجام دهد که مردم او را بزرگ بشمارند، خداوند ماهیت او را در نزد عموم آشکار می‌نماید.)

در راه راست حرکت می‌کند:

مسلمان واقعی و راستین، در راه راست حرکت کرده، کارهایش واضح و آشکار است. علی رغم سختی‌ها، تلاش و مشقتی که در حرکت در راه راست وجود دارد، پیچیدگی، ابهام، ادای نادرست و نیرنگ را که انسان در زندگی اجتماعی با آن روبه رو می‌شود، نمی‌شناسد.

حرکت مستقیم و درست در زندگی و رفتار مسلمان زیوری اخلاقی نیست که با اختیارش، خود را بدان بیاراید یا رهایش کند، بلکه رفتاری است که خداوند و پیامبرش بدان فرمان داده‌اند و اهمیتش در بسیاری از آیات قرآن حکیم، پس از ایمان به خدا می‌آید:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۳۰) نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ» [فصلت: ۳۰، ۳۱].

(کسانی که گفتند: پروردگارمان خداست، آن‌گاه استوار ماندند. فرشتگان [با این پیام] بر آنان فرود می‌آیند که نترسید و اندوهگین نباشید و به بهشتی که وعده داده می‌شدید خوش باشید. (۳۰) ما در زندگی دنیا و [نیز] در آخرت دوستانتان هستیم. و شما در آن‌جا آنچه را که دلتان بخواهد، دارید و هر آنچه

که درخواست کنید. خواهید داشت (۳۱) [به عنوان] پذیرایی از سوی [خداوند] آمرزگار مهربان.)

ثواب مؤمنان استوار در راه مستقیم، چه بسیار است! منزلگاهشان روز قیامت، چقدر گرامی و والاست! و بشارت و مژدگانی‌ای که فرشتگان برایشان می‌برند، چه زیباست!

چرا که استقامت، منزلگهی والا و دشوار است که تنها مؤمنان پرهیزگار بدان می‌رسند، کسانی که نیتشان را فقط برای خدا خالص گردانده و طناب بندگی برای دیگران از مال، مقام، قدرت، نعمت، لذت و دیگر چیزهایی که در این زندگی دلبستگی مردم هستند، را از گردنش بیرون آورده‌اند. پس جای شگفتی نیست که ثوابشان نزد خداوند بزرگ و جایگاهشان در جوار او بسیار والا باشد.

بلندی منزلت استقامت و سختی پیمودن آن را هیچ چیز بهتر از حس بیدار پیامبر ﷺ و بینش فرگیرش به ابعاد استقامت و اهمیت آن در تعیین سرنوشت انسان را نشان نمی‌دهد، آن‌جا که ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر این آیه آورده است:

«فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ» [هود: ۱۱۲].

(پس چنان که فرمان یافته‌ای پایداری ورز.)

گوید: «در تمام قرآن آیه‌ای تندتر و سخت‌تر از این آیه بر رسول الله ﷺ نازل نشد.» (مسلم).

به همین خاطر پیامبر گرامی ﷺ به اصحابش که به او گفتند: چه زود پیر شدی! فرمود: «سوره‌ی هود و امثال آن مرا پیر کردند.» و به این آیه اشاره داشت:

«فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ» [هود: ۱۱۲].

(پس چنان که فرمان یافته‌ای پایداری ورز.)

یکی از سخنان جامع او که مطابق با این فرمایش خداوند تبارک و تعالی است: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» [فصلت: ۳۰] (کسانی که گفتند: پروردگارمان خداست، آن‌گاه استوار ماندند.) سخنش به سفیان بن عبدالله ثقفی است:

«قُل آمَنتُ بِاللهِ ثُمَّ استَقِم» (مسلم، ۶۲۸۲).

(بگو: به خدا ایمان آوردم سپس استقامت کن.)

زمانی که از او پرسید: ای رسول خدا، از اسلام سخنی به من بگو که از کسی جز تو نپرسم. این امر امام مسلم را بر آن داشت که باب استقامت را باب «جامع اوصاف اسلام» نامگذاری کند. چون در استقامتی که ناشی از ایمان به خداست، تمام فضائل و برتری‌ها جمع می‌شود و اخلاق پسندیده به هم می‌رسند. از استقامت است که خصلت‌ها و ویژگی‌های خیر انشعاب گرفته و اعمال و کارهای نیکو سرچشمه می گردد.

از اولویت‌های استقامت آن است که مسلمان با یک چهره و به یک نحو با مردم روبه رو شود و بسان نیرنگ بازان حیله گر تغییر رنگ و شکل ندهد، کسانی که پیامبر بزرگوار ﷺ آنان را چنین تهدید کرده است:

«إِنَّ شَرَّ النَّاسِ ذُو الْوَجْهَينِ الَّذِى يأْتِى هَؤُلَاءِ بِوَجْهٍ وَهَؤُلَاءِ بِوَجْهٍ» (بخاری، ۶۶۴۳ و مسلم، ۴۷۱۵).

(بدترین مردم شخص دو رو است که با اینان به چهره‌ای و به آنان با چهره‌ای دیگر رو به رو می‌شود.)

به عیادت مریض می‌رود:

مسلمان واقعی، از مریض عیادت می‌کند و عیادت را وظیفه‌ای

اسلامی می‌داند که دین حنیف آن را تشویق می‌نماید و این یک کار اضافی یا اختیاری نیست. او در حالی به دیدار بیمار می‌رود که احساساتش به او می گوید: دستور رسول‌الله ﷺ را اجرا می کند آن‌جا که فرمود:

«عُودُوا الْمَرِيضَ وأَطْعِمُوا الْجَائِعَ وَفُكُّوا الْعَانِي» (بخاری، ۴۹۵۴).

(به عیادت مریض بروید، به گرسنه غذا بدهید و اسیر دربند را رها کنید.)

هم چنین در روایت برا بن عازب رضی الله عنه می‌فرماید:

«أَمَرَنَا بِعِيادَةِ الْمَرِيضِ وَاتِّبَاعِ الْجِنَازَةِ وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ وَإِبْرَارِ الْقَسَمِ وَنَصْرِ الْمَظْلُومِ وَإِجَابَةِ الدَّاعِي وإِفْشَاءِ السَّلَامِ» (بخاری، ۴۷۷۷ و مسلم، ۳۸۴۸).

(پیامبر ما را به عیادت مریض، تشییع جنازه، «یرحمک الله» گفتن به عطسه زننده، عملی کردن قسم، یاری مظلوم، اجابت کردن دعوت و پخش کردن سلام فرمان داد.)

این عادت اجتماعی که پیامبر بزرگوار ﷺ پایه‌هایش را بنا کرده است در زندگی مسلمانان ریشه دوانده است، تا آن‌جا که حقی برای مسلمان بر گردن برادرش قرار گرفته که در صورت غفلت یا کوتاهی در آن، می‌تواند آن را مطالبه نماید. کسی که از حق برادرش غفلت ورزیده یا در آن کوتاهی نماید، در عرفِ شریعتِ پسندیده و بزرگ، به خود ظلم کرده است:

«حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ خَمْسٌ: رَدُّ السَّلَامِ، وَعِيادَةُ الْمَرِيضِ، وَاتِّبَاعُ الْجَنَائِزِ، وَإِجَابَةُ الدَّعْوَةِ، وَتَشْمِيتُ الْعَاطِسِ» (بخاری، ۱۱۶۴).

(حق مسلمان بر مسلمان دیگر پنج چیز است: پاسخ دادن سلام، عیادت از بیمار، تشییع جنازه‌ها، پذیرفتن دعوت و درخواست رحمت کردن برای کسی که عطسه می کند.)

رسول‌الله ﷺ در روایتی فرمود:

«حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ سِتٌّ.»

قِيلَ: مَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قَالَ: «إِذَا لَقِيتَهُ فَسَلِّمْ عَلَيهِ، وَإِذَا دَعَاكَ فَأَجِبْهُ، وَإِذَا اسْتَنْصَحَكَ فَانْصَحْ لَهُ، وَإِذَا عَطَسَ فَحَمِدَ اللَّهَ فَشَمِّتْهُ، وَإِذَا مَرِضَ فَعُدْهُ، وَإِذَا مَاتَ فَاتَّبِعْهُ» (مسلم، ۴۰۲۳).

(مسلمان بر مسلمان، شش حق دارد.)

گفتند: ای رسول خدا! آن‌ها کدام‌اند؟

فرمود: (وقتی او را ملاقات کردی، به او سلام کن، وقتی تو را دعوت نمود، اجابت کن، هنگامی که از تو درخواست نصیحت نمود، او را نصیحت کن، وقتی که عطسه زد و الحمد لله گفت در جوابش بگو: یرحمک الله، وقتی بیمار شد به عیادتش برو و هنگامی که فوت کرد به تشییع جنازه‌اش شرکت کن.)

مسلمان با عیادت از برادر بیمارش در اعماق درونش احساس می کند که او فقط در پی ادای یک وظیفه یا اجرای یک دستور نیست، بلکه شادی روحی و نشاطی درونی را در خود احساس می‌کند که فقط کسی می‌تواند آن را حس کند که در حدیث شریف و زیبای عیادت تعمق و تدبر نماید. حدیثی که عظمت این عیادت و ملاقات را به تصویر می‌کشد و خیر و برکت‌های زیادی به همراه دارد؛ آن‌جا که رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ ﷻ يَقُولُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: يَا ابْنَ آدَمَ مَرِضْتُ فَلَمْ تَعُدْنِي؟!

قَالَ: يَا رَبِّ كَيفَ أَعُودُكَ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ؟!

قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ عَبْدِي فُلَانًا مَرِضَ فَلَمْ تَعُدْهُ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّكَ لَوْ عُدْتَهُ لَوَجَدْتَنِي عِنْدَهُ. يَا ابْنَ آدَمَ اسْتَطْعَمْتُكَ فَلَمْ تُطْعِمْنِي؟!

قَالَ: يَا رَبِّ وَكَيفَ أُطْعِمُكَ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ؟!

قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ اسْتَطْعَمَكَ عَبْدِي فُلَانٌ فَلَمْ تُطْعِمْهُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّكَ لَوْ أَطْعَمْتَهُ لَوَجَدْتَ ذَلِكَ عِنْدِي؟! يَا ابْنَ آدَمَ اسْتَسْقَيْتُكَ فَلَمْ تَسْقِنِي؟!

قَالَ: يَا رَبِّ كَيفَ أَسْقِيكَ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ؟!

قَالَ: اسْتَسْقَاكَ عَبْدِي فُلَانٌ فَلَمْ تَسْقِهِ، أَمَا إِنَّكَ لَوْ سَقَيْتَهُ وَجَدْتَ ذَٰلِكَ عِنْدِي؟!» (مسلم، ۴۶۶۱).

(خداوند ﷻ در روز قیامت می‌فرماید: ای فرزند آدم! بیمار شدم و مرا عیادت نکردی!

جواب می‌دهد: پروردگارا! چگونه من از تو عیادت کنم در حالی که تو پروردگار عالمیان هستی؟

می‌فرماید: مگر ندانستی که فلان بنده‌ی من مریض است و عیادتش نکردی؟ مگر نمی‌دانستی که اگر به عیادتش می‌رفتی، مرا نزد او می‌یافتی؟! ای فرزند آدم! از تو طعام خواستم، به من طعام ندادی!

می‌گوید: پروردگارا! من چگونه به تو طعام دهم در حالی که تو پروردگار عالمیان هستی؟!

می‌فرماید: مگر نمی‌دانی که فلان بنده‌ی من از تو درخواست طعام کرد و به او ندادی و اگر او را طعام می‌دادی، پاداش آن را نزد من می‌یافتی؟ ای فرزند آدم! از تو طلب آب کردم و به من آب ندادی!

می‌گوید: پروردگارا! چگونه من به تو آب دهم در حالی که تو پروردگار عالمیان هستی؟

می‌فرماید: فلان بنده‌ی من از تو آب خواست و به او ندادی، مگر نمی‌دانی که اگر او را سیراب می‌نمودی، پاداش آن را نزد من می‌یافتی؟)

چه عیادت پر برکتی! چه دیدار بزرگوارانه‌ای! چه عمل بزرگی! که شخص برای برادر ضعیف بیمارش انجام می‌دهد. اما ناگهان خود را در بارگاه پرودگار عزیز می‌یابد که پروردگار متعال این کار بزرگ را می‌بیند و به خاطر آن پاداشی بس بزرگ به وی می‌بخشد! آیا دیداری والاتر، بزرگ‌تر و پربرکت‌تر از این هست که پروردگار آسمان و زمین آن را

تمجید کرده، در آن برکت دهد و بر آن تشویق نماید؟!

چه بدبختی بزرگی است برای کسی که از این دیدار و عیادت دست بکشد و چه زیان سختی به او می‌رسد و چه رسوایی زشتی است که خداوند رب العزت در برابر شاهدان اعلام می‌دارد:

«ای فرزند آدم! بیمار شدم و مرا عیادت نکردی! ... مگر نمی‌دانستی که فلان بنده‌ی من مریض است و عیادتش نکردی؟ مگر نمی‌دانستی که اگر به عیادتش می‌رفتی، مرا نزد او می‌یافتی؟!»

افسار خیال را رها می‌کنیم تا تلخی پشیمانی، خفت و خجالت شخصی که در عیادت برادر بیمارش کوتاهی کرده و از آن روی گردانده را به تصویر بکشد و چه بسا که پشیمانی دیگر سودی نداشته باشد.

بیمار در جامعه‌ی اسلامی و در زمان سختی و مشقت احساس می‌کند که تنها نیست و احساسات و عاطفه‌ی عیادت کنندگان و نیز دعایشان او را دربرگرفته و از بلا و سختی‌هایش می‌کاهد و این اوج ترقی و پیشرفت انسانیت و قله‌ی احساسات والای بشری است و هیچ امتی در طول تاریخ از لحاظ عاطفی و سازگاری اجتماعی به اندازه‌ی امت اسلامی سیر و اشباع نشده بود.

شخص بیمار در دنیای غرب، ممکن است بیمارستانی را بیابد که او را در خود جای دهد و پزشکی که او را معالجه و مداوا نماید، ولی به ندرت نوازش مهربانانه، سخن شفابخش، لبخند نشاط آور، دعای خالصانه و مشارکت صادقانه‌ی وجدانی را می‌یابد.

چرا که فلسفه‌ی مادیگری که زندگی غربی‌ها را فریفته است، درخشش عواطف بشری را خاموش کرده، پاکی و شفافیت احساس برادری را پوشانده و مانع از انگیزه‌های غیر مادی برای انجام کار خیر

گردیده است.

انسان غربی هیچ انگیزه‌ای برای عیادت بیمار ندارد، زیرا هیچ پیوندی که منفعت مادی زودرس یا دیررسی به او برساند، با او ندارد، حال آن که انگیزه‌ی انسان مسلمان از عیادت بیمار، رسیدن به ثوابی است که خداوند برای کسی که در این راه گام بردارد، در نظر گرفته است.

نصوص بسیاری در این زمینه آمده است که احساسات برادری را در دل می‌جوشاند و او را از صمیم وجدانش بر آن می‌دارد که به عیادت بیمار برود. از جمله‌ی این نصوص، سخن رسول‌الله ﷺ است که فرمود:

«إِنَّ الْمُسْلِمَ إِذَا عَادَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ لَمْ يزَلْ فِي خُرْفَةِ الْجَنَّةِ حَتَّى يرْجِعَ» (مسلم، ۴۶۵۹).

(شخص مسلمان، هر وقت برادر مسلمان (بیمار) خود را عیادت کند، تا وقتی که (به خانه‌ی خود) برمی‌گردد، هم‌چنان در میان میوه‌های بهشت است.)

هم چنین این فرمایش:

«مَا مِنْ مُسْلِمٍ يعُودُ مُسْلِمًا غُدْوَةً إِلَّا صَلَّى عَلَيهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ حَتَّى يمْسِي وَإِنْ عَادَهُ عَشِيةً إِلَّا صَلَّى عَلَيهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ حَتَّى يصْبِحَ وَكَانَ لَهُ خَرِيفٌ فِي الْجَنَّةِ» (ترمذی، ۸۹۱).

(هر مسلمانی که صبحگاهان به عیادت مسلمان دیگری برود، هفتاد هزار فرشته تا شب بر او سلام و درود می‌فرستند و هر مسلمانی که شبانگاه به عیادت برود، هفتاد هزار فرشته تا صبح بر او سلام و درود می‌فرستند و او از نعمت‌های بهشت، قسمت آماده و فراهم و چیده شده‌ای خواهد داشت.)

رسول‌الله ﷺ با بصیرت نافذ و آگاهش از نفس بشری، تأثیر روحی عیادت بیمار را بر وی و خانواده‌اش درک می‌کرد. بدین ترتیب در عیادت بیماران و شنواندن نرم‌ترین عبارات دعا و همدردی به آنان لحظه‌ای درنگ

نمی‌کرد، تا آن‌جا که روح شریف و پاکش اوج می‌گیرد و گام‌هایش او را به عیادت یک پسر بچه‌ی یهودی که در خدمتش بود می‌برد. انس ﷺ در این‌باره گوید:

كَانَ غُلَامٌ يهُودِی يخْدُمُ النَّبِی ﷺ فَمَرِضَ فَأَتَاهُ النَّبِی ﷺ يعُودُهُ فَقَعَدَ عِنْدَ رَأْسِهِ فَقَالَ لَهُ: «أَسْلِمْ»

فَنَظَرَ إِلَى أَبِيهِ وَهُوَ عِنْدَهُ فَقَالَ لَهُ: أَطِعْ أَبَا الْقَاسِمِ ﷺ.

فَأَسْلَمَ فَخَرَجَ النَّبِی ﷺ وَهُوَ يقُولُ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَنْقَذَهُ مِنْ النَّارِ» (بخاری، ۱۲۶۸).

پسر بچه‌ای یهودی به پیامبر اکرم ﷺ خدمت می‌کرد. او بیمار شد و پیامبر ﷺ به عیادتش رفت. بالای سرش نشست و به او فرمود: (مسلمان شو.)

او به پدرش که در کنارش بود، نگاه کرد. پدرش گفت: از ابوالقاسم اطاعت کن.

او مسلمان شد و پیامبر اکرم ﷺ خارج شد درحالی که می‌گفت: (سپاس خدایی را که او را از آتش نجات داد.)

عیادت از این نوجوان بیمار یهودی، مانع نشد که پیامبر اکرم ﷺ او را به اسلام دعوت کند. او از تأثیر دیدار شریفش در درون این نوجوان و پدرش که رسول‌الله ﷺ با بزرگواری، فضل، لطف و رفتار نیکش آنان را در برگرفته بود، کاملاً آگاه بود. آنان فرمان رسول بزرگوار ﷺ را اجابت می‌نمایند و ثمره‌ی این عیادت هدایت بود. رسول خدا ﷺ در حالی از آن‌جا خارج شد که لبانش شکر و سپاس خدا را می‌گفت، زیرا به وسیله‌ی او جانی را از آتش نجات داد. این پیامبر چه انسان بزرگی و چه دعوتگر زیرک دانایی است!

از جمله موارد پرداختن پیامبر گرامی ﷺ به عیادت بیمار و توجه به

امور وی، این است که اصول و سنت‌هایی را قرار داده که صحابه‌ی کرام آن را حفظ کرده و سنت پاک آن را ثبت نموده است.

از جمله نشستن کنار سر بیمار همان گونه که پیامبر ﷺ در عیادت جوان یهودی انجام داد و همان گونه که ابن عباس ﷺ آورده است:

كَانَ النَّبی ﷺ إِذَا عَادَ الْمَرِيضَ جَلَسَ عِندَ رَأسِهِ ثُمَّ قَالَ سَبعَ مَرَّاتٍ: «أَسأَلُ اللهَ العَظِيمَ رَبَّ العَرشِ العَظِيم أَن يشفِيكَ» (ابوداوود، ۲۷۰۰).

وقتی پیامبر گرامی ﷺ به عیادت بیمار می‌رفت، بالای سرش می‌نشست سپس هفت بار می‌فرمود: (أَسأَلُ اللهَ العَظِيمَ رَبَّ العَرشِ العَظِيم أَن يشفِيکَ.)

هم چنین دست کشیدن به بدن بیمار با دست راست و دعا برای بیمار آن گونه که سیده عایشه ﷺ روایت کرده است:

كان النبی ﷺ يعَوِّذُ بَعْضَ أَهْلِهِ يمْسَحُهُ بِيمِينِهِ فَيقُولُ: «اللهم رَبَّ النَّاسِ أَذْهِبْ الْبَاسَ وَاشْفِ إِنَّكَ أَنْتَ الشَّافِي لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ، شِفَاءً لَا يغَادِرُ سَقَمًا» (بخاری، ۵۳۰۲).

پیامبر ﷺ بر یکی از همسران خود دعا می‌خواند. جای درد را با دست راست خود مسح می‌نمود و می‌فرمود: (خدایا! ای پروردگار مردم! ناراحتی و درد را بردار و شفا بده که تو شفابخشی و هیچ شفایی جز شفای تو نیست، شفایی عطا کن که چیزی از بیماری باقی نگذارد.)

از ابن عباس ﷺ آمده است که پیامبر گرامی ﷺ برای عیادت مردی اعرابی رفت. او هر گاه به عیادت کسی می‌رفت، می‌فرمود:

«لَا بَأْسَ طَهُورٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ» (بخاری، ۳۳۴۷).

(عیبی ندارد، ان شاء الله بیماری پاک کننده است.)

مسلمانان، این سنت پاک و زیبا را در عیادت از بیمار، نسل اندر نسل به یکدیگر منتقل کرده‌اند و در زندگی اجتماعی مسلمانان به عنوان نمادی از ارتباط، دوستی، مهربانی، اظهار محبت و همدردی باقی مانده است که

ناتوانی را از بین می‌برد، اشک غمدیده را پاک می‌کند، رنج و سختی را بر می‌دارد، تاریکی یأس و ناامیدی را می‌برد، پیوند دوستی را برقرار می‌سازد، پیوند برادری را مستحکم می‌کند، چشمه‌ی وفاداری را می‌جوشاند و لبخند امید را سر می‌دهد.

در تشییع جنازه شرکت می‌کند:

مسلمانِ پرهیزگارِ آگاه، در تشییع جنازه شرکت می‌کند تا این فرمان رسول‌الله ﷺ را اجرا کند، آن‌جا که فرمود:

«حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ خَمْسٌ رَدُّ السَّلَامِ وَعِيَادَةُ الْمَرِيضِ وَاتِّبَاعُ الْجَنَائِزِ وَإِجَابَةُ الدَّعْوَةِ وَتَشْمِيتُ الْعَاطِسِ» (بخاری، ۱۱۶۴ و مسلم، ۴۰۲۲).

(حق مسلمان بر مسلمان، پنج چیز است: جواب سلام؛ عیادت مریض؛ تشییع جنازه؛ قبول دعوت او و دعای خیر در هنگام عطسه کردن.)

او در چنین مناسبتی، که بدعت و گمراهی‌های بسیاری در آن رواج یافته است، از انتشار فهم و درک اسلامی درست غافل نمی‌شود. بدعت‌هایی مانند ترک نماز، بلند کردن صدا با ناله، فغان و فریاد و دیگر مواردی که مردم با سرگرم شدن به آماده کردن میت، تشییع جنازه و دلداری دادن خانواده‌ی میت از تصحیح این موارد و بیان صورت درست منصرف می‌شوند.

اگر او در لحظه‌ی جان کندن بیماری حاضر باشد، بنا بر فرمایش رسول‌الله ﷺ شهادت لا إله إلا الله را به او تلقین می‌کند:

«لَقِّنُوا مَوْتَاكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (مسلم، ۱۵۲۳).

(به افراد در حال مرگ، لا اله الا الله را تلقین کنید.)

وقتی روح آن شخص از بدن خارج شود، این دعای پیامبر اکرم ﷺ

را که هنگام وفات ابوسلمه، برایش خواند، می‌خواند:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِأَبِي سَلَمَةَ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ فِي الْمَهْدِيِّينَ وَاخْلُفْهُ فِي عَقِبِهِ فِي الْغَابِرِينَ وَاغْفِرْ لَنَا وَلَهُ يا رَبَّ الْعَالَمِينَ وَافْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَنَوِّرْ لَهُ فِيهِ» (مسلم، ۱۵۲۸).

(خدایا! ابوسلمه را بیامرز، و درجه‌ی او را به درجه‌ی هدایت شدگان بالا ببر و بعد از او، جانشین او در میان بازماندگانش باش و ما و او را بیامرز! ای پروردگار جهانیان! و در قبر او گشایش قرار ده و آن را برای او نورانی گردان.)

سپس احادیث شریفی از رسول‌الله ﷺ که برای دلداری مصیبت زدگان است را بر اهل آن خانه می‌خواند تا فضیلت صبر کردن و انتظار ثواب از دست دادن عزیر و نیز ثواب بزرگی که خداوند برای کسانی که صبر پیشه کرده و ثوابش را نزد خداوند به حساب می‌آورند، بیان کند. همان گونه که در حدیث ابوهریره ﷺ از پیامبر اکرم ﷺ آمده است که فرمود:

«يقُولُ اللَّهُ تَعَالَى مَا لِعَبْدِي الْمُؤْمِنِ عِنْدِي جَزَاءٌ إِذَا قَبَضْتُ صَفِيهُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيا ثُمَّ احْتَسَبَهُ إِلَّا الْجَنَّةُ» (بخاری، ۵۹۴۴).

(خداوند متعال می‌فرماید: هرگاه، یکی از عزیزان بنده‌ی مؤمنم را در دنیا قبض روح نمایم و او به نیت اجر و ثواب، صبر کند، نزد من پاداشی، جز بهشت ندارد.)

او موضع‌گیری‌ای که باید مؤمنان هنگام مرگ داشته باشند را بیان می‌کند تا به رهنمون رسول خدا ﷺ اقتدا نماید. این امر در حدیث اسامه بن زید ﷺ آمده است:

«أَرْسَلَتْ إِلَيهِ إِحْدَى بَنَاتِهِ تَدْعُوهُ وَتُخْبِرُهُ أَنَّ صَبِيا لَهَا أَوْ ابْنًا لَهَا فِي الْمَوْتِ فَقَالَ لِلرَّسُولِ: «ارْجِعْ إِلَيهَا فَأَخْبِرْهَا أَنَّ لِلَّهِ مَا أَخَذَ وَلَهُ مَا أَعْطَى وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ

بِأَجَلٍ مُسَمًّى فَمُرْهَا فَلْتَصْبِرْ وَلْتَحْتَسِبْ» (بخاری، ۶۸۲۹ و مسلم، ۱۵۳۱).

یکی از دختران پیامبر ﷺ کسی را نزد پیامبر ﷺ فرستاد که او را دعوت کند و به او خبر دهد که کودکی ـ یا پسری ـ از آن او در حال مرگ است، پیامبر ﷺ به قاصد فرمود: (نزد او بازگرد و به او بگو که خداوند، هر چه را که می‌گیرد یا عطا می‌کند، از آن او و ملک اوست و هر چیز نزد او، وقت معینی دارد؛ بگویید صبر کند و به امید پاداش خداوند باشد.)

مسلمان آگاه باید در چنین مناسبت‌های دردناکی، حرمت کارهایی مانند نوحه سرایی، ناله و فغان، پاره کردن لباس، زدن به صورت و بلند کردن صدا با سخنان تحریک کننده و گریه آور را بیان کند، به ویژه نادانان و این‌که چنین رفتارهایی باعث آزار و اذیت میت در قبرش شده و کسی که این کار را می‌کند، مرتکب گناهی بزرگ می‌شود. پیامبر اکرم ﷺ در این سخنش به ما خبر می‌دهد:

«الْمَيتُ يعَذَّبُ فِي قَبْرِهِ بِمَا نِيحَ عَلَيهِ» وفی روایه: «مَا نِيحَ عَلَيهِ» (بخاری، ۱۲۱۰ و مسلم، ۱۵۳۷).

(مرده به خاطر نوحه بر او در قبرش عذاب می‌شود.) در روایت دیگری آمده است: (تا زمانی که بر او نوحه شود.)

«لَيسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ أَوْ شَقَّ الْجُيوبَ أَوْ دَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيةِ» (بخاری،۱۲۱۴ و مسلم، ۱۴۸).

(کسی که (پس از مردن کس دیگر و در فراق او) بر گونه‌هایش بزند و گریبان پاره نماید و مانند زمان جاهلیت، آه و فریاد و ناله کند، از ما نیست.)

از ام‌عطیه، نسیبه رضی الله عنها آمده است که گفت:

«أَخَذَ عَلَينَا النَّبِی ﷺ عِنْدَ الْبيعَةِ أَنْ لَا نَنُوحَ» (بخاری، ۱۲۲۳).

(در وقت بیعت پیامبر ﷺ از ما پیمان گرفت که نوحه نکنیم.)

رسول‌الله ﷺ فرمود:

«النَّائِحَةُ إِذَا لَمْ تَتُبْ قَبْلَ مَوْتِهَا تُقَامُ يوْمَ الْقِيامَةِ وَعَلَيها سِرْبَالٌ مِنْ قَطِرَانٍ وَدِرْعٌ مِنْ جَرَبٍ» (مسلم، ۱۵۵۰).

(زن نوحه‌گر اگر قبل از مرگش توبه نکند، روز قیامت زنده می‌گردد در حالی که بر تن او، شلواری از قطران (ماده‌ی قیر مانند و مرکب از چوب و زغال و... و خیلی قابل اشتعال) و پیراهنی از مرض گری (پوشانیده شده) است.)

اما اشک‌هایی که از چشم سرازیر می‌گردد، بیانگر آتش درد و سوز اندوه و غم است و در صورتی که با فغان و فریاد و دیگر کارهای حرام همراه نباشد، اشکالی ندارد چنان‌که در حدیث ابن عمر ؓ آمده است که رسول‌الله ﷺ همراه عبدالرحمن بن عوف، سعد ابی وقاص و عبدالله بن مسعود ؓ به عیادت سعد بن عباده ؓ رفت. پیامبر اکرم ﷺ گریست. وقتی مردم گریه‌ی ایشان را دیدند، گریستند. رسول خدا ﷺ فرمود:

«أَلَا تَسْمَعُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يعَذِّبُ بِدَمْعِ الْعَينِ وَلَا بِحُزْنِ الْقَلْبِ وَلَكِنْ يعَذِّبُ بِهَذَا أَو يَرحَم». وَأَشَارَ إِلَى لِسَانِهِ (بخاری، ۱۲۲۱ و مسلم، ۱۵۳۲).

(مگر نمی‌دانید که خداوند به خاطر اشک ریختن و اندوهگین شدن، عذاب نمی‌دهد. بلکه به‌خاطر این، (اشاره به طرف زبان) عذاب می‌دهد یا رحم می‌کند و میت به خاطر آه و ناله اطرفیانش، عذاب داده می‌شود.)

از اسامه بن زید ؓ از رسول‌الله ﷺ آمده است که پسر دخترش که در حال مرگ بود، را نزد او آوردند. اشک از چشمان رسول خدا ﷺ جاری شد. سعد ؓ گفت: این دیگر چیست ای رسول خدا؟

فرمود:

«هَذِهِ رحمةٌ جَعَلها اللَّهُ تَعالى فى قلوبِ عبادِهِ، وَإنما يرْحَمُ اللَّهُ مِنْ عبَادِهِ الرُّحَمَاءَ» (بخاری، ۱۲۰۴ و مسلم، ۱۵۳۱).

(این رحم و شفقتی است که خداوند متعال در دل‌های بندگان خویش قرار داده است و خداوند فقط به بندگان با رحم و شفقت خود رحم و مهربانی می‌فرماید)

از انس ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ نزد پسرش ابراهیم که در حال جان دادن بود، رفت. اشک از چشمان رسول‌الله ﷺ جاری شد. عبدالرحمن بن عوف ﷺ گفت: حتی شما ای رسول خدا؟

فرمود:

«يا ابْنَ عَوْفٍ، إِنَّهَا رَحْمَةٌ».

ثُمَّ أَتْبَعَهَا بِأُخْرَى فَقَالَ ﷺ: «إِنَّ الْعَينَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يحْزَنُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يرْضَى رَبُّنَا وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يا إِبْرَاهِيمُ لَمَحْزُونُونَ» (بخاری، ۱۲۲۰ و مسلم، ۴۲۷۹).

(ای ابن عوف، گریه کردن من، نشانهٔ شفقت و مهربانی است.)

و هم‌چنان که اشک می‌ریخت، فرمود: (چشم ها، اشک می‌ریزد و دل اندوهگین است ولی ما سخنی که موجب عدم خوشنودی خدا شود به زبان نخواهیم آورد. و ما به‌خاطر جدایی تو، ای ابراهیم! غمگین هستیم.)

مسلمان پرهیزگار سعی می‌کند در تشییع جنازه تا هنگام دفن آن، شرکت کند، زیرا این کار ثواب بزرگی را به دنبال دارد. رسول خدا ﷺ این امر را به ما خبر داده است:

«مَنْ شَهِدَ الْجَنَازَةَ حَتَّى يصَلِّي فَلَهُ قِيرَاطٌ وَمَنْ شَهِدَ حَتَّى تُدْفَنَ كَانَ لَهُ قِيرَاطَانِ»

قِيلَ: وَمَا الْقِيرَاطَانِ؟

قَالَ: «مِثْلُ الْجَبَلَينِ الْعَظِيمَينِ» (بخاری، ۱۲۴۰ و مسلم، ۱۵۷۰).

(هرکس جنازه‌ای را همراهی کند و بر آن حاضر شود تا بر او نماز گزارده شود، قیراطی اجر دارد، و هر کس تا وقت دفن بر جنازه حاضر باشد، دو قیراط

اجر دارد.)

گفته شد: دو قیراط چیست؟

فرمودند: (مانند دو کوه عظیم.)

تشویق اسلام به شرکت در تشییع جنازه تا زمان دفنش، به خاطر استحکام پیمان برادری میان مسلمانان و رسوخ احساس وفاداری است. با چنین مشارکت‌هایی است که مصیبت زدگان صبر نیکو پیشه کرده و سردی عزا را احساس می‌کنند، به ویژه اگر بدانند که صف‌های متراکمی از نمازگزاران بر میتشان نماز می‌خوانند که باعث شفاعتش خواهند شد. آن‌گونه که پیامبر گرامی ﷺ به ما خبر داده است:

«مَا مِنْ رَجُلٍ مُسْلِمٍ يمُوتُ فَيقُومُ عَلَى جَنَازَتِهِ أَرْبَعُونَ رَجُلًا لَا يشْرِكُونَ بِاللَّهِ شَيئًا إِلَّا شَفَّعَهُمْ اللَّهُ فِيهِ» (مسلم، ۱۵۷۷).

(هیچ مرد مسلمانی نیست که بمیرد و چهل مرد ـ که به خدا شرک نمی‌ورزند ـ بر جنازه‌ی او حاضر شوند، مگر آن که خداوند آنان را شفیع او قرار می‌دهد.)

مسلمان باید از احکام نماز جنازه باخبر باشد و دعاهای مأثور پیامبر خدا ﷺ که در نماز جنازه خوانده می‌شود، را حفظ باشد. وقتی جنازه بر زمین گذاشته می‌شود و مردم برای نماز بر او جمع می‌شوند، امام تکبیر اوّل را می‌گوید، سوره‌ی فاتحه را می‌خواند سپس تکبیر دوم را گفته و با درودهای ابراهیمی، بر پیامبر خدا ﷺ درود و صلوات می‌فرستد سپس تکبیر سوم را می‌گوید و برای مرده و مسلمانان دعا می‌کند. از صحیح‌ترین دعاهای مأثور از پیامبر اکرم ﷺ برای مرده، دعایی است که عوف بن مالک رضی الله عنه روایت کرده است: پیامبر ﷺ بر جنازه‌ای نماز می‌خواند، بعضی از دعای او را حفظ کردم که می‌فرمود:

«مَنْ صُنِعَ إِلَيهِ مَعْرُوفٌ فَلیكَافِئْهُ» (ترمذی، ۱۹۵۸).

(کسی که به او نیکی شد، پاداشش را بدهد.)

هم چنین آن‌جا که فرمود:

«مَنْ اسْتَعَاذَ بِاللَّهِ فَأَعِيذُوهُ... وَمَنْ أَتَى إِلَيكُمْ مَعْرُوفًا فَكَافِئُوهُ» (ابوداوود، ۱۴۲۴، نسائی، ۲۵۲۰ و احمد، ۵۱۱۰).

(کسی که به خدا پناه برد، به او پناه دهید... و کسی که کار نیکی برایتان انجام داد، پاداشش را بدهید.)

تشکر از کار نیك در طبیعت مسلمان، دینی است که رهنمون‌های پیامبر گرامی ﷺ بدان تشویق نموده است و آداب و رفتار اجتماعی به شمار نمی‌آید که با تغییر مزاج و هوی و هوس افراد تغییر کند و به آنان سود و منفعت رسانده و با تغییر میزان منفعت و مصالح مردم در نوسان باشد.

کسی که در حق دیگران نیکی کند، شایسته‌ی تشکر و سپاسگزاری می‌باشد، حتی اگر آن منفعت و مصالح به دست او محقق نشد، برای او کافی است که اقدام به کار نیك کرده و سزاوار شکر و سپاسی از صمیم قلب است. این چیزی است که اسلام از مسلمانان می‌خواهد.

حرص و توجه اسلام برای ریشه دار کردن این سرشت در درون مسلمان تا آن‌جا رسیده است که تشکر از مردم را به خاطر نیکی‌شان مقرون تشکر و سپاسگزاری از خدا قرار داده است و سپاسگذارترین مردم را کسانی معرفی نموده که بیش از همه از مردم، سپاسگزاری و تشکر می‌نمایند:

«إِنَّ أَشْكَرَ النَّاسِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَشْكَرُهُمْ لِلنَّاسِ» (احمد، ۲۰۸۴۴ و طبرانی، ۴۲۷).

(سپاسگزارترین مردم برای خداوند ﷻ کسانی هستند که بیش از بقیه از

مردم تشکر و سپاسگزاری می‌کند.)

بلکه سپاسگزاری از خداوند به صورت تمام و کمال امکان پذیر نیست جز با تشکر از مردم به خاطر نیکی‌هایشان و کار خیری که انجام داده‌اند. کسی که به تشکر از مردم به خاطر کارهای خوبشان عادت ندارد، خداوند شکر و سپاس وی را نمی‌پذیرد. کسی که سخنی که مایه‌ی شادمانی و سرور افراد نیکوکار شده، جوانمردی را در وجودشان به حرکت در آورده و شوخ طبعی را در آنان تحریک می‌کند؛ از دهانش خارج نشود، نمی‌تواند خدا را شکر گوید، اگر چه که زبانش همواره در حال شکر و سپاسگزاری باشد، زیرا او نیکی را انکار نموده و از آن تشکر نکرده است. او باعث خشکیدن چشمه‌های خیر و خوبی در نفس‌ها شده است. پیامبر گرامی ﷺ در این باره گوید:

«لَا يشْكُرُ اللَّهَ مَنْ لَا يشْكُرُ النَّاسَ» (ابوداوود، ۴۱۷۷).

(کسی که از مردم تشکر نمی‌کند شکر خدا را به جا نمی‌آورد.)

زیرا تشکر و سپاسگزاری از کسی که به تو نیکی کرده است باعث انتشار کار خیر و تشویق و ترغیب به آن می‌شود. علاوه بر آن، به انسان عادت می‌دهد که امانتدار بوده، از نیکی و کار خیر تقدیر کرده و به کار خیر اعتراف کند. با چنین کارهایی پیوند دوستی میان افراد جامعه مستحکم‌تر شده و دل‌ها به روی محبت و عشق باز شده و نفس‌ها برای انجام کار خیر نشاط و سرزندگی می‌یابند و این هدفی است که اسلام می‌خواهد آن را در جامعه‌ی اسلامی ریشه‌دار نماید.

با مردم معاشرت کرده و بر آزار و اذیتشان صبر می‌کند:

مسلمان راستین و عمل کننده، با مردم معاشرت کرده و بر آزار و

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ وَعَافِهِ وَاعْفُ عَنْهُ وَأَكْرِمْ نُزُلَهُ وَوَسِّعْ مُدْخَلَهُ وَاغْسِلْهُ بِالْمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالْبَرَدِ وَنَقِّهِ مِنْ الْخَطَايا كَمَا نَقَّيتَ الثَّوْبَ الْأَبْيَضَ مِنْ الدَّنَسِ وَأَبْدِلْهُ دَارًا خَيْرًا مِنْ دَارِهِ وَأَهْلًا خَيْرًا مِنْ أَهْلِهِ وَزَوْجًا خَيْرًا مِنْ زَوْجِهِ وَأَدْخِلْهُ الْجَنَّةَ وَأَعِذْهُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ أَوْ مِنْ عَذَابِ النَّارِ» (مسلم، ۱۶۰۰).

(خدایا! او را بیامرز، به او رحم کن، وی را خلاصی ده، خطاهای او را عفو کن، نصیب او را در بهشت نیکو قرار بده، قبر و جای او را وسعت ده، گناه او را با آب و برف و تگرگ بشوی، او را از گناهان پاک کن، همان‌گونه که لباس سفید را از چرک و پلیدی پاک می‌کنی، به او خانه‌ای بهتر از خانه‌ی دنیا و خانواده‌ای بهتر از خانواده‌ی خودش و همسری نیکوتر از همسر خودش عوض ده و مرحمت کن و او را وارد بهشت کن و از عذاب قبر و دوزخ پناه ده.) (راوی می‌گوید: تا اندازه‌ای این دعاها عالی و پرمعنی بود که تمنا کردم کاش آن مرده، من می‌بودم!)

سپس تکبیر چهارم را می‌گوید و این دعا را می‌خواند:

«اللَّهُمَّ لَاتَحرِمنَا أَجرَهُ وَلَا تَفتِنَّا بَعدَهُ وَاغفِر لَنَا وَلَهُ».

(خدایا ما را از پاداش او محروم مگردان، بعد از او ما را مورد آزمایش قرار مده و ما و او را بیامرز.)

سپس سلام می‌دهد.

او همراه جمع حرکت می‌کند تا جنازه در قبر گذاشته شود. وقتی کار دفن میت تمام شد برای مرده طلب مغفرت نموده و درخواست ثبات و استواری می‌کند. این کاری بود که رسول بزرگوار ﷺ انجام می‌داد و به انجام آن فرمان می‌داد. همان گونه که عثمان بن عفان رضی الله عنه خبر داده است. گوید: وقتی پیامبر اکرم ﷺ از دفن مرده فارغ می‌شد، بالای سرش می‌ایستاد و می گفت:

«اسْتَغْفِرُوا لِأَخِيكُمْ وَسَلُوا لَهُ بِالتَّثْبِيتِ فَإِنَّهُ الْآنَ يسْأَلُ» (ابو داوود، ۲۸۰۴).

(برای برادرتان طلب مغفرت نمایید و درخواست ثبات و پایداری کنید چراکه هم اکنون از او سؤال می‌شود.)

از عمرو بن عاص ﷺ آمده است که گفت:

«إِذَا دَفَنْتُمُونِي فَأَقِيمُوا حَوْلَ قَبْرِي قَدْرَ مَا تُنْحَرُ جَزُورٌ وَيقْسَمُ لَحْمُهَا حَتَّى أَسْتَأْنِسَ بِكُمْ وَأَنْظُرَ مَاذَا أُرَاجِعُ بِهِ رُسُلَ رَبِّي» (مسلم، ۱۷۳).

(چون مرا دفن کردید در اطراف قبر من به اندازه زمانی که یک شتر کشته و گوشتش تقسیم می‌شود، بایستید، تا (به سبب شما) به حالت خود، انس گیرم و بنگرم که چگونه فرستادگان پروردگارم را جواب می‌دهم.)

شافعی ﷺ گوید: «مستحب است که آیاتی چند از قرآن برایش خوانده شود و اگر تمام قرآن ختم گردد، بهتر است.»

شرکت شخص مسلمان در چنین مناسبت‌هایی دلالت بر درک تمامی ابعاد اجتماعی وی دارد. زندگی تنها خوشی و مناسبت‌های شاد نیست، بلکه شادی و غم است، سرور و اندوه است، پایکوبی و مصیبت است، رفاه و سختی است، لبخند و اشک است و مسلمان راستین و آگاه در همه‌ی این‌ها جای خودش را دارد. در همه‌ی جوانبش حضور دارد، زیرا در هر جنبه‌ای پیامی دارد که برساند، سخنی دارد که بگوید و وظیفه‌ای دارد که به انجام رساند.

پاداش کار نیک را می‌دهد و از آن تشکر می‌نماید:

از جمله خلق و خوی پسندیده و سرشت والای مسلمان این است که پاداش نیکی را می‌دهد و آن را انکار نمی‌کند و از آن سپاسگزاری کرده و آن را فراموش نمی‌کند تا به این سخن رسول‌الله ﷺ عمل کرده باشد:

اذیتشان صبر و بردباری می‌نماید، زیرا او آرمانی دارد، حامل پیامی است و سخنگوی یک دعوت است. کسی که چنین مأموریت بزرگی را به عهده دارد باید خود را برای فداکاری در راه آرمانش، صبر در برابر سختی‌ها و مشقت‌های رسالت و تحمل پیامدهای دعوت آماده سازد. از جمله بردباری در برابر دیدگاه‌های تند مردم، تصورات و گمان‌های بی‌اساس، طبیعت خشن، پذیرش دیرهنگام حق، سستی و تنبلی، گردش پیرامون مصلحت و خودخواهی و چرندیات دیگری که باعث آزار دعوتگران می‌گردد. آنان در هنگام ناامیدی، تنگنا و گرفتگی به گوشه گیری و دوری از مردم، متمایل می‌شوند. به همین خاطر رهنمون‌های والای نبوی آمد تا عزم و اراده‌ی مؤمنان را مستحکم نموده، دل هاشان را به هم پیوند داده و آنان را استوار گرداند و اعلام کند کسانی که در مسیر دشوار و طولانی دعوت بردباری پیشه کنند بهتر از کسانی هستند که صبر نمی‌کنند:

«الْمُؤْمِنُ الَّذِی يخَالِطُ النَّاسَ وَيصْبِرُ عَلَى أَذَاهُمْ أَعْظَمُ أَجْرًا مِنْ الْمُؤْمِنِ الَّذِی لَا يخَالِطُ النَّاسَ وَلَا يصْبِرُ عَلَى أَذَاهُمْ» (ابن ماجه،۴۰۲۲).

(فرد مؤمنی که با مردم معاشرت می‌کند و در برابر آزارشان صبر می‌کند پاداش بزرگ‌تری دارد از کسی که با مردم معاشرت نمی‌کند و در برابر آزارشان صبر نمی‌کند.)

رسول خدا ﷺ و پیامبران پیش از او نشانه‌ای از صبر در برابر نسنجیده گویی، تحریک‌ها و سخنان بیهوده‌ی مردم بودند. دعوتگران هر زمان که کاسه‌ی صبرشان لبریز گشت، دچار دلتنگی شدند و آزار و دشمنی به اوج خود رسید، به شدت به آن صبر محتاجند.

نمونه‌های چنین صبر بزرگی، روایتی است که شیخین آورده‌اند که پیامبر خدا ﷺ مثل همیشه غنائم را تقسیم کرد. در این هنگام مردی از

انصار گفت: به خدا قسم این تقسیمی نیست که به خاطر رضای خدا باشد. این سخن ظالمانه به گوش رسول گرامی ﷺ رسید و بر او سخت آمد، چهره‌اش تغییر کرد و خشمگین شد سپس فرمود: «موسی با بدتر از این‌ها مورد آزار و اذیت قرار گرفت ولی صبر کرد.»

با این سخنان کم، ناراحتی و غضب رسول اکرمﷺ فرونشست، خشم از او رخت بربست و نفس گرامی و باگذشت و پاکش آرام گرفت.

این طبیعت انبیا و دعوتگران راستین در هر زمان و مکانی است. یعنی صبر بر آزار، بیهوده گویی و سخنان نسنجیده‌ی مردم که بدون آن دعوت استمرار نیافته و دعوتگران استوار نمی‌مانند.

مسلمان آگاه و خردمند، رعایت نزاکت و احترام را در ایجاد الفت میان مردم، مدارا کردن و کنار آمدن با آنان و دوری از بدی و ناسزایشان ـ در صورتی که افرادی پست و بی‌خرد باشند ـ فراموش نمی‌کند، چرا که مؤمن در معاشرت با مردم، زیرک و باهوش عمل می‌کند، به گونه‌ای که هیچ بدرفتاری از او احساس نکنند و شاهد بی‌ادبی یا اشتباهی از او نباشند. این چیزی است که در رهنمون پیامبر گرامی آمده است. در روایت امام بخاری از سیده عایشه رضي الله عنها آمده است که مردی از رسول خدا ﷺ اجازه خواست. پیامبر ﷺ فرمود:

«ائْذَنُوا لَهُ فَبِئْسَ ابْنُ الْعَشِيرَةِ أَوْ بِئْسَ أَخُو الْعَشِيرَةِ».

فَلَمَّا دَخَلَ أَلَانَ لَهُ الْكَلَامَ. فَقُلْتُ لَهُ: يا رَسُولَ اللَّهِ، قُلْتَ مَا قُلْتَ ثُمَّ أَلَنْتَ لَهُ فِي الْقَوْلِ.

فَقَالَ: «أَى عَائِشَةُ، إِنَّ شَرَّ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ تَرَكَهُ أَوْ وَدَعَهُ النَّاسُ اتِّقَاءَ فُحْشِهِ» (بخاری، ۵۶۶۶).

(به او اجازه دهید. چه بد انسانی است این فرزند خاندان یا این برادر

خاندان.)

وقتی داخل شد با ملایمت با او سخن گفت. به او گفتم: یا رسول الله. آن حرف را زدی سپس با نرمی با او سخن گفتی؟

فرمود: (ای عایشه، بدترین جایگاه را نزد خداوند کسی دارد که مردم به خاطر پرهیز از زبان زشتش او را ترک و رها کنند.)

ابودردا ﷺ همیشه می‌گفت:

«إِنَّا لَنَكْشِرُ فِي وُجُوهِ أَقْوَامٍ وَإِنَّ قُلُوبَنَا لَتَلْعَنُهُمْ» (بخاری).

(ما به صورت‌های افرادی لبخند می‌زنیم در حالی که دل‌های ما آنان را لعنت می‌کند.)

مردم همواره متناسب با مزاج، خواسته و میل دعوتگر نیستند، بلکه در میانشان کسانی هستند که بر خلاف آن‌چه دوست دارد و می‌خواهد رفتار می‌کنند. بنابراین دعوتگر باید در برابرشان صبر پیشه کند و در برخورد و تمایلشان به حق و حقیقتی که بدان فرا می‌خواند، با خوشی و نکته سنجی رفتار کند.

دیگران را شاد و خوشحال کند:

مسلمان آگاهی که با نور هدایت دینش، روشن شده است همواره بر آن است که مسرت و خوشحالی را در جاهایی که با آن در ارتباط است، منتشر سازد و انس، دوستی و شادی را میان افرادش رواج دهد، زیرا شاد کردن دل‌ها در چارچوبی که خداوند حلال دانسته است، خواسته‌ای اسلامی است که شریعت پاک بدان تشویق و ترغیب نموده است تا محیط و جو مسلمانان آکنده از دوستی، مملو از نسیم‌های شادی بخش و پر از مژدگانی و خوش بینی باشد. به همین جهت اسلام پاداش کسی را که

شادمانی و سرور را به دل‌ها افکند، مسرتی بزرگ‌تر که خداوند در روز قیامت به دلش می‌اندازد، قرار داده است:

«مَن لَقَی أخاهُ المَسلِمَ بِمَا یحِبُّ لِیسُرُّهُ بِذَلِكَ سَرَّهُ اللهُ یومَ القُیامَةِ» (طبرانی، ۱۱۵۷).

(کسی که با چیزی که برادر مسلمانش دوست دارد با او ملاقات کند تا او را شاد نماید، خداوند روز قیامت او را شاد و خوشحال می‌کند.)

مسلمان می‌تواند با روش‌های بسیاری، برادرانش را شادمان گرداند مانند: سخن نیکو، لبخند محبت آمیز، مژدگانی مسرت بخش، دلداری، دیدار خالصانه، یاری صادقانه و دیگر اموری که محبت را به دل‌ها انداخته و مانع از نیرنگ، کینه و نفرت گردد.

از این جاست که مسلمان، با توجه به تربیت و پرورش خود، در چارچوبی از کارهای خیر که او را به خدا نزدیک می‌کند و محبتش را در دل مردم می‌اندازد، در حرکت است.

به کار خیر راهنمایی می‌کند:

از جمله کارهای نیکی که مسلمان راستین به وسیله‌ی آن شناخته می‌شود؛ راهنمایی به کار خیر است. او هیچ کار خیری را از کسی دریغ نمی‌کند و چیزی را که برای مردم منفعت به ارمغان می‌آورد، پنهان نمی‌دارد زیرا او بنا به رهنمون‌های دینش می‌داند کسی که به کار خیر رهنمون کند، پاداشی مانند انجام دهنده‌ی آن کار خیر دارد:

«مَنْ دَلَّ عَلَی خَیرٍ فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ فَاعِلِهِ» (مسلم، ۳۹۰۵، ابوداوود، ۴۴۶۴ و ترمذی، ۲۵۹۵).

(کسی که به کار خیری رهنمون کند، پاداشی مانند پاداشِ کننده‌ی آن کار خیر دارد.)

بنابراین مسلمان، خیر و خوبی را فقط برای خودش نمی‌خواهد، بلکه برایش فرقی نمی‌کند که خودش آن کار را انجام دهد یا دیگری را راهنمایی کند که آن را انجام دهد، زیرا در هر دو حالت ثواب و پاداشش یکسان و ثابت است و از طرفی موجب ترویج کار خیر در جامعه شده و هر کس که فرصت انجام آن را داشت، به دور از هرگونه مباهات، فخر فروشی و حب اظهار وجود؛ آن را انجام دهد.

چه بسا اتفاق افتاده که چنین آفت‌های کشنده‌ی نفسانی، مانع از ترویج کارهای خیر در جوامع گشته است، زیرا صاحبانش می‌خواهند خودشان ـ بدون دیگران ـ به تنهایی کار خیر انجام دهند، ولی شرایطشان آنان را از انجام آن باز می‌دارد و آن کار خیر به انجام نمی‌رسد، مصلحت‌ها تعطیل می‌شود، جوامع از آن کار خیری که به فکر عده‌ای رسیده بود ولی به خاطر پیدا نکردن فرصت مناسب برای اجرای آن، در ذهن‌ها مخفی و پنهان مانده بود، محروم می‌مانند. شاید این فرصت هرگز حاصل نشود، عمر به پایان برسد و کار خیر در سرهای تاریک زندانی بماند. مسلمان راستین که در پی رضایت و ثواب الهی است، از این آفات و بیماری‌ها به دور است. او به محض این که کار خیری را انجام داد، آن را به دیگران نشان می‌دهد و ثواب پروردگار را درست مانند کسی که آن را انجام داده است، می‌برد.

آسان می‌گیرد و سخت گیر نیست:

مسلمان متقی و آگاه، آسان می گیرد و سخت گیری را نمی‌شناسد، زیرا آسان گیری، طبیعت مؤمنان در همه‌ی امور است و این چیزی است که خداوند متعال برای بندگانش پسندیده است، آن‌جا که فرمود:

«يرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيسْرَ وَلَا يرِيدُ بِكُمُ الْعُسْر» [البقرة: ١٨٥].

(خداوند در حقّ شما آسانی می‌خواهد و در حقّ شما دشواری نمی‌خواهد.)

به همین خاطر ارشادهای پیامبر گرامی ﷺ مسلمانان را به ساده گرفتن و سهولت تشویق نموده و از سخت گیری نهی کرده است:

«عَلِّمُوا وَيسِّرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا وَإِذَا غَضِبَ أَحَدُكُمْ فَلْيسْكُتْ» (احمد، ۲۰۲۹).

(آموزش دهید، آسان بگیرید و سخت نگیرید و زمانی که فردی از شما خشمگین شد، ساکت شود.)

او فقط در برابر افراد سرکش، تند و کسانی که در تربیتشان خلل و نقصان هست، به سخت گیری پناه می‌آورد، اما فرد عادی که با آداب اسلامی تربیت شده است، از این روش استفاده نمی‌کند و امور را مشکل و پیچیده نمی‌سازد و به از بین بردن مصالح روی نمی‌آورد و در این امر از سرشت پیامبر گرامی ﷺ بهره برده است. آن‌جا که ام‌المؤمنین سیده عایشه ؓ درباره‌اش گفته است:

«مَا خُيرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَينَ أَمْرَينِ قَطُّ إِلَّا اخْتَارَ أَيسَرَهُمَا حَتَّى يكُونَ إِثْمًا فَإِذَا كَانَ إِثْمًا كَانَ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنْهُ وَمَا انْتَقَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِنَفْسِهِ مِنْ شَيءٍ انْتُهِكَ مِنْهُ إِلَّا أَنْ تُنْتَهَكَ حُرْمَةٌ هِي لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَينْتَقِمُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (بخاری، ۵۶۶۱ و مسلم، ۴۲۹۴).

(هر گاه پیامبر ﷺ در بین دو گزینه مخیر می‌گردید، آسان‌ترین آن‌ها را انتخاب می‌کرد، مادامی که گناه نبود و اگر گناه می‌بود، دورترین مردم از آن بود و نیز هیچ وقت در هیچ کاری برای خود تنبیه نکرد، مگر در کاری که حرمت حدود خدا شکسته می‌شد که در این صورت، به‌خاطر خدا مجازات می‌کرد.)

این، دیدگاه والا، خردمندانه و آگاه رسول‌الله ﷺ از ضعف مردم و تفاوت استعدادهایشان برای بالا رفتن، پیشرفت و صبر است. هیچ چیز مانند

آسان گیری مناسب حالشان نیست و هیچ چیز مانند سخت گیری به آنان آزار نرسانده و آنان را متنفر نمی‌گرداند. پس رهنمون‌های پیامبر گرامی ﷺ، آسان گیری و سهولت را در چارچوب شرعی و حلال برگزیده و آن را سنتی در میان مسلمانان قرار داده است تا زندگی‌شان عاری از هر گونه خشکی، زحمت و سنگینی سخت گیری بر نفس‌ها باشد.

در قضاوت و داوری عدالت را رعایت می‌کند:

مسلمان آگاه و عاقل، در حکم و قضاوتش عادل است. صرف نظر از مناسبت‌ها، موضع گیری‌ها و وضعیت‌ها، نه ستم می‌کند و نه جلوی حق را می‌گیرد. زیرا عدالت و دوری از ظلم از اصول دین و عقیده‌اش است که نصوص قاطعی از قرآن کریم و حدیث شریف بدان اشاره و امر کرده و جایی برای رخصت یا اجتهاد در آن باز نگذاشته است:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» [النساء: ۵۸].

(خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به اهلش بسپارید و چون در میان مردم حکم کنید به عدل [و انصاف] حکم کنید.)

عدالتی که فرد مسلمان و جامعه‌ی اسلامی آن را می‌شناسد، عدالتی دقیق و خالصانه است که دوستی یا دشمنی ترازویش را به هم نزده و تمایل به خویشاوندی یا نسب در پاکی و خلوصش تأثیری ندارد:

«يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» [المائدة: ۸].

(ای مؤمنان، برای [گزاردن حق] خدا برخیزید [و] گواهان به عدل باشید.

و دشمنی قومی شما را بر آن ندارد که به عدالت رفتار نکنید، به عدالت رفتار کنید که آن به تقوی نزدیک‌تر است و از خداوند پروا بدارید، که خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است.)

«وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى» [الأنعام: ۱۵۲].

(و چون سخن گویید، به انصاف سخن گویید و هر چند [محکوم علیه] خویشاوند باشد.)

رسول‌الله ﷺ والاترین الگو در عدالت است. هنگامی که اسامه بن زید رضی الله عنه برای شفاعت زن مخزومی که دزدی کرده بود، نزد وی آمد و پیامبر ﷺ تصمیم گرفت دستش را قطع کند، پس به او فرمود:

«أَتَشْفَعُ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ يا أُسَامَةُ والله لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يدَهَا» (بخاری، ۳۲۱۶).

(آیا برای جلوگیری از اجرای حدی از حدود خداوند میانجیگری می‌کنی؟ به خدا سوگند، اگر فاطمه دختر محمد هم دزدی می‌کرد، حتماً دستش را قطع می‌کردم.)

این عدالت عام و مطلقی است که بر کوچک و بزرگ، امیر و رعیت، مسلمان و غیر مسلمان اجرا می‌شود و هیچ کس نمی‌تواند از چنگال عدالت بگریزد. این دو راهی میان عدالت در جامعه‌ی اسلامی و دیگر جوامع است.

از جمله موضع‌گیری‌هایی که تاریخ آن را ثبت و در محافل عدالت جهانی مورد بزرگداشت قرار گرفته است؛ موضع‌گیری امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه با طرف دعوایش (یک یهودی) است که زره‌اش را دزدید و در برابر قاضی شریح قرار گرفتند. عزت و احترامش نسبت به امیر المؤمنین مانع از آن نشد که برای دزدی زره‌اش توسط مرد یهودی،

شاهدی تقاضا کند. وقتی امیر المؤمنین شاهد و برهانی نیافت، قاضی به نفع مرد یهودی حکم کرد. تاریخ اسلام مملو از امثال چنین مواردی است که بیانگر حاکمیت حق و عدالت در جامعه‌ی اسلامی می‌باشد.

از این جاست که مسلمان راستین در گفتار و کردارش عدالت را مد نظر دارد، زیرا حق در فرهنگش ریشه داشته، عدالت در جامعه‌اش اصیل بوده و انصاف در عقیده‌اش پاک و مقدس است.

ظلم و جفا نمی‌کند:

مسلمان واقعی به همان اندازه که به عدالت و دادخواهی متوسل می‌شود، از ظلم و ستم به دور است، چرا که ظلم ـ آن‌گونه که رهنمون نبوی گرامی بیان داشته ـ تاریکی‌هایی است که ستمکاران در آن غوطه ورند:

«اتَّقُوا الظُّلْمَ فَإِنَّ الظُّلْمَ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيامَةِ...» (مسلم، ۴۶۷۵).

(از ظلم بپرهیزید، چرا که ظلم تاریکی‌های روز قیامت را در پی دارد...)

چه زیباست نهی از ظلم در این حدیث قدسی که در آن فرمان تحریم قاطعانه‌ی الهی آمده است، به گونه‌ای که هیچ مجالی برای تعبیر و اجتهاد در آن نیست:

«يا عِبَادِي إِنِّي حَرَّمْتُ الظُّلْمَ عَلَى نَفْسِي وَجَعَلْتُهُ بَيْنَكُمْ مُحَرَّمًا فَلَا تَظَالَمُوا» (مسلم، ۴۶۷۴).

(ای بندگان من! من ظلم را بر خود حرام کرده‌ام و آن را بر شما نیز حرام گردانیده‌ام، پس به همدیگر ظلم نکنید.)

ظلم چیزی است که خداوند که خود آفریننده، فرمانروا، بی‌عیب و نقص، عزیز، جبار و متکبر است، آن را بر خود حرام گردانده و در میان بندگان نیز آن را حرام قرار داده است. آیا پس از همه‌ی این‌ها، از مسلمانی

که به ریسمان مستحکم دینش چنگ زده است، ظلم و ستم سر زند؟

ظلم هرگز از یک مسلمان واقعی ـ به صرف نظر از دلایل، انگیزه‌ها و شرایط ـ سر نمی‌زند. رسول خدا ﷺ هنگامی که از ویژگی‌های یک مسلمان واقعی خبر داده است، بدان اشاره نمود:

«**الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يظْلِمُهُ وَلَا يسْلِمُهُ وَمَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَانَ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ وَمَنْ فَرَّجَ عَنْ مُسْلِمٍ كُرْبَةً فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرُبَاتِ يوْمِ الْقِيامَةِ وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ يوْمَ الْقِيامَةِ**» (بخاری، ۲۲۶۲).

(مسلمان برادر مسلمان است، بر او ظلم نمی‌کند و او را تسلیم (ظالم و دشمن) نمی‌کند. کسی که به برآوردن نیاز برادر مسلمانش مشغول باشد، خداوند نیازهای او را برآورده می‌سازد، و هر کس یک مشکل و سختی برادر مسلمانش را حل کند، خداوند به عوض آن، مشکلی از مشکلات قیامت او را رفع می‌کند و کسی که (عیب) مسلمانی را بپوشاند، خداوند در قیامت (گناهان و عیوب) او را می‌پوشاند.)

پیامبر گرامی ﷺ به نفی ظلم و ستم از یک مسلمان اکتفا ننمود تا آن‌جا که حتی تصور ارتکاب ظلم را هم نمی‌تواند بکند، بلکه ناامید کردن برادرش را نیز از او نفی کرده است، زیرا ناامید کردن و دست از یاری کشیدن او نیز برایش ظلم به شمار می‌آید. سپس وی را به برطرف کردن نیاز برادر، رفع سختی و مصیبت و سرپوش گذاشتن بر وی تشویق می‌نماید، گویی اشاره می‌کند به این که شانه خالی کردن از چنین فضایلی ظلم، کوتاهی و پایمال کردن حق برادری است که مسلمان و برادرش را به هم پیوند می‌دهد.

اهداف والا را دوست می‌دارد:

مسلمان حقیقی همواره در روابط اجتماعی‌اش، به دنبال اهداف والا

است و چنین روابطی را بر اساس اهداف و مقاصد ناچیز و مصالح بی‌اهمیت برقرار نمی‌کند، زیرا او برای امور بی‌ارزش، اهداف کوچک و مقاصد پست وقتی ندارد. او بر اساس ساختارش که بر کتاب خدا و سنت پیامبرش استوار است، جدیت و تلاش را دوست داشته و از شوخی و مسخرگی متنفر است، به منزلت والا و پیشرفت متمایل بوده و از سقوط و فروپاشی بیزار است. این اخلاق مردانه‌ای است که خداوند تبارک و تعالی دوست می‌دارد و رسول خدا ﷺ بدان خبر داده است:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ كَرِيمٌ يحِبُّ الْكَرَمَ، وَيحِبُّ مَعَالِي الأَخْلاقِ، وَيكْرَهُ سَفْسَافَهَا» (طبرانی، ۵۷۹۵).

(خداوند ﷻ بخشنده است و بخشندگی و بزرگواری را دوست می‌دارد، اخلاق پسندیده را دوست داشته و از پستی و بیهودگی متنفر و بیزار است.)

مسلمان با غرور سخن نمی‌گوید:

مسلمان هشیار از غرور داشتن و با غرور سخن گفتن خودداری می کند. او به خاطر اظهار شخصیت و جلب توجه با زحمت سخن نمی گوید، زیرا پرحرفی و انداختن صدا در گلو و پر گفتن از خلق و خوی مسلمان عمل کننده نیست بلکه دوستدار امور والا بوده و از چیزهای پست و بی‌ارزش متنفر است، زیرا انسان فرومایه و بی‌مقدار است که چیزی جز اظهار وجود، نشان دادن خود و جلب توجه برایش اهمیتی ندارد. پیامبر اکرم ﷺ بر کسانی که چنین کاری انجام می‌دهند، سخت گرفته است و دو یارش، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نیز پس از او همین روش را در پیش گرفتند تا آن‌جا که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: «قسم به ذاتی که جز او نیست، کسی را بسان رسول‌الله ﷺ بر افرادی که هنگام حرف زدن صدایشان را در گلو می‌اندازند، سخت گیر ندیدم و پس از او کسی را مانند

ابوبکر سخت‌گیر بر آنان ندیدم و گمان می‌برم که از میان زمینیان بیشتر از عمر از کسی نمی‌ترسیدند و کسی بیشتر از او نسبت به آنان بیم نداشت.» (ابو یعلی و طبرانی).

از اندوه و مصیبت دیگران خوشحال نمی‌شود:

مسلمان واقعی در مصیبت دیگران خوشحالی نمی‌کند و از ملامت آنان دروی می‌ورزد، زیرا نکوهش و ریشخند کردن دیگران اخلاقی پست، آزار دهنده و توهین آمیز است. اسلام از آن نهی کرده و از گرفتار آمدن در دام آن برحذر داشته است، بنابر حدیث شریفی که می‌گوید:

«لَا تُظْهِرْ الشَّمَاتَةَ لِأَخِيكَ فَيَرْحَمَهُ اللَّهُ وَيَبْتَلِيكَ» (ترمذی، ۲۴۳۰).

(از مصیبت و گرفتاری برادرت شادمان مشو که خدا به او رحم کرده و تو را گرفتار می‌سازد.)

شادی بر مصیبت دیگران در نفس مسلمانی که از روح و رهنمون اسلام سیراب شده است، هیچ جایگاهی ندارد، بلکه نفس مسلمان با مصیبت زده همدردی کرده و برایش دلسوزی می‌کند و برای تسکین وی می‌شتابد و همه‌ی این‌ها به خاطر عطوفت به وی می‌باشد. خشنودی از مصیبت و گرفتاری دیگران تنها در دل‌های بیمار و به دور از روح و رهنمون اسلام که بر انتقام‌جویی، نیرنگ، کمین کردن، پستی و اذیت پرورش یافته است، پدیدار می‌گردد.

بزرگوار و بخشنده است:

مسلمان راستین که اندیشه‌اش با تعالیم و آموزش‌های دینش روشن و نورانی گشته و با صداقت و اخلاص به تطبیق آن بر خودش می‌پردازد؛

بزرگوار و بخشنده است، گشاده دست بوده و در مناسبت‌ها و موقعیت‌های مختلف خیر بسیاری را بر فرزندان جامعه‌اش می‌گستراند.

هنگامی که انفاق می‌کند، سخاوتمندانه و بسان مؤمنی که مطمئن است بخشش‌هایش از بین نمی‌رود؛ بذل و بخشش می‌نماید، زیرا همه‌ی آن‌ها نزد خداوند دانای آگاه محفوظ و در امان است:

«وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» [البقرة: ۲۷۳].

(و هر مالی که انفاق می‌کنید، خداوند به آن داناست.)

از طرفی ایمان دارد مالی که می‌بخشد با فایده‌ای بسیار و خیری افزون به او بازخواهد گشت و خداوند در دنیا و آخرت چندین و چند برابرش را جایگزین آن می‌نماید:

«مَثَلُ الَّذِينَ ينفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يضَاعِفُ لِمَنْ يشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» [البقرة: ۲۶۱].

(داستان [صدقات] آنان که مال‌هایشان را در راه خدا انفاق می‌کنند، مانند داستان دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه صد دانه باشد. و خداوند برای هر کس که بخواهد دو چندان می‌کند. و خداوند گشایشگر داناست.)

«وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيءٍ فَهُوَ يخْلِفُهُ» [سبأ: ۳۹].

(و از هر چیزی که انفاق کنید. او عوضش را می‌دهد.)

«وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيرٍ يوَفَّ إِلَيكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ» [البقرة: ۲۷۲].

(هر مالی که انفاق می‌کنید، به سود خودتان است و [روا نیست] که جز برای کسب خشنودی خدا انفاق کنید. و هر مالی که ببخشید، پاداشش به تمامی به شما داده شود و شما ستم نمی‌بینید.)

مسلمان راستین در حالی اموال و ثروتش را انفاق می‌کند که یقین دارد خداوند ﷻ عوض آن‌چه از مالش در این دنیا انفاق کرده است را به عنوان برکت، ازدیاد و جایگزینی به او عطا خواند نمود. اما اگر بخل بر او چیره شد، دست از بذل و بخشش کشید؛ خداوند با کم کردن، گم کردن و تلف کردن اموالش، او را به بلا و مصیبت گرفتار می‌سازد چنان‌که در این حدیث شریف، به وضوح به تصویر کشیده شده است:

«مَا مِنْ يوْمٍ يصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ إِلَّا مَلَكَانِ ينْزِلَانِ فَيقُولُ أَحَدُهُمَا اللَّهُمَّ أَعْطِ مُنْفِقًا خَلَفًا وَيقُولُ الْآخَرُ اللَّهُمَّ أَعْطِ مُمْسِكًا تَلَفًا» (بخاری، ۱۳۵۱ و مسلم، ۱۶۷۸).

(هر روز که بندگان صبح می‌کنند، دو فرشته پایین می‌آیند؛ یکی از آنان می‌گوید: خداوندا! به بخشنده و خرج کننده، عوض عطا کن و دیگری می‌گوید: خداوندا! به بخیل و خودداری کننده از خرج، تلف و ضرری برسان.)

در حدیث قدسی آمده است:

«أَنْفِقْ يا ابْنَ آدَمَ أُنْفِقْ عَلَيكَ» (بخاری، ۴۹۳۳ و مسلم، ۱۶۵۸).

(ای فرزند آدم انفاق کن تا من بر تو انفاق کنم.)

مسلمانی که به پروردگارش اعتماد دارد، هرگز شکی به خود راه نمی‌دهد که آن‌چه در راه خدا انفاق می‌نماید، از مال و ثروتش نمی‌کاهد، زیرا صدقه مال را افزایش داده و از آن نمی‌کاهد:

«مَا نَقَصَتْ صَدَقَةٌ مِنْ مَالٍ...» (مسلم، ۴۶۸۹).

(هیچ مالی از صدقه کم نشده است...)

اما ثواب انفاقی که به خاطر رضایت پروردگارش می‌کند که با چندین و چند برابر شدن، اصلاً قابل توصیف و اندازه گیری نیست. لذا رسول خدا ﷺ مال و ثروتی را باقی و جاوید می‌دانست که در راه خدا انفاق شده باشد. این را در حدیثی که سیده عایشه ؓ درباره‌ی قربانی

کردن گوسفندی آورده است، می‌یابیم. پیامبر گرامی ﷺ فرمود:

«مَا بَقِي مِنْهَا؟»

قَالَتْ: مَا بَقِي مِنْهَا إِلَّا كَتِفُهَا.

قَالَ: «بَقِي كُلُّهَا غَيرَ كَتِفِهَا» (ترمذی، ۲۳۹۴).

(چقدر از آن باقی مانده است؟)

او گفت: فقط کتفش باقی مانده است.

پیامبر ﷺ فرمود: (همه‌اش باقی مانده است جز کتفش.)

رسول خدا ﷺ تلاش می‌کرد فضیلت بخشش را در نفس مسلمانان ریشه دار نماید و از جمله امتیازات و فضایلی قرار دهد که مسلمانان برای آراستگی و پیشی گرفتن در آن با یکدیگر مسابقه دهند. گواه آن، فرمایش رسول‌الله ﷺ است که فرمود:

«لَا حَسَدَ إِلَّا فِي اثْنَتَينِ رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا فَسُلِّطَ عَلَى هَلَكَتِهِ فِي الْحَقِّ وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فَهُوَ يقْضِي بِهَا وَيعَلِّمُهَا» (بخاری، ۷۱).

(جز به دو خُلق و خو، حسد و رشک برده نمی‌شود: مردی که خدا مالی به او داده و او را به صرف کردن آن در راه حق و درست، نیرو داده و مسلط کرده است و مردی که خداوند علم و حکمتی به او داده و او بر اساس آن قضاوت می‌کند و به مردم نیز می‌آموزاند.)

پیامبر گرامی ﷺ میان خرج کردن اموال در راه حق و حکمت و قضاوت بر اساس آن و تعلیم و آموزشش برابری ایجاد کرده است، آن‌جا که گفت: حسادت یعنی غبطه خوردن نیست مگر در یکی از این دو خصلت و ویژگی، چون بذل و بخشش در راه حق، تأثیر بسزا و منفعت بسیاری در زندگی اجتماعی مسلمان دارد. مال عصب حساس زندگی است و مصرف کردن آن در راه حق کاری بس بزرگ است و سودش

کمتر از نبوغ شخص باحکمت و بااستعداد برای مردم نیست.

بدین ترتیب مسلمان آگاه، از خیر، ثواب و پاداشی که مصرف اموالش برایش به دنبال دارد، مطلع است، پس ثروتش را در راهی می‌بخشد که ثواب و پاداشش تضمین شده است؛ بدون ستم به وارثانش با محروم کردن آنان و نیز بدون بخل ورزی و خساست در بخشش در کارهای خیر. اصل میانه روی و اعتدال در هر دو حالت است که بر اساس ارشادهای شریعت و مقاصد نیکوی آن است. تا آن‌جا که به ارث گذاشتن ثروت شخص برای فرزندانش از بذل و بخشش آن در راه خدا برایش محبوب‌تر نباشد، بلکه اموالی را که در راه خدا بخشیده است نزدش محبوب‌تر از اموال به ارث گذاشته شده باشد، زیرا اولی مالی است که در نامه‌ی اعمالش برایش باقی مانده است که پیامبر اکرم ﷺ بدان اشاره نموده است:

«أَيكُمْ مَالُ وَارِثِهِ أَحَبُّ إِلَيهِ مِنْ مَالِهِ؟»

قَالُوا: يا رَسُولَ اللَّهِ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا مَالُهُ أَحَبُّ إِلَيهِ.

قَالَ: «فَإِنَّ مَالَهُ مَا قَدَّمَ وَمَالُ وَارِثِهِ مَا أَخَّرَ» (بخاری، ۵۹۶۱).

(کدام یک از شما مال وارث خویش را از مال خود بیشتر دوست دارد؟)

گفتند: ای رسول خدا! در میان ما کسی نیست که مال خود را از مال دیگران، بیشتر دوست نداشته باشد.

پیامبر ﷺ فرمود: (مال هر شخص، همان است که آن را پیش فرستد (آن را در راه خدا بدهد یا برای زندگی خود خرج کند) و مال وارث او، آن است که آن را برای بعد از خود باقی بگذارد.)

بخشش و بزرگواری از برترین خلق و خوهای اسلام و از نیکوترین سرشت‌های اجتماعی مسلمان است. این گونه است پاسخ رسول گرامی ﷺ

به مردی که نزدش آمد و از او پرسید:

أی الْإِسْلَامِ خَيرٌ؟

قَالَ: «تُطْعِمُ الطَّعَامَ وَتَقْرَأُ السَّلَامَ عَلَى مَنْ عَرَفْتَ وَمَنْ لَمْ تَعْرِفْ» (بخاری، ۱۱ و مسلم، ۵۶).

کدام خصلت اسلام بهتر است؟

فرمود: (خوراک به دیگران بدهی و بر هر کس که می‌شناسی و نمی‌شناسی سلام کنی.)

بذل و بخشش نباید باعث شود مسلمان در انفاق مالش زیاده روی کرده و همه‌اش را از بین ببرد و چیزی برای ورثه‌اش باقی نگذارد. در اسلام همه چیز باید بر اساس توازن و اعتدال شکل بگیرد. هیچ قسمتی حق قسمت دیگر را پایمال نمی‌کند، همان گونه که انفاق در راه خیر، واجب یا فرض است، نگهداری از فرزندان و حفظ کرامتشان از زیاده روی و گدایی نیز فرض یا واجب است. سعد بن ابی وقاص ﷺ از پیامبر اکرم ﷺ که برای عیادتش در بیماری که نزدیک بود منجر به مرگش شود، پرسید:

یا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِی مَالًا كَثِيرًا وَلَيسَ يرِثُنِی إِلَّا ابْنَتِی أَفَأَتَصَدَّقُ بِثُلُثَی مَالِی؟

قَالَ: «لَا»

قَالَ: قُلْتُ: فَالشَّطْرُ؟

قَالَ: «لَا»

قُلْتُ: الثُّلُثُ؟

قَالَ: «الثُّلُثُ، الثُّلُثُ كَبِيرٌ. إِنَّكَ إِنْ تَرَكْتَ وَلَدَكَ أَغْنِياءَ خَيرٌ مِنْ أَنْ تَتْرُكَهُمْ عَالَةً يتَكَفَّفُونَ النَّاسَ وَإِنَّكَ لَنْ تُنْفِقَ نَفَقَةً إِلَّا أُجِرْتَ عَلَيهَا حَتَّى اللُّقْمَةَ تَرْفَعُهَا إِلَى فِی امْرَأَتِكَ» (بخاری، ۲۵۳۷).

ای رسول خدا ﷺ! من ثروت زیادی دارم و جز یک دخترم، وارثی ندارم، آیا دو سوم اموال خود را صدقه بدهم؟

فرمود: (خیر).

گفتم: آیا نصف آن را صدقه بدهم؟

فرمود: (خیر).

گفتم: آیا یک سوم آن را بدهم؟

فرمود: (یک سوم، البته هم زیاد است. تو اگر وارثانت را بی‌نیاز و ثروتمند به جای بگذاری، بهتر از این است که آنان را فقیر بگذاری که به سوی مردم دست دراز کنند. هر انفاقی که تو برای کسب رضایت خداوند بکنی، پاداش آن را خواهی یافت، حتی اگر لقمه‌ای باشد که در دهان زنت بگذاری.)

رسول گرامی ﷺ خود الگویی زنده از بخشش محض و اصیل بود. هیچ گاه ندیدند که از بخشش دست بکشد یا نیازمند و گدایی را دست خالی برگرداند. جابر ؓ صحابی در این باره چنین تعریف می‌کند:

«مَا سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَيْئًا قَطُّ فَقَالَ لَا» (بخاری، ۵۵۷۴ و مسلم، ۴۲۷۴).

(هرگز از رسول الله ﷺ چیزی تقاضا نشد که در پاسخ بگوید: نه.)

پیامبر ـ درود و سلام خدا بر او باد ـ از تأثیر مال و ثروت بر نفس بشر مطلع بود، پس از آن به عنوان ابزاری جهت الفت دل‌ها و متمایل ساختنش به اسلام استفاده می‌کرد و بذل اموال بسیار جهت پیوستن فرد جدیدی به صفوف دعوت را زیاد نمی‌دانست. او می‌دانست کسی که در ابتدا به دنبال مال بوده است، به محض این که وارد دایره‌ی هدایتش گردد، او را جذب خواهد نمود و از باایمان‌ترین افراد و نیکوترین مسلمانان خواهد کرد. صحابی بزرگوار انس بن مالك ؓ در این باره گوید:

«مَا سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْإِسْلَامِ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ. قَالَ: فَجَاءَهُ رَجُلٌ فَأَعْطَاهُ غَنَمًا بَيْنَ جَبَلَيْنِ، فَرَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ: يا قَوْمِ أَسْلِمُوا فَإِنَّ مُحَمَّدًا يُعْطِي

عَطَاءً لَا يخْشَى الْفَقر. وَإِن كَانَ الْرجُلُ لَيسلِمُ مَايريدُ إِلَّا الدُّنيا فَمَا يلبَثُ إِلَّا يسيرًا حَتِّى يكُونَ الإِسلام أَحَبَّ إِلَيهِ مِنَ الدُّنيا وَمَا عَلَيهَا» (مسلم، ۴۲۷۵).

(هیچ وقت بر قبول اسلام از پیامبر ﷺ چیزی خواسته نشد مگر آن که به آن شخص، بخشش می‌فرمود. روزی، مردی نزد پیامبر ﷺ آمد (و مسلمان شد) و ایشان گله‌ای گوسفند که بین دو کوه می‌چریدند، به او عطا کرد و بعد آن مرد نزد طایفه‌ی خود بازگشت و گفت: ای قوم! اسلام بیاورید! زیرا پیامبر ﷺ چنان بخشش می‌کند که از فقر نمی‌ترسد. اگر شخص، وقتی مسلمان می‌شد، جز دنیا چیز دیگری را اراده نمی‌کرد، اما بعداً مدت کمی نمی‌گذشت که اسلام، نزد او از دنیا و هر چه در آن است، محبوب‌تر می‌شد.)

هر چه دست رسول‌الله ﷺ بدان می‌رسید، می‌بخشید و میان مردم تقسیم می‌کرد. هیچ چیز را برای خود یا خانواده‌اش نگه نمی‌داشت. برایش کافی بود که خیر را به مستحقانش بدهد تا با این کار قفل دل‌های سخت را بشکند و بخشش را در نفس‌ها بکارد، بدین ترتیب که خود بهترین الگو در این زمینه بود. از جبیر بن مطعم ﷺ آمده است که گفت: وقتی همراه پیامبر گرامی ﷺ از حنین باز می‌گشت، اعراب پیرامونش را گرفتند و از او چیزی می‌خواستند، تا آن‌جا که او را به سمت درختی کشیدند و عبایش را برداشتند. پیامبر اکرم ﷺ ایستاد و فرمود:

«أَعْطُونِي رِدَائِي. لَوْ كَانَ لِي عَدَدُ هَذِهِ الْعِضَاهِ نَعَمًا لَقَسَمْتُهُ بَينَكُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُونِي بَخِيلًا وَلَا كَذُوبًا وَلَا جَبَانًا» (بخاری، ۲۶۰۹).

(ردایم را به من بدهید. اگر به اندازه‌ی این درختان خار دار، گوسفند می‌داشتم، بین شما تقسیم می‌کردم. آنگاه، می‌دانستید که من، بخیل، دروغگو و بزدل نیستم.)

چنین سبک والایی از بذل و بخشش که از ویژگی‌های رسول‌الله ﷺ

بود، برترين مثال بخشش خالصانه و به دور از اهداف، مصلحت و شبهات است که پيامبر گرامى ﷺ در زندگى واقعى اجرا کرد تا الگويى براى انسانيت باشد که مى‌خواهند به آن صعود کنند. او بر استعداد انسان براى صعود در نردبانش و نيز توانايى‌اش براى رسيدن به سطوح والاى آن تأکيد مى‌کرد. بدين ترتيب انسان با نزديک‌تر شدن به خدا، بخشنده‌تر و بزرگوارتر مى‌شود. هرگاه نعمتى را که خداوند براى بخشندگان بزرگوار و دست و دلباز در راهش، آماده کرده است، احساس کند؛ بذل و بخشش او بيشتر مى‌شود و هر اندازه ارتباطش با خدا مستحکم‌تر گردد، احساس عميق‌ترى از ثمره‌ى بذلش را حس خواهد نمود و عطا و بخششش وسعت بيشترى خواهد يافت. وضعيت رسول‌الله ﷺ وقتى جبريل در رمضان با او ديدار مى‌کرد، چنين بود. بزرگوارى در زندگى پيامبر اکرم ﷺ، در اين ماه مبارک و با تکرار اين پيوند به ملأ اعلى، افزايش مى‌يافت. جبريل هر شب از شب‌هاى رمضان به ديدارش مى‌شتافت و نفس شريف و پاکش را مملو از مفاهيم خير کرده و بر فضل، برترى، بزرگوارى و بخشش او مى‌افزود.

از ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که گفت:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَجْوَدَ النَّاسِ وَكَانَ أَجْوَدُ مَا يكُونُ فِي رَمَضَانَ حِينَ يلْقَاهُ جِبْرِيلُ وَكَانَ جِبْرِيلُ يلْقَاهُ فِي كُلِّ لَيلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ يعرض عليه الْقُرْآنَ فَإِذَا لَقِيهُ جِبرئِيل كَانَ رَسُولُ‌الله أَجْوَدُ بِالْخَيرِ مِنْ الرِّيحِ الْمُرْسَلَةِ» (بخارى، ۵ و مسلم، ۴۲۶۸).

(پيامبر ﷺ بخشنده ترين مردم بود و در ماه رمضان موقعى که جبرئيل او را ملاقات مى‌کرد، از ساير اوقات بخشنده تر مى‌شد و جبرئيل در هر شب از شب‌هاى رمضان، با او ملاقات مى‌کرد و قرآن را بر او عرضه مى‌کرد و پيامبر ﷺ موقعى که جبرئيل با ايشان ملاقات مى‌نمود، در بخشش و خير، از باد روان، بخشنده‌تر بود.)

جای شگفتی نیست که در نسل اول، افرادی را بیابیم که خود را به نزدیک چنین سطح بالایی از بخشش رساندند. فردی چون ابوبکر ﷺ که تمام مالش را در راه خدا بخشید و فردی هم‌چون عمر ﷺ که نیمی از مالش را بخشید و فردی بسان عثمان ﷺ که سپاهی را به تمام و کمال مجهز نمود و شخصی مانند ابودحداح ﷺ که باارزش‌ترین دارایی خود را داوطلبانه بخشید. او بهترین باغ‌هایش را در راه خدا صدقه داد و وقتی همسرش از این کارش مطلع شد، با چهره‌ای شاد و بشاش به او گفت: چه فروش پر سود و منفعتی ای ابودحداح! و دیگر بخشندگانی که ثواب آخرت را بر دنیا ترجیح داده و از اموال، دارایی و نصیبشان در راه خدا دست کشیدند.

آنان با خداوند ﷻ صادق و همواره با او در ارتباط بودند، به همین جهت چنین مفاهیمی را محقق می‌ساختند و آن را بر زندگی واقعی پیاده می‌کردند. آنان به تکرار زبانی و سر دادن چنان شعارهایی بسان ثروتمندان امروزی اکتفا ننمودند.

برخی از ثروتمندان امروزی میلیونر و میلیاردر هستند که بدون انفاق سخاوتمندانه از مالشان، اگر زکات اموالشان را پرداخت کنند؛ فقر به کلی از جامعه ریشه کن می‌شود، اما دستان این ثروتمندان حتی از پرداخت زکات بسته است، با این که می‌دانند فریضه و رکنی از ارکان اسلام می‌باشد. آنان را می‌بینی که در مراسم و عیدها چند درهمی توزیع می کنند یا در برخی از مناطق اسلامی بر عده‌ی محدودی از فقرا نان یا غذا تقسیم می‌کنند. وقتی مردم ساده تعداد انبوه مردم را می‌بینند که جلوی در ثروتمندان ایستاده‌اند تا سهم خود را از این خورده ریزه‌هایی که تقسیم می‌شود، بگیرند؛ از بزرگواری و سخاوتشان تعریف و تمجید کرده و آنان

را از زمره‌ی بخشندگان بزرگوار می‌دانند. این افراد ساده لوح نمی‌دانند مجموع چیزهایی که این میلیونرها تقسیم و توزیع می کنند، قسمت ناچیزی است از آن‌چه انفاقش بر آنان واجب است؛ تقسیم کردن چند درهم ناچیز میان فقیران نیازمند توسط این افراد به خاطر پاشیدن خاکستر در چشم و تظاهر به اطاعت از خداوند و بخشش در راهش است، اما حقیقت کارشان بر پروردگار عالمیان، پروردگار فقرا و ثروتمندان پوشیده نیست. آنان هرگز نمی‌توانند از مجازات الهی بگریزند و این افراد در زمره‌ی این گروه قرار می گیرند که خداوند متعال درباره‌ی آنان می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳۴) يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْنِزُونَ» [التوبة: ۳۴، ۳۵].

(و کسانی که زر و سیم می‌اندوزند و آن را در راه خدا انفاق نمی کنند، آنان را به عذابی دردناک خبر ده (۳۴) روزی که در آتش جهنم آن [اندوخته‌ها] تافته شوند، آن‌گاه پیشانی آن‌ها و پهلویشان و پشت‌هایشان را با آن داغ بگذارند [و بگویند:] این است آنچه برای خود اندوختید، پس [سزای] آنچه را که می‌اندوختید، بچشید.)

گروهی که در پرتو نظام اقتصادی غیر اسلامی به ثروت هنگفی دست یافتند، از جمله عواملی بودند که با تشویق، بهره کشی، بخل و دوری از رهنمون‌های الهی، نظام و مبادی چپگرا را به سرزمین‌های اسلامی آوردند. این‌ها اگر حق خداوند در اموالشان را می‌دانستند و به تمام و کمال آن را ادا می کردند، در جامعه‌ی اسلامی کسی پیدا نمی‌شد که به خود جرأت تبلیغ کمونیسم سرخ یا سوسیالیسم سیاه و سفید را بدهد و در جامعه کینه‌ی طبقاتی به وجود نمی‌آمد که احزاب چپ گرا و تندرو از آن بهره

برده و بر پایه‌های آن سیستم‌های سوسیالیسمی بنا کنند و میلیونرها، کارخانه‌ها و مؤسساتشان را از بین برده و میلیون‌ها از پولشان را به جیب بزنند. بدین ترتیب گاو صندوق‌هایشان خالی شد. آنان در روزهای رفاه، عزت، توانایی، آسایش و سود و منفعت از اضافه کردن نصف لیره به حقوق ناچیز هفتگی یا ماهانه‌ی کارگران فقیرشان از ترس کاهش سود و فایده؛ بخل می‌ورزیدند، بلکه برخی از آنان به خاطر افزایش این مقدار ناچیز دنیا را زیر و رو می‌کردند در حالی که هزاران هزاری را که برای فرزندانشان در کاواره‌ها و زیر پای زنان روسپی می‌ریختند نمی‌دیدند، تا آن‌جا که برخی از آنان کاواره‌ای را با حساب خودش در بست می‌گرفت تا فقط خودش از زنان زیبا و رقاصه‌ی آن لذت ببرد.

جامعه‌ی اسلامی سالم، ظلم ثروتمند به فقیر یا کینه‌ی فقیر نسبت به ثروتمند را نمی‌شناسد، زیرا ثروتمند آن بزرگوار و بخشنده است. او حق فقیر در اموالش را می‌داند و حقش را از وی دریغ نمی‌دارد، از یاری، کمک و انصافش شانه خالی نمی‌کند، زیرا فقیر به چشم کینه، حقد و تنفر به ثروتمند نمی‌نگرد، چون مال و ثروت او بیشتر است. در جامعه‌ی اسلامی شخص ثروتمند اموالش را از راه حرام به دست نمی‌آورد، بلکه با سعی، تلاش و از راه حلال و مشروع به دست می‌آورد. از طرف دیگر به ایجاد فرصت‌های مناسب که جامعه‌ی اسلامی برای افرادش به وجود می‌آورد؛ روی آورده تا راه را برای فقیر باز کند تا با کار و تلاش خود اگر خواست ثروتمند شود. در به روی همه باز است تا هر شخص بلند پرواز، فعال، با اراده و بلند همت از آن وارد شود. بنابراین کینه، حقد، کمین کردن و انتقامجویی نیست و افراد کینه توز، کینه جو و کسانی که در پی انتقام هستند در جامعه‌ی محبت و برادری یعنی جامعه‌ی اسلامی هیچ جایگاهی

ندارند.

رسول‌الله ﷺ همواره بخشش را به یارانش می‌آموخت و همیشه آنان را به بذل و بخشش تشویق کرده و عشق مال اندوزی را از دل‌هایشان ریشه کن می‌کرد تا ثروت میان مسلمانان تقسیم شده و رفاه و آسایش در زندگی آنان منتشر گردد و مال اندوخته شده برای صاحبش در روز قیامت فرجام بد، عذاب و خشم را به ارمغان نیاورد. پیامبر گرامی ﷺ در این زمینه بهترین و بزرگ‌ترین اسوه‌ی نیکو بود.

روزی به بقیع رفت، ابوذر ﷺ خود را به او رساند. در حین راه رفتن به ابوذر ﷺ فرمود: «ثروتمندان و اغنیای این جهان، در روز قیامت، فقیر و تنگدستند، جز کسانی که در مورد مالشان چنین و چنان (انفاق) کنند.» سپس کوه احد در برابرشان نمایان شد. پیامبر ﷺ فرمود: «ای ابوذر!»

جواب داد: در خدمتم، از خدمتت شادمانم و فدایت شوم.

فرمود: مرا خوشحال نمی‌کند که کوه احد برای خاندان محمد طلا باشد و تا شب یک دینار ـ یا فرمود یک مثقال ـ نزد آنان بماند...» (بخاری و مسلم).

این امر، موضع گیری عمر بن خطاب ﷺ را در برابر ثروتمندان قریش به خوبی تعبیر می‌کند، زمانی که از مشقت فتوحات و کشور گشایی آسوده شدند و به تجارت روی آوردند تا اموال و ثروتشان را سرمایه گذاری کنند، پس چنان ثروتمند شدند که عمر ﷺ از آن ثروت هنگفتشان نگران شد و گفت: «به راستی که قریش می‌خواهد مال خداوند را میان خودشان رد و بدل کنند، اما تا زمانی که ابن خطاب زنده است، نمی‌توانند. من در منطقه‌ی حره ـ ورودی مدینه ـ ایستاده‌ام و کمربندشان را می‌گیرم تا خود را در آتش نیندازند.»

اوّل این که اسلام، محبوس شدن ثروت در دست افراد معدود را نمی‌پذیرد، زیرا جمع شدن ثروت در دست افراد معدود به معنی به دور ماندنش از دست عامه‌ی مردم جامعه می‌باشد و خلل در همین جاست. نظام طبقاتی از همین جا نشأت می‌گیرد و بهره کشی و ظلم ایجاد می‌شود و این در جامعه‌ی اسلامی حرام است.

دوم این که عمر بن خطاب ﷺ اعلام کرد بر دروازه‌ی ورودی مدینه می‌ایستد تا دستشان را بگیرد و مانع از احتکار و مال اندوزی آنان گردد تا آنان را از افکنده شدن در آتش نجات دهد، نه به خاطر انتقامجویی و حسادت به آن‌چه دارند، هم‌چون سیستم‌های مادیگرایی که حقد، کینه و انتقام جویی از ثروتمندان را در درون فقرا می‌کارند، بدان فرا می‌خواند.

عدالت اجتماعی از جمله اهداف اسلام است که به طور مساوی به صلاح ثروتمند و فقیر است، از همان شروع راه و پیش از این که تبدیل به معضلی گردد و معیارها مختل شده و دل‌ها آکنده از حقد و کینه گردد، زیرا مصلحت دنیا و آخرت ثروتمند و فقیر در آن است و چنین ارتباط مستحکم میان دنیا و آخرت را در هیچ اقتصادی جز نظام اقتصادی اسلام نخواهی یافت.

مسلمان راستین هر اندازه فقیر باشد باز هم بخشنده است و هر چه قدر بخشش و عطایش کم باشد، برایش کافی است که نسبت به فقیرتر از خودش احساس محبت و مهربانی می‌کند و درد و محرومیتش را حس می‌نماید. لذا نصوص بسیاری آمده است که فقیران را بر حسب توانایی، به انفاق کم تشویق می‌کند تا نفسشان از مشارکت وجدانی برادرانشان سیراب گردد. خداوند به چنین انفاق کنندگانی ـ با وجود انفاق ناچیز و نیز خوشحالی آنان ـ وعده‌ی ثمر بخشیدن به صدقه و رشد و نموش بسان

کوهی استوار داده است، به شرطی که از راه حلال به دست آمده باشد:

«مَنْ تَصَدَّقَ بِعَدْلِ تَمْرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الطَّيِّبَ وَإِنَّ اللَّهَ يَتَقَبَّلُهَا بِيَمِينِهِ ثُمَّ يُرَبِّيهَا لِصَاحِبِهِ كَمَا يُرَبِّي أَحَدُكُمْ فَلُوَّهُ حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ الْجَبَلِ» (بخاری، ۱۳۲۱).

(کسی که نصف خرما از کسب و درآمد حلال و پاک خود صدقه بدهد ـ البته خداوند فقط حلال و پاک را قبول می‌کند ـ خداوند آن را با دستش می‌گیرد و آن را برای صاحبش پرورش می‌دهد و بزرگ می‌کند، همان طور که یکی از شما کره اسبش را پرورش می‌دهد تا این که به اندازه‌ی کوه می‌شود.)

برای این که نفس‌ها به راحتی گشایش یافته و از مشارکت عاطفی در جامعه دست نکشیده و چشمه‌های خیر، رحمت و همدردی خشک نگردد. رسول گرامی ﷺ آنان را به انفاق کم ـ هر اندازه ناچیز و اندک باشد ـ فراخوانده و از بی‌مسئولیتی، بسته بودن و بخل ورزیدن برحذر داشته است، زیرا این کار موجب هلاکت، نابودی و عذاب است. رسول خدا ﷺ فرمود:

«اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ» (بخاری، ۱۳۲۸ و مسلم، ۱۶۸۹).

(میان خود و آتش جهنم مانعی قرار دهید حتی اگر با نیمی از خرما باشد.)

خواسته‌ی خداوند متعال از انسان این است که در جامعه‌اش عنصری سازنده، مفید و خیر باشد که همواره خیر و خوبی‌اش به مردم برسد چه ثروتمند باشد و چه فقیر. بدین ترتیب رهنمون‌های نبوی، انسان مسلمان را با توجه به توانایی و امکاناتش به انجام کار خیر تشویق نموده و انجام هر کار خیری را برایش صدقه قرار داده است:

«على كُلِّ مُسْلِمٍ صَدَقَةٌ».

فَقَالُوا: يا نَبِي اللَّهِ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ؟

قَالَ: «يعْمَلُ بِيدِهِ فَينْفَعُ نَفْسَهُ وَيتَصَدَّقُ».

قَالُوا: فَإِنْ لَمْ يجِدْ؟

قَالَ: «يعِينُ ذَا الْحَاجَةِ الْمَلْهُوفَ».
قَالُوا: فَإِنْ لَمْ يجِدْ؟
قَالَ: «فَلْيعْمَلْ بِالْمَعْرُوفِ وَلْيمْسِكْ عَنْ الشَّرِّ فَإِنَّهَا لَهُ صَدَقَةٌ» (بخاری، ۱۳۵۳).

(بر هر مسلمانی صدقه واجب است.)

صحابه گفتند: ای پیامبر خدا! اگر کسی، چیزی نداشت، چه کند؟

فرمود: (کار کند تا هم بخودش نفع برساند و هم به دیگران، صدقه دهد.)

دوباره پرسیدند: اگر این کار از او ساخته نبود، چه کند؟

فرمود: (به نیازمند درمانده‌ای کمک کند.)

پرسیدند: اگر این را هم نتوانست؟

فرمود: (کار نیک، انجام دهد و از کار بد، اجتناب نماید. همین، برایش صدقه محسوب می‌شود.)

اسلام دایره‌ی کار خیر و نیک را توسعه داده است تا هر مسلمانی بدان وارد شده و شخص فقیر نیازمند احساس نکند که به خاطر نداشتن مال و ثروت از مشارکت‌های اجتماعی خیرخواهانه محروم است. پس تمام درها را برای مشارکت باز گذاشته و انجام هر کار مفیدی را صدقه قرار داده که به خاطر آن ثواب می‌برد، درست مانند ثروتمندی که با انفاقش ثواب می‌برد:

«كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ» (بخاری، ۵۵۶۲).

(هر کار نیک، صدقه است.)

بدین ترتیب شرکت تمام افراد در ساختار، خدمت و ترقی جامعه را تضمین نموده و با این مشارکتی که موجب اعاده‌ی حیثیت، حفظ کرامت و تحقق اجر و ثواب می‌گردد، آسایش، شادمانی و خوشی را برای تمام

فرزندانش به ارمغان آورده است.

اسلام ب مهربانی و واقعگرایی با مسلمانان رفتار نموده است، چون آنان را مکلف به کاری که توانایی‌اش را ندارند، نکرده و از آنان خواسته که فقط اموال و دارایی اضافی خود را انفاق کنند و افرادی که به اندازه‌ی کفایتشان دارند را ملامت ننموده و ترجیح داده که ابتدا نیاز خودشان را برطرف سازند، زیرا در اسلام دست بالا بهتر از دست پایین است. اما آن‌چه خارج از نیاز است، در دآیره‌ی مسابقه و بخشش قرار می‌گیرد. مسلمان راستین از هیچ کار خیری فروگذار نمی‌کند، زیرا از ارشادها و راهنمایی‌های دینش آموخته است که بخشش موجب خیر است و بخل، شر و بدی را به دنبال دارد:

«يا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ أَنْ تَبْذُلَ الْفَضْلَ خَيرٌ لَكَ وَأَنْ تُمْسِكَهُ شَرٌّ لَكَ وَلَا تُلَامُ عَلَى كَفَافٍ وَابْدَأْ بِمَنْ تَعُولُ وَالْيدُ الْعُلْيا خَيرٌ مِنْ الْيدِ السُّفْلَى» (مسلم، ۱۷۱۸).

(ای فرزند آدم! همانا تو اگر بخشش کنی و مازاد مال خود را بذل نمایی، برای تو بهتر است و اگر زیادی مال خود را نگه داری و نبخشی، برای تو بد خواهد بود، اما به خاطر داشتن در حد کفاف و برای گذران زندگی، مورد ملامت و سرزنش واقع نمی‌شوی و در انفاق، از کسی شروع کن که مخارج او بر ذمه‌ی توست. همانا دست بالا (بخشنده) بهتر از دست پایین (گیرنده) است.)

بزرگواری و عشق صدقه دادن همواره مسلمان آگاه و دانا را بر آن می‌دارد که مازاد نیاز خود و خانواده‌اش را صدقه بدهد اگر چه این چیز به عنوان ذخیره و توشه‌ای باشد که مردم برای جلوگیری از فقر آن را پس انداز می‌کنند یا ابزاری برای صعود از نردبان ثروت. بلکه او در رهنمون دینش می‌بیند که صدقه‌اش در چنین حالاتی از مقام و منزلت والاتر و اجر و پاداش بیشتری برخوردار است. در حدیثی که ابوهریره ﷺ روایت کرده،

آمده است که فرمود:

جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِى ﷺ فَقَالَ يا رَسُولَ اللّٰهِ أَى الصَّدَقَةِ أَعْظَمُ أَجْرًا؟

قَالَ: أَنْ تَصَدَّقَ وَأَنْتَ صَحِيحٌ شَحِيحٌ تَخْشَى الْفَقْرَ وَتَأْمُلُ الْغِنَى وَلَا تُمْهِلُ حَتَّى إِذَا بَلَغَتْ الْحُلْقُومَ قُلْتَ لِفُلَانٍ كَذَا وَلِفُلَانٍ كَذَا وَقَدْ كَانَ لِفُلَانٍ» (بخاری، ۱۳۳۰ و مسلم، ۱۷۱۳).

مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و سؤال کرد: ای رسول خدا! چه صدقه‌ای از لحاظ اجر، بزرگ‌تر است؟

فرمود: (صدقه‌ای که تو، در حالی که خود سالم و تندرست و علاقمند به آن باشی و از فقر بترسی و آرزوی ثروت داشته باشی، آن را ببخشی. و صدقه دادن را تا هنگام مرگ، به تأخیر نیاندازی و آن وقت بگویی: فلان مال من برای فلان کس و فلان قسمت دیگر برای آن دیگری باشد؛ در حالی که آن مال دیگر از آن ورثه‌ی تو می‌باشد و مال تو نیست.)

مسلمان واقعی بخشنده است و بخشش و بزرگواری‌اش را به اقشاری که سزاوار کمک و یاری هستند، اختصاص می‌دهد و این نیازمندان بیچاره که در پی حفظ آبرو بوده و از مردم گدایی نمی‌کنند؛ آزاد می گرداند و مردم به خاطر عفتشان، آنان را ثروتمند می‌پندراند. او نزدشان می‌رود، درشان را می کوبد و به اندازه‌ی رفع نیاز و حفظ کرامت، به آنان می‌بخشد.

این افراد نیازمند باعفت بیش از دیگران سزاوار کمک و یاری هستند، آنان کسانی هستند که رسول‌الله ﷺ در این فرمایش خود، به آن‌ها اشاره نموده است:

«لَيسَ الْمِسْكِينُ الذى تَرُدُّهُ التَّمْرَةُ وَالتَّمْرَتَانِ وَلَا اللُّقْمَةُ واللُّقْمَتَانِ إِنَّما الْمِسْكِينُ الذى يتَعَفَّفُ» (بخاری، ۴۱۷۵ و مسلم، ۱۷۲۳).

(مسکین کسی نیست که یک خرما یا دو خرما و یک لقمه یا دو لقمه او

را برگرداند و برايش كافى باشد؛ بلكه مسكين تنها كسى است كه (با وجود نيازمندى) عفيف و آبرومند باشد و از كسى چيزى نخواهد.)

در روايتى در صحيحين آمده است:

«لَيسَ الْمِسْكِينُ الَّذِى يطُوفُ عَلَى النَّاسِ تَرُدُّهُ اللُّقْمَةُ وَاللُّقْمَتَانِ وَالتَّمْرَةُ وَالتَّمْرَتَانِ وَلَكِنْ الْمِسْكِينُ الَّذِى لَا يجِدُ غِنًى يغْنِيهِ وَلَا يفْطَنُ بِهِ فَيتَصَدَّقُ عَلَيهِ وَلَا يقُومُ فَيسْأَلُ النَّاسَ» (بخارى، ۱۳۸۵ و مسلم، ۱۷۲۲).

(مسكين كسى نيست كه دوره گردى كند و نزد مردم به گدايى برود و يكى دو لقمه و يک يا دو خرما نياز او را برآورد، بلكه مسكين كسى است كه ثروتى ندارد كه او را بى نياز كند و او را نمى‌شناسند و نمى‌دانند تا به او صدقه بدهند و از مردم گدايى نمى‌كند.)

مسلمان بخشنده و بزرگوار در عطا و انفاق سهمى را براى يتيم نيز اختصاص مى‌دهد، پس در صورت توانايى، تكفلش را به عهده گرفته و مخارجش را پرداخت نموده و به مسايلش رسيدگى مى‌كند، چه از بستگانش باشد و چه نباشد. او ثواب اين انفاق را نزد خداوندى كه مقام والايى ـ كه براى رسيدن به آن سبقت گرفته مى‌شد ـ براى سرپرستى از يتيم در نظر گرفته است، به حساب مى‌آورد و با اعطاى شرف جوار و همسايگى رسول‌الله ﷺ در بهشت، آرزوها و رؤياهاى شيرين در نظرش بى‌ارزش مى‌گردد. از سهل بن سعد ﷺ آمده است كه گفت: رسول خدا ﷺ فرمود:

«أَنَا وَكَافِلُ الْيتِيمِ فِى الْجَنَّةِ هَكَذَا» وَأَشَارَ بِالسَّبَّابَةِ وَالْوُسْطَى وَفَرَّجَ بَينَهُمَا» (بخارى، ۵۵۴۶).

(من و كفيل (عهده دار) يتيم، در بهشت، اين چنين هستيم.) و با انگشت سبابه و وسطايش اشاره كرد و ميانشان فاصله انداخت.

آمده است که فرمود:

جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِي ﷺ فَقَالَ يا رَسُولَ اللَّهِ أَى الصَّدَقَةِ أَعْظَمُ أَجْرًا؟

قَالَ: أَنْ تَصَدَّقَ وَأَنْتَ صَحِيحٌ شَحِيحٌ تَخْشَى الْفَقْرَ وَتَأْمُلُ الْغِنَى وَلَا تُمْهِلُ حَتَّى إِذَا بَلَغَتْ الْحُلْقُومَ قُلْتَ لِفُلَانٍ كَذَا وَلِفُلَانٍ كَذَا وَقَدْ كَانَ لِفُلَانٍ» (بخاری، ۱۳۳۰ و مسلم، ۱۷۱۳).

مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و سؤال کرد: ای رسول خدا! چه صدقه‌ای از لحاظ اجر، بزرگ‌تر است؟

فرمود: (صدقه‌ای که تو، در حالی که خود سالم و تندرست و علاقمند به آن باشی و از فقر بترسی و آرزوی ثروت داشته باشی، آن را ببخشی. و صدقه دادن را تا هنگام مرگ، به تأخیر نیاندازی و آن وقت بگویی: فلان مال من برای فلان کس و فلان قسمت دیگر برای آن دیگری باشد؛ در حالی که آن مال دیگر از آن ورثه‌ی تو می‌باشد و مال تو نیست.)

مسلمان واقعی بخشنده است و بخشش و بزرگواری‌اش را به اقشاری که سزاوار کمک و یاری هستند، اختصاص می‌دهد و این نیازمندان بیچاره که در پی حفظ آبرو بوده و از مردم گدایی نمی‌کنند؛ آزاد می‌گرداند و مردم به خاطر عفتشان، آنان را ثروتمند می‌پندراند. او نزدشان می‌رود، درشان را می‌کوبد و به اندازه‌ی رفع نیاز و حفظ کرامت، به آنان می‌بخشد.

این افراد نیازمند باعفت بیش از دیگران سزاوار کمک و یاری هستند، آنان کسانی هستند که رسول‌الله ﷺ در این فرمایش خود، به آن‌ها اشاره نموده است:

«لَيسَ الْمِسْكِينُ الذى تَرُدُّهُ التَّمْرَةُ وَالتَّمْرَتَانِ وَلَا اللُّقْمَةُ واللُّقْمَتَانِ إِنَّما الْمِسْكِينُ الذى يَتَعَفَّفُ» (بخاری، ۴۱۷۵ و مسلم، ۱۷۲۳).

(مسکین کسی نیست که یک خرما یا دو خرما و یک لقمه یا دو لقمه او

را برگرداند و برايش كافى باشد؛ بلكه مسكين تنها كسى است كه (با وجود نيازمندى) عفيف و آبرومند باشد و از كسى چيزى نخواهد.)

در روايتى در صحيحين آمده است:

«لَيسَ الْمِسْكِينُ الَّذِى يطُوفُ عَلَى النَّاسِ تَرُدُّهُ اللُّقْمَةُ وَاللُّقْمَتَانِ وَالتَّمْرَةُ وَالتَّمْرَتَانِ وَلَكِنْ الْمِسْكِينُ الَّذِى لَا يجِدُ غِنًى يغْنِيهِ وَلَا يفْطَنُ بِهِ فَيتَصَدَّقُ عَلَيهِ وَلَا يقُومُ فَيسْأَلُ النَّاسَ» (بخارى، ۱۳۸۵ و مسلم، ۱۷۲۲).

(مسكين كسى نيست كه دوره گردى كند و نزد مردم به گدايى برود و يكى دو لقمه و يک يا دو خرما نياز او را برآورد، بلكه مسكين كسى است كه ثروتى ندارد كه او را بى نياز كند و او را نمى‌شناسند و نمى‌دانند تا به او صدقه بدهند و از مردم گدايى نمى‌كند.)

مسلمان بخشنده و بزرگوار در عطا و انفاق سهمى را براى يتيم نيز اختصاص مى‌دهد، پس در صورت توانايى، تكفلش را به عهده گرفته و مخارجش را پرداخت نموده و به مسايلش رسيدگى مى‌كند، چه از بستگانش باشد و چه نباشد. او ثواب اين انفاق را نزد خداوندى كه مقام والايى - كه براى رسيدن به آن سبقت گرفته مى‌شد - براى سرپرستى از يتيم در نظر گرفته است، به حساب مى‌آورد و با اعطاى شرف جوار و همسايگى رسول‌الله ﷺ در بهشت، آرزوها و رؤياهاى شيرين در نظرش بى‌ارزش مى‌گردد. از سهل بن سعد ﷺ آمده است كه گفت: رسول خدا ﷺ فرمود:

«أَنَا وَكَافِلُ الْيتِيمِ فِى الْجَنَّةِ هَكَذَا» وَأَشَارَ بِالسَّبَّابَةِ وَالْوُسْطَى وَفَرَّجَ بَينَهُمَا» (بخارى، ۵۵۴۶).

(من و كفيل (عهده دار) يتيم، در بهشت، اين چنين هستيم.) و با انگشت سبابه و وسطايش اشاره كرد و ميانشان فاصله انداخت.

مسلمان متقی، نیکوکار و سخاوتمند به بیوه زنان و بیچارگان نیز می‌بخشد. او رهنمون‌های دین استوارش را اجرا می‌کند تا به رضایت پروردگارش دست یافته و به دنبال ثواب بزرگی باشد که خداوند برای کسانی که به زنان بیوه و مساکین کمک و یاری می‌رسانند، در نظر گرفته است. چنان‌که رسول بزرگوار ﷺ بدان خبر داده است:

«السَّاعِي عَلَى الأَرْمَلَةِ وَالْمِسْكِينِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ . وَأَحْسِبُهُ قَالَ: . كَالْقَائِمِ لَا يفْتُرُ وَكَالصَّائِمِ لَا يفْطِرُ» (بخاری، ۵۵۴۸).

(کسی که در کار بیوه‌گان و فقرا، کوشا باشد (به آنان کمک و از آنان نگهداری کند) مانند شخص مجاهد در راه خداست ـ و گمان می‌کنم که فرمود ـ مانند شب زنده داری است که خسته و سست نمی‌شود و مانند روزه داری است که افطار نمی‌کند.)

این‌ها روش‌هایی است که مسلمان انفاقگر و بخشنده جهت رسیدن به رضایت و ثواب الهی در پیش می‌گیرد. این‌ها اعمال نیک و صالحی است که بنده را به پروردگارش نزدیک می‌کند، نه جشن‌ها و مهمانی‌هایی که برای ثروتمندان و صاحب منصبان برگذار شده و به خاطر رسیدن به شهرت، جاه و کسب چیز معینی اموال هنگفتی صرف می‌شود. رسول‌الله ﷺ چنین مهمانی‌هایی را نکوهیده است، زیرا به خاطر خدا نبوده است، آن‌جا که فرمود:

«بِئْسَ الطَّعَامُ طَعَامُ الْوَلِيمَةِ يدْعَى إِلَيهَا الأَغْنِياءُ وَيتْرَكُ الْفقراء» (بخاری، ۴۷۷۹ و مسلم، ۲۵۸۵).

(بد غذایی است ولیمه‌ای که ثروتمندان به آن دعوت و فقرا رها شوند.)

از طرفی کمک به بیوه زنان و مساکین و نیز سرپرستی یتیم و نیکی به او، علاوه بر ثوابی بزرگ، نفس شخص بخشنده را تزکیه داده و انسانیتش

را پرورش و دلش را نرم می‌کند. باعث می‌شود شیرینی بخشش را چشیده از احساس محبت و مهربانی لذت برده و از انجام کار خیر خشنود گردد. بدین ترتیب رسول گرامی ﷺ دل‌های سخت و سنگین را بر احسان و نیکی تربیت می‌نمود تا با نرمی درآمیزد و احساس عطوفت، همدردی و مهربانی نماید. از ابوهریره ﷺ آمده است که مردی از سنگدلی خود نزد رسول خدا ﷺ شکایت کرد. پیامبر فرمود:

«امْسَحْ رَأْسَ الْيَتِيمِ وَأَطْعِمْ الْمِسْكِينَ» (احمد، ۸۶۵۷).

(بر سر یتیم دست بکش و به مسکین و نیازمند غذا بده.)

بر کسانی که به آنان می‌بخشد، منت نمی‌گذارد:

مسلمانِ پرهیزگارِ آگاه، اگر خداوند به او توفیق عطا و بخشش در راهش را بدهد بر افرادی که به آنان می‌بخشد، منت نمی‌گذارد و سعی می‌کند از آن دسته از افراد باشد که خداوند متعال در توصیفشان فرموده است:

«الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» [البقرة: ۲۶۲].

(مزد کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند و پس از انفاق منّتی نمی‌نهند و آزاری نمی‌رسانند با پروردگارشان است. نه بیمناک می‌شوند و نه اندوهگین.)

بر او پوشیده نیست که هیچ چیز به اندازه‌ی منت و اذیت، عمل را پایین نیاورده و ثواب صدقه را از بین نمی‌برد. بلکه خداوند ـ تبارک و تعالی ـ مؤمنان را از منتی که صدقه را از بین می‌برد، نهی کرده و به نیکی‌ها اجازه می‌دهد که وجودش را دربرگرفته، او را به لرزه انداخته و از

اندیشه‌ی منت و اذیت منصرف می گرداند:

«يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى» [البقرة: ۲۶۴].

(ای مؤمنان، صدقه‌هایتان را با منّت و آزار از بین مبرید.)

منت گذاشتن و تحقیر انسان نیازمند و فقیری که احتیاج او را مجبور به گرفتن نموده است، توهینی به انسانیت، خواری کرامت و پایین آوردن قدر و منزلتش است. تمام این‌ها در شریعت اسلام، که دهنده و گیرنده را دو برادر می‌داند، حرام است. هیچ فرقی میان آن دو نیست جز با تقوا و عمل صالح. از طرفی هیچ برادری بر سر برادرش منت نگذاشته و او و کرامتش را مورد آزار و اذیت قرار نمی‌دهد. بنابراین در حدیثی که مسلم از ابوذر ﷺ روایت کرده است، شخص منت گذار بسیار تهدید می‌شود؛ آن‌جا که رسول‌الله ﷺ چنین فردی را در زمره‌ی بدبختانی قرار داده است که خداوند در روز قیامت با ایشان سخن نگفته، به آنان نمی‌نگرد، آنان را پاک نکرده و برایشان عذاب دردناکی مهیا کرده است. پیامبر ﷺ فرمود:

«ثَلَاثَةٌ لَا يكَلِّمُهُمْ اللَّهُ يوْمَ الْقِيامَةِ وَلَا ينْظُرُ إِلَيهِمْ وَلَا يزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ».

قَالَ: فَقَرَأَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. قَالَ أَبُوذَرٍّ خَابُوا وَخَسِرُوا مَنْ هُمْ يا رَسُولَ اللَّهِ؟

قَالَ: «الْمُسْبِلُ وَالْمَنَّانُ وَالْمُنَفِّقُ سِلْعَتَهُ بِالْحَلِفِ الْكَاذِبِ» (مسلم، ۱۵۴).

(سه نفر هستند که در روز قیامت خداوند با آنان صحبت نمی‌کند و به آنان نگاه نمی‌کند و آنان را پاکیزه و رستگار نمی‌نماید و عذاب دردناکی برای آنان فراهم می‌باشد.)

راوی (ابوذر ﷺ) گوید: پیامبر سه مرتبه این جمله را تکرار فرمود. ابوذر ﷺ گفت: بدبخت و زیانکار شدند ای رسول خدا! آنان چه کسانی هستند؟

فرمود: (کسی که (شلوارش را دراز) کند و فرو گذارد؛ کسی که بر شخصی که به او احسان کرده است، منت بگذارد و کسی که جنس خود را با سوگند دروغ رواج داده و بفروشد.)

مهمان نواز است:

بدیهی است مسلمان راستین، که روحش از چشمه‌ی کرم و بزرگواری نوشیده است، مهمان نواز است. او از پذیرایی مهمانان خوشحال شده و به سوی اکرامشان می‌شتابد تا این خوی اصیل اسلامی که برخاسته از ایمان به خدا و روز قیامت است، را در وجودش ارضا سازد:

«مَنْ كَانَ يؤمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيكْرِمْ ضَيفَهُ» (بخاری، ۵۵۵۹ و مسلم، ۶۷).

(کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد باید مهمانش را اکرام کند.)

شخص مهمان نواز با بزرگداشت مهمانش تأکید می‌کند که به خدا و روز قیامت ایمان دارد. از این جاست که این اکرام جائزه‌ای نامیده شده است که به مهمان داده می‌شود و گویی تشکری است برای عمل صالحی که برای مهمان نواز مهیا دیده است که به وسیله‌ی آن ایمانش را ثابت و پروردگارش را راضی و خشنود می‌سازد:

«مَنْ كَانَ يؤمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيكْرِمْ ضَيفَهُ جَائِزَتَهُ قَالَ وَمَا جَائِزَتُهُ يا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ يوْمٌ وَلَيلَةٌ وَالضِّيافَةُ ثَلَاثَةُ أَيامٍ فَمَا كَانَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَهُوَ صَدَقَةٌ» (بخاری، ۵۵۶۰ و مسلم، ۳۲۵۵).

(هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، مهمانش را به وسیله‌ی هدیه‌ی او گرامی بدارد.)

گفتند: ای رسول خدا! هدیه‌ی مهمان چیست؟

فرمود: (هدیه‌ی مهمان، یک روز و یک شب ماندن اوست و مهمانی، سه

روز است و بالاتر یا بیشتر از آن، برای صاحبخانه، صدقه و احسان است.)

بزرگداشت مهمان در اسلام کاری عزیز و دوست داشتنی برای مسلمان راستین است که به خاطر آن ثواب کسب می‌کند. اسلام گرامی داشت مهمان را تنظیم نموده و حد و مرزی برایش تعیین کرده است، پس جایزه‌ی مهمان یک روز و یک شب است، سپس وظیفه‌ی مهمان داری می‌آید که سه روز است و بیش از آن صدقه محسوب می‌گردد که در نامه‌ی اعمال مرد بزرگوار مهمان نواز ثبت می‌گردد.

پذیرایی از مهمان در اسلام امری اختیاری که پیرو سلیقه‌ها، روحیه‌ها و اجتهادات شخصی باشد، نیست، بلکه وظیفه‌ی هر مسلمان است، در صورتی که در خانه‌اش کوبیده شود یا مهمانی به خانه‌اش برود:

«لَيلَةُ الضَّيفِ حَقٌّ واجِبٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فَمَنْ أَصْبَحَ بِفِنَائِهِ فَهُوَ دَينٌ عَلَيهِ فَإِنْ شَاءَ اقْتَضَى وَإِنْ شَاءَ تَرَكَه» (ابوداوود، ۳۲۵۸).

(یک شب مهمانی برای مهمان بر هر مسلمانی واجب است، هر کس در محوطه‌ی خانه‌اش قرار گرفت به عنوان دَین بر گردنش است که اگر می‌خواهد از او طلب کند و اگر می‌خواهد او را رها کند.)

اما کسانی که از پذیرایی از مهمانی ناراحت شده و در را به رویشان می‌بندند؛ هیچ خیری در آنان نیست. در حدیثی که امام احمد از پیامبر گرامی ﷺ روایت کرده، آمده است:

«لَا خَيرَ فِيمَنْ لَا يضِيفُ» (احمد، ۱۶۷۷۸).

(در کسی که مهمان نواز نیست، خیری نیست.)

اسلام، مهمان نوازی را وظیفه‌ی هر مسلمانی قرار داده است و آن را حق تعیین شده و فرضی برای مهمان گماشته که مسلمان نباید در ادای آن کوتاهی کند. اگر در گروهی بخل رواج یافت و کارشان به جایی رسید

که حق مهمان را از وی دریغ داشتند؛ اسلام به مهمان این حق را داده است که حقش را از آنان بگیرد. این در حدیثی آمده است که بخاری و مسلم و دیگران از عقبه بن عامر ﷺ روایت کرده‌اند. گوید: گفتم: ای رسول خدا، تو ما را نزد قومی می‌فرستی و آنان از ما پذیرایی نمی‌کنند، به نظر شما باید چکار کنیم؟ فرمود:

«إِنْ نَزَلْتُمْ بِقَوْمٍ فَأَمَرُوا لَكُمْ بِمَا يَنْبَغِي لِلضَّيفِ فَاقْبَلُوا فَإِنْ لَمْ يَفْعَلُوا فَخُذُوا مِنْهُمْ حَقَّ الضَّيفِ الَّذِي يَنْبَغِي لَهُمْ» (بخاری، ۵۶۷۲ و مسلم، ۳۲۵۷).

(اگر بر قومی فرود آمدید و دستور دادند که آن چه شایسته‌ی مهمان است برای شما بیاورند، بپذیرید و اگر نه، حق مهمان را که در خور وضعیت آنان است از آنان بگیرید.)

مهمان نوازی از جمله سرشت‌های اصیل اسلامی است، بنابراین هیچ مسلمانی را نمی‌یابی که اسلامش نیکو باشد و در عین حال بخیل بوده و از مهمان پذیرایی نکند، به صرف نظر از اوضاع و احوالش. زیرا اسلام به او آموخته است که غذای دو نفر برای سه نفر و غذای سه نفر برای چهار نفر کافی است و نباید از حضور مهمان ناخوانده ترسید. از ابوهریره ﷺ آمده است که گفت: رسول‌الله ﷺ فرمود:

«طَعَامُ الْاثْنَينِ كَافِي الثَّلَاثَةِ وَطَعَامُ الثَّلَاثَةِ كَافِي الْأَرْبَعَةِ» (بخاری، ۴۹۷۳ و مسلم، ۳۸۳۵).

(غذای دو نفر برای سه نفر و غذای سه نفر برای چهار نفر،کافی است.)

از جابر ﷺ آمده است که گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«طَعَامُ الْوَاحِدِ يكْفِي الإِثْنَين، طَعَامُ الإِثْنَينِ يكفِي الأَربَعَةَ، وَطَعَامُ الأَربَعَةِ يكفِي الثَمَانِيةَ» (مسلم، ۳۸۳۶).

(خوراک یک نفر برای دو نفر، خوراک دو نفر برای چهار نفر و خوراک چهار نفر برای هشت نفر، کافی است.)

مسلمان واقعی از زیاد شدن دست هنگام خوردن غذا هراسی ندارد، او مانند انسان غربی نیست که از مهمان ناخوانده‌ای که برایش چیزی مهیا نکرده است، پذیرایی نکند، بلکه مسلمان از مهمان ناخوانده به خوبی پذیرایی کرده و از مشارکت وی در غذایش خرسند می‌گردد و از نخوردن چند لقمه ناراحت نمی‌شود، زیرا گرسنکی برای مسلمان واقعی بهتر از روی گرداند از مهمانی است که خدا و پیامبرش به بزرگداشت او فرمان داده‌اند. بلکه خداوند در غذای یک نفر برکت می‌دهد و برای دو نفر کافی می‌شود و در غذای دو نفر برکت داده و برای چهار نفر کافی می‌گردد و به همین ترتیب و نیازی به برخورد خشک نفرت انگیز انسان غربی، پرورش یافته‌ی تمدن مادیگرا در شرق و غرب، نمی‌باشد.

سلف صالح، بهترین الگو در اکرام مهمان بودند، تا آن‌جا که خداوند متعال از برخورد بعضی از آنان در بزرگداشت مهمان شگفت زده شد. این را در حدیثی که بخاری و مسلم از ابوهریره ﷺ روایت کرده‌اند، می‌یابیم. مردی نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد. پیامبر ﷺ قاصدی نزد همسرانش فرستاد. آنان گفتند: چیزی جز آب نداریم.

رسول‌الله ﷺ فرمود: «چه کسی این شخص را مهمان می‌کند»؟

مردی انصاری گفت: من.

آن گاه، او را به خانه‌اش برد و به همسرش گفت: مهمان رسول خدا ﷺ را گرامی بدار.

همسرش گفت: نزد ما چیزی جز خوراک بچه‌ها، وجود ندارد.

گفت: غذایت را آماده کن، چراغت را روشن کن و هر گاه، کودکانت شام خواستند، آنان را بخوابان.

آن زن هم غذایش را آماده کرد، چراغش را روشن ساخت و

کودکانش را خوابانید. سپس، برخاست و چنین وانمود کرد که می‌خواهد چراغش را سر و سامان دهد، ولی آن‌را خاموش کرد. هم‌چنین آن دو به مهمانشان چنین وانمود کردند که غذا می‌خورند (تا این‌که مهمان غذا را خورد) و آنان شب را گرسنه خوابیدند. صبح روز بعد که آن انصاری نزد رسول خدا ﷺ رفت، پیامبر ﷺ فرمود: «دیشب، خداوند از کار شما خوشحال شد.»

آن‌گاه خداوند این آیه را نازل فرمود:

«وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» ([الحشر: ۹].

(با آن‌که خودشان به آن چیز، به شدت نیاز دارند، دیگران را بر خود، ترجیح می‌دهند. و کسانی که از بخل نفس خویش، محفوظ بمانند، آنان، قطعاً رستگارند).

مسلمان راستین، زیرک و هشیار است. اگر به مهمانی نزد برادرش رود، شرایطش را می‌سنجد و بی‌توجه به صاحب خانه و مزاحمت، سنگینی و ناراحتی‌اش که ممکن است به درجه‌ی شکایت و تنگنا برسد، راحت و آسوده اتراق نمی‌کند، بلکه او در رهنمون‌های رسول گرامی ﷺ می‌یابد که مزاحمت و سنگینی به گونه‌ای که روح اسلام آن را نمی‌پذیرد، بر او حرام است. در حدیثی که مسلم از پیامبر گرامی ﷺ روایت کرده، آمده است:

«لَا يحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يقِيمَ عِنْدَ أَخِيهِ حَتَّى يؤْثِمَهُ».
قَالُوا: يا رَسُولَ اللَّهِ وَكَيفَ يؤْثِمُهُ؟
قَالَ: «يقِيمُ عِنْدَهُ وَلَا شَيءَ لَهُ يقْرِيهِ بِهِ» (مسلم، ۳۲۵۶).

(برای هیچ مسلمانی روا نیست که نزد برادرش اقامت کند، تا حدی که او

را گناه کار سازد.)

گفتند: یا رسول الله! چگونه او را گناه‌کار می‌کند؟

فرمود: نزدش می‌ماند در حالی که او چیزی ندارد که بدان مهمانداری او را به جای آورد.)

در روایت بخاری آمده است:

«وَلَا يحِلُّ لَهُ أَنْ يثْوِى عِنْدَهُ حَتَّى يحْرِجَهُ» (بخاری، ۵۶۷۰).

(برایش روا نیست که نزدش اقامت کند تا او را به حرج و تنگنا بیندازد.)

فرقی ندارد که گناه یا تنگنا چه باشد، مسلمان واقعی از این که برادر مهمان نوازش را به گناه یا تنگنا بیندازد به دور است.

مسلمانی که مهمان می‌شود مؤدب است. اسلام آداب و روش درست و صحیح مهمانی را به او آموخته است، بنابراین او نهایت دقت را در این رفتار به کار می‌گیرد. او صاحب خانه را به زحمت نمی‌اندازد و خواسته و تمایلاتشان را اجابت می‌گوید. از جمله این آداب، حدیثی است که از رسول خدا ﷺ روایت شده است:

«مَنْ نَزَلَ مَعَ قَوْمٍ فَلا يصُومَنَّ إِلا بِإِذْنِهِمْ، وَمَنْ دَخَلَ دَارَ قَوْمٍ فَلْيجْلِسْ حَيثُ أَمَرُوهُ، فَإِنَّ الْقَوْمَ أَعْلَمُ بِعَوْرَةِ دَارِهِمْ» (طبرانی، ۱۹۴).

(کسی که با جمعی فرود آمد تنها با اجازه‌ی آنان روزه می‌گیرد و کسی که وارد خانه‌ی کسی شد در جایی می‌نشیند که به او می‌گویند، زیرا آنان عورت خانه‌ی خودشان را بهتر می‌شناسند.)

دیگران را بر خود ترجیح می‌دهد:

مسلمان حقیقی که نفسش از چشمه‌های اسلام سیراب شده است، دیگران را بر خود ترجیح می‌دهد اگر چه که فقیر و تنگدست باشد. زیرا

اسلام با توجه به رهنمون‌هایش آنان را بر ایثار عادت می‌دهد، تا آن‌جا که ایثار یکی از خلق و خوهای اصیل مسلمان شده است که با آن از بقیه‌ی مردم متمایز می گردد.

انصار ﷺ پس از رسول گرامی ﷺ اوّلین ایثارکنندگان بودند. به خاطر ایثار بی‌نظیرشان در طول تاریخ، آیاتی در موردشان نازل شد و آنان را به مناره‌ای جاویدان برای نسل‌های بشری تبدیل کرد، به آنان آموخت بخشش و ایثار چگونه است. این امر زمانی رخ داد که از برادران مهاجرین خود که چیزی نداشتند، استقبال نموده و به آنان همه چیز دادند:

«وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيهِمْ وَلَا يجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» [الحشر: ۹].

(و [نیز] کسانی راست که پیش از آنان در دار الاسلام جای گرفتند و ایمان [نیز] در دلشان جای گرفت. کسانی را که به سوی آنان هجرت کنند دوست می‌دارند و در دل‌های خود از آنچه [به مهاجران] داده‌اند احساس نیازی نکنند و [دیگران را] بر خودشان ـ و لو نیازمند باشند ـ ترجیح می‌دهند و کسانی که از آز نفس خویش مصون باشند، ایناننند که رستگارند.)

زندگی رسول‌الله ﷺ آکنده از ایثار بود و با این کار آن را در نفوس مسلمانان نخستین ریشه دار کرده و در طبع و عادتشان متمرکز کرد. از سهل به سعد ﷺ آمده است که زنی با جامه‌ای بافته شده نزد رسول‌الله ﷺ آمد و گفت: آن را با دستانم بافته‌ام تا به تن تو کنم. رسول‌الله ﷺ که بدان احتیاج داشت آن را گرفت و در حالی که آن را به تن داشت، نزد ما آمد. فلانی گفت: آن را به من می‌دهی، چه زیباست!

پیامبر ﷺ فرمود: باشد.

پیامبر ﷺ در مجلس نشت سپس رفت و آن را پیچید و نزد او فرستاد. مردم گفتند: خوب کاری نکردی، پیامبر ﷺ چون به آن نیاز داشت آن را پوشید، سپس تو آن را از ایشان تقاضا کردی و می‌دانی که درخواست تقاضا کننده‌ای را رد نمی‌کند.

او گفت: به خدا سوگند من این را برای این که بپوشم تقاضا نکردم، بلکه تقاضا کردم تا کفنم باشد.

سهل (یکی از راویان حدیث) می‌گوید: او آن لباس را کفنش کرد. (بخاری).

پیامبر گرامی ﷺ وقتی در هنگام خشکسالی یا کمبود، ثمره‌ی کاشتن ایثار را در زندگی مسلمانان می‌دید، خوشحال می‌شد و شادمانی‌اش را چنین بیان می‌کرد:

«إِنَّ الْأَشْعَرِيينَ إِذَا أَرْمَلُوا فِي الْغَزْوِ أَوْ قَلَّ طَعَامُ عِيالِهِمْ بِالْمَدِينَةِ جَمَعُوا مَا كَانَ عِنْدَهُمْ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ ثُمَّ اقْتَسَمُوهُ بَينَهُمْ فِي إِنَاءٍ وَاحِدٍ بِالسَّوِيةِ فَهُمْ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ» (بخاری، ۲۳۰۶ و مسلم، ۴۵۵۶).

(اشعری‌ها (طایفه‌ی اشعری)، وقتی در جنگ توشه‌ی آنان تمام یا در شهر طعام زن و فرزندانشان کم شود، هر چه دارند، در یک جامه جمع و با پیمان‌های یکسان، بین خود تقسیم می‌کنند، پس آنان از من هستند و من از ایشانم.)

نیاز محتاج را برطرف می‌سازد:

مسلمان واقعی باگذشت، خوش برخورد و خوش اخلاق است و تلاش می‌کند جهت عمل به این آیه‌ی کریمه، نیاز محتاج را برطرف سازد:

«وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيسَرَةٍ» [البقرة: ۲۸۰].

(و اگر (کسی که از او طلبکار هستید) تنگدست شود به او مهلت دهید تا توانگر گردد.)

اسلام از مسلمان می‌خواهد پیش از این که صاحب حقی باشد، انسان باشد و اگر متوجه تنگدستی برادر بدهکارش شد، او را معذور بدارد و گرفتاری‌اش را درک کرده و مهلت دیگری به او بدهد، یا بدهکاری‌اش را ساقط نماید. او با انجام این کار، فرمان پروردگارش را اجرا کرده و عمل صالحی انجام می‌دهد که او را از سختی و مصیبت روز قیامت نجات می‌دهد و در سایه‌ی عرش بزرگ، روزی که سایه‌ای جز سایه‌ی او نیست، قرار می‌دهد.

از ابوقتاده ﷜ روایت شده گفت: شنیدم که رسول‌الله ﷺ می‌فرماید:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ ينْجِيهُ اللَّهُ مِنْ كُرَبِ يوْمِ الْقِيامَةِ فَلْينَفِّسْ عَنْ مُعْسِرٍ أَوْ يضَعْ عَنْهُ» (مسلم، ۲۹۳۲).

(هرکس دوست دارد خداوند او را از زحمت‌ها و اندوه‌های روز قیامت برهاند، در دریافت قرض، از بدهکار تنگدست، به او مهلت داده یا (از همه یا قسمتی) از آن صرف‌نظر کند.)

از ابوهریره ﷜ آمده است که گفت: رسول‌الله ﷺ فرمود:

«مَنْ أَنْظَرَ مُعْسِرًا أَوْ وَضَعَ لَهُ أَظَلَّهُ اللَّهُ يوْمَ الْقِيامَةِ تَحْتَ ظِلِّ عَرْشِهِ يوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ» (ترمذی، ۱۲۲۷).

(کسی که به محتاجی مهلت دهد یا نیازش را برطرف سازد، خداوند روز قیامت او را در سایه‌ی عرشش می‌گیرد، روزی که سایه‌ای جز سایه‌اش نیست.)

در این باره نصوص بسیاری آمده است و همه‌ی آن‌ها بر این امر تأکید دارند که چشم پوشی طلبکار از بدهکار نزد خداوند بی‌مزد نمی‌ماند، بلکه در نامه‌ی اعمالش ثبت شده و خداوند بخشنده‌ی وهاب به

خاطر گذشت از قرض و دین برادرش، به نحو بزرگ‌تر، به صرفه‌تر و عظیم‌تری از او می‌گذرد، کوتاهی را جبران، لغزش‌ها را بخشیده و از هول و وحشت نجات می‌دهد، روزی که مردم به سوی پروردگار عالمیان محشور می‌گردند:

از ابوهریره ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

«كَانَ الرَّجُلُ يدَاينُ النَّاسَ فَكَانَ يقُولُ لِفَتَاهُ إِذَا أَتَيتَ مُعْسِرًا فَتَجَاوَزْ عَنْهُ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يتَجَاوَزَ عَنَّا قَالَ فَلَقِيَ اللَّهَ فَتَجَاوَزَ عَنْهُ» (بخاری، ۱۹۳۶ ومسلم، ۲۹۲۲).

(مردی بود که به مردم قرض می‌داد و معمولاً به غلامش می‌گفت: وقتی برای مطالبه‌ی قرض نزد تنگدستی می‌روی، از او درگذر و صرف نظر کن، شاید خداوند گناهان ما را ببخشد و از ما درگذرد، سپس آن شخص فوت کرد و خداوند از تقصیر او درگذشت.)

از ابی مسعود بدری ﷺ آمده است که گفت: رسول‌الله ﷺ فرمود:

«حُوسِبَ رَجُلٌ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَلَمْ يوجَدْ لَهُ مِنْ الْخَيرِ شَيءٌ إِلَّا أَنَّهُ كَانَ يخَالِطُ النَّاسَ وَكَانَ مُوسِرًا فَكَانَ يأْمُرُ غِلْمَانَهُ أَنْ يتَجَاوَزُوا عَنْ الْمُعْسِرِ قَالَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَحْنُ أَحَقُّ بِذَلِكَ مِنْهُ تَجَاوَزُوا عَنْهُ» (مسلم، ۲۹۲۱).

(یک نفر از کسانی که قبل از شما بودند، پس از فوت، (اعمالش) مورد محاسبه قرار گرفت و هیچ کار خیری در اعمالش نبود، جز آن که او از راه تجارت و قرض دادن با مردم معاشرت داشت، ثروتمند بود و معمولاً به بردگانش امر می‌کرد که حال تنگدستان را رعایت و در مطالبه‌ی قرض از آنان صرف نظر کنند؛ خداوند (پس از فوت او) فرمود: ای فرشتگان! ما به این کار از او سزاوارتر هستیم، از او صرف نظر کنید.)

از حذیفه ﷺ آمده است که گفت:

«أُتِي اللَّهُ بِعَبْدٍ مِنْ عِبَادِهِ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا فَقَالَ لَهُ: مَاذَا عَمِلْتَ فِي الدُّنْيا؟

قَالَ: وَلَا يكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا. قَالَ: يا رَبِّ آتَيْتَنِي مَالَكَ فَكُنْتُ أُبَايِعُ النَّاسَ وَكَانَ مِنْ خُلُقِي الْجَوَازُ فَكُنْتُ أَتَيسَّرُ عَلَى الْمُوسِرِ وَأُنْظِرُ الْمُعْسِرَ.

فَقَالَ اللَّهُ: أَنَا أَحَقُّ بِذَا مِنْكَ تَجَاوَزُوا عَنْ عَبْدِي.

فَقَالَ عُقْبَةُ بْنُ عَامِرٍ الْجُهَنِي وَأَبُو مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِي هَكَذَا سَمِعْنَاهُ مِنْ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» (مسلم، ۲۹۲۰).

(یکی از بندگان خداوند (پس از مرگ)، به خدمت او آورده شد، پروردگار به او فرمود: در دنیا چه عملی کرده‌ای؟

حذیفه گفت: ـ و بندگان حرفی از خداوند نمی‌توانند بپوشانند ـ مرد گفت: خدایا! مال خودت را به من عطا کردی و من با مردم معامله می‌کردم و از عادات من، گذشت و تسهیل در حق ایشان بود؛ بر دارا سهل می‌گرفتم و هرچه می‌توانست از طلب پس بدهد، می‌گرفتم و تنگدست را تا هر وقت که داشت، مهلت می‌دادم و از طلبم گذشت داشتم.

خداوند فرمود: من به این کار از تو سزاوارتر هستم، پس از بنده‌ی من درگذرید.

عقبه بن عامر و ابومسعود انصاری گفتند: ما این حدیث را این‌گونه از دهان پیامبر ﷺ شنیدیم.)

با عفت است و گدایی نمی‌کند:

مسلمان راستین باعفت و توانگر است، به گدایی روی نمی‌آورد. اگر دردی به او برسد، با صبر و بردباری با آن مواجه می‌شود، تلاشش را بیشتر می‌کند و سعی می‌کند بسان گدا دست نیاز دراز نکند، زیرا ارشاد این دین مانع از آن می‌شود که مسلمان خود را در چنین وضعیتی قرار دهد و او را به عفت، بی‌نیازی و صبر فرا می‌خواند و خداوند به او کمک کرده و

بی‌نیازی، صبر و عفت عطا می‌نماید:

«وَمَنْ يستَعْفِفْ يعِفَّهُ اللَّهُ وَمَنْ يستَغْنِ يغْنِهِ اللَّهُ وَمَنْ يتَصَبَّرْ يصَبِّرْهُ اللَّهُ وَمَا أُعْطِي أَحَدٌ عَطَاءً هُوَ خَيرٌ وَأَوْسَعُ مِنْ الصَّبْرِ» (مالک، ۱۵۸۵).

(کسی که عفت پیشه کند، خداوند او را باعفت می‌گرداند، کسی که بی‌نیازی ورزد، خداوند او را بی‌نیاز می‌کند و کسی که صبر و بردباری کند، خداوند به او صبر می‌دهد و هیچ عطا و بخششی بهتر و شامل‌تر از صبر نیست.)

اسلامی که در اموال ثروتمندان حقی برای فقیران و تهیدستان قرار داده است که بی‌منت، بدون آزار و اذیت و بی کم و کاست می‌توانند آن را مطالبه کنند، در عین حال از نیازمندان تهیدست خواسته است که از این حق چشم پوشی کنند و اعلام داشته که دست بالا بهتر از دست پایین است و مسلمان راستین باید همواره سعی کند دست پایین و گیرنده نباشد و این بهتر، سزاوارتر و بزرگوارانه‌تر است. این امر نیازمندان را بر آن می‌دارد که تلاششان را چند برابر کرده و به صدقه و بخشش اعتماد نکنند که برای حفظ آبرو، کرامت و در امان ماندن از اذیت بهتر است.

رسول خدا ﷺ هنگامی که بر منبر درباره‌ی صدقه و عدم گدایی و مسئلت سخن می گفت، اعلام داشت:

«الْيدُ الْعُلْيا خَيرٌ مِنْ الْيدِ السُّفْلَى وَالْيدُ الْعُلْيا هِي الْمُنْفِقَةُ وَالسُّفْلَى هِي السَّائِلَةُ» (بخاری، ۱۵۸۶ و مسلم، ۱۷۱۵).

(دست بالا از دست پایین بهتر است و دست بالا انفاق کننده و دست پایین تقاضا کننده است.)

با دیگران انس می‌گیرد و دیگران با او انس می‌گیرند:

مسلمان آگاه که با رهنمون‌های دینش نورانی و روشن شده است،

خون‌گرم، انس گیرنده و انس گرفته شده است؛ با مردم انس گرفته و با آنان در می‌آمیزد و دوستشان دارد. مردم نیز با او انس می‌گیرند و با او معاشرت کرده و دوستی می‌کنند. این ویژگی اجتماعی فرهیخته‌ای است که مسلمان فرهیخته که پیام دینش را به خوبی فهمیده و دریافته است، خود را بدان می‌آراید. او می‌داند که پیوند با مردم در جامعه و جلب اعتمادشان از وظایف مسلمان بوده و ابزاری فعال برای شنواندن سخن حق به آنان و شناساندن ارزش‌ها و الگوهای برتری است که با خود دارد، مردم تنها به کسی گوش فرا می‌دهند که به او انس گرفته و به وی اعتماد داشته باشند و با هیچ سخنی قانع نمی‌شوند، مگر این که از جانب کسی باشد که به او اعتماد داشته، دوستش دارند و سخنش را می‌پذیرند.

به همین خاطر نصوصی آمده است که جایگاه چنین صنفی را بالا برده و او را از گروه برگزیدگان گرداند؛ دوست داشتنی‌ترین گروه‌ها به رسول خدا و نزدیک‌ترین آنان به وی از نظر جایگاه و منزلت در روز قیامت:

«أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَحَبِّكُمْ إِلَي وَأَقْرَبِكُمْ مِنِّي مَجْلِسًا يوْمَ الْقِيامَةِ؟»
فَأَعَادَهَا مَرَّتَينِ أَوْ ثَلَاثًا. قَالَ الْقَوْمُ: نَعَمْ يا رَسُولَ اللَّهِ.
قَالَ: «أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا» (احمد، ۶۴۴۷).

(آیا دوستداشتنی‌ترین و نزدیک‌ترین افراد را از نظر جایگاه به من در روز قیامت، به شما معرفی کنم؟)

دو یا سه بار این را تکرار کرد. مردم گفتند: بله ای رسول خدا.

فرمود: (خوش اخلاق‌ترین‌تان.)

از جمله صفات مؤمن آن است که با دیگران انس گیرد و دیگران با او انس گیرند، مردم را دوست بدارد و مردم او را دوست بدارند، به آنان

توجه کند و به او توجه کنند. اگر این چنین نبود، نمی‌تواند پیام و رسالت را برساند، نه امید کاری از او می‌رود، نه مسئولیتی می‌پذیرد و کسی که بدین سان باشد هیچ خیری در او نیست. در حدیث شریف آمده است:

«الْمُؤْمِنُ يألَفُ ويؤْلَفُ وَلَا خَيرَ فِيمَنْ لَا يألَفُ وَلَا يؤْلَفُ» (احمد، ۸۸۳۱).

(مؤمن انس می‌گیرد و با او انس گرفته می‌شود و کسی که نه انس می‌گیرد و نه با او انس گرفته می‌شود؛ خیری در او نیست.)

پیامبر گرامی ﷺ، والاترین الگو در رفتار نیکو و به دست آوردن دل‌ها بوده و امت را به پیروی از خود در گفتار، کردار و رفتار فراخوانده و راه درست چگونگی راه یافتن به دل مردم و دست یافتن به محبت، توجه و دوستی آنان را ترسیم نموده است. رسول خدا ﷺ خوش اخلاق و نرم‌خو بود، نه خشن و تندخو. اگر به گروهی می‌رسید، پس از آخرین نفر می‌نشست و به این کار فرمان می‌داد، سهم تمام هم‌نشینانش را ادا می‌نمود، هم‌نشینش گمان نمی‌کرد کسی گرامی‌تر از او نزد پیامبر ﷺ باشد. کسی که درخواستی از او می‌کرد یا سخنی به او می‌گفت، آن را برآورده می‌ساخت. تمام مردم از شادی و اخلاقش برخوردار بودند. او برایشان پدر بود و همگی در حق، در برابرش یکسان بودند. مردم در مجلسش برابر بودند و با تقوا بر یکدیگر برتری می‌یافتند، متواضع و فروتن بودند، به بزرگ‌تر احترام گذاشته و به کوچک رحم و مهربانی می‌کردند. نیازمند را بر خود ترجیح داده و از غریبه نگهداری و مهمان نوازی می‌نمودند.

«پیامبر اکرم ﷺ هیچ کس را ناامید نمی‌کرد و دست از یاری هیچ کس نمی‌کشید. او سه چیز را از خود دور ساخت: مشاجره، زیاده خواهی و چیزی که به او مربوط نبود و از سه کار مردم خودداری می‌کرد: هیچ کس را سرزنش نمی‌کرد، نسبت ننگ و عار به کسی نمی‌داد، کار زشت و

آن‌چه مایه‌ی شرم است از کسی نمی‌خواست. او فقط در امری سخن می‌گفت که ثواب داشته باشد. وقتی سخن می‌گفت هم‌نشینانش سرتا پا گوش بودند، گویی پرنده روی سرشان نشسته است، وقتی سکوت می‌کرد بقیه صحبت می‌کردند، در حضور او با هم نزاع و درگیری نمودند، از خنده‌ی دیگران، می‌خندید و از آن‌چه مایه‌ی شگفتی آنان می‌شد، تعجب می‌کرد. بر گفتار و خواسته‌ی ظالمانه‌ی غریبه صبر می‌کرد، حتی اگر صحابه او را به حرف زدن وا می‌داشتند. می‌فرمود: اگر نیازمندی را دیدید، نیازش را برطرف سازید. مدح و ستایش را جز از کسی که به او نیکی کرده است، نمی‌پذیرفت و سخن هیچ کس را قطع نمی‌کرد تا از او اجازه بگیرد و با پایان دادن یا برخاستن حرفش را قطع می‌کرد.» (ترمذی).

سیده عایشه ﵂ درباره‌ی پیامبر ﷺ چنین گوید: او از مردم بد، دوری می‌کرد و با سخنان ملایم و رفتار نیکو آنان را علاقمند می‌کرد.

مردی از رسول خدا ﷺ اجازه خواست. پیامبر ﷺ فرمود:

«ائْذَنُوا لَهُ بِئْسَ أَخُو الْعَشِيرَةِ».

فَلَمَّا دَخَلَ أَلَانَ لَهُ الْكَلَامَ. فَقَالَتْ عَائِشَةُ ﵂: يا رَسُولَ اللَّهِ، قُلْتَ الذِى قُلْتَ ثُمَّ أَلَنْتَ لَهُ الكَلَامَ.

فَقَالَ: «أَى عَائِشَةُ، إِنَّ شَرَّ النَّاسِ مَنْ تَرَكَهُ أَوْ وَدَعَهُ النَّاسُ اتِّقَاءَ فُحْشِهِ» (بخاری، ۵۵۹۴ و مسلم، ۴۶۹۳).

(به او اجازه دهید. چه بد انسانی است این برادر خاندان.)

وقتی داخل شد با ملایمت با او سخن گفت. عایشه ﵂ گفت: یا رسول الله. آن حرف را زدی سپس با نرمی با او سخن گفتی؟

فرمود: (ای عایشه، بدترین جایگاه را نزد خداوند کسی دارد که مردم به خاطر پرهیز از زبان زشتش او را ترک یا رها کنند.)

بدون شک مسلمان راستین در رفتارش با مردم، چه صالح باشند و چه فاسد، از پیامبر امینش ﷺ پیروی می‌کند، تا نزد مردم محبوب، خون‌گرم و مورد قبول و پذیرش باشد.

عادت‌هایش را بر اساس معیارهای اسلام تنظیم می‌کند:

از مهم‌ترین خصوصیات مسلمان راستین و آگاه تنظیم عادت‌های مورد قبول جامعه‌اش بر اساس معیارهای اسلام است. بدین ترتیب ارزش‌های اجتماعی‌اش الهام گرفته از تصور، مفاهیم و خاستگاه‌های اصیل و بی‌نظیر اسلام است.

او انگشتر طلا به انگشت نمی‌کند، زیرا پوشیدن طلا در اسلام بر مردان حرام است. این را رسول اسلام ﷺ زمانی که مردی را دید که انگشتری از طلا به انگشت دارد، بیان کرد و فرمود:

«أيَعْمِدُ أَحَدُكُمْ إِلَى جَمْرَةٍ نَارٍ فَيضعُهَا فِي يدِهِ» (مسلم، ۳۸۹۷).

(آیا فردی از شما به سوی اخگری از آتش می‌رود و آن را در دستش قرار می‌دهد.)

سپس انگشتر را از انگشت مرد درآورده و به زمین انداخت. در این جا شگفتی طاعت، فرمانبرداری و تسلیم شدن در برابر فرمان خدا و پیامبرش برای آن مرد روشن گشت. اصحاب به او گفتند: انگشتر دور انداخته شده‌ات را بردار و از قیمتش استفاده کن.

او گفت: به خدا قسم چیزی را که رسول خدا ﷺ دور انداخته است، برنمی دارم.

مسلمان واقعی در ظرف‌هایی از جنس طلا و نقره چیزی نمی‌خورد و نمی‌آشامد، حریر و دیباج به تن نمی‌کند، زیرا پیامبر گرامی ﷺ در

احادیث بسیاری از این کار نهی فرموده است. از جمله حدیث حذیفه ﷺ که گفت: پیامبر ﷺ ما را از پوشیدن حریر و پارچه‌های ابریشمی زینتی و نوشیدن در ظروف طلا و نقره، نهی کرده و فرمود:

«هُنَّ لَهُمْ فِي الدُّنْيا وَهِي لَكُمْ فِي الْآخِرَةِ» (بخاری، ۵۲۰۱).

(آن‌ها در دنیا، برای ایشان (کافران) و در آخرت، برای شماست.)

از ام‌سلمه ﷺ آمده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«الَّذِي يشْرَبُ فِي آنِيةِ الْفِضَّةِ إِنَّمَا يجَرْجِرُ فِي بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ» (بخاری، ۵۲۰۳ و مسلم، ۳۸۴۶).

(کسی که در ظروف نقره بنوشد، آتش دوزخ را در شکم خود فرو می‌ریزد.)

در روایت مسلم چنین آمده است:

«إِنَّ الَّذِي يأْكُلُ أَوْ يشْرَبُ فِي آنِيةِ الْفِضَّةِ وَالذَّهَبِ...» (مسلم، ۳۸۴۶).

(کسی که در ضروف نقره و طلا می‌خورد یا می‌نوشد...)

هم‌چنین در روایتی از امام مسلم آمده است:

«مَنْ شَرِبَ فِي إِنَاءٍ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ فَإِنَّمَا يجَرْجِرُ فِي بَطْنِهِ نَارًا مِنْ جَهَنَّمَ» (مسلم، ۳۸۴۷).

(کسی که در ظروف طلا یا نقره بنوشد، جز این نیست که آتش دوزخ را در شکم خود فرو می‌ریزد.)

از عمر بن خطاب ﷺ آمده است که گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّمَا يلْبَسُ الْحَرِيرَ فِي الدُّنْيا مَنْ لَا خَلَاقَ لَهُ فِي الْآخِرَةِ» (بخاری، ۵۳۸۷).

(فقط کسی (لباس) حریر می‌پوشد که هیچ نصیبی از بهشت ندارد.)

از علی ﷺ آمده است که گفت: «رسول الله ﷺ را دیدم که حریر را در دست راست و طلا را در دست چپش گرفت و فرمود: این دو بر مردان

امتم حرام است.» (ابوداود).

از ابوموسی اشعری آمده است که رسول‌الله ﷺ فرمود:

«حُرِّمَ لِبَاسُ الْحَرِيرِ وَالذَّهَبِ عَلَى ذُكُورِ أُمَّتِي وَأُحِلَّ لِإِنَاثِهِمْ» (ترمذی، ۱۶۴۲).

(پوشیدن حریر و طلا بر مردان امتم حرام و بر زنانشان حلال است.)

از حذیفه ﷺ آمده است که گفت:

«نَهَانَا النَّبِي ﷺ أَنْ نَشْرَبَ فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَأَنْ نَأْكُلَ فِيهَا وَعَنْ لُبْسِ الْحَرِيرِ وَالدِّيبَاجِ وَأَنْ نَجْلِسَ عَلَيهِ» (بخاری، ۵۳۸۹).

(پیامبر ﷺ ما را از نوشیدن در ظروف طلا و نقره و پوشیدن حریر و دیباج و نشستن بر آن‌ها نهی فرمود.)

مسلمان واقعی پیش از آشکار شدن دلیل تحریم چنین چیزهایی، آن را بر خود حرام می‌کند تا از فرمان پیامبر گرامی ﷺ اطاعت کرده باشد، چه به خاطر دلایل اجتماعی و روانی باشد و چه به خاطر دلایل اقتصادی. زیرا خداوند در مورد حلال و حرام بودن دستور پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» [الحشر: ۷].

(و آنچه که رسول [خدا] به شما بدهد، آن را بگیرید. و از آنچه که شما را از آن باز دارد، بازآیستید.)

او از چیزی که امروزه در آداب خواستگاری و ازوداج «مُد» نامیده می‌شود، پیروی نمی‌کند. اموری که چشم بسته و طوطی وار، بدون تفکر، تأمل و درنگ از غربی‌ها گرفته‌ایم، مانند پوشیدن انگشتر نامزدی در دست راست سپس منتقل کردن آن به دست چپ در شب ازدواج و به عکاس نامحرم اجازه نمی‌دهد که در شب ازدواج از او و همسرش عکس یادگاری بگیرد و دیگر کارهایی که در جامعه‌ی ما که دچار تهاجم فکری و روحی گشته است، رواج یافته و تصویر زشت و بدقیافه‌ای از جوامع

غربی را ایجاد کرده و گمان می‌کند هنوز به طور کامل منتسب به اسلام است.

از جمله عادت‌هایی که مسلمان آگاه از زندگی اجتماعی‌اش حذف می‌کند، آویزان کردن تصویر و نصب مجسمه در خانه و نگهداری از سگ به غیر از نگهبانی است. اسلام در مبارزه با این عادات سختگیری کرده و نصوص قاطعانه‌ای در تحریم این امور برای مؤمنان آمده است که جای هیچ گونه ترخیص و اجازه‌ای در آن‌ها نیست.

از ابن عمر ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

«إِنَّ الَّذِينَ يصْنَعُونَ هَذِهِ الصُّوَرَ يعَذَّبُونَ يوْمَ الْقِيامَةِ يقَالُ لَهُمْ: أَحْيوا مَا خَلَقْتُمْ» (بخاری، ۵۴۹۵ و مسلم، ۳۹۴۲).

(کسانی که این تصاویر را می‌سازند، روز قیامت شکنجه می‌شوند و به ایشان گفته می‌شود: آنچه را ساخته‌اید، زنده کنید!)

از عایشه ﷺ آمده است که گفت: پیامبر ﷺ از سفری بر گشت که من یک طاقچه‌ام را با پرده‌ای نازک که مصور به صورت‌هایی بود، پوشانده بودم. پیامبر ﷺ هنگامی که آن را دید، رنگ صورتش تغییر کرد و فرمود:

«يا عَائِشَةُ، أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا عِنْدَ اللَّهِ يوْمَ الْقِيامَةِ الَّذِينَ يضَاهُونَ بِخَلْقِ اللَّهِ» (بخاری، ۵۴۹۸).

(ای عایشه! شدیدترین عذاب را نزد خداوند در روز قیامت، کسانی دارند که به آفرینش خداوند تشبه می‌جویند (یعنی جانداران را ترسیم می‌کنند یا از روی آن‌ها مجسمه می‌سازند.)

عایشه ﷺ گفت: ما آن پارچه را بریدیم و از آن یک یا دو بالش درست کردیم. (بخاری و مسلم).

از ابن عباس ﷺ آمده است که گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«كُلُّ مُصَوِّرٍ فِي النَّارِ يجْعَلُ لَهُ بِكُلِّ صُورَةٍ صَوَّرَهَا نَفْسًا فَتُعَذِّبُهُ فِي جَهَنَّمَ» (مسلم، ۳۹۴۵).

(هر نقاشی در آتش است و در برابر هر تصویری که کشیده یک جان به او داده می‌شود و او را در جهنم تعذیب می‌کنند.)

ابن عباس ﷺ می‌گوید: اگر ناگزیر هستی که این کار را انجام دهی، پس تصویر درخت و یا هر موجود بی‌جانی را نقاشی کن. (بخاری و مسلم).

از ابوطلحه ﷺ آمده است که رسول‌الله ﷺ فرمود:

«لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلَا صُورَةٌ» (بخاری، ۲۹۸۶ و مسلم، ۳۹۲۹).

(فرشتگان وارد خانه‌ای که در آن سگ یا تصویر است؛ نمی‌شوند.)

از عایشه ﷺ آمده است که گفت: جبرئیل ﷺ به پیامبر ﷺ وعده داد که در ساعتی معین به خدمت او بیاید، آن ساعت فرا رسید، اما جبرئیل نیامد. در دست پیامبر ﷺ عصایی بود، آن را از دستش انداخت و فرمود: «خدا و فرستادگان او وعده‌ی خلاف نمی‌دهند!» وقتی رو برگرداند، متوجه توله سگی در زیر تخت خود شد، فرمود: «این سگ کی داخل خانه شده است؟»

گفتم: به خدا سوگند، متوجه آن نشدم.

بعد دستور داد که آن را خارج نمودند، سپس جبرئیل ﷺ نزد او آمد، پیامبر ﷺ فرمود: «به من وعده دادی و در آن ساعات منتظرت نشستم و نیامدی؟»

جبرئیل ﷺ گفت: «سگی که در خانه‌ی تو بود، مانع من شد، زیرا ما (فرشتگان) به خانه‌ای که سگ یا تصویر در آن باشد، وارد نمی‌شویم.»

(مسلم).

نصوص در این باره بسیار است و همگی انتشار تصویر و نصب مجسمه را تحریم می‌کند. روزگار پرده از حکمت این تحریم برداشته است، به ویژه در این دوران که منافقان، چاپلوسان، طمعکاران و شهوت رانان به سرعت نزد طاغوت‌ها رفته و این کارشان را برایشان می‌آرایند. از آن جمله ساختن مجسمه‌ای از آنان چه در حیات و چه پس از مرگ تا از آنان خدا یا نیم خدایانی بسازند که بر عرش عظمت تکیه زده و بن و ریشه‌ی مستضعفان را با تازیانه و شلاق به آتش کشند.

اسلامی که با عقیده‌ی توحید آمده و بت‌های شرک و جاهلیت را از پانزده قرن پیش شکسته است، اجازه نمی‌دهد که چنین بت‌هایی یک بار با نام یادبود فلان رئیس و بار دیگر به اسم بزرگداشت فلان هنرمند و بار سوم با عنوان بزرگداشت فلان عالم، فلان شاعر یا فلان ادیب به زندگی مسلمانان بازگردد. جامعه‌ی اسلامی، جامعه‌ای یکتاپرست بوده که تعظیم، تقدیس و ارج نهادن را فقط برای خدا می‌خواهد، بنابراین در آن، جایی برای چنین بت‌هایی وجود ندارد.

اما نگهداری از سگ در صورتی که برای شکار یا چارپایان یا زمین باشد ایرادی ندارد. در حدیث ابن عمر ﷺ آمده است که گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«مَنْ اقْتَنَى كَلْبًا إِلَّا كَلْبَ صَيدٍ أَوْ مَاشِيَةٍ فانه يُنقَص مِنْ أَجْرِهِ كُلَّ يوْمٍ قِيرَاطَانِ» (بخاری، ۵۰۵۹ و مسلم، ۲۹۴۰).

(هر کس سگی برای خود بگیرد ـ به جز سگ شکار یا گله ـ هر روز دو قیراط از اجر و ثوابش کم می‌شود.)

اما نگهداری از سگ در خانه آن هم به روش غربی‌ها و رسیدگی و

توجه به امورش و پرورش آن، هم چنین استفاده از غذاها، صابون و شامپوی مخصوص و در نظر گرفتن حمام مخصوص برای آن و دیگر اموری که در غرب و ایالات متحده آمریکا سالانه میلیاردها دلار را صرف آن می‌کنند، هیچ جایگاهی در اسلام و عادت‌های پسندیده‌اش ندارد. اگر شرایط روحی غربی‌ها و زندگی خشک مادی‌گری، آنان را به سوی چنین زیاده روی در تربیت سگ کشانده تا جایگزینی برای عواطف انسانی باشد که در زندگی اجتماعی آن را از دست داده‌اند؛ زندگی اجتماعی در اسلام آکنده از عواطف انسان دوستانه بوده و نیازی به چنین انحرافی نیست.

در خوردن و نوشیدن، آداب اسلام را رعایت می‌کند:

از دیگر موارد مهمی که مسلمان حقیقی را متمایز می‌سازد، آداب غذا خوردن است. اگر در جمعی بر سر سفره‌ای بود، او را از آداب خوردن و نوشیدن که رهنمون‌های والای نبوی بدان اشاره کرده و هر مسلمانی را به آراستگی بدان فراخوانده است، می‌شناسی.

او بدون بسم الله غذا خوردن را شروع نمی‌کند، با دست راست و از جلویش می‌خورد تا به این فرمایش رسول اکرم ﷺ عمل کرده باشد:

«كُلْ بِيمِينِكَ وَكُلْ مِمَّا يلِيكَ» (بخاری، ۴۹۵۷ و مسلم، ۳۷۶۷).

(با دست راستت و از جلویت غذا بخور.)

اگر گفتن بسم الله را در ابتدای غذا فراموش کرد، هر زمان که به یادش آمد، گوید: بسم الله أوَّله وَآخِره. چنان‌که در حدیثی که ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت کرده و گفته که رسول‌الله ﷺ فرمود:

«إِذَا أَكَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيذْكُرْ اسْمَ اللَّهِ تَعَالَى فَإِنْ نَسِي أَنْ يذْكُرَ اسْمَ اللَّهِ تَعَالَى فِي أَوَّلِهِ فَلْيقُلْ بِسْمِ اللَّهِ أَوَّلَهُ وَآخِرَهُ» (ابو داوود، ۳۲۷۵).

(شخص هنگام خوردن نام خداوند متعال را ببرد و اگر فراموش کرد در ابتدای غذا نام خدا را ذکر کند، بگوید: بسم الله أوله و آخره.)

پیامبر اکرم ﷺ به یادآورن خداوند متعال را در وقت غذا بسیار اهمیت داده و اصحابش را بدان تشویق می‌نمود، زیرا چنین ذکری، خیر بسیاری را برای کسانی که می‌خورند به ارمغان آورده و شیطان و موجبات آزار و اذیتش را از غذا و کسانی که از آن می‌خورند، دور می‌کند.

از حذیفه ﷺ آمده است که گفت: ما وقتی در خدمت پیامبر ﷺ بر سر غذایی حاضر می‌شدیم، دست به سوی غذا نمی‌بردیم تا این‌که پیامبر ﷺ شروع می‌فرمود و او دست به غذا می‌برد؛ یک بار در خدمت او بر سر غذایی حاضر شدیم که کنیزی آمد (از بس تند می‌آمد)، مثل این که هل داده می‌شد و رفت که دست به غذا ببرد و بخورد که پیامبر ﷺ دست او را گرفت، سپس یک اعرابی آمد که او نیز تند می‌آمد، پیامبر ﷺ دست او را نیز گرفت و فرمود:

«إِنَّ الشَّيطَانَ يستَحِلُّ الطَّعَامَ أَنْ لَا يذْكَرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيهِ وَإِنَّهُ جَاءَ بِهَذِهِ الْجَارِيةِ لِيستَحِلَّ بِهَا فَأَخَذْتُ بِيدِهَا فَجَاءَ بِهَذَا الْأَعْرَابِي لِيستَحِلَّ بِهِ فَأَخَذْتُ بِيدِهِ وَالَّذِی نَفْسِی بِيدِهِ إِنَّ يدَهُ فِي يدِی مَعَ يديهِمَا» (مسلم، ۳۷۶۱).

(شیطان به خوردن غذایی که نام خدا بر آن برده نشود؛ دست می‌یابد و برای خود آن را حلال می‌داند و او این دخترک را آورد تا غذا را به وسیله‌ی او برای خود حلال کند و به آن دست پیدا کند که من دستش را گرفتم و بعد این اعرابی را آورد که غذا را به وسیله‌ی او برای خود حلال کند که دست او را نیز گرفتم و سوگند به کسی که جان من در دست اوست، دست شیطان با دست این دو نفر در دست من بود.)

سپس بسم الله گفت و شروع به تناول غذا فرمود.

مسأله‌ی دوم، خوردن با دست راست است. مسلمانی که آداب اسلامی را اجرا می‌کند، با دست راستش غذا می‌خورد نه با دست چپ. دستور خوردن با دست راست و نهی خوردن با دست چپ در احادیث بسیاری به صورت واضح و آشکار آمده است. از جمله این فرموده‌ی رسول‌الله ﷺ:

«إِذَا أَكَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيأْكُلْ بِيمِينِهِ وَإِذَا شَرِبَ فَلْيشْرَبْ بِيمِينِهِ فَإِنَّ الشَّيطَانَ يأْكُلُ بِشِمَالِهِ وَيشْرَبُ بِشِمَالِهِ» (مسلم، ۳۷۶۴).

(وقتی یکی از شما غذا می‌خورد با دست راستش بخورد و وقتی می‌نوشد با دست راستش بنوشد، زیرا شیطان با دست چپش می‌خورد و می‌نوشد.)

«لايأْكُلْ أَحَدُكُمْ بِشِمَالِهِ وَلَا يشْرِبَنَّ بِشِمَالِهِ فَإِنَّ الشَّيطَانَ يأْكُلُ بِشِمَالِهِ وَيشْرَبُ بِشِمَالِهِ»(مسلم، ۳۷۶۵).

(هرگز یکی از شما با دست چپش نخورد و ننوشد، زیرا که شیطان با دست چپش می‌خورد و می‌نوشد.)

و نافع به این حدیث می‌افزود:

«وَلَا يأخُذُ بِهَا وَلَا يعطِ بِها».

(و با دست چپش چیزی نگیرد و ندهد.)

رسول بزرگوار ﷺ اگر شخصی را می‌دید که با دست چپ غذا می‌خورد وی را از این کار نهی کرده و به او نصیحت می‌کرد و آدابش را به وی می‌آموخت. اگر تکبر و اصرار بر این کار را از او می‌دید، بر او سخت می‌گرفت یا نفرینش می‌کرد.

از سلمه بن اکوع ﷺ آمده است که گفت: مردی نزد پیامبر ﷺ با دست چپ غذا می‌خورد، پیامبر ﷺ فرمود: «با دست راستت بخور.»

گفت: نمی‌توانم.

پیامبر ﷺ فرمود: «خدا کند که نتوانی!»

و چیزی جز تکبر مانع اطاعت آن مرد از پیامبر ﷺ نبود؛ بعد از آن، دست راستش به سوی دهانش بلند نمی‌شد. (مسلم).

رسول گرامی ﷺ حرکت در راه درست در همه چیز را دوست می‌داشت و بدان تشویق می‌نمود. بخاری، مسلم و امام مالک در این باره از انس رضی الله عنه آورده‌اند: مقداری شیر که با آب مخلوط شده بود، به نزد پیامبر ﷺ آورده شد و در طرف راست پیامبر ﷺ یک اعرابی و در سمت چپ او ابوبکر رضی الله عنه نشسته بود. پیامبر ﷺ خود نوشید و سپس به اعرابی عطا فرمود و گفت:

«الْأَيمَنَ فَالْأَيمَنَ» (بخاری، ۲۱۸۱ و مسلم، ۳۷۸۳).

(راست، سپس راست!)

یک بار نوشیدنی برای رسول‌الله ﷺ آوردند، در سمت راست پیامبر ﷺ پسر بچه‌ای و در سمت چپش چند مرد پیر نشسته بودند. پس به پسر بچه گفت: نوبت توست که بنوشی، آیا نوبتت را به این پیرمردها می‌دهدی؟

او گفت: نه به خدا قسم، هیچ کس را در خوردن پس‌خور تو بر خودم ترجیح نمی‌دهم.

این حدیث را سهیل بن سعد رضی الله عنه آورده است و متنش چنین است:

أُتِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِشَرَابٍ فَشَرِبَ مِنْهُ وَعَنْ يمِينِهِ غُلَامٌ وَعَنْ يسَارِهِ الْأَشْياخُ فَقَالَ لِلْغُلَامِ: «أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أُعْطِي هَؤُلَاءِ؟»

فَقَالَ الْغُلَامُ: لَا وَاللَّهِ يا رَسُولَ اللَّهِ لَا أُوثِرُ بِنَصِيبِي مِنْكَ أَحَدًا.

فَتَلَّهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي يدِهِ. (بخاری، ۲۲۷۱ و مسلم، ۳۷۸۶).

نوشیدنی‌ای برای رسول الله ﷺ آورده شد، از آن نوشید، در سمت راست

پیامبر ﷺ پسر بچه‌ای بود و در سمت چپش اشخاصی مسن بودند و ایشان به آن پسر بچه فرمود: (اجازه می‌دهی که به اینان بدهم؟)

پسر بچه گفت: خیر، به خدا سوگند، ای رسول خدا هیچ کس را در سهم خودم بعد از تو بر خود ترجیح نمی‌دهم.

پیامبر ﷺ ظرف را در دست او نهاد.

چنین شواهد و نصوصی بسیار زیاد است که دلالت بر آن دارد که شروع کردن از سمت راست از جمله آداب مهم اسلام است. مسلمان راستین، بدون کوتاهی، رخصت یا سستی خود را بدان عادت می‌دهد. صحابه و تابعین نیز همگی چنین بودند. امیر المؤمنین عمر بن خطاب ﷺ به این کار بسیار بها می‌داد و از کوتاهی در آن چشم پوشی نمی‌کرد. در یکی از گردش‌هایی که جهت بررسی اوضاع و احوال رعیت بود، مردی را دید که با دست چپش غذا می‌خورد. به او فرمود: ای بنده‌ی خدا، با دست راستت بخور.

بار دیگر او را دید که با دست چپ غذا می‌خورد. با تازیانه ضربه‌ی آرامی به او زد و گفت: ای بنده‌ی خدا، با دست راستت بخور.

بار سوم او را دید که با دست چپ می‌خورد، با تازیانه ضربه‌ای به او زد و با جدیت گفت: ای بنده‌ی خدا، با دست راستت بخور.

مرد گفت: ای امیر المؤمنین دستم مشغول است.

عمر ﷺ گفت: به چه مشغول است؟

گفت: در روز موته قطع شده است.

عمر گریست و از مرد عذرخواهی کرده و برای دل‌جویی به او گفت: چه کسی به تو وضو می‌دهد؟ چه کسی نیازهایت را برطرف می‌کند؟ چه کسی به امورت رسیدگی می کند؟

سپس فرمان داد به او خدمت کرده و رَسیدگی کنند.

توجه امیر المؤمنین عمر ﷺ به چنین امر جزئی در رفتار یکی از رعیت‌هایش بر اهمیت این امر جزئی و جایگاه بزرگش بر شخصیت مسلمان و تعبیر از هویت کاملاً متمایز و نیز حرص عمر ﷺ بر تطبیق آن در زندگی مسلمانان دلالت دارد، پس نباید در آن کوتاهی کرد یا از آن چشم پوشید.

دوست دارم این سخنان را به مسلمانانی تقدیم کنم که از قواعد و نظام سفره‌ی غربی پیروی می‌کنند که چنگال را سمت چپ و چاقو را در سمت راست قرار می‌دهد تا با دست راست غذا را تکه کرده و با دست چپ آن را بخورد، پس بدون هیچ تصحیحی از آن پیروی می‌کنند. آنان با خوردن با دست چپ، از رهنمون دینشان مخالفت کرده و به خودشان زحمت ندادند که چنگال را به سمت راست و چاقو را به سمت چپ منتقل کنند تا اتیکت غربی خدشه دار نشود. این از جمله شکست‌های روحی است که امت ما در برابر واردات امور تازه و نویی که به سوی ما سرازیر است، بدان گرفتار آمده است. ما بدون هیچ گونه تصحیح یا تطبیقی که مناسب شخصیت، دین و ارزش‌های اصیل‌مان باشد، از آن پیروی می‌کنیم. مسلمان راستین از چنین تقلید طوطی وار، کورکورانه و بیهوده به دور است.

مسلمان آگاه بابصیرت که به رهنمون‌های درست دین و آداب گرانقدرش در تمام امور زندگی افتخار می‌کند، با دست راستش می‌خورد تا به این کار فرا خواند و از این که در مراسم و جوامعی که فرهنگ وارداتی غرب را مو به مو اجرا می‌کند، آشکارا آن را انجام دهد، احساس خجالت و شرمندگی نمی‌کند، تا غافلان و بی‌خبران متوجه شوند و در

پیروی از سنت نبوی پاک در خوردن و نوشیدن ثواب ببرند.

مسأله‌ی سوم، خوردن از جلوی خود است تا به آداب اسلام در غذا خوردن عمل کرده باشد. دستور پیامبر ﷺ به این امر در کنار بسم الله و خوردن با دست راست به صورت واضح و آشکار در احادیث بسیاری آمده است، از جمله حدیث پیامبر که عمر بن ابی سلمه ؓ روایت کرده و گوید: پسر بچه‌ای زیر نظر رسول‌الله ﷺ بودم، دستم به هر طرف ظرف غذا می‌رفت، رسول‌الله ﷺ به من فرمود:

«یا غُلَامُ سَمِّ اللَّهَ وَكُلْ بِيَمِينِكَ وَكُلْ مِمَّا يلِيكَ» (بخاری، ۴۹۵۷ و مسلم، ۳۷۶۷).

(ای پسر جان، بسم الله بگو، با دست راستت بخور و از جلو خود بخور.)

اگر مسلمان با دست غذا می‌خورد، این کار را با ملایمت و در نهایت ادب انجام می‌دهد، درست همانند رسول خدا ﷺ که با سه انگشت غذا می‌خورد و تمام دستش را در غذا فرو نمی‌برد، به گونه‌ای که باعث انزجار و نفرت گردد. کعب بن مالک ؓ در این باره چنین روایت می‌کند:

«رأيت رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يأْكُلُ بِثَلَاثِ أَصَابِعَ فَإِذَا فَرَغَ لَعِقَهَا» (مسلم، ۳۷۹۱).

(رسول الله ﷺ را دیدم که با سه انگشت می‌خورد و وقتی فارغ می‌شد آن‌ها را می‌لیسید.)

پیامبر اکرم ﷺ به تمیز کردن انگشتان و ظرف غذا با انگشت فرمان می‌داد. این در حدیثی که جابر ؓ درباره‌ی دستور پیامبر ﷺ به لیسیدن انگشت و تمیز کردن ظرف غذا آمده است:

«إِنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ فِي أَى طَعَامِكُمْ الْبَرَكَةُ» (مسلم، ۳۷۹۵).

(شما نمی‌دانید که در کدام قسمت از غذای شما برکت است.)

از انس ؓ آمده است:

كَانَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَكَلَ طَعَامًا لَعِقَ أَصَابِعَهُ الثَّلَاثَ وَقَالَ: «إِذَا سَقَطَت لُقْمَةُ أَحَدِكُمْ فَلْيَأْخُذْهَا ولْيمِطْ عَنْهَا الْأَذَى وَلْيأْكُلْهَا وَلَا يدَعْهَا لِلشَّيطَانِ»

وَأَمَرَنَا أَنْ نَسْلِتَ الصَّحْفَةَ وَقَالَ: «إِنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ فِي أَى طَعَامِكُمْ الْبَرَكَةَ» (مسلم، ۳۷۹۵).

رسول الله ﷺ وقتی غذایی می‌خورد، سه انگشت خود را می‌لیسید و می‌فرمود: (هر گاه لقمه‌ی یکی از شما به زمین افتاد، آن را بردارد و خاک و خاشاک آن را بزداید و بعد بخورد و برای شیطان نگذارد.)

نیز امر فرمود که ظرف غذا را با انگشت پاک کنیم و فرمود: (زیرا شما نمی‌دانید در کدام قسمت از غذایتان برکت وجود دارد.)

در این رهنمون پیامبر گرامی ﷺ علاوه بر برکت، تشویق به نظافت دست و ظرف و نیز پاک کردن بقایای غذا از آن برای انسان مؤدب و پاکیزه شایسته‌تر بوده و بیشتر بر نظافت، ترتیب و ذوق والایش دلالت دارد. امروزه غربی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که از این عادت نیکو که پیامبر اکرم ﷺ پیش از پانزده قرن سفارش کرده، بهره گیرند. امروزه اروپایی‌ها بشقاب‌هایشان را پاک کرده و چیزی در آن باقی نمی‌گذارند.

بدیهی است مسلمانی که با آداب اسلام خود را آراسته است، در وقت خوردن سخن نمی‌گوید، از خودش صدا در نمی‌آورد و هنگام جویدن غذا، فوت نمی‌کند که صداهای نفرت انگیز و ناراحت کننده‌ای ایجاد شود، لقمه‌ی بزرگ‌تر از دهانش بر نمی‌دارد تا منظره‌ی دهانش بادکرده و زشت نگردد.

وقتی از خوردن غذا فارغ آمد، به روشی که رسول گرامی ﷺ به ما آموخته است، خدا را به خاطر نعمتش شکر و سپاس گفته و خواستار اجر و ثواب شاکران است.

از ابو امامه ﷺ از رسول خدا ﷺ آمده است که وقتی سفره‌اش جمع می‌شد، می‌فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ حمداً كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ غَيرَ مَكْفِي وَلَا مُسْتَغْنًى عَنْهُ رَبَّنَا» (بخاری، ۵۰۳۷).

(سپاس و ستایش شایسته‌ی الله است، سپاس و ستایشی فراوان و پاک و برکت یافته، ای پروردگار ما! (حمد ما را سپاس قرار ده) که به آن کفایت نشود و بی‌نیازی از آن حاصل نیاید.)

از معاذ بن انس ﷺ از رسول خدا آمده است که گفت: رسول‌الله ﷺ فرمود:

«مَنْ أَكَلَ طَعَامًا ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى أَطْعَمَنِى هَذَا الطَّعَامَ وَرَزَقَنِيهِ مِنْ غَيرِ حَوْلٍ مِنِّى وَلَا قُوَّةٍ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» (ابوداوود، ۳۵۰۵ و ترمذی، ۳۳۸۰).

(کسی که غذایی خورد سپس گفت: شکر و سپاس خدایی را که این غذا را به من داد و بدون نیرو و قدرتی از من، آن را به من ارزانی داشت، گناهان گذشته‌اش بخشوده می‌شود.)

مسلمانی که به آداب اسلام ادب شده، هرگز از غذا ـ هر چه که باشد ـ عیب و ایراد نمی‌گیرد تا به ارشادهای نبوی در این امر عمل کرده باشد و روش رسول‌الله ﷺ را وقتی که غذایی برایش آورده می‌شد، اجرا کرده باشد.

از ابوهریره ﷺ از رسول‌الله ﷺ آمده است که گفت:

«مَا عَابَ النَّبِى ﷺ طَعَامًا قَطُّ إِنْ اشْتَهَاهُ أَكَلَهُ وَإِنْ كَرِهَهُ تَرَكَهُ» (بخاری، ۴۹۸۹ و مسلم، ۳۸۴۴).

(هرگز رسول الله ﷺ از غذایی عیب نگرفت. اگر آن را دوست داشت می‌خورد و اگر نمی‌پسندید رها می‌کرد.)

آداب مسلمان در نوشیدن نیز از ادب اسلام که انسان‌ها را در تمام

امور زندگی به نحو احسن و نیکو، ادب کرده بود، برگرفته می‌شود.

او پس از گفتن بسم الله دو یا سه بار می‌نوشد، در ظرف نمی‌دمد و تا جایی که امکان داشته باشد از سر ظرف نمی‌نوشد، در نوشیدنی نمی‌دمد و در صورت امکان نشسته می‌نوشد.

نوشیدن در دو یا سه مرتبه، کاری بود که رسول خدا ﷺ آن را انجام می‌داد. انس ﷺ گوید:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَتَنَفَّسُ فِي الشَّرَابِ ثَلَاثًا» (مسلم، ۳۷۸۲).

(پیامبر ﷺ آب و نوشیدنی را با سه نفس می‌خورد.)

رسول گرامی ﷺ از نوشیدن یکباره، نهی کرده است:

«لَا تَشْرَبُوا وَاحِدًا كَشُرْبِ الْبَعِيرِ وَلَكِنْ اشْرَبُوا مَثْنَى وَثُلَاثَ وَسَمُّوا إِذَا أَنْتُمْ شَرِبْتُمْ وَاحْمَدُوا إِذَا أَنْتُمْ رَفَعْتُمْ» (ترمذی، ۱۸۰۷).

(یک باره مثل نوشیدن شتر، آب را سر نکشید و ننوشید، بلکه دو بار و سه بار (با دو یا سه تنفس) نوشیدنی را بنوشید، و وقتی آب یا شربتی نوشیدید، بسم الله بگویید، و وقتی تمام کردید الحمدلله بگویید.)

از دمیدن در نوشیدنی نیز منع کرده است. در حدیث ابوسعید خدری آمده است که پیامبر گرامی ﷺ از دمیدن در نوشیدنی نهی فرمود. مردی گفت: خس و خاشاکی در آن می‌بینم.

پیامبر فرمود: «فَأَهرِقها» (پس آن را بریز)

مرد گفت: من با یک نفس سیراب نمی‌شوم.

پیامبر گرامی ﷺ فرمود:

«فَأَبِنْ الْقَدَحَ عَنْ فِيكَ ثُمَّ تَنَفَّسْ» (مالک، ۱۴۴۵ و ترمذی، ۱۸۰۹).

(در این صورت ظرف را از دهانت دور و جدا کن و (پس از نفس کشیدن)، آن را بنوش.)

از ارائه‌ی احادیث وارده در آداب نوشیدن روشن می‌شود که بهترین و نیکوترین روش آن است که مسلمان مؤدب تا جایی که ممکن است از سر ظرف ننوشد و تا می‌تواند نشسته بنوشد، این کار، بنابر احادیث ذکر شده در این موضوع ـ کامل‌تر و بهتر است، اگر چه که نوشیدن از سر ظرف و به حالت ایستاده جایز است زیرا رسول اکرم ﷺ در تمام این حالات نوشیده است.

سلام دادن را در همه جا پخش می‌کند:

یکی از آداب اجتماعی منحصر به فرد مسلمان پخش کردن سلام است. پخش سلام در اسلام یک عبادت اجتماعی نیست که ساخته و پرداخته‌ی انسان‌ها در طول عصرهای مختلف باشد و بنا به اقتضای زمان و مکان دست خوش تغییر و دگرگونی شود، بلکه یکی از آداب مشخص، منظم و ریشه دار است که دستورش در کتاب خدا آمده است و رسول اکرم ﷺ در احادیث گهر بارش برنامه و قواعد آن را ریخته است و علمای حدیث آن را در بخش مستقلی به نام «کتاب سلام» یا «پخش سلام» آورده‌اند.

خداوند متعال در کتاب پاکش مؤمنان را به گفتن سلام امر می‌دهد:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا» [النور: ۲۷].

(ای مؤمنان، وارد خانه‌هایی غیر از خانه‌های خود مشوید مگر آن‌که اجازه گیرید و بر اهل آن [خانه] سلام گویید.)

و دستور داده است که جواب سلام را مثل سلام یا بهتر از سلام بدهند و از این‌جاست که جواب سلام بر کسی که سلام را می‌شنود واجب

است و نباید سلام را ندیده انگاشت و در جواب آن سهل انگاری کرد.

«وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا» [النساء: ۸۶]

(و چون [به درودی] گرامی داشته شدید، پس [با درودی] بهتر از آن گرامی دارید یا همان را پاسخ دهید.)

راه و روش غنی و پربار نبوی در پخش کردن سلام و سلام گفتن به آشنا و ناآشنا تأکید می‌ورزد، عبدالله بن عمرو ﷺ می‌گوید: مردی از رسول اکرم ﷺ پرسید:

أی الْإِسْلَامِ خَيْرٌ؟

قَالَ: «تُطْعِمُ الطَّعَامَ وَتَقْرَأُ السَّلَامَ عَلَى مَنْ عَرَفْتَ وَمَنْ لَمْ تَعْرِفْ» (بخاری، ۱۱ و مسلم، ۵۶)

کدام (عمل) اسلام بهتر است؟

فرمود: (غذا به گرسنگان بدهی و به هر که می‌شناسی و نمی‌شناسی سلام بگویی.)

سلام یکی از توصیه‌های هفت گانه‌ی رسول خدا به اصحاب بزرگوارش است است. پیامبر اکرم ﷺ از آنان خواست تا در زندگی اجتماعی به این سفارشات عمل کنند و ملت مسلمان بعد از اصحاب نیز به آن عمل نمایند، این توصیه‌ها بر اساس شمارش برا بن عازب ﷺ از این قرار است:

«أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِسَبْعٍ: بِعِيادَةِ الْمَرِيضِ وَاتِّبَاعِ الْجَنَازَةِ وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ وَنَصْرِ الضَّعِيفِ وَعَوْنِ الْمَظْلُومِ وَإِفْشَاءِ السَّلَامِ وَإِبْرَارِ الْمُقْسِمِ» (بخاری، ۵۷۶۶ و مسلم، ۳۸۴۸).

(رسول خدا ما را به هفت چیز امر فرمود: عیادت مریض، تشییع جنازه، دادن جواب عطسه زننده، کمک به ضعیف، یاری به مظلوم، پخش سلام و اجرای قسم کسی که سوگند خورده است.)

پیامبر اکرم ﷺ می‌دانست که سلام تأثیر زیادی در جاری شدن چشمه‌های محبت و دوستی در درون انسان در نزدیک شدن دل‌ها به هم و در مستحکم شدن پیوند محبت، صفا و صمیمیت در میان افراد و گروه‌ها دارد، بنابراین به سلام اهمیت زیادی می‌داد و همواره مردم را به سلام گفتن تشویق می‌نمود، تا آن‌جا که سلام را باعث به وجود آمدن دوستی و محبت گردانید، دوستی و محبتی که منجر به ایمان و سپس رسیدن به بهشت می‌شود. به این حدیث پیامبر اکرم ﷺ توجه فرمایید:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا وَلَا تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا أَوَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى شيء إِذَا فَعَلْتُمُوهُ تَحَابَبْتُمْ؟ أَفْشُوا السَّلَامَ بَيْنَكُمْ» (مسلم، ۸۱).

(قسم به آن ذاتی که نفسم در دست اوست که وارد بهشت نمی‌شوید تا ایمان بیاورید و ایمان نمی‌آورید تا یکدیگر را دوست داشته باشی، آیا چیزی را به شما معرفی نکنم که اگر آن را انجام دهید به دوستی و محبت می‌رسید؟ سلام گفتن را در میانتان پخش کنید.)

ایشان شایسته‌ترین فرد در پیشگاه خدا را که به رضایت، انعام و خیرات خدا می‌رسد، کسی معرفی می‌کند که اوّل به مردم سلام بگوید:

«إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِاللَّهِ مَنْ بَدَأَهُمْ بِالسَّلَامِ» (ابو داوود، ۴۵۲۲)

(همانا شایسته‌ترین مردم نزد خدا کسی است که اوّل به آن‌ها سلام گوید.)

به این خاطر عبدالله بن عمر رضی الله عنهما صبح به بازار می‌رفت و به هر کسی که می‌رسید سلام می‌کرد، روزی از او پرسیدند: که نه معامله می‌کنی و نه قیمت کالاها را می‌پرسی و نه در کنار فروشنده‌ها می‌نشینی، پس چرا به بازار می‌آیی؟

عبدالله بن عمر گفت:

«إِنَّمَا نَغْدُو مِنْ أَجْلِ السَّلَامِ نُسَلِّمُ عَلَى مَنْ لَقِينَا» (موطا، ۱۵۱۷).
(فقط به خاطر سلام گفتن به کسانی که می‌بینم صبح به بازار می‌آیم.)

موضوع مهم دیگر آن است که سلام در جامعه‌ی اسلامی، با جمله‌ی مخصوصی ادا می‌شود که مسلمان واقعی که از آداب و رسوم دینش باخبر است و در پی پیاده کردن راه و روش اصیل و منحصر به فردش است به آن پایبند است، این جمله عبارت است از: «السَّلامُ عَلَيكُم وَرَحمةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ» کسی که اوّل سلام می‌گوید سلامش را دقیقاً همین طور با صیغه‌ی جمع «علیکم» می‌گوید، اگر چه که مخاطب یک نفر هم باشد. مخاطب هم در جواب می‌گوید: «وَعَلَيكُمُ السَّلَامُ وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُه.» و هیچ یک از جملات قدیمی مثل صبح شما مبارک و جدید مثل صبح بخیر که ترجمه‌ی تحت لفظی Good morning در انگلیسی و Bonsoir به فرانسوی هستند و یا جملات دیگری که در جوامع اسلامی به دور از روش دین رواج پیدا کرده‌اند، نمی‌توانند جایگزین این جمله‌ی اصلی شوند.

سلام در اسلام همان سلامی است که خداوند از همان آغاز خلقت برای فرزندان آدم برگزید. خداوند سلام را به آدم آموخت و به او فرمان داد که به فرشتگان سلام بگوید. دستور خداوند این بود که فرزندان آدم در تمام دوران و شهرها به سلام گفتن پایبند باشند، چون مفاهیم صلح و سلامتی محبوب‌ترین چیز برای انسان در هر زمان و مکانی است. به غیر از مسلمانان کسی پایبند این سلام نیست، مسلمانان بدون هیچ گونه تغییر و تبدیل و تحریفی آن را تلفظ می‌کنند، پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«لما خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ قَالَ اذْهَبْ فَسَلِّمْ عَلَى أُولَئِكَ نَفَرٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ جُلُوس فَاسْتَمِعْ مَا يحَيونَكَ فَإِنَّهَا تَحِيتُكَ وَتَحِيةُ ذُرِّيتِكَ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيكُمْ فَقَالُوا السَّلَامُ عَلَيكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ فَزَادُوهُ وَرَحْمَةُ اللَّهَ» (بخاری، ۵۷۵۹)

(وقتی خداوند آدم را آفرید به او فرمود: برو به آن‌ها ـ گروهی از فرشتگان که نشسته بودند ـ سلام بده و گوش کن که چه طور جواب سلامت را می‌دهند، چون این سلام تو و فرزندان تو خواهد بود. آدم به آن‌ها گفت: السلام علیکم، آن‌ها جواب دادند: السلام علیک و رحمت الله، آن‌ها کلمه‌ی و رحمت الله را افزودند.)

پس تعجبی ندارد که این کلمه همان سلام پاک و مبارک باشد، چون این کلمه از جانب خدا به ما رسیده است و به ما دستور داده است که با آن سلام دهیم و با هیچ کلمه‌ی دیگری سلام ندهیم.

«فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً» [النور/۶۱].

(پس چون به خانه‌ها در آیید بر [قوم] خویش به درودی مبارک [و] پاکیزه که رسمی است الهی، سلام گویید.)

به این خاطر جبرئیل وقتی سلام را به عایشه ﷺ خواند به این صیغه پایبند بود، هم چنین عایشه ﷺ در جواب به صیغه‌ی جواب پایبند بود.

عایشه می‌گوید: پیامبر اکرم به من فرمود:

«هَذَا جِبْرِيلُ يَقْرَأُ عَلَيْكِ السَّلَامَ»

قَالَتْ: قُلْتُ: وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ و برکاته. (بخاری، ۵۷۸۰ و مسلم، ۴۴۷۹).

(این جبرئیل است که تو را سلام می‌رساند.)

عایشه می‌گوید: من گفتم: و علیه السلام و رحمت الله و برکاته.

سلام در اسلام قواعدی دارد که مسلمان حقیقی می‌کوشد که آن‌ها را در زندگی خود دقیقاً رعایت کند، این قواعد در حدیثی که ابو هریره ﷺ از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند خلاصه شده است، ایشان می‌فرماید:

«یسَلِّمُ الرَّاكِبُ عَلَى الْمَاشِي وَالْمَاشِي عَلَى الْقَاعِدِ وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ» (بخاری، ۵۷۶۴ و مسلم، ۴۰۱۹)

وَفِي رِوَايَةِ البخَارِي: «وَالصَّغيرُ عَلَى الكَبير».

(سواره بر پیاده، عابر بر نشسته، عده‌ی کم بر جمع زیاد، سلام می‌دهند.)

و در روایت بخاری آمده است: (و کوچک بر بزرگ سلام می‌دهد.)

سلام بر مردان و زنان هم هست، در حدیث اسما بنت یزید ﷺ آمده است که:

«مَرَّ فِي الْمَسْجِدِ يوْمًا وَعُصْبَةٌ مِنْ النِّسَاءِ قُعُودٌ فَأَلْوَى بِيدِهِ بِالتَّسْلِيمِ» (ترمذی، ۲۶۲۱)

(روزی پیامبر در مسجد می‌رفت و عده‌ای از زنان نشسته بودند، دستش را به علامت سلام چرخاند.)

هم چنین به کودکان باید سلام کرد تا آداب سلام و خوش آمد گویی را فرا گیرند. روایت شده است که انس ﷺ از کنار جمعی از کودکان گذشت و به آنان سلام کرد و گفت: پیامبر اکرم ﷺ این کار را می‌کرد.

یکی از قواعد سلام در اسلام این است که سلام را به آرامی و نرمی بگوییم، به طوری که فرد بیدار آن را بشنود و خوابیده بیدار نگردد. پیامبر ﷺ این کار را می‌کرد، در حدیث طولانی که مقداد روایت می‌کند، بر این مطلب تاکید می‌نماید:

«كنا نَرْفَعُ لِنبی ﷺ نَصِيبَهُ من اللبن فَيَجِيءُ مِنْ اللَّيلِ فَيسَلِّمُ تَسْلِيمًا لَا يوقِظُ النَّائِمَ وَيسْمِعُ الْيقْظَانَ فَجاءَ النَّبی فَسلَّمَ كَما كانَ يسَلِّمُ» (مسلم، ۳۸۳۱).

(ما سهم شیر پیامبر ﷺ را برایش می‌بردیم، شب می‌آمد و طوری سلام می‌گفت که خوابیده‌ای را بیدار نمی‌کرد و بیدار آن را می‌شنید، پس پیامبر ﷺ آمد و سلام گفت، آن طوری که سلام می‌گفت.)

سلام در وقت ورود به مجلس (جمع) و هنگام ترک آن است، پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«إِذَا انْتَهَى أَحَدُكُمْ إِلَى الْمَجْلِسِ فَلْيسَلِّمْ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يقُومَ فَلْيسَلِّمْ فَلَيسَتْ الْأُولَى بِأَحَقَّ مِنْ الْآخِرَةِ» (ابوداوود، ۴۵۳۲ و ترمذی، ۲۶۳۰).

(وقتی کسی از شما وارد مجلسی شد، سلام گوید و وقتی می‌خواست مجلس را ترک کند نیز سلام بگوید، پس سلام اولی بهتر از آخری نیست.)

بدون اجازه وارد خانه‌ی دیگری نمی‌شود:

مسلمان آگاه بدون اجازه وارد خانه‌ی دیگران نمی‌شود. اجازه خواستن، فرمان خداوند است که سهل انگاری و چشم پوشی از آن‌جائز نیست.

«يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيوتًا غَيرَ بُيوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۲۷) فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸) وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...(۵۹)» [النور/۲۷، ۲۸ و ۵۹].

(ای مؤمنان، وارد خانه‌هایی غیر از خانه‌های خود مشوید مگر آن‌که اجازه گیرید و بر اهل آن [خانه] سلام گویید. این برایتان بهتر است، باشد که پند پذیرید (۲۷) پس اگر در آن‌جا کسی را نیابید، وارد آن‌جا نشوید تا آن‌که به شما اجازه داده شود. و اگر به شما گفته شود، باز گردید، باز گردید که آن برایتان پاک‌تر است و خداوند به آنچه می‌کنید داناست ـ و چون کودکانتان به بلوغ رسیدند، باید مانند کسانی که پیش از آنان اجازه می‌گرفتند، اجازه گیرند.)

وارد شدن بدون اجازه به خانه‌های مردم شک و شبهه به دنبال دارد، مگر این که به اجازه‌ی اهل خانه باشد و جایی برای ورود دزدکی، غافل گیرانه، زیر نظر گرفتن و ورود نامشروع که شک و شبه را به دنبال دارد، وجود ندارد.

اجازه گرفتن به نفع دیدار کننده است و از این‌جاست که خداوند اجازه را تشریع نموده است. اجازه خواستن آدابی دارد که رعایت آن در وقت زیارت و دیدار هر انسانی بر فرد مسلمان الزامی است. اوّل این‌که روبه روی در نایستد، بلکه در طرف راست یا چپ در بایستد، پیامبر اکرم ﷺ این کار را انجام می‌داد، عبدالله بن بسر ﷺ یار گرامی پیامبر ﷺ می‌گوید:

«وقتی پیامبر اکرم ﷺ به در خانه‌ای می‌رسید که می‌خواست اجازه‌ی ورود بگیرد، روبه روی آن نمی‌ایستاد، از چپ یا راست می‌آمد، اگر اجازه داده می‌شد، وارد می‌شد و گر نه بر می‌گشت.» (بخاری).

چون اجازه برای دیدن است. سهل بن سعد می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«إِنَّمَا جُعِلَ الِاسْتِئْذَانُ مِنْ أَجْلِ الْبَصَرِ» (بخاری، ۵۷۷۲).

(در واقع اجازه برای دیدن است.)

به این جهت درست نیست اجازه گیرنده درست روبه روی در بایستد، طوری که چشمش در وقت باز شدن در به سمت در باشد.

دوم این‌که سلام و بعد از آن اجازه و اجازه قبل از سلام درست نیست، شیوه‌ی نبوی در حدیث ربعی بن حراش ﷺ این چنین است: مردی از بنی عامر برای ما تعریف کرد که پیامبر ﷺ در خانه‌ای تشریف داشتند و او اجازه‌ی ورود بر پیامبر ﷺ را خواست و گفت: آیا وارد شوم؟

پیامبر به خادمش فرمود:

«اخْرُج إِلَى هَذَا فَعَلِّمهُ الِاسْتِئْذَانَ فَقُل لَهُ: قُلْ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَأَدْخُلُ؟» (ابوداوود، ۴۵۰۸).

(نزد این مرد برو و اجازه گرفتن را به او بیاموز. به او بگو که بگوید: السلام علیکم، آیا وارد شوم؟)

مرد این را شنید و گفت: السلام علیکم، آیا وارد شوم؟

پیامبر به او اجازه داد و او وارد شد.

سوم این‌که اگر از او پرسیدند کیستی؟ خودش را با ذکر نام یا کنیه‌اش معرفی کند و کلمه‌ی مبهمی مثل «من» نگوید، چون پیامبر اکرم ﷺ دوست نداشت که کسی که پشت در است بگوید: «من» چون بیانگر هویت و شخصیت صاحبش نیست، بلکه دستور داد تا در وقت سؤال دقیقاً نام خود را بگوید.

از جابر ﷺ روایت شده است که گفت: نزد پیامبر رفتم، در را کوبیدم، پیامبر فرمود: «کیست؟»

گفتم: من.

فرمود: «من، من؟!»

تو گویی از این کلمه بدش آمده بود. (بخاری و مسلم).

نبی اکرم به این وسیله به ما آموزش می‌دهد که سنت در ادب و اجازه گرفتن، گفتن صریح نام است و او و یاران گران قدرش به این امر پایبند بودند.

ابوذر ﷺ می‌گوید: شبی از شب‌ها خارج شدم، ناگهان رسول خدا ﷺ را دیدم که تنها راه می‌رود، من در نور ماه حرکت می‌کردم. پیامبر ﷺ سرش را برگرداند و مرا دید و گفت: «این کیست؟»

من گفتم: ابوذر.

ام هانی می‌گوید: نزد پیامبر اکرم ﷺ رفتم، او مشغول غسل بود و فاطمه او را می‌پوشاند، فرمود: «این کیست؟»

من گفتم: ام‌هانی.

چهارم وقتی که به او گفتند که برگرد، برگردد، بدون هیچ دلتنگی، چون این دستور خدا است که در کتاب پاکش آمده است:

«وَإِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» [النور/۲۸].

(و اگر به شما گفته شود، باز گردید، باز گردید که آن برایتان پاک‌تر است و خداوند به آنچه می‌کنید داناست.)

روش گران‌قدر نبوی هم بیان می‌دارد که اجازه تا سه مرتبه است، اگر اجازه داده شد، وارد می‌شود، و گر نه بر می‌گردد.

ابو موسی اشعری ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«الْاسْتِئْذَانُ ثَلَاثٌ فَإِنْ أُذِنَ لَكَ فَادْخُلْ وَإِلَّا فَارْجِعْ» (مسلم، ۴۰۰۷).

(اجازه گرفتن سه بار است، پس از آن اگر اجازه داده شد، وارد شو وگر نه باز گرد.)

یک بار ابوموسی ﷺ از عمر ﷺ اجازه‌ی ورود خواست که به او اجازه داده نشد، او بازگشت، عمر ﷺ او را طلبید و گفت و شنودی در مورد اجازه گرفتن و بازگشتن در میان آن دو رد و بدل شد که ثبت متن آن خالی از فایده نیست تا خواننده به دقت صحابه در پیروی از راه و روش پیامبر ﷺ و پیاده کردن آن پی ببرد.

ابوموسی ﷺ می‌گوید: «برای ورود بر عمر سه بار اجازه خواستم، به من اجازه داده نشد، من هم برگشتم. عمر کسی را فرستاد و گفت: ای بنده‌ی خدا (عبدالله) بر تو گران آمد که بر در خانه‌ام منتظر باشی؟ بدان که

بر مردم هم گران می‌آید که بر در خانه‌ات منتظر بمانند.

من گفتم: واقعیت این است که من سه مرتبه برای ورود بر تو اجازه خواستم، پس به من اجازه داده نشد و من هم برگشتم (و این یک دستور است)

عمر ﷺ گفت: این را از چه کسی شنیدی؟

من گفتم از پیامبر ﷺ شنیدم.

او گفت: آیا از پیامبر ﷺ چیزی شنیده‌ای که ما نشنیده‌ایم؟ اگر شاهدی در این امر برایم نیاوری تو را مجازات خواهم کرد.

من خارج شدم و نزد عده‌ای از انصار که در مسجد نشسته بودند رفتم، از آن‌ها در این مورد پرسیدم. آنان گفتند: آیا در این مورد کسی هم شکی دارد؟

من آنان را از گفته‌ی عمر ﷺ آگاه ساختم. آنان گفتند: کسی با تو نمی‌آید مگر کوچک‌ترین فرد ما.

ابو سعید خدری ـ یا ابومسعود ـ با من نزد عمر آمد و به عمر گفت: با پیامبر اکرم ﷺ به قصد دیدار سعد بن عباده بیرون رفتیم تا به خانه‌اش رسیدیم. پیامبر ﷺ به او سلام گفت، به او اجازه داده نشد، سپس برای دومین و سومین بار سلام گفت، به او اجازه داده نشد، پیامبر ﷺ فرمود: ما کارمان را انجام دادیم، سپس برگشت. سعد خودش را به پیامبر ﷺ رساند و گفت یا رسول‌الله، قسم به کسی که تو را به حق فرستاده است هر بار که سلام می‌دادی من می‌فهمیدم و جواب سلامت را می‌دادم، ولی من دوست داشتم که به من و خانواده‌ام بیشتر سلام بگویی.

ابوموسی گفت: به خدا سوگند که من در مورد حدیث رسول خدا ﷺ امین بودم.

عمر ﷺ گفت: بله ولی دلم می‌خواست که مطمئن شوم.

هم چنين در روايت بخارى و مسلم آمده است كه وقتى حديث براى عمر ﷺ ثابت شد خود را سرزنش كرد و گفت:

«أَخفِي عَلَى مِنْ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ أَلْهَانِي الصَّفْقُ بِالْأَسْوَاقِ يعْنِي الْخُرُوجَ إِلَى تِجَارَةٍ» (بخارى، ۱۹۲۰).

(آيا چيزى از امر پيامبر ﷺ بر من مخفى مانده است؟ معامله در بازارها مرا به خود مشغول كرده بود.) منظورش به دنبال تجارت رفتن بود.

در مجالس همان جايى مى‌نشيند كه به او رسيده است:

مسلمان واقعى آگاه و روشن، آداب مجالس را رعايت مى‌كند، آداب والايى كه از شيوه و روش قولى و عملى رسول خدا ﷺ گرفته شده است و اجراى آن باعث ترقى اجتماعى و اخلاقى انسان است.

اوّلين چيزى كه مسلمان از اين راه و روش والا مى‌آموزد اين است كه آن‌جا مى‌نشيند كه جاى خالى به او رسيده است، از روى گردن‌هاى مردم رد نمى‌شود و مزاحم نشستگان نمى‌شود تا جايى در صدر مجلس برايش خالى كنند و به اين وسيله از آداب اجتماعى والايى كه رسول خدا ﷺ به ياران گران قدرش در ورود به جلساتش تعليم داده، پيروى مى‌كند.

جابر بن سمره ﷺ روايت مى‌كند:

«كُنَّا إِذَا أَتَيْنَا النَّبِي ﷺ جَلَسَ أَحَدُنَا حَيثُ ينْتَهِي» (ابوداوود، ۴۱۸۷ و ترمذى، ۲۶۴۹).

(وقتى نزد پيامبر ﷺ مى‌آمديم، هر يک از ما همان جاى خالى مى‌نشست كه به او رسيده است.)

مسلمانى كه چنين ادب والايى داشته باشد به خودش اجازه نمى‌دهد كه خودش را در ميان دو نفر بياندازد و بدون اجازه و ضرورت آنان را از هم جدا كند، چون نبى اكرم ﷺ از بدون اجازه نشستن در ميان دو نفر و

جدا کردن آن‌ها از یکدیگر به شدت نهی نموده و فرموده است:

«لَايحِلُّ لِرَجُلٍ أَنْ يفَرِّقَ بَينَ اثْنَينِ إِلَّا بِإِذْنِهِمَا» (ابوداوود، ۴۲۰۵ و ترمذی، ۲۶۷۶).

(برای هیچ کسی درست نیست که دو نفر را از هم جدا کند مگر با اجازه‌ی آنان.)

چون جا باز کردن میان دو نفر، چه در مجلس و چه در غیر مجلس، کاری ناپسند و نامرغوب است که اسلام آن را به شدت زشت شمرده و از انجام آن بر حذر داشته است، از آن جمله آن‌چه که سعید مقبری تعریف می‌کند: از کنار ابن عمر که با شخصی صحبت می‌کرد گذشتم، نزدشان رفتم، با دست به سینه‌ام کوفت و گفت: وقتی دو نفر را دیدی که با هم صحبت می‌کنند، اگر ایستاده‌اند با آنان نایست و اگر نشسته‌اند با آنان ننشین (مزاحمشان نشو) تا این‌که از آنان اجازه بگیری.

من گفتم: خداوند تو را اصلاح کند ای ابو عبدالرحمن، منظورم این بود که سخن خیری از شما بشنوم. (بخاری در ادب مفرد).

اگر کسی از جایش بلند شود تا او در جایش بنشیند، نمی‌پذیرد، این بهتر، محترمانه‌تر و ایده‌آل‌تر است و به شیوه‌ی اصحاب کرام ﷺ شبیه‌تر است.

ابن عمر ﷺ می‌گوید که رسول خدا ﷺ فرمود:

«لَا يقِيمَنَّ أَحَدُكُمْ الرَّجُلَ مِنْ مَجْلِسِهِ ثُمَّ يجْلِسُ فِيهِ وَلكن تَوَسَّعُوا وَتَفَسَّحُوا» (مسلم، ۴۰۴۴).

(هیچ کس از شما شخصی را از جایش بلند نکند تا خودش به جایش بنشیند ولی جا باز کنید و جا دهید.)

اگر کسی برای ابن عمر ﷺ از جایش بلند می‌شد در جایش نمی‌نشست.

مسلمان اگر در مجلسی بنشیند آداب نبوی را در سخنان و حرکاتش رعایت می‌کند. پیامبر اکرم ﷺ حق همه‌ی همنشینان خود را ادا می‌کرد. همنشین او گمان نمی‌کرد که کسی بهتر از او نزد پیامبر ﷺ وجود دارد، بدگویی هیچ کسی را نمی‌کرد، دشنام نمی‌داد، دنبال اسرار کسی نبود، جز درباره‌ی آن‌چه که امید ثوابش را داشت صحبت نمی‌کرد و سخن هیچ کسی را قطع نمی‌نمود تا این‌که سخنش به پایان رسد یا از مجلس برخیزد.

تا حد توان از خمیازه کشیدن در مجلس پرهیز می‌کند:

مسلمان با نزاکت که آداب مجالس را می‌داند تا آن‌جا که در توان دارد از خمیازه کشیدن در مجلس پرهیز می‌کند و چون خمیازه به سراغش بیاید و به او فشار بیاورد، تا حد توان آن را از خود دور می‌کند، رسول اکرم ﷺ در این‌باره می‌فرماید:

«فَإِذَا تَثَاءَبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَكْظِمْ مَا اسْتَطَاعَ» (بخاری، ۳۰۴۶ و مسلم، ۳۵۱۰).

(وقتی یکی از شما خمیازه می‌کشد تا آن‌جا که می‌تواند آن را بپوشاند.)

ولی اگر خمیازه قوی‌تر از آن بود که بتوان آن را دور یا پنهان کرد، دستش را روی دهانش بگذارد:

«إِذَا تَثَاءَبَ أَحَدُكُمْ فَلْيُمْسِكْ بِيَدِهِ عَلَى فِيهِ فَإِنَّ الشَّيطَانَ يَدْخُلُ» (مسلم، ۵۳۱۱).

(وقتی یکی از شما خمیازه می‌کشد، دستش را جلوی دهانش بگیرد، چون شیطان وارد (دهانش) می‌شود.)

خمیازه کشیدن در جلسات زشت و ناپسند است و شایسته‌ی انسان با نزاکت نیست. بنابراین باید آن را از خود دور کرد یا دهان باز و در حال خمیازه را با دست پوشاند تا جلب توجه نکند، راه و روش نیکوی پیامبر

ﷺ به مسلمانان رفتارهای والای اجتماعی را می‌آموزد تا همنشینان از انسان نگریزند و احساس ننمایند که خمیازه کشنده از همنشینی با آنان خسته شده و مایل به انصراف خود یا دیگران است.

آداب عطسه زدن را رعایت می‌کند:

همان‌طور که اسلام برای خمیازه کشیدن در مجالس آدابی تعیین نموده است، برای عطسه هم آدابی قرار داده است. پس به مسلمان آموخته که در وقت عطسه چه کار کند، چه بگوید و چگونه جواب عطسه زننده را بدهد و برایش دعا کند.

ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ يحِبُّ الْعُطَاسَ وَيكْرَهُ التَّثَاؤُبَ، فَإِذَا عَطَسَ أَحَدُكُمْ وَحَمِدَ اللَّهَ كَانَ حَقًّا عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ سَمِعَهُ أَنْ يقُولَ لَهُ: يرْحَمُكَ اللَّهُ وَأَمَّا التَّثَاؤُبُ فَإِنَّمَا هُوَ مِنَ الشَّيطَانِ فَإِذَا تَثَاءَبَ أَحَدُكُمْ فَلْيرُدَّهُ مَا اسْتَطَاعَ فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا تَثَاءَبَ ضَحِكَ مِنْهُ الشَّيطَانُ» (بخاری، ۵۷۵۸).

(خداوند عطسه را دوست دارد و از خمیازه بدش می‌آید، وقتی کسی عطسه زد و الحمد لله گفت، هر مسلمانی که بشنود باید در جواب بگوید: یرحمک الله. اما خمیازه از شیطان است، بنابراین تا حد توان باید خمیازه را دور کرد، چون وقتی کسی خمیازه می‌کشد شیطان او را مسخره می‌کند.)

ملاحظه می‌کنید که این حرکت ساده هم قوانین و آدابی دارد، بنابراین مسلمان با تمام وجود احساس می‌کند که این دین آمده تا تمام کارهایش را اصلاح کند و برای ریز و درشت، کوچک و بزرگ کارهایش نظم و قانون گذاشته است تا انسان همواره با پروردگارش در ارتباط باشد.

وقتی عطسه زد باید بگوید: الحمد لله، شنونده هم باید بگوید: یرحَمُکَ الله و او در جواب باید بگوید: یهدِیکُمُ الله وَیصلِحُ بَالکُم و این درست همان چیزی است که در حدیث گهربار رسول خدا ﷺ آمده است:

«إِذَا عَطَسَ أَحَدُكُمْ فَلْيَقُلْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ وَلْيَقُلْ لَهُ أَخُوهُ أَوْ صَاحِبُهُ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ فَإِذَا قَالَ لَهُ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ فَلْيَقُلْ: يَهْدِيكُمُ اللَّهُ وَيُصْلِحُ بَالَكُمْ» (بخاری، ۵۷۵۶).

(وقتی کسی عطسه زد، باید بگوید: الحمد لله، برادرش یا دوستش در جواب بگوید: یرحمک الله، وقتی برادر یا دوستش گفت: یرحمک الله، دوباره در جواب بگوید: یهدیکم الله و یصلح بالکم.)

«یرحمك الله» در اصطلاح «تشمیت» نام دارد و در جواب «الحمد لله» عطسه زننده گفته می‌شود، منتها اگر عطسه زننده الحمد لله نگفت پس تشمیت ندارد. پیامبر اکرم ﷺ در این‌باره می‌فرماید:

«إِذَا عَطَسَ أَحَدُكُمْ فَحَمِدَ اللَّهَ فَشَمِّتُوهُ فَإِنْ لَمْ يَحْمَدْ اللَّهَ فَلَا تُشَمِّتُوهُ» (مسلم، ۵۳۰۸).

(وقتی کسی عطسه زد و خدا را سپاس گفت (الحمد لله گفت) شما جوابش را با (یرحمک الله) بدهید و اگر الحمد لله نگفت پس یرحمک الله نگویید.)

انس می گوید:

عَطَسَ رَجُلَانِ عِنْدَ النَّبِي ﷺ فَشَمَّتَ أَحَدَهُمَا وَلَمْ يشَمِّتْ الْآخَرَ. فَقَالَ الذى لَم يشَمِّته: عَطَسَ فُلَانٌ فَشَمَّتَّهُ وَعَطَستُ فَلَمْ تُشَمِّتْنِي؟

فقَالَ: «هَذَا حَمِدَ اللَّهَ وَانک لَمْ تَحْمَدْ اللَّهَ» (مسلم، ۵۳۰۷).

دو نفر در حضور پیامبر اکرم ﷺ عطسه زدند، پیامبر اکرم ﷺ برای یکی از آن‌ها یرحمک الله گفت و برای دیگری نگفت، آن که برایش یرحمک الله نگفت پرسید: چرا وقتی فلانی عطسه زد یرحمک الله گفتی و وقتی من عطسه زدم یرحمک الله نگفتی؟

فرمود: (او الحمد لله گفت و تو نگفتی!)

گفتن عباراتی که پیامبر اکرم ﷺدر وقت عطسه سفارش نموده است؛ بیانگر هدف والای ایشان در ستایش و یاد خدا و تقویت روابط برادری و صفا و صمیمیت در میان مسلمانان می‌باشد. عطسه زننده به خاطر خالی شدن آشفتگی‌ها، بخارات و واکنش‌های داخل سرش خدا را سپاس می‌گوید و شنونده وقتی می‌شنود که حمد و ستایش خدا را به جا می‌آورد برایش از خداوند تقاضای رحمت می‌کند، چون ستایشگر خدا همواره مستحق رحمت خدا است و این‌جاست که عطسه زننده دعای همراهش را با دعایی طولانی‌تر و شامل‌تر که آکنده از محبت و دوستی و علاقمندی است پاسخ می‌گوید.

به این ترتیب اسلام به این پیشامدهای عادی و گذرای زندگی مسلمان جهت می‌دهد تا از این رهگذر مسلمانان را به یاد پروردگارشان بیندازد و سپاس خداوند ورد زبانشان باشد و پیوند برادری، محبت و رحمت در میان شان مستحکم گردد.

یکی دیگر از آداب عطسه این است که انسان دستش را روی دهانش بگذارد و تا حد توان صدایش را پایین بیاورد، چون پیامبر اکرم ﷺ در وقت عطسه این کار ار می‌کرد.

ابوهریره ؓ روایت می‌کند:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا عَطَسَ وَضَعَ يدَهُ أَوْ ثَوْبَهُ عَلَى فِيهِ وَخَفَضَ أَوْ غَضَّ بِهَا صَوْتَهُ» شَكَّ الراوی (ابوداوود، ۴۳۷۴).

(وقتی رسول خدا ﷺ عطسه می‌زد، دستش یا لباسش را روی دهانش می‌گرفت و بدی وسیله صدایش را پایین می‌آورد یا صدایش را می‌پوشید.) راوی شک کرده است.

به خانه‌های مردم سرک نمی‌کشد:

یکی از آداب مجالس این است که در خانه‌ی هم‌نشین یا میزبانش سرک نکشد و به دنبال اسرار وی نگردد، چون این کارها با اخلاق مؤمن با حیا و مؤدب فاصله دارد. پیامبر اکرم ﷺ کسانی را که به هر جایی سرک می‌کشند و به دنبال اسرار مردم‌اند تهدید کرده و کور کردن چشمانشان را روا دانسته است.

«مَنْ اطَّلَعَ فِي بَيتِ قَوْمٍ بِغَيرِ إِذْنِهِمْ فَقَدْ حَلَّ لَهُمْ أَنْ يفْقَؤُوا عَينَهُ» (مسلم، ۴۰۱۶).

(هر کس به خانه‌ای بدون اجازه‌ی صاحبش سرک بکشد، آن‌ها می‌توانند چشمش را کور نمایند.)

خود را شبیه زنان نمی‌کند:

در جامعه‌ی سالم اسلامی مردی خود را شبیه زنان نمی‌کند و زنی خود را مثل مردان نمی‌نماید، چون تشبیه مرد به زن یا زن به مرد در شریعت اسلام حرام است. در جامعه‌ی اسلامی مرد، مرد است و زن، زن است، هر یک با ویژگی‌ها، اوصاف و وظایف خود و درست نیست که فرق‌های ظاهری و باطنی آنان از میان برداشته شود. به این جهت اسلام مردانی را که خود را شبیه زنان و زنانی که خود را شبیه مردان می‌سازند تهدید نموده است.

ابن عباس ﷺ در این رابطه گوید:

«لَعَنَ النَّبِي ﷺ الْمُخَنَّثِينَ مِنْ الرِّجَالِ وَالْمُتَرَجِّلَاتِ مِنْ النِّسَاءِ».

وَفِي رِوَايةٍ: «لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُتَشَبِّهِينَ مِنْ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ وَالْمُتَشَبِّهَاتِ مِنْ النِّسَاءِ بِالرِّجَالِ» (بخاری، ۵۴۳۶).

(رسول خدا مردانی که (در حرکات و صحبت کردن) خودشان را شبیه زنان می‌کنند و زنانی که خودشان را مانند مردان می‌کنند، لعن فرموده است.) در روایت دیگری آمده است: (رسول خدا مردانی را که خودشان را شبیه زنان و زنانی را که خودشان را شبیه مردان می‌کنند، لعنت نموده است.)

ابوهریره ﷺ گوید:

«لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الرَّجُلَ يلْبَسُ لِبْسَةَ الْمَرْأَةِ وَالْمَرْأَةَ تَلْبَسُ لِبْسَةَ الرَّجُلِ» (ابوداوود، ۳۵۷۵).

(رسول خدا مردی را که لباس زنانه بپوشد و زنی را که لباس مردانه بپوشد لعنت نموده است.)

بسیاری از پدیده‌هایی که امروزه در برخی از جوامع اسلامی به چشم می‌خورد با جوامع اسلامی بیگانه است و از غرب و شرق وارد شده است، مثل جوانانی که موهایشان را بلند می‌کنند، طوری که فهمیده نمی‌شود پسراند یا دختر، به خصوص اگر زنجیر طلایی هم بر سینه‌ی لختشان آویزان باشد و مثل دخترانی که شلوارهای تنگ و بدن نما و پیراهن‌های مشترک (زنانه ـ مردانه) می‌پوشند و سرهایشان را لخت و بازوهایشان را برهنه می‌سازند، درست مثل پسران جوان، همه‌ی این پدیده‌ها وارداتی هستند و از این‌جاست که امواج هیپیسم، مادی گرایی، بیهوده گرایی، پوچی و دیگر گرایش‌هایی که بشریت را به تنگ آورده و فطرتش را دچار اختلال نموده و نتیجه‌ای جز سرگردانی جوانان نداشته، همه جا را فرا گرفته است، که دود آن به جوامع ما رسیده و در دوره‌های فتنه و گمراهی و بدبختی، برخی از راه گم کرده‌ها را به خود جلب کرده است که در جسم و جان ملت مسلمان غریبه می‌نماید و جامعه‌ی اصیل با آن بیگانه است.

خاتمه و پیوست

فصل‌های پیشین، شخصیت انسان مسلمان را آن‌گونه که اسلام می‌خواهد، آشکار کرد و نصوص قاطع و صریح آیات روشن و احادیث صحیح آن را به تصویر کشید تا ارتباط انسان مسلمان را با پروردگارش و محقق کردن توازن حکیمانه را در درونش میان بدن، عقل و روحش آشکار سازد و پیوندهای اجتماعی‌اش با دیگران، مانند والدین، همسر، فرزندان، نزدیکان، خویشاوندان، همسایگان، برادران، دوستان و فرزندان جامعه‌اش با تمام صنف‌ها، گروه و طبقاتشان را بیان دارد.

از فصل‌های گذشته به روشنی پیداست که انسان مسلمانی که اسلام می‌خواهد، شخصی است که در اخلاق، ارتباطات فردی و روابط اجتماعی کاملاً بی‌نظیر و یگانه است.

هم‌چنین واضح شد که هیچ انسان در طول تاریخ، به اندازه‌ی انسان مسلمان از عناصر برتر و کامل شخصیتی برخوردار نگشته است. مسلمانی که پرتو و درخشش وحی و هدایت ربانی را از نصوص قرآن کریم و سنت پاک دریافت نموده است.

زیرا اسلام به پر کردن عقل انسان با علوم فلسفی مانند یونانی‌ها، روحانیت‌های توهم انگیز و افراطی مانند هندی‌ها، تربیت و پرورش جسمی مانند رومیان و فلسفه‌های مادیگری سودجویانه مانند دنیای مادیگرای شرقی و غربی امروزی اهمیتی نداده است، بلکه اسلام منهجی متوازن و متکامل در تربیت انسان تدارک دیده است و جسم، عقل و

روحش را مد نظر گرفته است که از نظریه‌ی اعتدال انسان بر اساس این که او مخلوقی متشکل از جسم، عقل و روح است، نشأت گرفته است.

از این جاست که شخصیت انسان مسلمان، متوازن، برابر و متکامل است، هیچ قسمتی به قسمت دیگر تجاوز نمی‌کند، آن‌گونه که بسیاری از جوامعی که اصول ناقص بشری ـ که هوی و هوس‌ها، بدعت‌ها، مفاهیم منحرف و گمراهی‌ها بر آن تسلط دارند ـ انسان را تربیت می‌کنند، بدان گرفتار آمده‌اند.

شخصیت انسان مسلمان، بدین ترتیب که این تحقیق نشان داده است، مطیع خداوند است. از رهنمون‌هایش فرمانبرداری کرده، به حمایتش باز می‌گردد، از قضا و قدرش راضی است و هم و غمش همواره جلب رضایت پروردگارش می‌باشد.

او شخصیتی معتدل است که حق بدن، یعنی توجه به ظاهر و قیافه را، ادا می‌کند، اما این ظاهر و قیافه او را از شخصیت شایسته‌ی انسان که خداوند او را گرامی داشت، فرشتگان را در برابرش به سجده واداشت و آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است را در اختیارش قرار داد، به خود مشغول نمی‌سازد، بلکه به عناصر تشکیل دهنده‌اش توجه می‌کند که همان عقل برتر، تفکر و اندیشه‌ی درست، منطق سالم، فهم و درک عمیق حقایق اشیا و نگاه دقیق به لُبّ و جوهر این حقایق است و فراموش نمی‌کند که انسان تنها از جسم و عقل تشکیل نشده است، بلکه قلبی دارد که می‌تپد، روحی دارد که به پرواز در می‌آید، نفسی دارد که او را باز می‌دارد و اشتیاقی والا که او را به پیروز شدن بر این زندگی مادی و خرابه‌های آن و نیز بالا رفتن از نردبان خیر، فضیلت و نور وا می‌دارد. بدین ترتیب همان گونه که به پرورش جسمی و عقلی توجه می‌کند، به طور یکسان به تربیت و پرورش

روحی نیز اهمیت می‌دهد، با اعتدالی استوار و دقیق به گونه‌ای که هیچ قسمتی به قسمت دیگر تجاوز نکند.

او با والدین، الگویی از نیکی صادقانه، احسان زیبا، نهایت رحمت و مهربانی، ادب کامل و وفاداری عمیق است.

با همسر، الگویی از حسن معاشرت، برخورد ملایم، رفتار زیرکانه و فهم عمیق از ساختار زن، روحیه و مزاج آن و نیز قیمومیت نیک بر اوست.

با فرزندان، شخصیتی است که مسؤولیت بزرگی که در ازای آنان به عهده دارد را درک می‌کند، یعنی آنان را غرق محبت، مهر و عطوفت کرده و از تربیت و توجیه غافل نشده و متوجه اموری که در ساختار شخصیت آنان، یعنی ساختاری اسلامی و درست، تأثیر می‌گذارد، می‌باشد.

با خویشاوندان و نزدیکان، شخصیتی است که پیوند دوستی بر قرار می‌کند، آنان را دور هم جمع می‌نماید، و از منزلت و جایگاه خویشاوندی در اسلام آگاه می‌باشد که انسان مسلمان را به صرف نظر از شرایط و احوال، وصل کننده‌ی این پیوند می‌گرداند.

شخصیت مسلمان راستین با همسایگانش، الگویی است از همسایگی نیکو، برخورد خوب، رعایت کننده‌ی احساسات، تحمل کننده‌ی اذیت، چشم پوشی از اشتباهات و خودداری از ارتکاب آن، آراستگی به اخلاق اسلامی که سفارش به همسایه در آن، از زبان روح الأمین ریشه گرفته است، تا جایی که پیامبر گرامی ﷺ گمان کرد که جبریل همسایه را وارث قرار می‌دهد. بنابراین هیچ رفتار ناشایستی در قبال همسایه از او سر نمی‌زند، در حقش کوتاهی نمی‌کند، بلکه از هیچ تلاشی برای نیکی به او دریغ نمی‌ورزد و برای کار نیکش منتظر پاداش و تشکر نیست.

اما رابطه‌اش با برادران و دوستانش، پاک‌ترین و باصفاترین روابط

است. رابطه‌ی محبت به خاطر خدا، محبت و برادری صادقانه و پاکی که صفا و شفافیتش را از چراغ وحی و رهنمون پیامبر ﷺ گرفته است، پس در تاریخ برادری انسانی و پیوندهای بشری، یگانه و بی‌نظیر است.

از چنان پیوندی مستحکم و محبتی بزرگ، گروهی از برگزیدگان اخلاق پدیدار شدند که مسلمان راستین را الگوی برتر بشریت ساختند که ارزش‌ها و اخلاق اسلامی در آن نمودار گشت. او با برادران و دوستانش بامحبت است، به آنان ستم نمی‌کند، وفادار است و خیانت نمی‌کند، نصیحتگری است که گول نمی‌زند، رفیقی است که تند برخورد نمی‌کند، باگذشت و عفو کننده است، حقد و کینه به دل ندارد، بزرگواری است که برادرانش را بر خود ترجیح می‌دهد و در تنهایی برایشان دعا می‌کند.

اما روابط اجتماعی‌اش با مردم، رابطه‌ی انسان خوش اخلاق، بانزاکت و جوانمردی است که آراسته به مکارم اخلاقی که اسلام بدان تشویق نموده است، می‌باشد، نه نرمخویی مصنوعی یا اخلاق موقتی که در پس خود نیت‌ها و اهدافی را پنهان دارد، بلکه اخلاقی همیشگی و دائمی است که نصوص کتاب و سنت بدان اشاره نموده است و آراستگی به آن را دینی قرار داده که به خاطر آن محاسبه می‌شود.

او با همه‌ی مردم صادق است، تقلب نمی‌کند، گول نمی‌زند، خیانت نمی‌کند، حسادت نمی‌ورزد، به عهد و پیمانش وفا می‌کند، باحیاست، عفو کننده، باگذشت و بخشاینده است، خوش چهره، شوخ طبع، بردبار بوده و از دشنام، فحش و سخنان زشت دوری می‌کند، هیچ کس را به ناحق متهم به فسق یا کفر نمی‌کند، باحیا و پوشاننده است، در آنچه به او مربوط نیست دخالت نمی‌کند، از غیبت مردم و سخن چینی میانشان به دور است، از سخن دروغ و گمان بد پرهیز می‌کند، اگر رازی به او سپرده شد آن را

فاش نمی‌کند، متواضع است و تکبر نمی‌ورزد، کسی را مسخره نمی‌کند، به بزرگ‌تر احترام گذاشته و صاحب فضل را گرامی می‌دارد، با مردم بزرگوار معاشرت می‌نماید، سعی می‌کند به دیگران منفعت رسانده و ضرر و زیان را از آنان دور سازد، تلاش می‌کند میان مسلمانان صلح و آشتی برقرار سازد، با حکمت و پند و اندرز نیکو به سوی پروردگارش فرا می‌خواند، به عیادت مریض می‌رود، در تشییع جنازه شرکت می‌کند، پاداش کار خیر را داده و از آن تشکر می‌کند، با مردم معاشرت کرده و بر آزار و اذیتشان صبر می‌نماید، به اندازه‌ی توان شادی و سرور را به دل‌های مردم می‌برد، مردم را به کار خیر راهنمایی می‌کند، آسان گیری را دوست داشته و از سخت گیری در تمام امور اجتناب می‌کند، در قضاوت و حکمش عادلانه برخورد می‌کند، ستم نمی‌کند، جنایت نمی‌کند، نفاق نمی‌ورزد، نیرنگ و ریا ندارد، به کارها و اعمالش افتخار نمی‌کند، در حرکت مستقیم است و منحرف نمی‌شود، تلوتلو نمی‌خورد، با توجه به شرایط، رنگ عوض نمی‌کند، بوقلمون صفت نیست، به امور ارزشمند و والا علاقمند است و از چیزهای پست و بیهوده متنفر است، در حین سخن گفتن، صدا را در گلویش نمی‌اندازد و پرگویی نمی‌کند، از مردم روی نمی‌گرداند، بزرگوار و بخشنده است، بر کسانی که به آنان می‌بخشد یا کار خیری برایشان انجام می‌دهد، منت نمی‌گذارد، مهمان نواز است، از آمدن مهمان ناراحت نشده و به حرج نمی‌افتد، در حد توانش دیگران را بر خود ترجیح می‌دهد، نیاز و حاجت نیازمند را برطرف می‌کند، باعفت است و گدایی نمی‌کند، معتقد است دست بالا بهتر از دست پایین است، انس گیرنده و مألوف است، عادت‌هایش را طبق معیارهای اسلام تنظیم می‌کند، در خوردن و نوشیدن، سلام کردن، دید و بازدید از مردم، وارد

شدن بر آنان و هم‌نشینی با ایشان آداب اسلامی را رعایت می‌کند و دیگر کارها و روابط اجتماعی او با ارزش‌های اسلامی همخوانی دارد.

این تصویری روشن، شفاف و درخشان از شخصیت انسان مسلمانی است که اسلام قالب ریزی کرده است و وجودش از چشمه‌های شیرین سیراب گشته و عقل، قلب و روحش با نور درخشان الهی روشن گشته است.

به دینم قسم که رساندن انسان به چنین سطح والا و شفافی از مکارم اخلاق و ترجمه‌ی آن به رفتار زنده‌ای که بر روی زمین راه می‌رود؛ بزرگ‌ترین دستاورد فرهنگی است که نظام‌ها و قوانین و فلسفه‌ها و ایدئولوژی در پی محقق ساختن آن هستند. این دستاوردی جدا از دستاوردهای علمی و مادی است که دنیای امروز ما را در برگرفته است و با نورها و رنگ‌هایش دل‌ها و یادها را مات و مبهوت گردانده است. چرا که انسان باارزش‌ترین مخلوقات در هستی است و تمام این تلاش‌های بی‌فایده که در طی قرن‌ها به کار گرفته شده و تمدن‌های بشری که بر پا گشته فقط به خاطر خوشبختی، پیشرفت و بزرگواری او و انسانیتش بوده است. لذا تمدنی که تنها به سیر کردن غرائز پست انسانی بسنده کرده و به رشد و پرورش انسانیت و تزکیه‌ی آن و نیز جوشش چشمه‌های خیر و خوبی در آن اهمیتی ندهد، تمدنی پر عیب و نقص و ناقص است که در مهم‌ترین شروط تمدن انسانی اختلال ایجاد کرده است، زیرا از انسان بودن انسان که جوهر تشکیل دهنده‌ی آن و ارزشمندترین چیز در وجودش است، غفلت ورزیده است.

اختراعاتی که تمدن انسانی بدان دست یافته است، از توپ‌ها گرفته تا موشک‌ها، ماهواره‌ها و ترانزستور و تلویزیون و ویدئو و دیگر

دستاوردهای علمی، در صورتی که به خاطر بالا بردن مقام انسان، خوشبختی و تزکیه‌ی نفسش نباشد، هیچ منفعتی برای توجه به انسانیت انسان و رسیدگی به آن ندارد:

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» [شمس: ۷ ـ ۱۰].

(سوگند به نفس [انسان] و آن‌که به آن سامان داد. و به هر نفسی نافرمانی و پرهیزگاری‌اش را الهام کرد. کسی که آن را پاک داشت، رستگار شد. و کسی که آن را فرومایه داشت، زیانکار شد.)

پیشرفت جوامع را نمی‌توان تنها با دستاوردهای علمی و کشفیات و اختراعات مادی سنجید، بلکه علاوه بر این و به وسیله‌ی چیزی مهم‌تر از آن ارزشیابی می‌گردد که همان ریاست ارزش‌های انسانی در آن است، از محبت گرفته تا همدردی، ایثار، فداکاری، استقامت، حفاظت از باورها، رفتار و برخورد را نیز در برمی گیرد.

اگر افراد اساس و پایه‌های جوامع باشند که هر نهضت اجتماعی بر آن استوار است؛ بنابراین هدف جوامع رهنمون یافته‌ی بشری، تربیت انسان بوده است، پس جوانب خیر و سازنده را پرورش داده و سعی کرده نزاع و درگیری‌های شر و ویران کننده را به نرمی از خودش دور سازد تا شهروندی صالح و نیکوکار باشد، چون جامعه‌ی سالم، قدرتمند، پیشرفته و پاک از مجموعه‌ای از شهروندان صالح و نیکوکار تشکیل می‌شود.

جامعه‌ی اسلامی، جامعه‌ای متکامل، پیشرفته و با کیفیت عالی است. انسان مسلمان در آن به جهت اجرای احکام دین برحقش و نیز اخلاق انسانی والا و جوانمردانه‌ای که دینش بدان فراخوانده است و در برخورد اجتماعی به آراستگی به آن تشویق نموده است، فردی اجتماعی در سطح

والا و بلندپایه است.

عقب ماندگی، تفرقه، کینه توزی و قطع روابطی که امروزه در میان صفوف مسلمانان و در سطح کشورها، ملت‌ها و افراد به چشم می‌خورد، دلیل روشنی بر دوری مسلمانان از ریسمان مستحکم الهی و انکار رابطه‌ی نیرومند ایمانی و نقض پیمان مستحکم برادری است. از این جا بود که دعوت‌های جاهلانه‌ی گمراه کننده در سرزمین‌هایشان رویید و مبادی و اصول وارداتی خارجی آنان را مورد تهاجم قرار داد و سموم و آفت‌ها به جوامع آنان راه یافت و آنان را بسان کف روی سیلاب بی‌ارزش نمود.

اگر مسلمان، شخصیت اصیل و چشمه‌های فکری و روحی خود را تسلیم نمی‌کرد، چنین اتفاقی در زندگی مسلمانان نمی‌افتاد.

اما تهاجم بر دنیای اسلام، هم شخصیت مسلمان و هم چشمه‌های فکری و روحی‌اش را هدف گرفته بود. مهاجمان، در دو جبهه با اسلام و مسلمانان می‌جنگیدند: مأموریت اول: دور کردن مسلمان از شخصیت اصیلش و مأموریت دوم: آلوده کردن منابع فکری و روحی‌اش یا تبدیل آن به منابعی که با آن غریبه و ناآشناست.

آنان توانستند در بسیاری از کشورهای مسلمان، شخصیت او را به متزلزل کرده و از اصالتش دور سازند و در مرداب وابستگی فکری، عاطفی و رفتاری بیندازند و او را عاری از ارزش‌ها و اخلاقیات دینش گردانند. او را از محتوای الهی که به خاطر آن آفریده شد، به خاطر آن وارد تاریخ شد و به خاطر آن چیزی قابل ذکر شد، خالی کردند.

تنها بازگشت صادقانه به منهج جاویدان الهی و درک عمیق رسالت گماشته شده بر دوش انسان مسلمان می‌تواند، شخصیت مسلمان را به سلامتی و اصالتش بازگرداند. آن منهج الهی که اگر مسلمانان به آن پایبند

باشند و عقیده، عبادت، رفتار و برنامه‌ی زندگی‌شان باشد، آنان را در مقابل وظایف بزرگشان در به دوش کشیدن این رسالت برای مردم ثابت و پایدار می‌دارد.

روزی که امت ما که در جاهلیت گم گشته است، غرق تاریکی وابستگی است و در بی‌راهه‌های تعصب سرگردان است، بازگردد، روزی که امت ما به سایه‌ی پهناور و گسترده‌ی منهج الهی بازگردد، آن هنگام است که به حالت اولش که امتی یکپارچه، به هم پیوسته، بامحبت، قدرتمند، باعزت و آزاد بود، بازخواهد گشت. آن وقت است که هیچ رقیبی نخواهد داشت، هیچ پرچمی از پرچم‌هایش سرنگون نخواهد شد و هیچ سپاهی از سپاهیانش شکست نخواهد خورد، آن وقت امت، امت ایمان می‌شود. خداوند رب العزت در جای جای کتابش خبر داده است که همواره امت ایمان را نصرت بخشیده و پیروز خواهد گرداند:

«وَكَانَ حَقًّا عَلَيۡنَا نَصۡرُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ» [الروم: ۴۷].

(و قطعاً یاری دادن مؤمنان بر عهده ما هست.)

پایان